

تجدید علم و ادب

کتابخانه الانوار

احتیاجات

جلد دوم

آل انوار محمد باقر مجلسی

جمعداری شد
ش. اموال: ۶۱۲۷۶

ترجمه جلد چهارم بحار الانوار

تألیف:

مرحوم ملا محمد باقر مجلسی (ره)

کتابخانه
مرکز تحقیقات گاه پیوتونی علوم اسلام
شماره ثبت: ۰۱۸۰۰۵
تاریخ ثبت:

احتجاجات
جلد دوم

ترجمه استاد معظم آقای موسی حسروی

به تصحیح محمد بهشتی

حق چاپ و عکسبرداری و تکثیر از این نسخه محفوظ است

انتشارات اسلامیة

تهران: خیابان ۱۵ خرداد - تلفن ۵۶۲۱۹۶۶ - ۵۶۳۵۴۴۸

فاکس ۵۶۲۱۹۶۶

چاپ اسلامیة

۱۳۷۹ هجری شمسی

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.
 [بحار الانوار. برگزیده (فارسی)]
 ترجمه جلد چهارم بحار الانوار: احتجاجات/
 تالیف محمدباقر مجلسی؛ ترجمه موسی خسروی؛ به
 تصحیح محمد بهشتی. - تهران: اسلامیة، ۱۳۷۸ -

ج.

ISBN 964-481-098-8 (دوره) - ISBN
 964-481-066-x (ج. ۱)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
 کتابنامه.

ج. ۲ (چاپ اول ۱۳۷۸) ISBN 964-481-067-8
 ۱. احادیث شیعه -- قرن ۲ق. ۲. اسلام --
 احتجاجات. الف. خسروی، موسی، مترجم. ب. بهشتی،
 محمد، ۱۳۰۷ - ۱۳۶۰، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان:
 بحار الانوار. فارسی.

۲۹۷/۲۱۲

BP۱۳۶/م۳۳۰۴۲۱۳
 ۱۳۷۸

۵۱۲۱-۷۸م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب	: ترجمه جلد چهارم بحار الانوار (احتجاجات قسمت دوم)
مؤلف	: علامه محمدباقر مجلسی (ره)
مترجم	: موسی خسروی
مصحح	: محمد بهشتی
ناشر	: انتشارات اسلامیة
نوبت چاپ	: اول - ۱۳۷۹ هجری شمسی
تعداد چاپ	: ۲۰۰۰ جلد
چاپ و لیتوگرافی	: چاپخانه اسلامیة
صحافی	: جلوه
شابک	: ۹۶۳ - ۲۸۱ - ۰۶۷ - ۸
	: ISBN: 964 - 481 - 067 - 8
	: ۹۶۳ - ۲۸۱ - ۰۹۸ - ۸ جلدی:
	: ISBN: 964 - 481 - 098 - 8

بسمه تعالی

پیش نوشتار مترجم

سپاس بیکران و حمد و ستایش بی پایان پروردگار منان راست که تمام نعمتهای جهان از آن اوست و بدون منت و یا استحقاق بانسان ارزانی داشته درود فراوان بر سرور کائنات و سید بشر حضرت ختمی مرتبت و فرزندان معصوم و پاک مردان از سلاله طیب و طاهرش که رهبران راه تاریک و پر بیم و خطر دنیا، بسوی بهشت و آخرتند.

خشنودم از اینکه مرهون این بیکران نعمت خداوند گردیده‌ام که بخامه نارسا و ناتوانم آثار ائمه گرام و پیشوایان دین را ترجمه نمایم و دُرّهای ناسفته و گوهرهای گرانبهای آسمان رهبری و هدایت این خاندان را برشته تحریر درآورده آویزه گوش و گردن خردمندان و پیروان راستین این خاندان نمایم بعقیده مترجم مشکلترین کارها ترجمه آثار پیشینیان است مخصوصاً ترجمه‌ای که مربوط بمسائل اعتقادی یا اخلاقی و عملی در محدوده دین و ایمان باشد، زیرا اهمال و عدم رعایت و بی احتیاطی در این موارد غیر قابل اغماض و بلکه موجب مسئولیت خطیر است، نمیتوان ترجمه این آثار را با یک داستان تاریخی یا اخلاقی و غیره مقایسه نمود.

خصوصاً فاصله زیاد از عصر صدور بیانات باضافه دامنه وسیع و گسترده‌ای که زبان عربی دارد مخصوصاً قلت بضاعت مترجم اما با تمام توضیحات بالا نمیتوان دست از یک وظیفه مذهبی بعدر ناتوانی و احتیاطهای نیش غولی برداشت با عنایت ائمه طاهرین علیهم السلام و کوشش هر چه بیشتر و با استمداد از ارباب فضل قدم در این راه بر می‌دارم به آن

امید که « للمصیب اجران و للمخطی اجر واحد » حتی در خطاهای نیز امید لا اقل یک پاداش را دارم.

چون در ابتدای احتجاج بحار، استدلال به آیات قرآنی آورده شده، و پس از بیش از شصت صفحه به ترتیب تفسیر همان آیات ذکر گردیده برای فارسی زبانان که بخواهند از تفسیر هر آیه استفاده نمایند مراجعه به هفتاد صفحه بعد و توجه به آیات کاری دشوار و گاهی نقض غرض حاصل میشود و فارسی زبان ترجمه آیات را میخواند و بعدها که در تفسیر به توضیحی برمیخورد توجهی به ارتباط آن با آیه مخصوص نمیکند چنین در نظر گرفته شد که تفسیر هر آیه بترتیب از صفحات بعد در ذیل همان آیه آورده شود تا بیشتر مورد استفاده قرار گیرد گرچه این کار برخلاف ترجمه معمول و متداول است. بناچار در حدود یکصد و چند صفحه کتاب مرتب ترجمه نخواهد شد بلکه تلفیق و مخلوطی از صفحات قبل و بعد ترجمه گردیده. ضمناً چنانچه در بیشتر ترجمه‌های بحار الانوار که بقلم نارسای این حقیر ترجمه گردیده نوشته شده است.

در بحار الانوار از نظر تحقیق و تعداد و مصادر روایت گاهی یک روایت چندین بار تکرار گردیده که باز برای فارسی زبانان ترجمه همه آنها کسالت‌آور و بی‌فایده بوده است به همین جهت ترجمه روایات مکرر غالباً با قید تکرار حذف گردیده و یا قسمت اضافی یک روایت از روایت دیگر ترجمه شده است.

امیدوارم در راه خدمت به فرهنگ و ادب و آموزش اسلامی هرچه بیشتر توفیق به تمام پژوهندگان واقعی و ارادتمندان ائمه طاهرین علیهم السلام داده شود این ناچیز نیز بی‌بهره از توفیق وافر نبوده و مشمول بذل و لطف و عنایت کامل این خاندان قرار گیرم.

اول رمضان ۱۴۰۲
موسی خسروی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه مؤلف

ستایش خدای راست که انسان را آفرید و باو سخن گفتن را آموخت و او را به شاهراه هدایت با دلیل و برهان راهنمایی کرد، و بر مردم بوسیله پیامبران و ائمه گرامی علیهم السلام حجت را تمام نمود تا آنها را از تاریکیهای کفر بسوی نور و ایمان راهنمایی و رهبری نمایند. دین داران و یاوران حق و حقیقت را با دلایل واضح و حجت‌های غیر قابل رد بر گمراهان و گمراه‌کنندگان از سایر مذاهب یاری نموده و درود بر کسی که صلوات بر او وسیله رسیدن به نعمتهای بیکران لطف و عنایت است.

محمد مصطفی (ص) که واسطه تنویر افکار و عرفان انبیاء و اوصیاء گردیده و درود بر خاندان پاکش که خداوند نعمتها را بوسیله آنها بر بندگان خویش تمام نموده و آنها را گنجینه علم و دانش قرآن و نگهبانان پایگاه یقین قرار داده.

این جلد چهارم از کتاب بحار الانوار است که مشتمل بر احتجاج و استدلال‌های خداوند و پیامبر و ائمه گرام علیهم السلام است بر مخالفین و ستیزه جویان از ارباب مذاهب مختلف و گمراهان از راه واقعی و دارای مطالب دیگری نیز هست که به بخش مخصوصی اختصاص داده نشده گرچه بیشتر مطالب کتاب تحت عناوین مناسب قرار گرفته برای سهولت استفاده جویندگان.

این اثر از تالیفات خاک پای مؤمنین محفد باقر پسر محمد تقی است که خداوند هر دو را با ائمه طاهرین محشور نماید و از گرفتاریهای قیامت محفوظ بدارد و از کسانی قرار دهد به فضل خود که نامه عملشان را به دست راستشان میدهند (و مترجم را نیز مشمول دعای مؤلف گرداند).

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بخشهای احتجاجات امیرالمؤمنین و مسائل مختلف علمی
که از آنجناب رسیده

بخش اول

احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با یهودان در مسائل
مختلف علمی و بخشهای گوناگون

نخستین ج ۲ صفحه ۱۴۶-۱۴۸ از ابن عباس نقل می‌کند که دو برادر از رؤسای
یهود وارد مدینه شدند گفتند شنیده‌ایم پیامبری در تهامه پیدا شده که افکار یهودان را
به مسخره گرفته است و اعتقادات آنها را مورد طعنه قرار می‌دهد ما بیمناک شده‌ایم
که ما را از راه و روش آباء و اجدادمان برگرداند کدامیک از شما آن پیامبر هستید اگر
همان پیامبری باشد که داود بشارت آمدنش را داده از او پیروی خواهیم کرد و ایمان
به او خواهیم آورد اما اگر پیوسته سخن می‌گوید و با زبان آوری بخواهد ما را مغلوب
کند با مال و جان خویش به پیکار و مبارزه با او می‌پردازیم.
اینک بگوئید آن پیامبر کدامیک از شما است؟ مهاجرین و انصار گفتند پیامبر
ما صلی الله علیه و آله از دنیا رفته، یهودان گفتند خدا را سپاس اینک وصی او کیست؟
زیرا خداوند هیچ پیامبری را نمی‌فرستد مگر اینکه برایش جانشین تعیین می‌کند که
پس از او مَبِیْن دستورات دینی او باشد.



مهاجرین و انصار اشاره به ابوبکر نموده گفتند وصی او این مرد است. یهودان به ابوبکر گفتند ما چند سؤال از تو می‌کنیم از همان مسائلی که از اوصیاء باید پرسید. ابوبکر گفت هرچه می‌خواهید پرسید انشاءالله جواب خواهم داد.

یکی از آنها پرسید: ۱- من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ ۲- کدام شخص است که در درون دیگری قرار گرفته با اینکه بین آن دو خویشاوندی نیست؟ ۳- کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاده؟ ۴- از کجا خورشید طلوع می‌کند و به کجا غروب می‌نماید؟ ۵- کجا خورشید تابید که بعد از آن دیگر نتابید؟ ۶- بهشت کجا است و جهنم کجا؟ ۷- خدا را کسی برمی‌دارد یا او کسی را برمی‌دارد؟ ۸- وجه پروردگار کجا است؟ ۹- دو شاهد کدامند و دو غائب و کینه‌توز؟ ۱۰- واحد چیست و دو تا کدام است و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا و بیست تا و سی تا و چهل تا و پنجاه تا و شصت تا و هفتاد تا و هشتاد تا و نود تا و صد تا؟

ابابکر در جواب سؤالات سکوت کرد ما ترسیدیم مردم از دین برگردند من به خانه علی بن ابیطالب رفتم و گفتم یا علی چند نفر از سران یهودان وارد مدینه شده‌اند و مسائلی را از ابابکر پرسیده‌اند که نتوانسته جواب آنها را بدهد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نمود فرمود امروز همان روزی است که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به من وعده داده از جای حرکت کرد و پیش افتاد درست شبیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راه می‌رفت و رفت همان جایی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌نشست. آنگاه به آن دو نفر فرمود نزدیک من بیایید و آنچه از این پیرمرد پرسیدید از من سؤال کنید.

پرسیدند تو کیستی؟ فرمود من علی بن ابیطالب پسر عبدالمطلب و برادر پیامبر و همسر دختر او و پدر حسن و حسین و وصی او در تمام حالاتش هستم و صاحب هر منتبستی و عزتم و صاحب اسرار پیامبرم.

یکی از یهودان گفت من و تو در نزد خدا چگونه هستیم؟ فرمود من از وقتی خود را شناختم مؤمن هستم و تو از وقتی خود را شناخته‌ای کافری اما بعد از این چه



درباره‌ات پیش آید نمی‌دانم. یهودی گفت آن شخص که در درون دیگری قرار گرفته و بین آنها قرابتی نیست کیست؟ فرمود آن شخص یونس است که درون ماهی قرار داشت.

پرسید کدام قبر است که با صاحبش به راه افتاد فرمود یونس که در شکم ماهی هفت دریا را سیر کرد.

گفت خورشید از کجا طلوع می‌کند؟ فرمود از دوشاخ شیطان گفت کجا غروب می‌کند؟ فرمود: در چشمه‌ای گل آلود. پیامبر اکرم حبیب من فرمود نماز نمی‌خوانی هنگام طلوع و غروب او مگر به اندازه یک نیزه یا دو نیزه برآمده باشد. گفت در کجا خورشید تابید که دیگر نتابید؟ فرمود: در نیل هنگامی که خداوند برای موسی آن را شکافت.

یهودی پرسید خدا چیزی را برمی‌دارد یا او را برمی‌دارند؟ فرمود: خداوند همه اشیاء را به قدرت خویش برداشته چیزی او را بر نمی‌دارد گفت پس این آیه در قرآن شما چه می‌گوید ((و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانية)) فرمود: ای یهودی مگر نمی‌دانی هرچه در آسمانها و زمین و بین آنها است مال خدا است روی این جهان و این جهان را پاداشته به قدرت خدا است و قدرت است که همه چیز را برداشته و پاداشته.

گفت بهشت کجا است و جهنم کجا؟ فرمود: بهشت در آسمان و جهنم در زمین. گفت وجه پرودگارت کجا است؟ امیرالمؤمنین به من فرمود: پسر عباس برو هیزم و آتش بیاور. رفتم مقداری هیزم و آتش آوردم آنها را آتش زد بعد به آن یهودی گفت صورت این آتش کدام طرف است یهودی پاسخ داد طرف معینی صورت او نیست. فرمود خداوند عزیز این مثل را دارد مشرق و مغرب از آن اوست هر کجا روی آورید جانب خدا است. یهودی پرسید دو شاهد کیانند؟ فرمود: آسمانها و زمین که ساعتی غائب نیستند. سؤال کرد آن دو غائب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که بر آنها واقف نیستی.

گفت دو کینه‌توز کدامند؟ فرمود شب و روز. گفت واحد کیست؟ جواب داد



خدای یکتا. پرسید دو تا؟ گفت آدم و حوا. سؤال کرد سه تا؟ فرمود نصرانیان به خدا دروغ بسته‌اند که سومین سه تا است هرگز خداوند رفیق و فرزندی برای خود قرار نداده.

گفت چهار تا چیست؟ قرآن، زیور، تورات، انجیل. گفت پنج تا؟ فرمود پنج نماز واجب. پرسید شش تا؟ فرمود خداوند آسمانها و زمین و مابین آن دو را در شش روز آفریده.

پرسید هفت تا؟ فرمود هفت درب جهنم که بر روی جهنمیان بسته است. پرسید هشت تا کدام است؟ فرمود هشت درب بهشت. گفت نه تا؟ فرمود نه گروه هستند که در زمین فساد می‌کنند و راه صلاح از پیش نخواهند گرفت. گفت ده تا؟ فرمود ده روز ده گانه^(۱) گفت یازده تا؟ جواب داد گفتار یوسف به پدرش، بابا من یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم برایم سجده کردند. پرسید دوازده تا چیست؟ فرمود ماههای سال. گفت بیست تا؟ فرمود یوسف را به بیست درهم فروختند. گفت سی تا؟ فرمود ماه رمضان روزه آن واجب است بر هر مؤمنی مگر مریض باشد یا در مسافرت. پرسید چهل تا چیست؟ فرمود قرارداد موسی سی شب بود خداوند آن را تکمیل نمود با ده شب دیگر که قرارداد به چهل شب پایان پذیرفت.

گفت پنجاه تا؟ فرمود نوح در میان مردم هزار سال بجز پنجاه سال درنگ نمود. گفت شصت تا چیست؟ فرمود دستور خداوند است در کفاره ظهار هر کس نتواند شصت نفر را طعام دهد وقتی قدرت روزه گرفتن دو ماه متوالی را نداشته باشد.

پرسید هفتاد تا چیست؟ فرمود برگزید موسی از میان قوم خود هفتاد نفر را برای قرارگاه خدا. گفت پس هشتاد تا کدام است؟ فرمود دهی در جزیره است که به آن ثمانون می‌گویند از آن ده، نوح به کشتی نشست و بر جودی قرار گرفت و قوم غرق شدند.

گفت نود تا چیست؟ فرمود کشتی مشحون که نوح نود خانه برای چهار پایان در

آن قرار داد. گفت صد تا چیست؟ فرمود اجل حضرت داود شصت سال بود چهل سال آدم به او از عمر خودش بخشید هنگام مرگ آدم که رسید انکار نمود فرزندان آدم نیز انکار می نمایند.

یهودی گفت ای جوان! برایم محمد صلی الله علیه و آله را چنان توصیف کن گویا او را می بینم تا هم اکنون به او ایمان آورم. امیرالمؤمنین علیه السلام در گریه شد و فرمود اندوه مرا سخت به هیجان درآوردی. فرمود عزیزم پیامبر چهره ای گشاده داشت، ابروان بهم پیوسته، چشمهای درشت و سیاه و گونه هائی نرم، دماغی کشیده داشت، مویهای سینه اش نرم بود و محاسنی انبوه داشت، دندانهای سفید و گردنی چون نقره خام. مویهایی چند بر سینه تا ناف داشت بهم پیچیده که چون شاخه کافور بود و در پیکرش جز این موی نبود. نه خیلی بلند قد و نه بسیار کوتاه قد بود وقتی با مردم راه می رفت نورش آنها را فرامی گرفت وقتی راه می رفت گویی سنگ برمی کند و یا از سرایشی پائین می آید (شاید کنایه از تند رفتن باشد) استخوانهای قدمش مدور و گرد بود و قدمهای لطیف داشت میان باریک بود عمامه اش سحاب نام داشت و شمشیرش ذوالفقار و قاطرش دلدل و الاغش یعفرور و شترش غضیاء و اسبش لزاز و عصایش ممشوق از همه به مردم مهربانتر بود و رؤفترین اشخاص به مردم، میان شانهاش مهر نبوت بود که بر آن دو جمله نوشته بود سطر اول لا اله الا الله سطر دوم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله این بود صفات پیامبر صلی الله علیه و آله.

آن دو یهودی گفتند ما گواهی به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جانشینی شما می دهیم مسلمان شدند و ملازم امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در جنگ جمل به خدمتش افتخار داشتند و با آنجناب به بصره آمدند در جنگ جمل یکی از آن دو شهید شد و دیگری تا جنگ صفین بود و در آن جنگ او نیز شهید شد.

در خبر دیگری که از خصال نقل می شود به اختصار بعضی از سؤالاها جوابش بصورت دیگری داده شده که به چند قسمت آن اشاره می شود.

دوتا می فرماید یعنی دو خدا نگیرید «لا تتخذوا الهین اثنین» در مورد سه و



چهار و پنج و شش و هفت و هشت می فرماید این آیه در مورد تعداد اصحاب کهف است که مردم خواهند گفت سه نفر بودند چهار می سگ آنها است بعضی چهار نفر پنج می سگشان و بعضی شش نفر هفت می سگشان و برخی هفت نفر هشت می سگشان بوده است بدون اطلاع از چیزی که ندیده اند.

در مورد بیست تا می فرماید «ان یکن عنکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین» اگر بیست نفر پایدار باشند بر دویست نفر غلبه می کنند در مورد هشتاد تا می فرماید هرکس به زنی تهمت زنا بدهد و شهادتی نداشته باشد باید هشتاد تازیانه بخورد. و در مورد نود تا در این خبر آیه «ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة» را می فرماید و در مورد صد تا می فرماید زن و مرد زنا کار را صد تازیانه بزنید.

در خبر دیگری از خصال نیز نقل می شود جریان را به زمان عمر بن خطاب و حکومت او اختصاص می دهد و در بعضی از سؤال و جوابها اختلافی هست که به یک مورد آن اشاره می شود.

اولین قسمت سؤال از قفل آسمانها و کلید آنها است که در جواب می فرماید قفل آسمانها شرک به خدا است و کلید آن لا اله الا الله است. یهودی در این خبر نیز با همراهان خود مسلمان می شود.

خصال ج ۲ صفحه ۷۷ و عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه ۳۱.

صالح بن عقبه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود ابابکر از دنیا رفت و عمر را به جانشینی خود برگزید عمر به مسجد آمد و نشست مردی پیش او آمده گفت من از یهودانم و از بزرگترین دانشمندان آنهایم و سؤالهایی دارم که اگر جواب بدهی مسلمان می شوم. گفت سؤالهایت چیست؟ یهودی گفت سه تا و سه تا و یکی اگر می خواهی از تو پرسم اگر داناترین میان شما هست بگو از او پرسم.

عمر گفت از این جوان پرس یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام. یهودی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و سؤالهای خود را تکرار نمود. علی علیه السلام فرمود چرا گفתי سه تا و سه تا و یکی؛ می گفتمی هفت تا گفت اگر چنین می پرسیدم نادان بودم اگر در سه تا فروماندی دیگر سؤالی نخواهم داشت. فرمود اگر جواب دادم

مسلمان می شوی؟ جواب داد آری.

گفت اولین سنگی که روی زمین نهاده شد و اول چشمه‌ای که جوشید و اولین درختی که روئید کدام بود؟ فرمود شما یهودان عقیده دارید که اولین سنگ در بیت المقدس است ولی دروغ است اولین سنگ همان سنگی بود که آدم با خود از بهشت آورد. یهودی گفت صحیح است به خدا قسم به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما معتقدید که اولین چشمه همان چشمه‌ای بود که در بیت المقدس جوشید ولی دروغ است آن چشمه زندگی است که یوشع بن نون ماهی را در آن چشمه شستشو داد و خضر نیز از همان چشمه آشامید و هر کس بخورد زنده می ماند. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین نوشته دیدم.

فرمود شما می گوئید اولین درخت که به روی زمین روئید زیتون بود ولی دروغ است اولین درخت همان درخت خرماى عجوه است (نوعی از خرما که در مدینه است) که آدم آن را از بهشت آورد. گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی چنین یافتیم.

گفت اما سه سؤال دیگر: این امت چند نفر رهبر و امام دارند که مردم اگر آنها را خوار بنمایند زبانی برای آن امامان نیست؟ فرمود دوازده امام گفت همین طور است به خط هارون و املاء موسی علیه السلام یافتیم.

گفت پیامبر شما در بهشت کجا است؟ فرمود در اعلى درجه بهشت و عالی ترین جایگاه بهشت عدن. گفت صحیح است همین طور به خط هارون و املاء موسی یافتیم.

سپس پرسید چه کسی با او در منزلش خواهد بود؟ فرمود دوازده امام. گفت همین طور به خط هارون و املاء موسی دیدم.

سپس گفت هفتم را اگر بگوئی اسلام می آورم. وصی پیامبر شما چند سال بعد از او زندگی می کند فرمود سی سال. باز پرسید می میرد و یا او را می کشند؟ فرمود به وسیله شمشیری که بر فرقش می زنند که محاسنش با آن خونین می گردد از دنیا



خواهد رفت. یهودی گفت صحیح است به خط هارون و املاء موسی علیهما السلام چنین دیدم.

در اکمال الدین و احتجاج نیز همین حدیث نقل شده.

سلیمان بن قراء گفت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدر خود از آباء گرام خویش از امام حسین علیه السلام نقل کرد که مردی یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید چه چیز خدا ندارد و چه چیز نزد او نیست و چه چیز را نمی داند؟ علی علیه السلام فرمود اما آنچه خدا نمی داند این سخن شماست ای یهودان که عزیر را پسر خدا می دانید خدا برای خویش فرزندی نمی داند. اما آنچه برای خدا نیست شریک است و اما آنچه در نزد خدا نیست ظلم است که نزد خدا ظلم نیست. یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله. این حدیث در صحیفة الرضا نیز نقل شده و از امالی شیخ نیز نقل شده این حدیث در صفحه ۲۲ کتاب با مختصر اختلافی از اکمال الدین نقل شده.

علل الشرایع حدیث اول:

علی بن محمد به اسناد خود نقل کرد که مردی یهودی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده گفت یا امیرالمؤمنین من از چند مسئله سؤال می کنم در صورتی که جواب دادی مسلمان می شوم. فرمود هرچه مایلی پرس یهودی! از ما اهل بیت دانایانتر پیدا نخواهی کرد.

یهودی گفت این زمین روی چه قرار دارد و چرا فرزندان شبیه عموها و دایه های خود می شود و موی و گوشت و استخوان و رگ از کدامیک از دو نطفه مرد و زن است. چرا آسمان را آسمان نامیده اند و چرا دنیا به نام دنیا نامیده شد و آخرت به نام آخرت و آدم را آدم و حوا را حوا و درهم را درهم و دینار را دینار نامیده اند و چرا به اسب اجد و به قاطر عد و به الاغ حر گفته اند؟

فرمود قرار زمین نیست مگر بر شانه فرشته ای و قدمهای آن فرشته بر سنگی است و سنگ بر روی شاخ گاوی و پاهای گاو بر پشت ماهی است در دریای اسفل و دریا در ظلمت و ظلمت بر عقیم و عقیم بر ثری و زیر ثری را جز خداوند کس

نمی‌داند (۱).

اما شباهت فرزند به عموها و دائیهایش چنین است که اگر نطفه زن زودتر به رحم زن برسد بچه شبیه عموهایش می‌شود و از نطفه مرد استخوان و رگ‌ها است اگر نطفه زن زودتر از نطفه مرد به رحم برسد بچه شبیه دائیهایش می‌شود و از نطفه زن مویها و پوست و گوشت می‌روید زیرا آن نطفه زرد و رقیق است.

آسمان را آسمان نامیده‌اند، زیرا وسم آب است یعنی معدن آب و دنیا را دنیا نامیده‌اند چون پست‌تر از هر چیزی است و آخرت، آخرت نامیده شد چون در آنجا ثواب و پاداش داده می‌شود و آدم را آدم نامیده‌اند زیرا او را از پهن دشت زمین آفریده‌اند (ادیم زمین) یعنی روی زمین و جریان چنین بود که خداوند جبرئیل را فرستاد و دستور داد از روی زمین چهار خمیره بیاورد، طینت بیضاء و طینت حمراء و طینت غراء و طینت سوداء و آن را از دشت هموار و ارتفاعات جمع کند و دستور داد چهار نوع آب نیز بیاورد آب گوارا، آب شور، آب تلخ و آب بدبو.

او را امر کرد که آب را بر روی خاک بریزد و با دست خود خمیر نماید، نه خاک‌ها زیاد آمد که احتیاج به آب داشته باشد و نه از آب زیاد آمد که احتیاج به خاک داشته باشد آب گوارا را در حلق او و آب شور را در دو چشم او و آب تلخ را در گوشش و آب بدبو را در دماغش وارد کرد و اما حواری را حوا نامیده‌اند چون او از حیوان آفریده شد. اسب را اجد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار بر اسب شد قابیل بود روزی که برادرش هابیل را کشت و این شعر را سرود:

اجد الیوم و ما ترک الناس دماً

به اسب از این جهت اجد گفته‌اند و قاطر را عد نامیده‌اند زیرا اولین کسی که سوار قاطر شد آدم علیه‌السلام بود فرزندی داشت به نام معد که خیلی به چهارپایان

۱- از طریق عامه و خاصه رد آیاتی بدین مضمون رسیده که زمین بر شانه ملک و... گرچه بعضی با تکلفاتی خراسته این اخبار را تفسیر و توجیه نمایند واقع مطلب اینست که چنین اخبار متشابه است و ما معنی واقعی آن را نمی‌دانیم.



علاقه داشت و آن فرزند استر آدم را می‌راند هبوقت از رفتار باز می‌ماند آدم می‌فرمود معد بران قاطر با اسم معد آشنا شد مردم معد را تبدیل به عد کردند اما به الاغ از آن جهت حر گفته‌اند چون اولین کسی که سوار الاغ شد حوا بود و در بین راه می‌گفت (وا حرّاه) چه گرم است وقتی این حرف را می‌زد الاغ راه می‌رفت و اگر چیزی نمی‌گفت الاغ از رفتن باز می‌ایستاد مردم آن را مخفف نموده گفتند حر.

اما درهم را که درهم نامیده‌اند زیرا گرفتار ناراحتی است هر کس جمع کند و در راه اطاعت خدا انفاق نماید گرفتار عذاب می‌شود و دینار را از آن جهت دینار گفته‌اند که جمع کننده آن در خانه آتش است اگر در راه خدا انفاق نماید گرفتار آتش جهنم می‌شود.

یهودی گفت صحیح است آنچه فرمودی ما در تورات می‌یابیم مسلمان شد و در خدمت آن مولی بود تا در صفین شهید گردید.

معانی الاخبار صفحه ۱۲ و ۱۳.

علی بن محمد بن سیار از امام عسکری علیه السلام نقل می‌کند که فرمود قریش و یهودان قرآن را تکذیب نمودند و گفتند این سحر است که ساخته است خداوند فرمود «الم ذلک الکتاب» یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله این کتابی که بر تو نازل کرده‌ام تشکین شده از حروف مقطعه که از جمله آنها است الف، لام، میم این حروف به لغت شما است و زبان مادری ایشان است «فاتوا بمثله ان کنتم صادقین» اگر راست می‌گوئید شبیه آن را بیاورید و از دیگران نیز کمک بخواهید، بعد می‌فرماید که آنها قدرت بر آوردن شبیه قرآن را ندارند به این آیه «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» سپس می‌فرماید خداوند (الم) همین قرآنی است که موسی و انبیای پس از او خبر داده‌اند و به بنی اسرائیل گفتند که من در آینده بر تو نازل خواهم کرد ای محمد کتابی گر آنقدر که نمی‌توان در آن اشتباهی یافت نه قبل و نه بعد از جانب خدای حکیم و حمید نازل شده (لا رب فیه) شکی در آن نیست چون آشکار است نزد آنها چنانچه پیامبرانشان گفته‌اند بر محمد صلی الله علیه و آله کتابی نازل می‌شود که باطل



در او راه ندارد که او و امتش آن کتاب را قرائت می‌کنند «هدی» راهنمای «للمتقين» پرهیزکاران است که از زشتیها می‌پرهیزند و نمی‌گذارند دچار نادانی و اشتباه شوند و بدنبال رضای خدا و تکلیف خویشند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود الف یکی از حروف این نام است «الله» با الف اشاره به (الله) دارد با لام اشاره به این که «الملك العظيم القاهر للخلق اجمعين» و با میم اشاره دارد که خداوند مجید و محمود است در هر کاری و این سخن را حجت برای یهودان قرار داده زیرا وقتی خداوند حضرت موسی و سایر پیامبران بعد از او را مبعوث نمود هیچ کس را فروگذار نکردند مگر اینکه از آنها پیمان گرفتند که ایمان آورند به محمد عربی اُمّی که در مکه مبعوث می‌شود و به مدینه هجرت می‌کند کتابی خواهد آورد. با حروف مقطعه در افتتاح بعضی از سوره‌ها که امتش آن را حفظ می‌کنند و می‌خوانند در تمام احوال خود چه ایستاده و چه نشسته و چه در حال راه رفتن باشند حفظ آن را خداوند برایشان ساده می‌کند و همراه می‌نماید با محمد وصی و برادرش علی بن ابیطالب علیه السلام را که نگهبان علمی است که به او آموخته و در اختیار دارد امانتی را که به او سپرده با شمشیر بزرگ خویش تمام دشمنان محمد صلی الله علیه و آله را خوار و ذلیل می‌کند و با دلائل رسای خود بداندیشان را محکوم می‌نماید با مردم بنا به تنزیل قرآن به پیکار برمی‌خیزد تا آنها را به پذیرفتن دین و امی دارد چه بخواهند و چه نخواهند.

سپس بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی که به ظاهر ایمان آورده بودند مرتد می‌شوند و قرآن را تحریف نموده و معانی آن را تغییر می‌دهند و برخلاف واقع تفسیر می‌نمایند در این هنگام با آنها از روی تأویل قرآن به پیکار می‌پردازد تا شیطان آنها را گمراه کند و موجب زیان و ذلت و بدبختی ایشان گردد.

گفت موقعی که خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در مکه مبعوث نمود و به مدینه رهسپارش کرد و قرآن را بر او نازل نمود در افتتاح سوره بزرگ آن (الم) را قرار داد یعنی این همان کتابی است که پیامبرانم خبر داده‌اند بر تو نازل خواهم کرد (لا ریب فیہ) همان طور که گفته‌اند نازل شده است که باطل در آن راه ندارد او و



امتش قرآن را در حالات مختلف خود می خوانند سپس یهودان برخلاف واقع آن را تحریف می کنند و برخلاف توجیه می نمایند و پیوسته می خواهند اطلاع حاصل کنند از مقدار زیست این امت که خداوند آنها را از چنین اطلاعی محروم نموده یکی از یهودان گفت اگر آنچه محمد می گوید واقعیت داشته باشد مقدار حکومت او و زیست امتش هفتادویک سال است الف یک، لام سی و میم چهل است:

علی علیه السلام فرمود پس ((المص)) را چه می کنید که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده گفتند اینهم صد و شصت و یک سال می شود فرمود ((الر)) را چه می کنید که بر پیغمبر نازل شده. گفتند حالا می شود دویست و سی و یک سال باز علی علیه السلام فرمود دربارہ ((المر)) چه می گوئید گفتند حالا دویست و هفتاد و یک سال.

علی علیه السلام فرمود یکی از این حروف مقطعه شاهد مدت زیست این امت است یا همه آنها به اختلاف جواب دادند بعضی گفتند یکی و برخی گفتند همه آنها و بالاخره هفتصد و سی و چهار سال می شود و بعد قدرت به دست یهودان خواهد افتاد. علی علیه السلام فرمود آیا کتاب خدا این مطلب را گفته یا از خود توجیه می نمائید بعضی گفتند کتاب خدا ناطق بر این گفته است و برخی مدعی شدند که این ادعای خود ما است.

فرمود بیاورید آن کتابی را که چنین مطلبی را بیان کرده نتوانستند بیاورند به دیگران نیز فرمود دلیل بر ادعای خود بیاورید گفتند دلیل گفتار ما حساب جمل است فرمود به چه دلیل چنین حرفی را می زنید در این حروف چیزی نیست که شاهد گفتار شما باشد اگر کسی مدعی شود که این حروف شاهد مقدار زیست و عمر امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیست ولی این حروف گواه است که هر کدام از شما به تعداد حساب این حروف مورد لعنت خدا هستید یا به مقدار این حروف شما از درهم و دینار به مردم مقروض می باشید یا بگوید این حروف گواه است که هر کدام از شما به من مقروض هستید به مقدار جمع اعداد این حروف گفتند هرگز آنچه تو می گوئی از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی شود.

فرمود آنچه شما نیز ادعا می کنید از الم و المص و الر و المر فهمیده نمی شود اگر گفتار من با دلیل شما رد شود گفتار شما نیز با دلیل من رد می شود. یکی از سخنوران آنها گفت یا علی خوشتر نیاید از اینکه گفتار ما را به واسطه نداشتن دلیل رد کردی، ادعای شما نیز دلیلی ندارد چه دلیلی بر ادعای خود داری امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود نه این هر دو مساوی نیست ما دلیل داریم دلیل ما معجزه است بعد رو به شتران یهود نموده فرمود ای شتران گواهی دهید برای محمد و وصی او. شتران با عجله صدا زدند راست می گوئی راست می گوئی ای وصی محمد صلی الله علیه و آله این یهودان دروغ می گویند.

علی علیه السلام فرمود این یک نوع شهادت است ای لباسهای یهودان شما گواهی دهید برای محمد صلی الله علیه و آله و وصی او تمام لباسهایشان به سخن درآمده گفتند ما گواهی می دهیم یا علی که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر واقعی است و تو وصی او هستی هر مقام و منقبتی او دارد تو نیز قدم جای قدم او گذارده ای شما دو نفر از عالی ترین نور خدا جدا شده اید که به دو صورت مشخص گشته اید و در فضائل شریک هستید جز اینکه بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نیست در این موقع یهودان از سخن باز ماندند بعضی از آنها که شاهد این جریان بودند ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردند ولی شقاوت بر یهودان و سایر حاضرین مستولی گشت این است مسمی قول خداوند «لا ریب فیه» همانطوری که محمد صلی الله علیه و آله فرمود و وصی او از قول ایشان بیان کرده از قول خداوند جهانیان بعد می فرماید «هدی» بیان و شفا است «للمتقین» برای پرهیزکاران از شیعیان و پیروان محمد و علی علیهما السلام پرهیزید از آشکار نمودن اسرار خدا و اسرار اولیاء خدا و اوصیای حضرت محمد و آنها را پنهان نمائید و پرهیزید از اینکه دانش را از مستحقان آن پنهان نمائید.

توحید صفحه ۱۷۱ - ۱۷۳.

حضرت باقر علیه السلام فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو دوست یهودی داشت که به حضرت موسی علیه السلام ایمان داشتند و خدمت پیامبر اکرم



صلی الله علیه و آله رسیده از ایشان نیز چیزهایی شنیده بودند تورات و صحف ابراهیم را قرائت کرده بودند و از کتب گذشته اطلاعاتی داشتند. پس از درگذشت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جویای جانشینی آن حضرت شدند و مدعی بودند که هیچ پیامبری از دنیا نمی رود مگر اینکه جانشینی از نزدیکترین خویشاوندان خود دارد که به امر رهبری بعد از او می پردازد بسیار با مقام و جلیل القدر.

یکی از آنها به دیگری گفت جانشین پیامبر اسلام را می شناسی گفت نه، مگر با همان صفاتی که در تورات از او هست که او اصلح و مصفر (جلو سرش موندارد و گرسنه است) ^(۱) او نزدیکترین مردم به پیامبر است وقتی وارد مدینه شدند و از مردم جویای جانشینی پیامبر گردیدند آنها را راهنمایی به ابابکر نمودند. پس از مشاهده ابابکر گفتند این شخص جانشین او نیست. پرسیدند چه نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله داری؟ گفت من یکی از افراد قبیله او هستم و او همسر دختر من عایشه است.

گفتند نسبت دیگری هم داری گفت نه؟ گفتند این خویشاوندی لازم نیست گفتند حالا بگو خدایت کجا است گفت بر فراز هفت آسمان. گفتند غیر از این اطلاع دیگری هم داری گفت نه. گفتند ما را به داناتر از خود معرفی نما تو آن شخصی که در تورات به نام وصی حضرت محمد صلی الله علیه و آله توصیف شده و جانشین اوست نیستی. ابابکر از گفتار آنها در خشم شد و تصمیم کيفرشان را گرفت بعد آنها را پیش عمر فرستاد چون می دانست اگر پیش عمر چنین حرفی را بزنند او به آنها حمله خواهد کرد. آن دو از عمر پرسیدند تو چه خویشاوندی با پیامبر داری گفت من از قبیله او هستم و او شوهر دخترم حفصه است پرسیدند دیگر نسبتی داری گفت نه. گفتند این قرابت لازم نیست و این صفتی نیست که در تورات می یابیم بعد گفت خدایت کجا است؟ گفت بر فراز هفت آسمان گفتند جز این چیزی داری بگوئی

۱- در ذیل خبر خود مجلسی مصفر را به گرسنه و نیازمند معنی کرده می توان زردچهره نیز گفت.



گفت نه گفتند ما را به داناتر از خود معرفی کن آن دو را راهنمایی پیش علی علیه السلام نمود همینکه خدمت آن مولی رسیدند یکی از آنها به دیگری گفت این همان کسی است که در تورات ذکر شده که وصی این پیامبر است و خلیفه او و شوهر دخترش می باشد و پدر دو سبط و قائم بحق پس از اوست.

پرسیدند شما چه نسبت با پیامبر داری گفت او برادر من و من وارث و وصی او هستم و اولین کسی که به او ایمان آورده و همسر دختر اویم گفتند این خویشاوندی افتخار آفرین است و قرابت نزدیک این همان صفات ثابت در تورات است حالا بگو بینم خدایت کجاست؟ فرمود اگر مایلید بگویم به صورتی که زمان پیامبر شما بوده و اگر می خواهید به آنطور که در زمان پیامبر ما است جواب بدهم. گفتند به آنطور که زمان پیامبر ما موسی علیه السلام بوده علی علیه السلام فرمود چهار فرشته از مشرق و مغرب و از آسمان و از زمین آمدند و بهم رسیدند فرشته مشرق به مغربی گفت از کجا می آئی گفت از نزد خدایم فرشته مغربی به مشرقی گفت تو از کجا می آئی گفت از نزد خدایم فرشته آسمانی به فرشته زمینی گفت تو از کجا می آئی گفت از جانب خدایم فرشته زمینی به فرشته آسمانی گفت تو از کجا می آئی گفت از نزد خدایم.

فرمود این چیزی بود که در زمان پیامبر شما موسی علیه السلام بود اما آنچه در زمان پیامبر ما است گفتار خداوند است در قرآن کریم «ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو وابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینا کانوا».

آن دو یهودی گفتند چرا آن دو تو را بجای خود قرار نداده اند به آن خدائی که تورات را بر موسی نازل کرده تو جانشین واقعی پیامبری صفات تو را در کتاب خود می یابیم و در عبادتگاههای خود می خوانیم تو شایسته تری به این مقام که از تو گرفته اند. فرمود پیش افتاده اند و تأخیر انداخته اند حساب آنها در دست خدا است آنها را نگه می دارند و می پرسند.

غیبت نعمانی صفحه ۵۳.



ابی ایوب مودب از پدر خود که مودب یکی از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام بود گفت پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مردی از اولاد داود که یهودی مذهب بود وارد مدینه شد و دید بازارها بسته است پرسید چه خبر است؟ گفته شد پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته.

آن مرد گفت همان روزی که در کتاب ما ذکر شده از دنیا رفت، پرسید مردم کجا هستند گفتند در مسجد. وارد مسجد شد دید ابوبکر، و عمر و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده جراح و گروه دیگری مسجد را پر کرده اند گفت اجازه دهید من هم وارد شوم و مرا بپرید پیش جانشین پیامبران او را پیش ابابکر آوردند گفت من مردی یهودی از اولاد حضرت داودم چهار سؤال دارم اگر جواب بدهی مسلمان می شوم گفتند مختصری صبر کن در این موقع علی علیه السلام از یک درب وارد مسجد شد گفتند برو پیش این جوان، یهودی نزدیک علی علیه السلام رفته گفت تو علی بن ابیطالبی.

فرمود تو فلان بن داود هستی گفت بلی. علی علیه السلام دست او را گرفته پیش ابوبکر آورد. گفت من از اینها چهار سؤال کردم مرا به شما راهنمایی کردند که از تو پرسم فرمود پرس. گفت اولین حرفی که خداوند در شب معراج با پیامبران صحبت کرد چه بود که نزد پروردگار خود برگشت و بگو کدام فرشته بود که مزاحم پیامبران شد و به او سلام نکرد و از آن چهار نفری که مالک از طبقات جهنم سر برداشت و با پیامبر شما صحبت کردند مرا مطلع نما بگو منبر شما کجای بهشت است؟

علی علیه السلام فرمود اولین سخنی که خدا با پیامبران گفت این بود «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» گفت منظورم این نبود فرمود پس این گفته پیامبر صلی الله علیه و آله «والمؤمنون کل آمن بالله» گفت منظورم این نبود فرمود بگذار همین طور پوشیده باشد.

یهودی گفت مگر تو آن شخص نیستی؟ علی علیه السلام فرمود حالا که دست بر نمی داری وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نزد خداوند برگشت و حجابها برداشته می شد قبل از اینکه برسد به مقام جبرئیل فرشته ای او را صدا زده گفت



احمد! فرمود آری گفت خدایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید سلام برسان بر سید ولی آن فرشته توضیح داد آن سید ولی علی بن ابیطالب علیه السلام یهودی گفت واللہ راست می‌گوئی من این مطلب را در کتاب پدرم دیدم.

علی علیه السلام فرمود اما فرشته‌ای که مزاحم پیامبر صلی الله علیه وآله شد ملک الموت بود که از پیش ستمگری از ستمگران زمان می‌آمد که سخن ناشایستی بر زبان آورده بود و آن فرشته برای خدا خشمگین بود به پیامبر ما برخورد کرد ولی او را نشناخت جبرئیل گفت ملک الموت! این رسول الله و حبیب الله صلی الله علیه وآله است برگشت خدمت ایشان و پوزش خواست و گفت یا رسول الله من پیش پادشاه ستمگری رفتم که حرف بسیار عظیمی گفت برای خدا خشمگین شدم و تو را نشناختم. پیامبر صلی الله علیه وآله عذر او را پذیرفت اما آن چهار نفری که مالک سرپوش جهنم از روی آنها برداشت جریان چنین بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مالک دوزخ رسید با اینکه مالک تا آن وقت لبخند نزده بود جبرئیل به او گفت مالک این نبی رحمت است مالک تبسمی نمود در صورت پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود به جبرئیل به او بگو یک سرپوش از جهنم بردارد سرپوش برداشت قابیل، نمرود، فرعون و هامان دیده شدند آنها گفتند یا محمد صلی الله علیه وآله از خدایت بخواه ما را به دنیا برگرداند تا اعمال صالح انجام دهیم جبرئیل خشمگین شد و با یک پر از پره‌های خود زد و سرپوش را بجای خود نهاد فرمود اما نبی پیامبر صلی الله علیه وآله باید بدانی که جای پیامبر صلی الله علیه وآله در جنت عدن است و آن بهشتی است که خداوند به دست خود آفریده و با او دوازده نفر از اوصیایش هستند و بالای آن قبه‌ای است بنام رضوان و بالای قبه رضوان منزلی است بنام وسیله که در بهشت بجائی شبیه آن نیست همان منبر رسول الله صلی الله علیه وآله است.

یهودی گفت راست گفتی قسم به خدا همین در کتاب داود است که پیشینیان یکایک به دیگری به ارث گذاشته‌اند تا به من رسیده و من می‌گویم لا اله الا الله محمد رسول الله و اوست همان کسی که مرده به آن موسی داده و گواهی می‌دهم که



عالم این امت و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله هستی امیرالمؤمنین علیه السلام به او دستورات دینی را آموخت.

در کتاب روضة صفحه ۱۳۷ و فضائل صفحه ۱۷۸ نقل می کند از انس بن مالک که گفت روزی مردی یهودی در خلافت ابابکر آمد و گفت من مایلم با خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله ملاقات کنم او را پیش ابابکر آوردند و یهودی گفت تو خلیفه پیامبری جواب داد آری مگر نمی بینی در جایگاه او نشسته ام و در محراب اویم. یهودی گفت اگر راست می گوئی من چند سؤال از تو دارم. ابابکر پاسخ داد هرچه مایلی بپرس.

یهودی گفت بگو چه چیز برای خدا نیست و چه چیز نزد خداوند نیست و از چه چیز خدا اطلاع ندارد. ابابکر با پرخاش گفت این سؤالهای کفار است و مسلمانان می خواستند مرد یهودی را بکشند در میان آنها ابن عباس حضور داشت به ابابکر گفت کمی صبر کن و دست از کشتن بازدار.

ابابکر گفت نمی بینی چه سؤالهایی می کند. ابن عباس گفت اگر می توانید جواب بدهید وگرنه او را خارج کنید هر جا مایل است برود مرد یهودی را بیرون کردند او می گفت خدا لعنت کند کسانی را که جای دیگری را غصب نموده اند به واسطه عدم اطلاع می خواهند آدم کشی کنند که خداوند چنین عملی را حرام کرده آن مرد در حال رفتن می گفت مردم اسلام از میان رفت مگر جواب سؤال را بدهند. کجا است پیامبر و کجا است خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله.

ابن عباس از پی او رفت و به او گفت بیا برویم در نزد خزینه علم پیامبر به منزل علی بن ابیطالب علیه السلام اما ابابکر و مسلمانان از پی یهودی براه افتادند و در بین راه به او رسیدند او را گرفته پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند پس از کسب اجازه وارد شدند و گروهی از مردم نیز به همراه آنها ازدحام کرده بودند بعضی گریه و بعضی می خندیدند.

ابابکر گفت یا ابالحسن این یهودی از مسائل کفرآمیز سؤال می کند امام علیه السلام فرمود چه سؤال می کردی یهودی گفت اگر سؤال کنم همان کاری که اینها



کردند می‌کنی؟ فرمود می‌خواستند چه کار کنند گفت می‌خواستند خون مرا بریزند. فرمود این حرف را رها کن سؤالت را بنما. گفت سؤال مرا نمی‌تواند پاسخ دهد مگر پیامبر یا وصی پیامبر فرمود هرچه مایلی پرس یهودی گفت بگو چه چیز خداوند ندارد و چه چیز نزد خدا نیست و چه چیز را خدا نمی‌داند علی علیه السلام فرمود من هم شرطی با تو دارم. پرسید چه شرط فرمود شهادت به لا اله الا الله محمد رسول الله به من بدهی گفت بسیار خوب آقای من فرمود اما آنچه برای خدا نیست رفیق و فرزند است یهودی گفت صحیح است مولای من!

فرمود اما اینکه چه چیز نزد خدا نیست ظلم است گفت صحیح است و اما آنچه خدا نمی‌داند خداوند برای خود شریک و وزیر نمی‌داند و او بر هر چیزی توانا است. در این موقع یهودی گفت دست خود را بیاور من گواهی به لا اله الا الله و محمد رسول الله می‌دهم و اینکه تو خلیفه واقعی پیامبر و وصی او و وارث علم اوی خداوند جزای خیر به تو در اسلام عنایت کند.

مردم صدا به ضجه بلند کردند و ابابکر گفت ای اندوه زدا و ای ناراحتی بر طرف نما یا علی گفتند پس از این جریان ابابکر بر منبر رفت و گفت «اقیلونی اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم» مرا رها کنید رهایم نمائید دست از من بردارید من بهترین شما نیستم در حالیکه علی میان شما است عمر پیش او رفت و گفت دست از این حرفها بردار ما تو را پسندیده‌ایم برای خود و او را از منبر به زیر آوردند این خبر را برای علی علیه السلام آوردند.



بخش دوم

استدلالی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از
یهودان با ذکر معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

در احتجاج صفحه ۱۱۱ تا ۱۲۰ از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می‌کند که
مردی یهودی از شام که تورات و انجیل و زبور و صحف انبیاء را خوانده بود و
اطلاعاتی از استدلالهای آنها داشت وارد مجلسی شد که اصحاب پیامبر
صلی الله علیه وآله در آن حضور داشتند علی بن ابیطالب علیه السلام نیز بود و ابن عباس
و ابو معبد جهنی. گفت ای امت محمد هیچ مقام و منزلتی را برای پیامبری وانگذاشتید
جز اینکه تمام آنها را برای پیامبر خود ادعا کردید آیا پاسخ سؤالهای مرا می‌دهید؟
مردم از او روی برگردانیدند. اما علی علیه السلام فرمود آری خداوند هیچ درجه‌ای به
پیامبر و فضیلتی برای رسولی نداده مگر اینکه تمام آنها را در پیامبر ما جمع کرده و به
آنجناب چند برابر افزونتر بخشیده یهودی گفت تو جواب مرا می‌دهی فرمود آری
امروز از فضائل پیامبر صلی الله علیه وآله به مقداری نقل می‌کنم که موجب روشنی
چشم مؤمنین شود و تردید کسانی که در فضائل آنجناب مشکوک بودند برطرف
گردد وقتی فضیلتی از خود نقل می‌کرد می‌فرمود افتخار نمی‌کنم. من اکنون فضائل
آنجناب را تذکر می‌دهم بدون اینکه خرده‌گیری به انبیاء داشته باشم ولی سپاسگذارم
خداوند را به واسطه آنچه به او عنایت فرموده مانند تمام فضائلی که به انبیاء داده و



مقامات دیگری به ایشان اختصاص داده است و آنجناب را بر انبیاء فضیلت بخشیده. یهودی گفت من اینک سؤال می‌کنم خود را آماده جواب کن فرمود بگو گفت خداوند ملائکه را به سجده آدم مأمور کرد آیا چنین مقامی را به ایشان داده فرمود آری آنچه درباره آدم گفתי چنین است اگر ملائکه آدم را سجده کردند سجده آنها سجده عبادت نبود که آدم را در مقابل خدا پرستند ولی با این سجده به فضیلت آدم اعتراف نمودند که مورد رحمت خدا قرار گرفته به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر عنایت شد خداوند در جبروت خود بر او صلوات فرستاد با تمام ملائکه و مؤمنین نیز موظف شدند که بر او صلوات فرستند این مقامی است بالاتر.

یهودی گفت خداوند پس از انجام خطا توبه آدم را پذیرفت. فرمود صحیح است اما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بالاتر از این مقام را داده‌اند بدون اینکه گناهی از او سرزنند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر» هرگز حضرت محمد صلی الله علیه و آله با گناه وارد قیامت نخواهد شد و نه از او درباره گناهی بازخواست خواهند کرد.

یهودی گفت ادریس را خداوند به مقام عالی رسانید و از تحفه‌های بهشت پس از مرگ به او خورانید. علی علیه السلام فرمود صحیح است به حضرت محمد بهتر از او عنایت شده خداوند درباره آنجناب می‌فرماید «و رفعنا لك ذكرك» همین مقام و رفعت کافی است اگر ادریس را پس از مرگ از تحفه‌های بهشت خورانیدند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیات در همین دنیا تحفه دادند هنگامی که از گرسنگی به خود می‌پچید، جبرئیل برایش جامی از بهشت آورد که در آن تحفه‌ای بود. جام و تحفه در دست او شروع به تهلیل خدا کرد و تسبیح و تکبیر و حمد خدا را نمودند. جام را یکی از اهل بیت پیامبر گرفت همان تهلیل و تکبیر را ادامه داد اما یکی از اصحاب که خواست بگیرد جبرئیل جام را گرفت و عرض کرد این تحفه را میل بفرمائید که از بهشت است خداوند به شما عنایت نموده و جز پیامبر یا وصی او نمی‌تواند بخورد آنجناب میل کرد ما نیز با ایشان خوردیم هم اکنون من مزه شیرین آن را در ذائقه خود درک می‌کنم.



یهودی گفت نوح در راه خدا صبر کرد عذر قوم خود را پذیرفت که او را تکذیب نمودند فرمود صحیح است حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز عذر قوم خود را پذیرفت و در راه خدا صبر کرد وقتی او را تکذیب کردند و او را بیرون کردند و با سنگ او را هدف قرار دادند و ابولهب زه دان گوسفند را از بالا بر سر او ریخت. خداوند به جابیل فرشته مأمور کوهها امر کرد خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برسد جابیل خدمت ایشان آمده گفت خداوند مرا مأمور کرد که دستور شما را اطاعت کنم اگر اجازه می دهی کوهها را بر سر آنها فرود آورم و هلاکشان کنم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود خداوند مرا برای رحمت مبعوث نموده، خدایا امت مرا هدایت فرما، آنها نمی دانند وای بر تو ای یهودی نوح وقتی مشاهده کرد خویشاوندانش غرق می شوند دلش به حال آنها سوخت و اظهار ناراحتی کرد و گفت «رب ان ابني من اهلي» خدایا فرزندم از خانواده من است خداوند به او فرمود «انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح» او از خانواده تو نیست می خواست نوح را بدینوسیله تسلی بخشد ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی دشمنی قوم خود را مشاهده کرد شمشیر انتقام از نیام برکشید و هیچ رقت و دلسوزی نسبت به آنها که خویشاوندانش بودند روا نداشت و با دیده محبت به آنها تماشا نکرد.

یهودی گفت نوح از خداوند درخواست کرد آسمان به شدت باریدن گرفت. فرمود صحیح است وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرد اهل مدینه روز جمعه ای خدمت آنجناب آمدند و شکایت از خشکسالی نمودند که درختها زرد شد و برگها می ریزد دست خویش را به دعا برداشت که سفیدی زیر بغل آنجناب دیده می شد با اینکه در آسمان لکه ای ابر دیده نمی شد به فاصله کمی باران باریدن گرفت بطوریکه جوانان زورمند و توانا نیز برای رفتن به خانه خویش در این باران سخت به زحمت افتادند و نتوانستند بروند از شدت سیل. یک هفته طول کشید. عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله دیوارها خراب شد و مسافران از سفر بازماندند. آنجناب خندید فرمود این سرعت ملال فرزند آدم است سپس گفت «اللهم حوالینا لا علینا اللهم فی اصول اشیع و مراتع البقع» خدایا بر

روی سر ما تبار باران را به اطراف ما بیار بر روی گیاه بیابانها و چراگاههای اطراف. باران در اطراف مدینه می‌بارید ولی یک قطره در مدینه نمی‌بارید بواسطه کرامت آنجناب در نزد خدا.

یهودی گفت خداوند از دشمنان هود به وسیله باد انتقام گرفت آیا برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین چیزی پیش آمده. فرمود صحیح است خداوند به حضرت محمد بالاتر از این را داده خداوند دمار از روزگار دشمنان او به وسیله باد گرفت در جنگ خندق که بادی فرستاد ریگ‌ها را برافشاند و سپاهی از فرشتگان ارسال داشت که مشرکان آنها را نمی‌دیدند خداوند هشت هزار فرشته را برای ایشان فرستاد که برای هود نفرستاد و فضیلت دیگری به ایشان بخشید که باد زمان هود باد خشم بود ولی باد زمان پیامبر صلی الله علیه و آله باد رحمت در قرآن کریم می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاء تکم جنود فارسنا علیهم ریحا و جنود آل م تروها».

یهودی گفت خداوند برای صالح شتری برآورد و آن را عبرت برای قومش قرار داد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود همین طور است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این عنایت شد. شتر صالح با او سخن نگفت و با یکدیگر حرف نمی‌زدند و به نبوت صالح گواهی نداد ولی ما در خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودیم در یکی از جنگها که شتری به ایشان نزدیک شد شروع به صدادادن کرد خداوند او را به سخن درآورد گفت یا رسول الله فلان کس مرا به کار گرفت تا پیر شدم و حالا می‌خواهد مرا بکشد من به شما پناه می‌برم از دست او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پی صاحب شتر فرستاد شتر را از او خواست آن مرد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بخشید و آنجناب شتر را آزاد کرد باز در خدمت آنجناب بودیم که مرد عربی وارد شد و شتری را می‌راند قرار بود دست او را قطع کند بواسطه دزدی و گواهانی که شهادت به دزدی او داده بودند شتر به زیان آمده گفت یا رسول الله این مرد پاک است و مرا نذر دیده سارق من فلان شخص یهودی است. یهودی گفت ابراهیم با دیده عبرت به معرفت خدا آشنا گردید و با این بینش به



او ایمان آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود درست است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از این بخشیدند دیده معرفت و بصیرت گشود و بینش ایمان یافت اما ابراهیم در پانزده سالگی چنین بینشی یافت ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در هفت سالگی. گروهی از نصرانیان بعنوان تجارت بین صفا و مروه در مکه وارد شدند یکی از آنها چشم به پیامبر انداخت و آنجناب را شناخت با آثار و علائمی که داشت.

گفت اسم تو چیست حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود محمد گفت اسم پدرت چیست جواب داد عبدالله گفت اسم این چیست اشاره به زمین کرد فرمود زمین. اشاره به آسمان نموده گفت اسم این چیست جواب داد آسمان گفتند آفریننده آنها کیست؟ گفت خدای توانا بعد به آنها پرخاش نموده گفت مرا در مورد خدای عزیز به شک می اندازید.

ای یهودی! او بینش توحید و دیده خداشناسی داشت در حالیکه خویشاوندانش به اِزلام اشتغال داشتند و کفار بت قربانی می کردند و به پرستش بتها اشتغال می ورزیدند اما او می گفت لا اله الا الله.

یهودی گفت خداوند ابراهیم را از نمرود به وسیله پوشش های سه گانه پنهان کرد (مراد شکم مادر و رحم و زهدان است که ولادتش از نمرود مخفی بود) علی علیه السلام فرمود همین طور است اما حضرت محمد را خداوند از دشمنانش به وسیله پنج حجاب مخفی نمود که تصمیم قتلش را داشته سه حجاب در مقابل سه حجاب ابراهیم و دو حجاب ایشان بیشتر داشت خداوند در این آیه می فرماید «و جعلنا من بین ایدیهم سدّاً» این حجاب اول «و من خلفهم سدّاً» این حجاب دوم «فاغشیناهم فهم لا یبصرون» این حجاب سوم بعد می فرماید «و اذا قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره حجاباً مستوراً» این حجاب چهارم بعد می فرماید «فهی الی الاذقان فهم مقمحون» اینهم حجاب پنجم.

یهودی گفت ابراهیم به وسیله دلائل خویش مبهوت و حیران کرد کافری را که با او به بحث پرداخته بود. علی علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد



صلی الله علیه وآله نیز مردی که به قیامت اقرار نداشت و منکر پیش او آمد بنام ابی بن خلف جمحی با خود استخوان پوسیده را آورد که با دست آنها را نرم می کرد بعد گفت یا محمد «من یحیی العظام و هی رمیم» این استخوانهای پوسیده که زنده خواهد کرد خداوند به زبان پیامبرش انداخت و با دلیل واضح و روشن فرمود «یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بكل خلق علیم» همان کسی که او را اول آفرید او به هر نوع آفرینشی دانا است. آن مرد مبهوت شده رفت یهودی گفت حضرت ابراهیم علیه السلام بت های قوم خود را تکه تکه کرد به واسطه حمایت از توحید علی علیه السلام فرمود همین طور است اما حضرت محمد صلی الله علیه وآله سیصد و شصت بت را از فراز کعبه فرو ریخت و از جزیره العرب بدور کرد و هر کس آنها را می پرستید با شمشیر خود او را خوار و ذلیل کرد.

یهودی گفت ابراهیم علیه السلام فرزند خود را بر زمین خوابانید و برای قربانی چهره اش را بر خاک نهاد علی علیه السلام فرمود درست است اما ابراهیم پس از خواباندن فرزند بر زمین خداوند برای او فداء فرستاد ولی حضرت محمد صلی الله علیه وآله به مصیبتی دشوارتر از آن گرفتار شد. کنار پیکر عموی خود حمزه که شیر خدا و شیر پیامبرش و یاور دین خدا بود ایستاد موقعی که از دنیا رفته بود اظهار دلتنگی نکرد و اشک از دیده نریخت به چشم خویشاوندی به او تماشا نکرد تا خداوند را با شکیبائی و صبر خود خشنود کند و در تمام کارها تسلیم او باشد فرمود اگر خواهرش صفیه ناراحت نشود پیکرش را رها می کنم تا خداوند او را از درون دل درندگان و شکم پرندگان محشور نماید و اگر این کار سنت و روش بعد از من نمی شد این کار را می کردم.

یهودی گفت ابراهیم علیه السلام را قومش در آتش انداختند و صبر کرد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد آیا چنین کاری را نسبت به محمد صلی الله علیه وآله کرده اند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد صلی الله علیه وآله وقتی وارد خیبر شد زنی خیبری او را مسموم کرد خداوند سم را در اندرون بدنش سرد و سلامت قرار داد تا هنگام اجزش، سم وقتی در داخل بدن



قرار گرفت می سوزاند چنانچه آتش می سوزاند چنین چیزی را از قدرت خدا انکار نداری؟

یهودی گفت خداوند به یعقوب چه لطف زیادی نمود که اسباط را از صلب او قرار داد و مریم دختر عمران از دختران او است علی علیه السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از او مورد لطف خدا قرار گرفت زیرا فاطمه سلام الله علیها از دختران اوست و امام حسن و امام حسین از نوادگان اوست. یهودی گفت یعقوب بر فراق فرزند صبر کرد بطوری که نزدیک بود از بیماری زمین گیر شود علی علیه السلام فرمود درست است ولی اندوه یعقوب بالاخره به دیدار منتهی گردید ولی حضرت محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرزندش ابراهیم از دنیا رفت و او را به این آزمایش امتیاز بخشید تا اجرش را افزون فرماید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (در مورد فوت فرزندش ابراهیم فرمود) انسان محزون می شود و دل می سوزد ما بر تو ای ابراهیم محزونیم اما سخنی که موجب خشم خدا شود نمی گوئیم در تمام این موارد رضای خدا را مقدم می داشت و تسلیم امر او در تمام کارهایش بود.

یهودی گفت یوسف تلخ کامی فراق را با تمام ناراحتیش تحمل کرد و زندانی کشید تا از معصیت محفوظ بماند.

او را تنها میان چاه انداختند علی علیه السلام فرمود همین طور است محمد صلی الله علیه و آله سختی غربت را کشید و از خانواده و فرزندان و مال خود فاصله گرفت و از حرم خدا و جایگاه امن پروردگار مهاجرت نمود وقتی خداوند ناراحتی و حزن او را دید خوابی شبیه رؤیای یوسف در تأویل به او نشان داد و برای جهانیان راستی آن رؤیا را آشکار کرد فرمود «لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤوسکم و مقصرین لا تخافون» اگر یوسف به زندان افتاد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سه سال خویشتن را در شعیب و دژه کوه زندانی نمود خویشاوندان از او کناره گرفتند و او را به دشوارترین گرفتاریها دچار کردند خداوند چاره ای برایش اندیشید که جای شک و شبهه ای نبود زیرا



ضعیف‌ترین موجودات خود را مامور کرد تا عهدنامه آنها را درباره قطع رابطه با او نوشته بودند بخورد اگر یوسف را در چاه انداختند پیامبر اسلام از ترس جان خویش در غار رفت بطوری کار دشوار بود که به همراه خود فرمود «لا تحزن ان الله معنا» غمگین مباش خدا با ما است خداوند بر این وضع او را در کتاب خویش می‌ستاید. یهودی گفت خداوند با حضرت موسی به مناجات پرداخت در طور سیناء علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است ولی خداوند به حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار سدرۃ‌المنتهی وحی نمود مقام او در آسمان محمود است و در انتهای عرش مذکور شده.

یهودی گفت خداوند محبت خویش را به دل موسی انداخت علی علیه‌السلام فرمود همین‌طور است اما خداوند به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از آن عنایت کرد خداوند بر او محبت خویش را انداخت چه کسی شریک او است در این مقام زیرا گواهی به وحدانیت خدا تکمیل نمی‌شود مگر با گواهی به رسالت او و باید گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله بر روی منابر فریاد می‌زنند صدا به ذکر خدا بلند نمی‌شود مگر اینکه نام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با او برده می‌شود.

یهودی گفت خداوند به مادر موسی وحی نمود به واسطه عظمت مقام حضرت موسی در نزدش علی علیه‌السلام فرمود صحیح است اما خداوند چنان مادر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرامی داشت که نام فرزندش را به او اعلام کرد که گفت من و جهانیان گواهی می‌دهیم که محمد منتظر است و ملائکه گواهی دادند بر انبیاء نامش را در کتاب‌های خود ثبت نمودند (تورات) به لطف و توجه خدا این نام به مادرش رسید چون پیامبر در نزد خدا مقام و منزلتی داشت بطوریکه در خواب دید یک نفر گفت فرزندی در رحم داری سرور و سیدی است نام او را محمد بگذار خداوند نامی از نامهای خود را برای او جدا نموده او محمود و پیامبرش محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

یهودی گفت موسی را خداوند پیش فرعون فرستاد و به او آیت کبری را نشان داد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود همین‌طور است محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به



سوی چندین فرعون فرستاد مانند ابی جهل و عتبه بن ربیع و شیبه و ابوالبختری و نضر بن حارث و ابی بن خلف و منبه و نسبه دو فرزند حجاج و پنج نفر از استهزاءکنندگان ولید بن مغیره مخزومی و عاص بن وائل سهمی و اسود عبدیغوث زهری و اسود بن المطلب و حارث بن الطلاطله به آنها معجزاتی در آفاق و انفس خودشان نشان داد تا واقعیت برای آنها آشکار گردید.

یهودی گفت خداوند از فرعون برای موسی انتقام گرفت علی علیه السلام فرمود همین طور است اما خداوند برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز از فراعنه انتقام گرفت درباره استهزاءکنندگان فرمود «إنا كفيناك المستهزئين» هر یک را بطور جداگانه به قتل رسانید در یک روز اما ولید بن مغیره رد می شد دستش به نیزه ای برخورد که مردی از بنی خزاعه پیکان آن با پر آراسته بود و در میان راه قرار داشت به چوب آن برخورد و دستش خون آلود شد با همین جراحت از دنیا رفت در حالی که فریاد می زد پروردگار محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اما عاص بن وائل از پی کاری می رفت به محلی، سنگی از زیر پایش غلتید بر زمین افتاد تکه تکه شد او نیز فریاد می زد پروردگار محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اما اسود بن عبدیغوث برای استقبال فرزندش زمعه می رفت در سایه درختی به استراحت نشست جبرئیل آمد سر او را به درخت کوید به غلامش می گفت جلو این شخص را بگیر گفت من کسی را نمی بینم که نسبت به تو کاری انجام دهد جز خودت او را کشت پیوسته می گفت خدای محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت.

اسود بن مطلب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را نفرین کرد که چشمش کور شود و فرزندش به فراقش مبتلا گردد آن روز از منزل خارج شد تا برود به محلی جبرئیل برگ سبزی آورد و بر چهره اش زد و کور شد همانطور بود تا فرزندش به مرگ او مبتلا شد.

و حارث بن الطلاطله از منزل خارج شد در هوای گرم و بر اثر باد سموم به صورت حبشی ها تبدیل شد برگشت به خانه اش و گفت من حارثم اما از این ادعا



خانواده اش بر او نخشم گرفتند و او را کشتند او نیز می گفت خدای محمد مرا کشت. روایت شده که اسودبن حارث ماهی شوری خورد خیلی تشنه شد آنقدر آب آشامید که شکمش پاره گردید و هلاک شد می گفت خدای محمد صلی الله علیه و آله مرا کشت تمام این جریانها در یک ساعت به وقوع پیوست و موضوع چنین بود که آنها خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و گفتند ما به تو تا ظهر مهلت می دهیم اگر از ادعای خود برگشتی و گرنه تو را می کشیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد منزل خود شد و با اندوه درب را به روی خویش بست از حرف آنها، همان ساعت جبرئیل بر او نازل شد گفت یا محمد صلی الله علیه و آله خداوند سلامت می رساند و می فرماید «أصدع بما تومر و اعرض عن المشركين» یعنی آشکارا مردم را به دین خویش نما و از مشرکان کنار بگیر. فرمود به مستهزئین چه کنم و این تهدیدی که مرا کرده اند گفت «انا کفیناک المستهزئین» ما حساب مستهزئین را می رسمیم و تو را از آنها آسوده خواهیم کرد.

فرمود جبرئیل هم اکنون پیش من بودند گفت ما کار آنها را تمام کردیم از آن پس آشکارا مردم را دعوت نمود اما بقیه فرعون ها در جنگ بدر با شمشیر از میان رفتند و بقیه آنها را منهزم و سپاه فراری شدند.

یهودی گفت موسی بن عمران دارای عصائی بود که به ازدها تبدیل می شد فرمود همین طور است به حضرت محمد بهتر از آن عنایت کردند. مردی از پی ابوجهل بن هشام می گشت تا بهای شتر خویش را بگیرد اما ابوجهل از او پنهان شده بود و به شراب خواری اشتغال داشت هرچه جستجو کرد او را پیدا نمود. یکی از مستهزئین به او گفت دنبال که می گردی گفت عمرو بن هشام یعنی اباجهل از او طلبکارم گفت تو را راهنمایی به کسی که حقوق مردم را از ستمگران می گیرد بکنم؟ جواب داد آری. آن مرد را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد.

اباجهل پیوسته می گفت کاش روزی محمد صلی الله علیه و آله به من کاری داشته باشد تا آن وقت او را مسخره نمایم و نیازش را بر نیآورم. طلبکار خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده گفت شنیده ام بین شما و اباجهل سابقه خوبی است



من می‌خواهم شما را واسطه قرار دهم پیش او. آنجناب به همراه صاحب شتر به در خانه اباجهل آمد فرمود حرکت کن حق این مرد را بده. در آن روز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌کنیه اباجهل را به او داد و با این نام به او خطاب نمود. ابوجهل با عجله از جا حرکت کرد و طلب صاحب شتر را به او پرداخت وقتی برگشت دوستانش گفتند از ترس محمد این کار را کردی؟ گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید وقتی چشمم به او افتاد دیدم طرف راست او گروهی ایستاده‌اند و اسلحه در اختیار دارند که برق می‌زد و در طرف چپ او دو اژدها دندانهایشان بهم می‌خورد و از دو چشم آنها آتش می‌بارید اگر نمی‌دادم اطمینانی نداشتم که پیکرم را پاره‌پاره کنند با اسلحه خود و آن دو اژدها گوشت بدنم را با دندان خود تکه‌تکه نمایند و بخورند این معجزه از عصای موسی مهم‌تر است اژدها در مقابل اژدهای موسی و خداوند به حضرت محمد اژدهائی دیگر اضافه داده با هشت فرشته که با حربه‌های مخصوص او را کمک می‌کردند.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قریش را با دعوت خویش می‌آزرد روزی به پا ایستاد و آنها را مورد سرزنش قرار داد و به بت‌های ایشان دشنام گفت و آباء و اجدادشان را به نادانی و گمراهی نسبت داد قریش بسیار ناراحت شدند اباجهل گفت به خدا مرگ برای ما از زندگی بهتر است در میان شما قبیله قریش مردی هست که محمد را بکشد که او را به خون بهای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بکشند؟ گفتند نه. اباجهل گفت من او را می‌کشم اگر بنی عبدالمطلب خواستند مرا به جای او بکشند و اگر خواستند رهنایم کنند، گفتند اگر تو این کار را بکنی به این سرزمین خدمتی کرده‌ای که نامت باقی خواهد ماند.

گفت او اطراف کعبه سجده زیاد می‌کند وقتی سجده رفت سنگی برمی‌دارم و بر سرش می‌زنم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به مسجدالحرام آمد و هفت مرتبه طواف کرد و بعد نماز خواند و سجده طولانی نمود اباجهل سنگی برداشت و بالای سر آنجناب آمد همینکه نزدیک شد ناگهان دید اژدهائی دهان باز کرده و متوجه اوست تا او را دید چنان ترسید که به لرزه افتاد و سنگ از دستش پرید و به پایش برخورد



کرد با رنگ پریده و پای مجروح درحالی که عرق می ریخت برگشت دوستانش گفتند تو را مثل امروز ناراحت ندیده بودیم گفت وای بر شما عذر مرا بپذیرید ناگهان ازدهائی دیدم که دهان گشوده بود نزدیک بود مرا ببلعد سنگ را رها کردم به پایم خورد.

یهودی گفت به موسی علیه السلام ید بیضا دادند آیا به محمد چیزی از این قبیل داده اند علی علیه السلام فرمود درست است به محمد بهتر از آن داده اند هر جا می نشست نوری از طرف راست او می درخشید و از طرف چپش که مردم همه آن نور را می دیدند.

یهودی گفت برای موسی دریا را شکافتند کاری چنین برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند. علی علیه السلام فرمود: صحیح است، به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده اند. با پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ حنین می رفتیم رسیدم به یک درّه که سیل می آمد تخمین زدیم که چهارده قامت عمق سیل هست. گفتند دشمن پشت سر ما است و این رود نیز جلو ما. همانطور که اصحاب موسی گفتند ما را خواهند گرفت پیامبر اکرم فرود آمد و فرمود خدایا تو برای هر پیامبر معجزه ای قرار داده ای اینک قدرت خویش را به ما نشان بده سوار شد و از آب گذشت بطوریکه سم اسبها نیز تر نشد و به آب نخورد و شترها نیز همانطور برگشتیم گویا فتحی بزرگ نصیب ما شده.

یهودی گفت خداوند به موسی سنگی را داد که از آن دوازده چشمه می جوشید علی علیه السلام فرمود همین طور است وقتی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به حدیبیه رسید و اهل مکه او را در محاصره قرار دادند خداوند به او قدرتی از این بهتر بخشید زیرا اصحاب اظهار تشنگی کردند و چنان تشنه شدند که پهلوی اسبها چسبید جریان را خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند آنجناب یک قمقمه یمانی خواست دست خود را در آن فرو برد از درون انگشتهایش نیز چشمه هائی جاری شد همه سپاه و چهارپایان سیراب شدند و تمام ظرفها را پر آب کردند. در همان حدیبیه خدمت ایشان بودیم چاه قدیمی خشکی بود پیامبر اکرم تیری از



تیردان خود خارج نمود و به براء بن عازب داد و فرمود این تیر را داخل چاه به زمین بکن براء به دستور عمل کرد از زیر تیر دوازده چشمه جاری شد در جریان آفتابه عبرت و علامتی برای منکرین نبوت ایشان بود مانند سنگ حضرت موسی زیرا آفتابه‌ای خراست و دست در آن فرو برد آنچنان آب از اطراف شروع به ریختن نمود که هشت هزار نفر از آن وضو گرفتند و هرچه آب خواستند آشامیدند و به چهارپایان خود نیز دادند و آنچه لازم بود برداشتند.

یهودی گفت به موسی (من و سلوی) شیر خشت و مرغ بریان دادند آیا به محمد شبیه آن داده شده علی علیه السلام فرمود صحیح است به محمد بهتر از این دادند خداوند غنائم را برای او و امتش حلال کرد که برای دیگری حلال نکرده بود این از من و سلوی بهتر است و اضافه نمود که تبت را برای او و امتش عمل صالح به حساب آورد این امتیاز را نیز به امت‌های قبل نداده بود هر وقت یک نفر تصمیم کار نیکی بگیرد و عمل ننماید برای او آن عمل را ثبت می‌نمایند اگر انجام داده برابر می‌نویسند.

یهودی گفت بر سر موسی ابر سایه افکند علی علیه السلام فرمود صحیح است این کار برای حضرت موسی علیه السلام در وادی تیه (که چهل سال سرگردان بودند) انجام شد به حضرت محمد بهتر از این داده شد ابر در طول مدت زندگی از روز تولد تا روز وفات در سفر و حضر بر سرش سایه می‌افکند این بالاتر است از آنچه به موسی داده‌اند.

یهودی گفت خداوند برای داود آهن را نرم کرده بود که زره با آن می‌ساخت فرمود صحیح است به محمد بهتر از آن داده شد خداوند برای او سنگ‌های سخت خارا را نرم کرد که به صورت غبار درآمد و در بیت المقدس سنگ در دستش چنان نرم شد مانند خمیر این جریان را به چشم دیدیم و در زیر پرچمش مشاهده می‌کردیم.

یهودی گفت داود گریه کرد بر خطای خود بطوریکه کوهها با او به سیر افتادند از خوف و ترس علی علیه السلام فرمود صحیح است به محمد صلی الله علیه و آله بهتر

از این عنایت شده بود وقتی به نماز می ایستاد صدائی از دلش بر می آمد مانند دیگ که در حال جوش است از شدت گریه با اینکه خداوند به او امان عنایت کرده بود از عقاب او می خواست با گریه خود در مقابل پروردگار به خشوع پردازد و پیشوای دیگران باشد ده سالی آنقدر بر روی قدمهای خرد ایستاد که قدمهایش ورم کرد و صورتش زرد شد تمام شب را به شب زنده داری می پرداخت بقدری که او را سرزنش نمودند «طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى» برای اینکه به سعادت برسد آنقدر گریه می کرد که غش می نمود.

می گفتند یا رسول الله مگر خداوند گناه گذشته و آینده تو را نبخشیده «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر» می فرمود چرا آیا بنده شاگرد نباشم اگر کوهها به راه افتاد با داود برای محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن انجام شد روزی با آنجناب در کوه حراء بودیم که کوه به حرکت درآمد فرمود آرام باش روی تو جز پیامبر و صدیق شهید نیست کوه در پاسخ دستور آنجناب آرام گرفت با هم از کنار کوهی رد شدیم سیلاب اشک از اطراف کوه می ریخت فرمود ای کوه چرا گریه می کنی عرض کرد یا رسول الله حضرت مسیح از کنار من گذشت مردم را می ترسانید از آتشی که آتش گیره آن انسان است و سنگ می ترسم من آن سنگ باشم فرمود ترس آن سنگ کبریت است کوه آرام گرفت و سکون اختیار کرد و سخن آنجناب را پذیرفت.

یهودی گفت به سلیمان قدرت و سلطنتی بخشیدند که به احدی بعد از او نبخشیدند علی علیه السلام فرمود همین طور است به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر داده اند فرشته ای برایشان نازل شد که تا آنوقت به زمین فرود نیامده بود بنام میکائیل و گفت یا محمد در کمال نعمت زندگی کن اینک کلیدهای خزائن زمین در اختیار تو است و کوههای آن طلا و نقره می گردد و از مقام آخرت ذره ای کسر نمی شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با جبرئیل که دوستش بود مشورت نمود او گفت تواضع را بگزین فرمود پیامبری بنده خدایم زندگی می کنم یک روز می خورم و دو روز نمی خورم تا به برادران دیگرم از پیامبران ملحق شوم.



خداوند کوثر را به او عنایت کرد و شفاعت را به او بخشید و این مقام هفتاد برابر بهتر از تمام قدرتهای دنیا است و به او وعده مقام محمود داد روز قیامت او را بر عرش می‌نشانند این بهتر است از آنچه به سلیمان بن داود داده‌اند.

یهودی گفت باد را در اختیار سلیمان قرار دادند که در یک روز به اندازه یک ماه و در یک شب به اندازه یک ماه راه می‌رفت فرمود همین طور است به محمد بهتر از این عنایت شده در یک شب او را از مسجدالحرام به مسجد اقصی که یک ماه راه است بردند و به ملکوت آسمانها بلند نموده که به اندازه پنجاه هزار سال راه بود در کمتر از یک سوم شب تا رسید به ساق عرش به علم نزدیک شد و به مقام قرب رسید و برایش از بهشت فرشی سبز گسترده و نور چشمش را خیره کرد عظمت خدا را با دیده دل مشاهده کرد ولی نه با چشم به فاصله زه دو کمان یا کمتر از آن قرار گرفت خداوند آنچه خواست به او وحی کرد و از جمله چیزهایی که وحی نمود آن آیه سوره بقره بود «لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله علی کل شیء قدیر» این آیه (که خداوند مؤاخذه نماید و به حساب آورد آنچه در دل مخفی می‌کنند و آنچه آشکارا انجام می‌دهند) بر سایر پیغمبران از زمان آدم تا خاتم عرضه شده بود و بر امت‌های ایشان نیز عرضه داشته بود امتناع ورزیده بودند از قبول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پذیرفت و به امت خویش نیز عرضه داشت پذیرفتند خداوند وقتی پذیرش را از آنها دید دانست که ایشان طاقت این آیه را ندارند وقتی به ساق عرش رسید آیه را تکرار نمود تا بفهمد و فرمود «آمن الرسول بما انزل الیه من ربه» در جواب این خطاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود «والمؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله» خداوند فرمود بهشت و مغفرت بهره آنها است اگر این کار را بکنند پیامبر اکرم عرض کرد زمانی که چنین لطفی را به ما ارزانی بداری مغفرت و بازگشت بسوی تو را در آخرت آرزو داریم خداوند پاسخ داد برای تو و امت این عمل را اجرا می‌کنیم.

سپس خداوند فرمود اینک که پذیرفتی این آیه را با دشواری تمامی که دارد و

به سایر امت‌ها عرضه شد و نپذیرفتند و امت تو قبول کردند شایسته است که من از آنها این حکم را بردارم و این آیه را فرمود «(لا یکلف الله نفساً الا وسعها لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت)» وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این آیه را شنید عرض کرد خدایا اینک که چنین لطفی فرمودی اضافه بفرما فرمود بخواه از من عرض کرد «(ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا)» فرمود امت تو را در مقابل فراموشی و خطا و اشتباه مؤاخذه نخواهم کرد به واسطه مقام تو در نزد من امت‌های پیشین اگر فراموش می‌کردند دستور را در ب‌های عذاب بر آنها گشوده می‌شد این را از امت تو برداشتم و در مقابل اشتباه مبسوث بودند و کیفر می‌شدند اینهم از امت تو برداشته شده واسطه مقام تو در نزد من.

پیامبر اکرم عرض کرد خدایا حالا این لطف را نمودی پس اضافه بفرما فرمود از من بخواه گفت «(ربنا و لا تحمل علینا اصراً کما حملته علی الذین من قبلنا)» و منظورش از (اصر) شدائد و گرفتاریهای بود که امت‌های پیشین بر آنها تحمیل شده بود خداوند آن گرفتاریها از امت پیامبر اسلام برداشت. نماز آنها را قبول نمی‌کرد مگر در یک محل‌های معینی که برای ایشان انتخاب کرده بود گرچه دور باشند و تمام زمین را برای امت تو مسجد و طهور قرار دادم اینها از گرفتاریهای امم سابق بود که از امت تو برداشتم امت‌های قبل اگر نجاستی به بدنشان داده می‌شد باید آن را از بدن می‌تراشیدند و جدا می‌کردند ولی آب را برای امت تو پاک کننده قرار دادم اینهم از گرفتاریهای امم پیشین بود که از امت تو برطرف نمودم.

امت‌های پیشین باید قربانی خود را بردوش بگیرد و به بیت المقدس بیاورد هرکدام را قبول می‌کردم آتشی می‌فرستادم تا آن قربانی را فراگیرد با شادی برمی‌گشت هرکدام را قبول نمی‌کردم ناامید برمی‌گشت قربانی امت تو را در دل فقیران و مستمندان امت قرار دادم از هرکس بپذیرم آن را چندین برابر می‌کنم و از هرکس نپذیرم عقوبت دنیا را از او برطرف می‌نمایم از امت تو برداشتم و این از گرفتاریهای امت‌های پیشین بود. بر امت‌های پیش نماز واجب بود در دل تاریکی شب و نیمه روز اینهم یک گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برطرف نمودم و



نمازهای آنها را در اوائل و اواخر شب و روز گذاشتم هنگام سرحالی و خوشی آنها و برای پیشینیان پنجاه نماز در پنجاه وقت واجب کرده بودم که از گرفتاریهای آنها بود از امت تو برداشتم و برای آنها پنج نماز در پنج وقت قرار دادم و آن پنجاه و یک رکعت ولی اجر پنجاه نماز به ایشان دادم امت‌های قبل یک ثواب معادل همان ثواب می‌بردند و گناه معادل همان گناه و این گرفتاری بود برای آنها که از امت تو برداشتم یک حسنه را ده برابر نمودم و گناه را معادل همان، پیشینیان اگر تصمیم ثوابی داشتند تا عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد اگر انجام می‌دادند یک ثواب محسوب می‌شد اما امت تو اگر تصمیم کار خوب بگیرد و عمل هم نکند یک حسنه به او می‌دهم اگر عمل کرده برابر می‌شود. این نیز از گرفتاریهای امت‌های پیشین بود که از امت تو برداشتم.

پیشینیان اگر تصمیم گناهی می‌گرفتند و عمل نمی‌کردند برای آنها نوشته نمی‌شد و اگر انجام می‌دادند یک گناه نوشته می‌شد اما امت تو اگر تصمیم گناهی داشتند ولی انجام ندادند برای آنها یک حسنه نوشته می‌شود اینهم از گرفتاریهای پیشینیان بود که از امت تو برطرف کردم. امت‌های قبل اگر گناهی می‌کردند گناهشان بر درب منزلشان نوشته می‌شد و توبه ایشان به این وسیله بود که محبوبترین غذائی که دوست داشتند بر آنها حرام می‌گردید این را از امت تو برطرف نمودم و گناهان ایشان را بین خود و آنها قرار دادم و پرده‌های ضخیمی بر روی گناه آنها نهادم و توبه ایشان را بدون عذاب پذیرفتم و با محبوبترین غذا که حرام شود بر آنها کیفرشان نکردم.

گذشتگان از یک گناه صدسال یا هشتاد سال و یا پنجاه سال توبه می‌کرد توبه‌اش را نمی‌پذیرفتم تا او را در دنیا عقاب ننمایم اینهم از گرفتاریهای آنها بود که از امت تو برطرف نمودم یک نفر از امت تو بیست یا سی یا چهل و یا صد سال گناه می‌کند بعد توبه می‌نماید و پشیمان می‌شود در یک لحظه همه آن گناهان را می‌بخشم.

باز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود اینک که به من اینهمه عنایت فرمودی



باز اضافه بفرما به او خطاب کرد درخواست بنما فرمود «رینا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به» فرمود این کار را برای امت تو کردم و بلاهای بزرگ امت‌ها را از آنها برداشتم و این حکم من است در تمام امتها که به آنها تکلیفی فوق طاقتشان ننمایم پیامبر اکرم فرمود «واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولانا» فرمود این را هم برای توبه کنندگان امت تو انجام می‌دهم بعد عرض کرد «فانصرنا علی القوم الکافرین» فرمود امت تو در زمین مانند خال سفیدی است بر روی گاوی سیاه آنها پیروز و غالبند به خدمت می‌گیرند و خدمتکار نمی‌شوند به واسطه مقام تو در نزد من بر من لازم است که دین تو را بر ادیان دیگر پیروز نمایم بطوریکه در شرق و غرب دینی دیگر جز دین تو باقی نماند یا باید به دولت تو جزیه و مالیات پردازند.

یهودی گفت سلیمان شیاطین را مسخر کرده بود که برایش محراب‌ها و تمثال‌ها می‌ساختند فرمود همین‌طور است به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بهتر از این بخشیدند شیاطین در حال کفر مسخر سلیمان بودند ولی در نبوت پیامبر اسلام آنها با ایمان مسخر ایشان شدند و خدمت او رسیدند، نه نفر از جنیان که با شخصیت‌ترین افراد آنها بودند از جنیان نصیبین و یمن و بنی عمر و بن عامر از دانشمندان آنها بنام شضاة و مضاة و الهملکان و مرزبان و مازمان و نضاة و هاضب و هاضب و عمر و اینها همانهایی هستند که در این آیه خداوند می‌فرماید «و اذ صرفنا الیک نفراً من الجن» همان نه نفر «یستمعون القرآن» خدمت پیامبر رسیدند در بطن نخل پوزش خواستند که ما نیز مانند آدمیان خیال می‌کردیم کسی را خدا مبعوث نخواهد کرد هفتادویک هزار از آنها با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیعت کردند بر نماز و زکات و حج و جهاد و خیرخواهی مسلمانان پوزش خواستند که در باره خدا سخنان ناشایست گفته‌اند این بهتر از چیزی است که به سلیمان داده‌اند منزه است خدائی که در تسخیر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قرارداد پس از تمرد آنها و اینکه خیال می‌کردند خدا فرزند دارد دعوت او تعداد بیشماری از جنّ و انس را گرفت.

یهودی گفت خداوند به یحیی بن زکریا حکم و فهم و حلم را در کودکی بخشید بی آنکه گناهی کرده باشد گریه می‌کرد و روزه‌ها را به هم می‌پیوست.



علی علیه السلام فرمود صحیح است اما به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن داده اند. یحیی بن زکریا در زمانی بود که بت پرستی و جاهلیت وجود نداشت ولی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله حکم و فهم را در حال کودکی دادند یعنی بت پرستان و طرفداران شیطان هرگز اظهار علاقه به بتی نکرد و در اعیاد آنها شرکت ننمود و از او دروغی شنیده نشد پیوسته امین و راستگو و بردبار بود و روزه را به هم می پیوست در هفته و کمتر و بیشتر در این مورد به او می گفتند می فرمود من مثل شما نیستم من پیوسته در حضور پروردگارم مرا غذا می دهد و آب می آشاماند آنقدر گریه می کرد از خشیت خدا که جای نمازش خیس می شد.

یهودی گفت عیسی بن مریم را نقل می کنند در گهواره سخن می گفت علی علیه السلام فرمود صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی از مادر متولد شد دست چپ خود را بر زمین نهاد و دست راست خود را به آسمان بلند کرده زبان به توحید گشود و نوری از دهان مبارکش درخشید که اهل مکه قصرهای بصری شام و اطرافش را دیدند و قصرهای قرمز یمن و اطراف آن و قصرهای سفید اصبطخر و اطراف آن را مشاهده کردند در شب تولد پیامبر صلی الله علیه و آله نورانی شد بطوری که جن و انس و شیاطین ترسیدند و گفتند در جهان پیش آمدی شده ملائکه را دیدند که در رفت و آمد و تسبیح و تقدیس خدایند و ستارگان در اضطرابند و سقوط می نمودند به علامت میلاد آنجناب، ابلیس تصمیم گرفت به طرف آسمان برود به واسطه عجایبی که آن شب مشاهده کرد، در آسمان سوم جایگاهی داشت و شیاطین گوش می دادند در آنجا وقتی این عجایب را مشاهده کردند خواستند گوش بدهند همینکه چنین تصمیمی می گرفتند از تمام آسمانها محجوب و مستور می شدند و با شهاب هدف قرار می گرفتند به واسطه علامت پیامبری آنجناب.

یهودی گفت گویند عیسی کور و پسر را با اجازه خدا شفا می بخشید. علی علیه السلام فرمود: صحیح است، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله از این بهتر دادند. بیمار را از رنج بیماری شفا می بخشید یک روز سؤال کرد از مردی که جزء صحابه او بود گفتند او از بیماری مانند یک جوجه ای شده که پر ندارد وقتی به بالین



او آمد دید همانطور است از شدت بلا فرمود برای سلامتی خود دعائی می کردی؟
 جواب داد آری می گفتم خدایا هر عقوبتی که بنا است مرا در آخرت بشمائی در همین
 دنیا مرا به آن عقوبت فرما فرمود چرا نگفتی «اللهم آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة
 حسنة و قنا عذاب النار» همین دعا را خواند مثل اینکه پاهای بسته اش باز شد صحت
 و سلامتی را در همان آن باز یافت و با ما از منزل خارج شد. مردی از قبیله جهینه که
 مجذوم بود و از جذام ناقص شده بود شکایت از درد نخویش نمود. پیامبر اکرم
 صلی الله علیه و آله قدح آبی خواست آب دهان در آن انداخت بعد فرمود به پیکر خود
 بمال این کار را کرد چنان سلامتی یافت که اثری از جذام در او نماند عربی پس
 خدمت ایشان آمد آب دهان بر او ریخت از جای حرکت کرد با صحت کامل اگر
 گمان می کنی عیسی بیماران را از بیماری شفا می بخشید یک روز پیامبر اکرم
 صلی الله علیه و آله در میان اصحاب بود زنی وارد شد و گفت یا رسول الله پسرم در
 آستانه مرگ است هرچه غذا برای او می آورم دهانش باز مانده و قدرت حرکت
 ندارد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جای حرکت کرد مائیز در خدمت ایشان رفتیم
 وقتی به بالین جوان آمد فرمود دور شوای دشمن خدا از دوست خدا من پیامبر خدایم
 شیطان از او دور شد با صحت و سلامتی از جای حرکت کرد او هم اکنون جزء
 سپاهیان ما است اگر گمان می کنی که عیسی کورها را شفا می بخشید محمد
 صلی الله علیه و آله بزرگتر از آن را انجام داده. قتاده بن ربیع مردی خوش قیافه بود در
 جنگ احد نیزه ای به چشم او خورد که حدقه چشمش بیرون آمد و در دست خود آن
 را گرفت و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آورده گفت یا رسول الله زخم حالا از
 من بدش می آید چشم او را از دستش گرفت و در جایش قرار داد آن چشم از دیگری
 تشخیص داده نمی شد مگر به این جهت که زیباتر بود و بهتر از چشم دیگر می دید.
 عبدالله بن عتیبک در جنگ ابن ابی الحقیق دستش قطع شد شعب خدمت پیامبر
 اکرم صلی الله علیه و آله رسید دستش را بر روی آن کشید از دست دیگر تشخیص داده
 نمی شد.

محمد بن مسلمه نیز در برخورد کعب بن اشرف چشم و دستش همانطور مجروح



شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست بر روی آن دو مالید از چشم و دست سالمش تمیز داده نمی شد.

عبدالله بن انیس هم جراحی در چشم یافت که پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر آن مالید از چشم دیگرش تشخیص داده نمی شد تمام اینها به واسطه اعلان نبوت و علامت رسالت آنجناب بود.

یهودی گفت: نصرانیان می گویند عیسی مرده را زنده می کرد علی علیه السلام فرمود صحیح است. محمد صلی الله علیه و آله سنگ ریزه های نُه گانه در دستش تسبیح خدا می گفت. صدای نغمه تسبیح آنها را با اینکه جمادی بی روح بودند مردم می شنیدند به واسطه اتمام دلیل نبوت آنجناب مردگان با ایشان صحبت کردند و تقاضای کمک نمودند از گرفتاریهای بعد از مرگ یک روز نماز جماعت با اصحاب خود خواند فرمود آیا از بنی النجار کسی اینجا هست؟ دوست آنها بیرون بهشت ایستاده و او را نگه داشته اند به واسطه سه درهم که به فلان یهودی مقروض است با اینکه او شهید شده بود.

اگر می گوئی عیسی با مرده سخن می گفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله داستانی عجیبتر از او داشت وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طائف رسید و آنجا را در محاصره گرفت برای آنجناب گوسفندی بریان ولی مسموم فرستادند دست آن گوسفند گفت یا رسول خدا مرا نخور که من مسموم هستم اگر چهارپا در حال حیات و زنده بودن صحبت می کرد بزرگترین دلیل بر نبوت ایشان در مقابل منکرین بود چه رسد به اینکه بعد از کشتن و پوست کندن و بریان کردن سخن گوید درخت را صدا می زد جوابش را می داد و چهارپا با او صحبت می کرد و درندگان گواهی به رسالتش می دادند و مردم را از مخالفت با آنجناب برحذر می داشتند این بیشتر از موقعیتی است که به عیسی دادند.

یهودی گفت می گویند عیسی خبر از آنچه در خانه پنهان کرده بودند و آنچه می خوردند می داد علی علیه السلام فرمود صحیح است حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیشتر از این انجام می داد حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود

خبر می داد آنچه پشت دیوار بود حضرت محمد صلی الله علیه و آله از وقایع جنگ مته (که جعفر بن ابیطالب در آن جنگ شهید شد) خبر می داد با اینکه در آنجا حضور نداشت و تعداد شهدا و کیفیت جنگ را بیان می کرد با اینکه یک ماه راه بین او و محل جنگ فاصله بود.

شخصی می آمد و تصمیم داشت سؤالی بکند به او می گفت خودت می گوئی یا من بگویم می گفت شما بفرمائید می فرمود راجع به فلان جریان می خواهی سؤالی کنی تمام خواسته او را بیان می کرد.

آنچنان اسرار اهل مکه را فاش نمود که دیگر سری نداشتند از آن جمله جریان صفوان بن امیه و عمیر بن وهب بود که عمیر پیش پیامبر آمده گفت آمده ام برای آزادی فرزندانم فرمود به او دروغ می گوئی تو با صفوان در خطیم کنار کعبه به یاد کشته شدگان جنگ بدر افتادید و به او گفתי مرگ برای ما از زندگی بهتر است با این کاری که محمد صلی الله علیه و آله کرد آیا زندگی فایده ای دارد بعد از آنهمه کشته که ما در قلیب دادیم.

تا به او گفתי اگر زن و فرزند نداشتی و قرضی که دارم نبود تو را از دست محمد صلی الله علیه و آله آسوده می کردم صفوان گفت من قرض تو را به عهده می گیرم و زن و فرزندان را جزء خانواده خود قرار می دهم که در خیر و شر آنها شریک باشم. تو گفתי پس این مطلب را پنهان بدار و وسائل سفر مرا فراهم کن تا بروم و او را بکشم تو برای کشتن من آمده ای گفت صحیح می فرمائید یا رسول الله اینک می گویم اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله از این جریانه زیاد اتفاق می افتاد که نمی توان شمرد.

یهودی گفت می گویند عیسی به صورت پرنده از گل می ساخت و در او می دمید یک پرنده می شد به اجازه خدا علی علیه السلام فرمود همین طور است حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز شنید این را انجام داده در جنگ حنین سنگی را بدست گرفت ما صدای تسبیح و تقدیس سنگ را شنیدیم سپس به سنگ فرمود شکافته شو، سنگ سه پاره گردید از هر کدام صدای تسبیحی غیر تسبیح دیگری می شنیدیم.



از پی درختی فرستاد در جریان بطحاء درخت فرمان پذیر شد و هر شاخه او تسبیح و تهلیل و تقدیسی داشت بعد فرمود به دوپاره شو درخت از میان نصف گردید باز فرمود به هم پیوند بهم پیوست بعد فرمود گواهی به نبوت من بده گواهی داد سپس فرمود برگرد به جایگاه خود با تسبیح و تهلیل و تقدیس همان کار را کرد جایگاه درخت در محل سلاخ خانه بود در مکه.

یهودی گفت می گویند عیسی سیاح بود. علی علیه السلام فرمود: صحیح است اما حضرت محمد صلی الله علیه و آله سیاحتش در جهاد بود در طول ده سال تعداد بی شماری را از شهرنشین و ده نشین به جبهه گسیل داشت و گروه زیادی از سرکشان عرب که شمشیرزن و دلیر و خون ریز بودند به قتل رسانید مسافرت نمی رفت مگر مجهز برای جنگ با دشمن خود بود.

یهودی گفت می گویند عیسی زاهد بود. علی علیه السلام فرمود صحیح است اما محمد صلی الله علیه و آله زاهدترین انبیاء بود سیزده زن داشت بغیر کنیزان هرگز سفره اش برداشته نشد که در او غذا وجود نداشته باشد و هرگز نان گندم نخورد و هرگز از نان جو سه شب پشت سر هم سیر نشد از دنیا رفت در حالیکه زرهش گرو بود در نزد مرد یهودی به چهار درهم، طلا و نقره از خود به جای نگذاشت با اینهمه کشورگشائی که کرد و غنائمی که بدست آورد در یک روز سیصد هزار و چهارصد هزار (درهم شاید باشد) می بخشید شب سائل در خانه اش می آمد می فرمود قسم به آن کسیکه محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده در خانه آل محمد صلی الله علیه و آله یک من جو و یک من گندم و درهم و دیناری وجود ندارد.

یهودی گفت منم می گویم لا اله الا الله و محمد رسول الله و گواهی می دهم که به هیچ پیامبری درجه ای یا فضیلتی نبخشیده خدا مگر اینکه همه آنها را در محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده و او را چندین برابر از دیگران بیشتر به درجات مفتخر نموده.

ابن عباس به جلی بن ایطالب علیه السلام گفت یا ابالحسن من گواهی می دهم که تو از راستین در علم هستی فرمود وای بر تو چرا نگویم آنچه گفتم درباره آن

شخصیتی که خداوند بزرگ در باره عظمت او می فرماید «وانک لعلی خلق عظیم» تو دارای اخلاق پسندیده عظیمی هستی.



پنجشنبه سوم

احتجاجهای امیرالمؤمنین علیه السلام با نصاری

احتجاج طبرسی صفحه ۱۰۸.

روایت شده که گروهی از رومیان در زمان ابابکر به مدینه وارد شدند در میان آنها راهبی نصرانی بود. راهب وارد مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شد و به همراه خود یک شتر پر از طلا و نقره داشت ابوبکر در مسجد حضور داشت گروهی از مهاجر و انصار نیز بودند، وارد شد پس از تهنیت و تعارف لازم به دقت آنها را نگریست بعد پرسید کدامیک از شما خلیفه پیامبرید و امین امیتان به طرف ابابکر اشاره شد. راهب متوجه ابابکر شد.

گفت اسم تو چیست پیرمرد! گفت عتیق پرسید دیگر چه گفت صدیق باز پرسید دیگر چه جواب داد غیر از اینها اسمی برای خود نمی دانم گفت تو شخصی که من می خواهم نیستی ابابکر گفت چه منظوری داری گفت من از مملکت روم آمده ام و یک شتر پر از طلا و نقره آورده ام تا از امین این امت سؤالی بکنم اگر پاسخ داد مسلمان می شوم و هر دستوری داد می پذیرم و این تقدینه را در اختیار شما می گذارم اگر نتوانست برمی گردم و مسلمان نخواهم شد و پولی که آورده ام برمی گردانم.

ابوبکر گفت هرچه مایلی پرس راهب گفت لب به سخن نمی گشایم مگر اینکه از قدرت خویش و اصحابت مرا امان بدهی، ابابکر گفت تو در امانی و هیچ دغدغه ای نداشته باش هرچه می خواهی بگو راهب گفت بگو خدا چه چیز ندارد و



چه چیز نزد او نیست و از چه چیز علم ندارد ابابکر به لرزه شد و جوابی نداشت پس از چند لحظه گفت بروید عمر را خبر کنید، عمر آمد و نشست ابابکر به او گفت از این شخص پرس راهب روی به عمر کرده سؤالهای خود را تکرار نمود عمر نیز نتوانست جواب بگوید بعد عثمان آمد بین راهب و عثمان نیز آنچه بین ایندو واقع شد به وقوع پیوست.

راهب گفت شخصیت‌های بزرگی هستند اما قدرت جوابگوئی از مسائل را ندارند از جای حرکت کرد تا خارج شود ابابکر به او گفت ای دشمن خدا اگر پیمان ما نبود زمین را از خون تو رنگین می‌کردیم.

بلمان از جای خود حرکت کرد و خدمت علی بن ابیطالب علیه السلام رسید که در صحن خانه‌اش نشسته بود با حسن و حسین جریان را نقل کرد از جای حرکت کرد با حسن و حسین و به مسجد آمد همینکه چشم مردم به علی علیه السلام افتاد تکبیر گفتند و حمد خدا را بجای آوردند و همه از جای حرکت کردند به احترام ایشان آنجناب وارد شد ابوبکر گفت: راهب! از این مرد پرس که به منظور خود رسیده‌ای. راهب متوجه علی علیه السلام شده گفت اسم شما چیست؟ فرمود اسم من در نزد یهود الیا و در نزد نصرانیان ایلیا و پدرم علی نهاده و مادرم حیدره گفت چه نسبتی با پیامبرتان داری؟ فرمود برادر اویم و دامادش و پسر عموی من است راهب گفت به پروردگار عیسی منظور من تو هستی بگو خدا چه ندارد و چه در نزد او نیست و چه چیز را نمی‌داند.

علی علیه السلام فرمود به شخص مطلعی برخورد کردی اما آنچه خدا ندارد خدا را رفیق و فرزندی نیست اما چیزی که در نزد خدا نیست ظلم است به احدی و اما آنچه خدا نمی‌داند شریک در ملک است که برای خود شریکی نمی‌داند.

راهب از جای حرکت کرد و زنار از گردن پرکند و سر علی علیه السلام را در آغوش گرفت و پیشانی او را بوسید و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و گواهی می‌دهم تو خلیفه و امین این امت هستی و خزینه علم دین و حکمت و سرچشمه حجت در تورات نام تو را الیا و در انجیل ایلیا خواندم و در قرآن علی و در کتب



گذشته حیدرة و تو را بعد از پیامبر وصی او یافتیم و امیر و رهبر مردم و تو شایسته تر به این مجلس از دیگران هستی بگو بینم تو با این مردم چه می کنی؟ علی علیه السلام جوابی به او داد راهب از جای حرکت کرد و تمام مال را در اختیار او نهاد علی علیه السلام آن مال را در همان ساعت بین فقراء اهل مدینه تقسیم کرد راهب مسلمان به پیش قوم خود برگشت.

امالی طوسی صفحه ۱۳۷.

سلمان فارسی گفت پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که ابابکر زمامدار شد گروهی از نصرانیان وارد مدینه شدند که رهبر آنها جاثلیق ایشان بود سخنور و با اطلاع بود تورات و انجیل را از حفظ داشت پیش ابابکر آمدند جاثلیق رو به ابابکر کرده گفت ما در انجیل خوانده ایم که پیامبری بعد از عیسی خواهد آمد ما شنیده ایم که محمد بن عبدالله قیام به رسالت نموده به فرمانروای مملکت خود مراجعه نمودیم شخصیت های مملکت را جمع نموده و به دنبال جستجوی واقعیت فرستاد اینک که پیامبر شما از دست ما رفته و در کتابهای ما است که هیچ پیامبری از دنیا نمی رود مگر اینکه بجای خود وصی و جانشینی قرار می دهد تا آنها را راهنمایی کند و از نور دانش او استفاده نمایند اینک اگر تو وصی او هستی سؤالهای خود را از تو می نمائیم.

عمر گفت آری همین شخص خلیفه پنجم است جاثلیق به دو زانو نشست و گفت ای خلیفه بگو بینم شما را در دین چه فضیلتی بر ما است ما برای همین سؤال آمده ایم ابوبکر گفت ما مؤمن هستیم و شما کافرید مؤمن بهتر از کافر است و ایمان از کفر بهتر. جاثلیق گفت این ادعائی است که دلیل لازم دارد بگو بینم تو مؤمنی در نزد خدا یا پیش خودت گفت من در نزد خود مؤمنم از پیش خدا اطلاعی ندارم. جاثلیق گفت من هم به نظر تو کافرم چنانچه تو به نظر خود مؤمنی گفت تو به نظر من کافری اما نمی دانم در نزد خدا چگونه هستی. جاثلیق گفت تو اکنون در مورد خود و من مشکوک هستی و در دین خود یقین نداری بگو آیا تو را نزد خداوند منزلتی است در بهشت بواسطه این دین و آئینی که داری؟



گفت من مقامی در بهشت دارم به واسطه وعده‌ای که داده‌اند نمی‌دانم به آن مقام می‌رسم یا نه گفت امید مقامی برای من در بهشت داری؟ ابابکر در پاسخ گفت آری امیدوارم. جاثلیق گفت اکنون تو را امیدوار نسبت به مقام من در بهشت می‌بینم ولی در مورد خود خائف و ترسانی بگو چه فضیلتی بر من داری در علم؟

سپس پرسید آیا تو تمام علم پیامبر خود را داری؟ گفت نه همانقدر که به من رسیده مطلعم پرسید چه شد که خلیفه شدی با اینکه علمی که امت او نیازمند هستند نداری و چگونه مردم تو را به این مقام رسانده‌اند؟

عمر گفت نصرانی زبان خود را نگه دار از این حرفها، وگرنه خونت را می‌ریزیم نصرانی گفت این از عدالت دور است کسی که برای هدایت و راهنمایی آمده او را بکشند.

سلمان گفت گویا لباس خواری و مذلت بر تن ما کرده بودند از جای حرکت کرده پیش علی علیه‌السلام آمدم جریان را عرض کردم جانم فدایش باد به مسجد آمد وقتی نصرانی می‌گفت مرا راهنمایی کنید به کسی که بتواند پاسخ مرا بدهد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود سؤال کن قسم به آنکس که دانه را شکافت از گذشته و آینده هرچه بپرسی جواب از جانب پیامبر هدایت‌بخش محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌خوادم داد گفت همان سؤالی را که از این پیرمرد کردم از تو می‌کنم آیا تو نزد خدا و خودت مؤمنی؟ فرمود من در نزد خدا مؤمنم همانطور که در نزد عقیده خود مؤمن هستم.

جاثلیق گفت الله اکبر این سخن از روی اعتماد به دین است و یقین صحیح دارد بگو بینم مقام تو در بهشت چگونه است فرمود در مقام پیامبر اُمّی در فردوس اعلیٰ جای دارم هیچ شک و شبهه‌ای در این وعده‌ای که خدایم داده ندارم.

جاثلیق گفت از کجا اطلاع پیدا کردی به این وعده؟ فرمود به وسیله کتاب منزل و راستگوئی پیامبر مرسل. گفت راستگوئی پیامبر را از کجا اطلاع داری گفت به وسیله دلایل آشکار و معجزات عالی. جاثلیق گفت این راه استدلال است برای کسی که بدنبال دلیل باشد. گفت بگو بینم خدا امروز کجا است؟ فرمود نصرانی! خدا منزله



است از جای داشتن و بزرگتر از آن است که به مکان نیاز داشته باشد در ازل بود که مکان وجود نداشت اکنون نیز هست از حالی به حال دیگر تغییر نمی‌کند.

گفت احسن همین طور است ای دانشمند جوابی کوتاه دادی بگو آیا خداوند با حواس درک می‌شود به نظر تو تا هرکس جوئی او شد به وسیله حواس خود خدا را درک نماید اگر چنین نیست به چه صورت می‌توان معرفت پیدا کرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود خداوند بزرگتر از آن است که او را توصیف به مقدار نموده یا حواس درکش نماید و یا با مقایسه نسبت به مردم شناخته شود و راه به شناخت او مصنوعات حیرت‌انگیز اوست که عقل‌ها را رهبری به معرفتش می‌نمایند و از وجود این مصنوعات که مشهور و معقول ما است پی به عظمتش می‌بریم.

جاثلیق گفت راست می‌گوئی به خدا قسم این حق و حقیقت است که گمراهان در این شناخت سرگردانند اینک بگو آنچه پیامبر شما درباره مسیح فرموده که مخلوق خدا است به چه دلیل ثابت می‌کند که عیسی مخلوق است و اولوهیت را از او نفی نموده و نقص به او نسبت داده می‌دانی که گروهی در دنیا این اعتقاد را دارند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پاسخ گفت مخلوق بودن را به این ثابت می‌نماید که عیسی محدود است و وجود او را (طول و عرض و وزن و مقدار) احاطه نموده و دارای شکل است و از حالی به حال دیگر تغییر می‌یابد و قابل افزایش و نقصان است اما او را از مقام پیامبری نفی نمی‌کنم و نه مقام عصمت را از او می‌گیرم دارای کمال و تأیید پروردگار بوده و از جانب خداوند به ما اطلاع داده شد؛ او مانند آدم است که از گل آفریده شده و به او گفته باش بوجود آمده.

جاثلیق گفت نمی‌توان بر این سخن ایرادی گرفت جز اینکه استدلال از چیزهایی است مردم در آن اشتراک دارند (چه آنها که این استدلال برایشان شده و چه دیگران) تو از کجا این اطلاع را پیدا کرده‌ای (که عیسی چنین متولد شده).

فرمود به همان جهت که گفتم من از گذشته و آینده اطلاع دارم. جاثلیق گفت اینک یک نمونه از این اطلاعات برایم نقل کن تا برایم ثابت

شود ادعای تو.



امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای نصرانی تو از محل خود خارج شدی تا با کسی که بحث و استدلال می کنی او را مغلوب نمائی و برخلاف آنچه اکنون ادعا می کنی که مایلی هدایت شوی قصد داشتی آن شخص را مغلوب و خوار نمائی اما در خواب به تو مقام مرا گفتند و از سخنان من برایت نقل کردند و تو را از مخالفت با من ترسانیدند و گفتند باید از او پیروی کنی.

گفت راست می گوئی قسم به آن کسی که مسیح را برانگیخت از آنچه خبر دادی جز خدا هیچ کس اطلاع نداشت من گواهی می دهم و می گویم لا اله الا الله محمداً رسول الله و تو وصی پیامبری و شایسته ترین مردم به مقام اوئی همراهان او نیز مسلمان شدند و گفتند می رویم پیش فرمانروای مملکت مان و او را به این جریان اطلاع می دهیم و به حق دعوتش می نمائیم.

عمر به او گفت خدا را سپاسگزاریم که تو و همراهانت را به حق هدایت نمود جز اینکه باید بدانی علم نبوت در میان خانواده خود پیامبر است و حکومت بعد از او در اختیار همان کسی است که اول با او صحبت کردی اُمت چنین صلاح دانستند و راضی شدند به دوست خود این جریان را نیز می گوئی و از او می خواهی که اطاعت از خلیفه بنماید. در جواب او جاثلیق گفت فهمیدم منظور تو چیست من در کار خود یقین دارم چه اظهار نمایم و چه پنهان.

مردم متفرق شدند اما عمر از آنها خواست که این جریان را به کسی نگویند و تهدید نمود کسی را که بازگو نماید و گفت به خدا قسم اگر مردم نگویند مسلمانی را کشت این پیرمرد و همراهان او را می کشتیم من آنها را شیاطین می دانم تصمیم دارند اختلاف بین این امت بوجود آورند و آنها را به تباهی بکشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سلمان فرمود دیدی چگونه خداوند محبت را آشکار نمود برای اولیای خود اما قوم ما بیشتر از ما نفرت پیدا کردند (با این استدلال).

در کتاب فضائل صفحه ۲۰۲ و روضه نقل شده.

انس بن مالک گفت اسقف نجران پیش عمر آمد برای پرداخت جزیه. عمر او را



به اسلام دعوت کرد. اسقف گفت شما می گوئید خداوند بهشتی دارد که عرض آن به اندازه آسمانها و زمین است پس جهنم کجاست عمر سکوت کرد و جوابی نداد. جمعیت حاضر گفتند جواب او را بده یا امیرالمؤمنین تا خورده به اسلام نگیرد از خجالت سر به زیر افکند و ساعتی سکوت کرد ناگهان دیدند درب مسجد را مردی به بازوان خود بست درست دقت کردند دیدند گنجینه علم پیامبر علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد از دیدن آنجناب مردم سخت خوشحال شدند.

همه مردم و عمر به احترام او از جای حرکت کردند. عمر گفت مولای من کجا بودی که جواب این اسقف را پدهی سؤالی کرد که ما را در مانده گذاشت جواب او را بده او می خواهد مسلمان شود تو نور درخشنده و روشنی بخش تاریکی ها هستی و پسر عموی پیامبر اسلام.

علی علیه السلام فرمود چه می گوئی اسقف؟ گفت جوان شما می گوئید عرض بهشت به اندازه آسمانها و زمین است. جهنم کجا است؟ امام علیه السلام فرمود وقتی شب فرارسد روز کجا است اسقف پرسید تو کیستی جوان اجازه بده از این آدم تندخو و بداخلاق سؤالی بکنم یا عمر بگو کدام زمین است که خورشید بر آن یک ساعت تابید و دیگر بر آن نتابید عمر گفت مرا معاف دار از این سؤال از علی بن ابیطالب سؤال کن و از آنجناب درخواست کرد که جوابش را بدهد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود آن زمین رود نیل است که موسی از میان آن عبور کرد و برایش شکافته شد خورشید در آن ساعت بر آن زمین تابید که قبل و بعد از آن دیگر نتابید و بهم پیوست برای فرعون و سپاهش.

اسقف گفت راست گفتی جوان ای سرور مردم اینک بگو آن چیست در دنیا که مردم هرچه از آن استفاده می کنند و بهره می گیرند کم نمی شود بلکه افزایش می یابد فرمود آن قرآن و علوم است.

گفت راست گفتی پرسید آن رسولی که خداوند فرستاد که نه از جنیان بود و نه انبیا کیست؟ فرمود آن کلاغی بود که خدا فرستاد موقی که قابیل برادرش هابیل را کشت و نمی دانست پیکر برادر خود را چه کند در این موقع خداوند کلاغی را فرستاد



تا زمین را بکاود و به او نشان دهد چگونه جثه برادر را دفن نماید.

گفت راست گفתי جوان اینک سؤال دیگری دارم ولی مایلیم این شخص جواب آن را بدهد اشاره به عمر کرد گفت بگو خدا کجا است عمر خشمگین شد و جوابی نداد.

علی علیه السلام رو به عمر نموده فرمود خشمگین نشو تا نگوید تو عاجز از جوابی. عمر گفت شما به او جواب بدهید فرمود روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودم فرشته ای آمد و سلام کرد جوابش را داد فرمود کجا بودی گفت در خدمت پروردگارم بالای هفت آسمان.

بعد فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت نزد پروردگارم در درون زمین هفتم پائین فرشته دیگری آمد از او پرسید کجا بودی؟ گفت حضور پروردگارم در مشرق آفتاب فرشته چهارم آمد پرسید کجا بودی گفت در مغرب آفتاب زیرا جائی خالی از خدا نیست و او در چیزی قرار ندارد و نه بر چیزی هست و نه از چیزی هست گرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته مثل و مانند ندارد شنوا و بینا است از او پنهان نیست ذره ای در زمین و نه در آسمان نه کوچکتر از ذره و نه بزرگتر می داند آنچه در آسمانها و زمین است هر نجوایی که سه نفر با هم داشته باشند خدا چهارمی آنها است و پنج نفری خدا ششمی آنها است چه کمتر و چه بیشتر که باشند خدا با آنها است هر کجا باشند.

وقتی اسقف گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام را شنید گفت دست خویش را بده من گواهی می دهم به لا اله الا الله و محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه تو خلیفه الله در زمینی و وصی پیامبری و این آقای خشمگین که نشسته خود را پیوسته به دوش مردم تحمیل می نماید و کانون خشم است شایسته این مقام نیست تو شایسته هستی امام علیه السلام تبسمی نمود.

از کتاب ارشادالقلوب دیلمی:

وقتی عمر به خلافت نشست بین یکی از یارانش بنام حارث بن سنان ازدی و مردی از انصار گفتگو و منازعه ای شد عمر برای او دادخواهی نکرد دوست عمر به



جانب قیصر روم رفت و مرتد از اسلام شد و تمام قرآن را فراموش کرد مگر این آیه «و من یبتغ غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین» این آیه را قیصر شنید گفت چند مسئله برای فرمانروای عرب می فرستم اگر جواب آن سؤالها را داد اسیران عرب را آزاد می کنم اگر پاسخ نداد آن اسیران را وادار می کنم به پذیرش نصرانیت هر کدام پذیرفتند بعنوان برده و بنده خود می پذیرم و هر کدام نپذیرفتند او را می کشم.

نامه ای برای عمر بن خطاب نوشت و این مسائل را پرسید: ۱- تفسیر فاتحه. ۲- آبی که نه از زمین است و نه از آسمان. ۳- کدام چیز است که نفس می کشد ولی روح در او نیست. ۴- عصای موسی از چیست و چه نام دارد و طول آن چقدر است. ۵- کدام دختر بگری است که در دنیا متعلق به دو برادر است و در آخرت متعلق به یکی از آن دو. وقتی نامه به عمر رسید از جواب آنها عاجز بود پناه به علی بن ابیطالب علیه السلام برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب قیصر نوشت! این نامه از طرف علی بن ابیطالب داماد پیامبر صلی الله علیه و آله که وارث علم او و نزدیکترین فرد به او و وزیر او و شایسته مقام ولایت و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده از دشمنانش بیزار باشند نور چشم پیامبر و همسر دخترش و پدر فرزندش به جانب قیصر روم. اما بعد پس از حمد و ستایش خدا عالم خفیات و نازل کننده برکات هر که را هدایت نماید گمراه کننده نخواهد داشت و هر که را گمراه نماید هدایت کننده ندارد. نامه تو رسید و عمر به من نشان داد اما جواب سؤال تو از اسم خدا اسمی است که در او شفا از هر بیماری است و کمک به هر دواء است و رحمن کمک است برای هر کس ایمان به او بیاورد و آن نامی است که جز خدا بر کسی نهاده نشده اما رحیم پس رحم می کند به هر کس گناه کرده و توبه نمود و ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد.

«الحمد لله رب العالمین» این آیه ثنای ما است برای پروردگار بزرگمان به واسطه نعمتهائی که به ما ارزانی داشته «مالک یوم الدین» او زمام تمام مخلوقات

را روز قیامت در اختیار دارد هر کس در دنیا شک داشته باشد یا ستمگر و جبار باشد او را به آتش می‌افکند نمی‌تواند از عذاب خدا رهائی یابد شخص شاگ و جبار. اما هر کس مطیع و فرمانبردار و پیوسته مراقب اطاعت خدا بوده داخل بهشت می‌شود. «ایاک نعبد» خدا را می‌پرستیم و برای او شریکی قائل نیستیم «ایاک نستعین» ما از خدا کمک می‌خواهیم که ما را مدد نماید بر شیطان منفور تا ما را مانند شما گمراه نکند. «اهدنا الصراط المستقیم» عبارت است از راه روشن هر کس در دنیا عمل صالح انجام دهد در قیامت از آن راه به بهشت رهسپار می‌گردد.

«صراط الذین انعمت علیهم» این همان نعمتی است که خداوند به پیامبران گذشته عنایت فرموده از خدا می‌خواهیم که ما را نیز ماقتد آنها مشمول نعمت خویش بگرداند «غیر المغضوب علیهم» یهودان هستند که نعمت خدا را به کفر تبدیل نمودند خداوند بر آنها خشم گرفت که به صورت میمون و خوک درآمدند ما درخواست می‌کنیم از خدا که به ما خشم نگیرد چنانچه بر آنها خشم گرفت «و لا الضالین» تو و امثال تو هستید ای عابد صلیب خبیث که پس از عیسی بن مریم گمراه شدید ما از خداوند درخواست می‌کنیم که ما را به گمراهی نسیارد چنانچه شما گمراه شدید.

اما مسئله آبی که نه از زمین و نه از آسمان است همان آبی است که بلقیس برای سلیمان بن داود فرستاد و آن عرق اسبها بود هنگامی که در جنگ جست و خیز کنند. جواب سؤالی که نفس می‌کشد اما روح ندارد صبح است که «الصبح اذا تنفس» جواب عصای موسی از چه بود و چقدر طول داشت و چه نام داشت و چگونه بود به آن عصا «برنیه رایده» می‌گفتند وقتی در او روح وارد می‌شد زیاد می‌گشت و وقتی روح از او خارج می‌گشت کم می‌شد، از عوسج بود و طول آن ده ذراع (فاصله از آرنج تا کف دست) جبرئیل آن را از بهشت آورده بود.

جواب دختری که متعلق به دو برادر بود در دنیا و در آخرت تعلق به یکی از آنها می‌گیرد آن درخت خرما است در دنیا که تعلق به مثل من مؤمن هم دارد و به مثل تو که کافری نیز دارد و هر دو مان فرزندان آدمیم اما در آخرت متعلق به مسلمان است نه



کافر و مشرک و در بهشت خواهد بود نه در جهنم این آیه همان مطلب را بیان می‌کند «فیها فاکهة و نخل و رمان» است. نامه را بست و به پیک داد و روانه شد. قیصر پس از قرائت جواب، اسیران را آزاد نمود ساکنین مملکت خود را به اسلام دعوت نمود. نصرانیان اعتصاب نمودند و تصمیم کشتن او را گرفتند.

همه آنها را جمع کرد و گفت مردم من می‌خواستم شما را بیازمایم و آنچه ابراز داشتیم برای این بود که ببینم شما چگونه هستید اینک که آزمایش نمودم خدا را سپاسگزارم نصرانیان آرام گرفتند و اطمینان یافتند. گفتند ما نیز همین‌طور درباره تو گمان داشتیم. قیصر اسلام خود را پنهان کرد تا از دنیا رفت او به یاران نزدیک و کسانی که به آنها اعتماد داشت می‌گفت عیسی بنده خدا و رسول او و کلمه خدا است که به گریبان مریم القا نموده و روح از اوست و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از عیسی پیامبر به حق است.

عیسی بشارت ظهور او را به یاران خود داده و می‌گفت هر کس از شما او را درک کرد سلام مرا به او برساند او برادر من و بنده خدا و پیامبر اوست و با دین اسلام از دنیا رفت.

وقتی قیصر از دنیا رفت جریان او را به هر قل اطلاع دادند گفت این مطلب را پنهان نمائید و انکار کنید و اقرار به چنین چیزی نکنید که اگر مطلب آشکار شود پادشاه عرب طمع به مملکت ما می‌اندازد که شخصیت ما از بین می‌رود و نابود می‌شویم هر کدام از خواص قیصر و خدمتکاران و خانواده‌اش چنین عقیده‌ای دارند او را پنهان بدارید.

هر قل اظهار نصرانیت نمود و نفوذی پیدا کرد. پایان حدیث (الحمد لله رب العالمین).

از همان کتاب ارشاد به اختلاف سند: سهل بن حنیف انصاری گفت ما با خالد بن ولید در مأموریتی می‌رفتیم رسیدیم به دیر یک نصرانی بین شام و عراق. راهب از دیر سر برآورده گفت شما که هستید؟ گفتیم مسلمانیم از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. از جایگاه خود خارج شد و به جمع ما پیوست پرسید رهبر شما



کجا است؟ ما او را پیش خالد بن ولید آوردیم. سلام کرد خالد جوابش را داد پیرمردی کهنسال بود.

خالد گفت چند سال داری؟ جواب داد دویست و سی سال، پرسید چند سال است در این دیر زندگی می‌کنی؟ گفت شصت سال. سؤال کرد تا کنون کسی را دیده‌ای که او عیسی را دیده باشد؟ گفت آری دو نفر را دیدم که هر دو عیسی را دیده بودند. پرسید آنها به تو چه گفتند؟

جواب داد یکی از آن دو گفت عیسی بنده خدا و پیامبر او و روح و کلمه خدا است که به مریم القاء نموده عیسی مخلوق است نه خالق. سخنش را پذیرفتم و تصدیق نمودم دیگری گفت عیسی خدا است اما او را تکذیب نمودم و لعنتش کردم. خالد گفت واقعاً تعجب است که دو نفر هر دو عیسی را دیده باشند و برخلاف هم سخن بگویند. راهب گفت آن یکی پیرو هوای نفس خویش گردید و اعمال زشت خویش را به اغوای شیطان نیک انگاشت اما دیگری پیرو حق شد خداوند او را هدایت نمود.

پرسید انجیل خوانده‌ای؟ جواب داد آری گفت تورات چگونه جواب داد چرا. گفت پس به موسی ایمان داری؟ جواب داد آری. خالد گفت مایل نیستی که مسلمان شوی و گواهی به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه وآله بدهی؟ گفت من به او قبل از تو ایمان آورده‌ام گرچه سخنش را نشنیده بودم و او را ندیده‌ام گفت پس تو اکنون ایمان به او می‌آوری و به دستوراتش؟ جواب داد چگونه ایمان نیاورم با اینکه نام او را در تورات و انجیل خوانده‌ام و موسی و عیسی به آمدنش بشارت داده‌اند. گفت پس چرا در این دیر سکونت اختیار کرده‌ای. گفت کجا بروم پیرمردی کهنسال و افتاده هستم دیگر عمری از من باقی نمانده که به مردم پیوندم. شنیده بودم شما می‌آئید انتظار آمدنتان را داشتم که سلام نمایم و اعلام کنم که من پیرو ملت شمایم.

پرسید پیامبر شما چه شد؟ جواب داد از دنیا رفت. پرسید تو وصی او هستی؟ گفت نه ولی وصی او یکی از خویشاوندانش هست که از یاران و صحابه او بوده.



پرسید تو را چه کسی به اینجا گسیل داشته آیا وصی او فرستاده؟ گفت نه خلیفه‌اش روانه کرده گفت آن خلیفه غیر وصی اوست؟ جواب داد آری. گفت وصی او زنده است جواب داد آری گفت چگونه چنین اتفاق افتاده؟ گفت مردم اجتماع نمودند و این شخص را انتخاب کردند که از خویشاوندانش نبود از صلحاء صحابه او به شمار می‌رفت. گفت جریان تو از جریان آن دو مرد عجیتر است که دربارہ عیسی به اختلاف عقیده داشتند شما هم خلاف پیامبر خود نمودید و کار همان مرد را انجام دادید.

خالد توجه به دوست پهلوی خود نموده گفت به خدا همین طور است ما پیروی هوای نفس خود را نمودیم دیگری را به جای دیگری نشانده‌ایم اگر اختلافی که بین من و علی در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشت نبود هیچ کس را بر او مقدم نمی‌داشتیم.

مالک اشتر به نام مالک بن حارث که حضور داشت گفت چرا بین تو و علی اختلاف باشد جریان چه بوده؟ گفت من با او در شجاعت پیوسته مایل بودم برتری داشته باشم او دارای سابقه زیاد در اسلام بود و با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خویشاوندی داشت که مرا آن امتیازها نبود بالاخره مرا به جانبداری از قریش وادار نمود و این اتفاق افتاد ام سلمه همسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا بر این کار سرزنش نمود ولی من نپذیرفتم.

آنگاه رو به دیرانی نموده گفت حرف خود را بزن و از مطالبی که می‌گفتی ادامه بده گفت می‌گویم من دارای دینی بودم که تازه و جدید بود اما کهنه شد بطوری که در آن دین پایدار بر حق باقی نماند مگر دو نفر یا سه نفر و دین شما نیز کهنه می‌شود بطوری که دو یا سه مرد در آن باقی نخواهد ماند. شما با مردن پیامبرتان یک درجه از اسلام را رها کردید با از دنیا رفتن وصیتان نیز یک درجه دیگر را از دست خواهید داد تا یک نفر باقی نماند که پیامبرتان را دیده باشد چنان دین شما فرسوده شود که نماز و حج و جهاد و روزه شما فاسد گردد امانت و زکات از میان شما پرود باقیمانده‌ای از دین خواهد بود میان شما تا کتابتان، خدایتان و از اهل بیت پیامبرتان

میان شما باشد وقتی ایندو چیز از میان شما رفت دیگر بجز شهادتین چیزی برایتان باقی نمی ماند لا اله الا الله و محمد رسول الله» صلی الله علیه و آله. در چنین موقعی قیامت شما و دیگران به پا می خیزد و هنگام وعده فرا می رسد و قیامت بر شما ملت مسلمان پیا خواهد شد زیرا آخرین امت هستید به شما دنیا تمام و رستاخیز شروع می شود.

خالد گفت این مطالب را پیامبران به ما فرموده اینک از عجیبترین چیزی که مشاهده کرده‌ای در این دیر از وقتی سکونت گزیده‌ای برای ما نقل کن. گفت بیشمار عجایب و افراد دیده‌ام خالد گفت بعضی از آنها را برای ما بگو. گفت بسیار خوب من در دل شب از دیر خارج می شدم برای وضو گرفتن کنار آبگیری که در دامنه این کوه است و مقداری آب نیز با خود بر می داشتم و به دیر می بردم در بین دو نماز مغرب و عشاء می رفتم و کنار آبگیر به استراحت می پرداختم یک شب کنار آبگیر بودم که مردی آمد و سلام کرد جوابش را دادم. گفت از اینجا گروهی که دارای گوسفند بودند رده نشدند و آنها را ندیدی؟ گفتم نه. گفت گروهی از اعراب به یک گله گوسفند برخوردارند که غلام من آنها را می چرانید غلام و گوسفندها را پیش انداخته و برده‌اند. گفتم تو کیستی؟ گفت من مردی از بنی اسرائیلم. پرسید دین تو چیست؟ گفتم تو چه دین داری؟ جواب داد من یهودی هستم. گفتم من هم نصرانی هستم و روی از او برگردانیدم.

گفت شما خطا کرده‌اید و داخل این دین شده‌اید و راه درست را رها کرده‌اید پیوسته با من بحث می کرد به او گفتم بیا دستهای خود را برداریم و نفرین کنیم هر کدام بر باطل بود از خدا بخواهیم آتشی فرود آید و او را فرا گیرد. دست برداشتیم اما هنوز دعای ما تمام نشده بود که دیدم آتش پیکر او را فرا گرفته و از زمین شعله بر می خیزد. طولی نکشید که مردی آمد و سلام داد. جوابش را دادم. گفت شخصی را با این نام و نشان مشاهده نکردی؟ گفتم چرا. جریان را برایش نقل کردم گفت دروغگو تو برادر مرا کشته‌ای او مسلمان بود شروع کرد به ناسزا گفتن من با سنگ از او دفاع می کردم او هم به من و عیسی مسیح ناسزا می گفت و هر کس به دین عیسی بود



در همین موقع دیدم او نیز شروع به سوختن کرد. از همان آتش برادرش پیکر او را نیز فراگرفت روی زمین افتاد در همین موقع که از کار او در شدگفت بودم شخص سومی آمد سلام کرد جواب دادم. گفت دو نفر با این مشخصات ندیده‌ای؟ گفتم چرا ولی جریان را به او نگفتم که باز مثل برادرش به جنگ با من برخیزد. گفتم بیا تا آنها را به تو نشان دهم. او را آوردم پهلوی آن دو به زمین نگاه کرد که دود از آن برمی‌خاست گفت این چیست؟ جریان را برایش گفتم. گفت به خدا قسم اگر دو برادرم گواهی دهند به راستی تو، من پیرو تو خواهم شد وگرنه با تو به جنگ می‌پردازم.

فریاد برداشت دانیال! این شخص راست می‌گوید؟ گفت آری ای هارون او را تصدیق کن گفت: «اشهد ان عیسی بن مریم روح الله و کلمة الله و عبده و رسوله». گفتم خدای را سپاس که تو را هدایت نمود گفت من و تو در راه خدا برادر می‌شویم من دارای زن و فرزند و ثروتی هستم وگرنه با تو به سیاحت می‌پرداختم اما طاقت فراق آنها را ندارم امید دارم خداوند به واسطه آنها به من در قیامت اجر و مزدی بدهد شاید هم بروم آنها را بیاورم و نزدیک دیر تو ساکن شوم.

از پیش من رفت و چند شب فاصله شد و شبی آمد و فریاد زد دیدم با زن و بچه و گوسفندهایش آمده در همین نزدیکی خیمه‌ای زد. پیوسته در دل‌های شب پیش او می‌رفتم و به ملاقاتش بهره‌مند بودم و واقعاً برادر خوبی برای من بود. یک شب گفت من در تورات چیزی را خوانده‌ام وقتی بیان کرد دیدم صفات پیامبر شما محمد مصطفی است صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم من مشخصات او را در تورات و انجیل دیده‌ام و ایمان به او آورده‌ام. به او انجیل آموختم و مشخصات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در انجیل برایش خواندم ما هر دو به او ایمان آوردیم و دوستش می‌داشتیم و آرزوی دیدارش را داشتیم.

مدتی به همین وضع زندگی کرد و بهترین شخص بود و با او انس داشتم از مقامات او این بود که برای چرانیدن گوسفندان خود خارج می‌شد و در سرزمین خشک و بی‌علف گوسفندهای خود را نگه می‌داشت ولی به زودی سرسبز و خرم می‌شد وقتی باران می‌آمد گوسفندان خود را جمع می‌کرد اطراف خیمه و



گوسفندانش باران می‌آمد ولی به نخیمه و گوسفندان او باران نمی‌رسید در تابستان هرجا می‌رفت بالای سرش ابری سایه می‌افکند خیلی با مقام و با شخصیت بود و بسیار نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت.

گفت بالاخره هنگام مرگش رسید مرا خواست بالای سرش رفتم. پرسیدم چه شد که مریض شدی؟ گفت به یاد گناهی افتادم که در جوانی انجام داده بودم غش کردم بهوش آمدم باز به یاد گناه دیگری افتادم دو مرتبه بیهوش شدم این غش‌ها موجب بیماری من شد نمی‌دانم حال چگونه است بعد گفت اگر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر رحمت را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان اگر او را ندیدی ولی به ملاقات وصی نائل شدی باز سلام مرا برسان همین یک درخواست و تقاضا را از تو دارم. راهب گفت اینک من از جانب خود و دوستم از شما تقاضا دارم که به وصی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله سلام برسانید.

سهل بن حنیف گفت پس از بازگشت به مدینه علی علیه‌السلام را مشاهده کردم جریان راهب را گفتم و آنچه با خالد گفتگو کرده بود و سلامی که رسانید از طرف خود و دوستش. شنیدم مولا فرمود سلام من بر او و هر که مانند اوست و سلام بر تو ای سهل بن حنیف و او را ناراحت ندیدم از یادآوری جریان خالد بن ولید و گفتارش و در این مورد با من چیزی نگفت جز اینکه فرمود یا سهل خداوند تبارک و تعالی پیامبر اسلام محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را برانگیخت چیزی در زمین باقی نماند مگر اینکه ایمان به او آورد مگر شقاوتمندان جن و انس و تبهکاران آنها.

سهل گفت در دنیا چیزی خود را بر او برتر ندانست جز شقاوتمندان جن و انس و گنهکاران این دو طایفه. سهل گفت مدتی گذشت من فراموش کردم جریان راهب را وقتی جریان زمامداری علی علیه‌السلام پیش آمد روزی در بازگشت از صفین به یک بیابان خشک رسیدیم که آب در آن وجود نداشت این مطلب را شکایت کردیم به مولی. به راه افتاد تا رسید به محلی که خود می‌دانست فرمود اینجا را حفر کنید وقتی حفر نمودیم به یک سنگ سخت و بزرگی رسیدیم فرمود آن را از جای بکنید. هر چه سعی کردیم نتوانستیم از جای بکنیم.



امیرالمؤمنین علیه السلام تبسمی نمود از ناتوانی ما، جلو سنگ آمد و با هر دو دست آن را گرفت مثل یک توپ از جای کند ناگاه دیدیم زیر آن چشمه‌ای صاف است که از سفیدی به یک نقره صیقلی می‌نمود فرمود اینک بیاشامید و هرچه می‌خواهید آب بردارید بعد مرا آگاه کنید. سهل گفت آب آشامیدیم و برداشتیم بعد خدمت آنجناب رسیدیم علی علیه السلام به جانب چشمه به راه افتاد بدون ردا و کفش، سنگ را با دست از جای برداشت و آن را گذاشت به دهان چشمه و با دست خاک بر روی آن ریخت همه این جریانها را آن راهب مشاهده می‌کرد نزدیک ما ایستاده بود و سخن ما را می‌شنید از دیر خود به زیر آمد و گفت رهبر شما کجا است او را خدمت علی علیه السلام بردیم گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و گواهی می‌دهم که تو وصی محمد صلی الله علیه و آله هستی قبلاً خدمت شما سلام رساندم و هم از طرف دوستم با یک سپاه در فلان تاریخ.

گفتم یا امیرالمؤمنین این همان راهبی است که خدمتان عرض کردم^(۱) که سلام او و دوستش را به شما رساندم و جریان روزی که خالد از آنجا رد شده بود به یاد آورد. علی علیه السلام فرمود از کجا فهمیدی من وصی پیامبر اسلام هستم. گفت پدرم به من اطلاع داد او هم به قدر من عمر کرده بود او از پدرش و او از جدش نقل کرد از کسی که به همراه یوشع بن نون وصی موسی به جنگ آمده بود و چهل سال با ستمگران بعد از موسی جنگ کرد او نیز از همین محل گذشته بود و تشنه شده بودند شکایت به یوشع نمودند گفت نزدیک شما چشمه آبی است که آدم آن را بیرون آورده. یوشع کنار محل چشمه آمد و سنگ را از روی آن برداشت آب آشامید و یارانش همه سیراب شدند بعد سنگ را به جای خود نهاد و به یاران گفت این سنگ را بر نمی‌دارد مگر پیامبر یا وصی پیامبر. چند نفر از یاران یوشع عقب ماندند و بعد از

۱- شیخ مفید این جریان را در ارشاد صفحه ۱۷۸ ذکر نموده و جریان ورود به صفین و جریان راهب را نقل کرده و کندن سنگ و ظهور چشمه و اسلام راهب را ذکر کرده نوشته است جریان آنچنان مشهور شد که شعراء شعرها در این رابطه سرودند.



رفتن یوشع هرچه گوشیدند که جای چشمه را پیدا کنند نتوانستند این دیر نیز به برگت همین چشمه ساخته شده وقتی تو سنگ را از جای کندی فهمیدم وصی رسول خدا احمد صلی الله علیه وآله هستی که من در جستجوی اویم من مایلم در رکاب تو به پیکار پردازم.

سهل گفت یک اسب به او داد با سلاح جنگی به همراه سپاه شد و از کسانی بود که در جنگ نهران شهید شد. سهل گفت یاران علی علیه السلام از جریان راهب بسیار خوشحال شدند چند نفر عقب ماندند پس از رفتن علی علیه السلام ولی هرچه از چشمه جستجو کردند پیدا نکردند بعد به لشکر پیوستند.

صعصعة بن صوحان گفت من آن راهب را مشاهده کردم موقعی که علی علیه السلام سنگ را از جای کند و مردم سیراب شدند و گفتار او را درباره علی شنیدم آن روز جریان خالد را با آن راهب برایم سهل بن حنیف نقل کرد.



بخش چهارم

احتجاج علی علیه السلام با طبیب یونانی و معجزاتی که از آنجناب آشکار شد

تفسیر امام عسکری صفحه ۶۷ و ۷۰ احتجاج طبرسی ۱۲۲-۱۲۵.

حضرت عسکری علیه السلام از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بود مردی یونانی خدمت ایشان رسید که مدعی علم فلسفه و طب بود. گفت من داستان دوست تو را شنیده‌ام و گمان می‌کنم دیوانگی داشته آمده بودم برای معالجه‌اش اما حالا که آمده‌ام شنیدم از دنیا رفته است گفتند شما پسر عمو و دامادش هستی. در چهره شما نیز یک زرد رنگی مشاهده می‌کنم و با این دو ساق پای باریک خیال نمی‌کنم بتوانی خود را روی آنها نگه داری. معالجه صفرا و زردی را می‌کنم و دواي آنرا دارم ولی دو ساق پای باریک تو را نمی‌توانم فربه و قوی نمایم. باید در راه رفتن خیلی ملاحظه کنی و سنگینی را زیاد روی پاهای خود نیندازی مخصوصاً موقعی که چیزی روی شانه برمی‌داری و تا به سینه می‌چسبانی چون پاهایت نازک است امکان دارد بر اثر فشار سنگینی بشکند. اینک دواي زردی تو را می‌دهم این دوا معالج زردی است و موجب ناراحتی و اثر بدی برایت نمی‌شود اما باید چهل روز از خوردن گوشت خودداری نمائی بعد زردیت از بین خواهد رفت.



علی علیه السلام فرمود تو نفع این دوا را برای زردی من ذکر کردی آیا چیزی سراغ داری که موجب افزایش زردی شود و به زردی زیان داشته باشد؟ گفت بلی یک دانه از این دوا در این موقع اشاره به یک داروی دیگری کرد که اگر یک دانه آن را انسان بخورد و زردی داشته باشد بلافاصله خواهد مرد اما اگر زردی نداشته باشد چنان زردی در پیکرش پیدا می شود که آن روز خواهد مرد.

فرمود ببینم آن داروی مضر را مرد یونانی دوا را در اختیار علی علیه السلام نهاد فرمود این چقدر است گفت دو مثقال سم کشنده است به اندازه یک حبه آن مردی را می کشد. دوا را گرفت و در دهان خود گذاشت و فروبرد. مختصری عرق کرد اما مرد یونانی شروع به لرزیدن کرد با خود می گفت اکنون مرا به جرم کشتن پسر ایطالب مؤاخذه خواهند کرد. کسی از من نمی پذیرد که جریان چه بوده و خودش این کار را کرده.

امیرالمؤمنین علیه السلام تبسمی نموده فرمود بنده خدا اکنون صحیح ترین مزاج را دارم آنچه مدعی بودی سم است مرا زیانی نرسانید اینک چشم خود را فروبند. همینکه یونانی چشم بر هم گذاشت فرمود چشم خود را باز کن. چشم گشود و تماشای جمال علی علیه السلام را کرد که سفید چهره شده و مایل به سرخی است از دیدن این وضع به لرزه افتاد. امام علیه السلام تبسمی نموده فرمود کو آن زردی که خیال می کردی در وجود من هست؟ یونانی گفت به خدا قسم خیال می کنم تو آن شخص قبل نیستی قبلاً زرد چهره بودی و اینک گلگونی.

علی علیه السلام فرمود پس آن زردی که گمان داشتی به وسیله ستمی که می گفתי کشته شده است از میان رفت اما دو ساق پایم. پاهای خود را دراز کرد و بالا زد گفت نشان می دهم به تو که طبت برخلاف طب خدا است با دست یک ستون چوبی بزرگ که سقف بالای سرش را نگه داشته بود گرفت بالای سقف دو اتاق قرار داشت یکی روی دیگری چنان پایه چوبین را به حرکت درآورد و بلند کرد که سقف بالا رفت با دو اتاقی که بر فراز آن بود.

مرد یونانی غش کرد امام علیه السلام فرمود آب روی او بریزید وقتی آب بر



چهره اش پاشیدند بهوش آمد و می گفت تا کنون چنین چیزی ندیده بودم. علی علیه السلام فرمود این پیروی همین دو ساق باریک است و قدرت باربرداری آن برخلاف آنچه طب تو حکایت می کرد. یونانی گفت آیا محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند تو بود؟ فرمود مگر علم من جز از علم اوست و عقلم مگر جز از عقل او و نیرویم از نیروی او؟!

طیبی ثقفی خدمت او آمد که ماهرترین طبیب عرب بود گفت اگر جنون داری من معالجه می کنم حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود می خواهی به تو دلیلی را نشان دهم که بدانی از طببت بی نیازم و تو نیازمند طب منی؟ گفت چه نشانه ای؟ فرمود آن خوشه خرما را صدا می زنی در این موقع اشاره نمود به درخت خرما ی بلندی از ریشه کنده شد و زمین را شکافت تا در جلو آنجناب ایستاد. فرمود این نشانه تو را کافی است؟ گفت نه. فرمود چه می خواهی طبیب گفت به او دستور بده برگردد به همانجا که آمده و در جای اولی خود قرار بگیرد. امر کرد درخت به جای خود برگشت. طبیب یونانی گفت این جریان که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله نقل می کنی برای من معلوم نیست من از خود شما چیزی کمتر از آن می خواهم من از شما فاصله می گیرم بگو بیایم. من نخواهم آمد اگر آدمم این خود نشانه ای است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این نشانه برای تو تنها دلیل خواهد بود زیرا تو می دانی که تصمیم داشته مخالفت کنی و من اختیار از دست گرفته ام بدون اینکه بتوانی به من نزدیک شوی یا به کسی که دستور می دهم با تو چنان کند و یا هر کس تصمیم بگیرد تو را مجبور نماید گرچه من به او نگفته باشم جز اینکه قدرت خدا این کار را کرده و تو را بی اختیار نموده. ممکن است تو خود قبول کنی اما دیگری می تواند بگوید که من با تو تبانی کرده بودیم اگر می خواهی دلیلی مشاهده کنی چیزی را بخواه که برای همه جهانیان دلیل باشد.

یونانی گفت اینک که اختیار انتخاب را به من می سپاری من هایللم اجزاء این درخت خرما را از هم پاشی و بین آنها فاصله بیاندازی باز همه را برگردانی و مانند حالت اولی برگردد. فرمود صحیح است این دلیلی است برای همه حالا تو خود پیک



و پیام رسان من باش به آن درخت خرما بگو وصی محمد صلی الله علیه و آله به تو دستور می دهد که اجزای آن از هم پاشیده شود و متفرق گردد. یونانی جلو رفت و به او گفت از هم پاشید و گسیخته گشت و تکه تکه شد بطوریکه اثری از آن باقی نماند گوئی در این محل درخت خرمائی وجود نداشته. پندبند مرد یونانی به لرزه درآمده گفت درخواست اول مرا عمل کردی اینک درخواست دوم را نیز به جای آور. امر کن به درخت که برگردد مانند اول.

فرمود تو خود پیک من باش و به اجزاء درخت خرما بگو وصی محمد صلی الله علیه و آله امر می کند به هم پیوندی و مانند اول در جای خود قرارگیری. مرد یونانی صدای خود را بلند کرد. غباری به آسمان بلند شد مانند گرد و شروع به پیوستن کرد تا به صورت شاخ و برگ و ریشه و برگهای دراز خوشه ها درآمد و به یکدیگر پیوست و برافراشته شد و در جای خود قرار گرفت و تنه آن این بار را بر خود گرفت روی ساق درخت شاخه و روی شاخه ها برگ و در فواصل معینی خوشه خرما قرار گرفت اما خوشه خالی از خرما بود چون موقع خرما نبود نه هنگام خرمای رسیده و نه خرمای رنگ گرفته و نه خرمای نارس.

مرد یونانی گفت حالا مایلم خوشه ها دارای خرما شود و از حالت سبزی زرد شوند و بعد قرمز و بعد به حالت رطب و رسیده درآید تا بتوان خورد و به من و کسانی که اینجا حضور دارند بخورانی. فرمود تو از طرف من برو به او بگو که چنین شود. یونانی فرمان مولا را اجرا کرد درخت پر از خرما شد و بعد سبز شد و پس از آن زرد و بالاخره قرمز گردید و تروتازه شد که خوشه ها از سنگینی آویزان گردید. یونانی گفت تقاضای دیگرم اینست که شاخه های خرما پائین بیاید که دست من به آنها برسد یا دست من بلند شود که بتواند خرما از درخت بچیند و از همه بهتر اینکه یکی از خوشه ها فرود آید پهلوی من و دستم دراز شود که به خوشه دیگر در درخت برسد.

فرمود دستی که مایلی به خرما برسد دراز کن و بگو «یا مقرب البعید قرب یدی منها» و بگیر آن خوشه دیگر را که مایلی برایت پائین بیاید و بگو «یا مسهل العسیر



سَهْلٌ لِي تَنَاوَلُ مَا يَبْعَدُ عَنِي مِنْهَا» این کار را کرد دست راستش بلند شد و به خرما رسید خوشه‌های دیگر پائین آمد روی زمین اما ساقه خوشه بلند و دراز شد تا به زمین برسد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت اگر تو از این خرماها بخوری و ایمان نیاوری به کسی که این عجائب را برایت آشکار نمود به زودی خداوند گرفتار عقابت می‌کند تا عبرتی برای خردمندان و بُجّه‌ال‌باشی. یونانی گفت اگر من بعد از اینهمه مشاهدات کافر شوم دیگر خیلی عناد و لجاج بازی کرده‌ام و خویشتن را دچار هلاک نموده‌ام. گواهی می‌دهم که تو از بندگان خاص خدا و آنچه نقل کردی راست و درست بود اینک هر دستوری به من بدهی انجام می‌دهم.

فرمود اقرار به وحدانیت خدا بی‌اور و گواهی به جود و حکمت او بنما و او را منزّه از کارهای پیهوده و فساد و ستم به زن و مرد بدان و شهادت به رسالت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصایت من بده و گواهی بده به اینکه علی همان کسی که این عجائب را به تو نشان داد و بهره‌مند از معجزات نمود بهترین خلق خدا پس از محمد مصطفی است صلی‌الله‌علیه‌وآله و از همه شایسته‌تر به مقام و سزاوارتر به اداره احکام و شرایع مذهبی است. بدان دوستان او دوستان خدا و دشمنانش، دشمنان خداوند و بدان که مؤمنانی که مکلف به همین دستوراتی که به تو آموختم هستند آنها بهترین افراد امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و برگزیده از شیعیان علی علیه‌السلام هستند.

دستور می‌دهم از آنچه خداوند به تو ارزانی داشته از نعمتهایش کمک کنی به برادران هم عقیده خود و جلو فقر و فاقه آنها را بگیری و از ناتوانی و نیازمندی آنها را رهائی بخشی هر کس در ایمان با تو مساوی بود در مال به جان از او دریغ نداری و هر که برتر از تو بود در ایمان او را بر خود مقدم داری از مال تا خداوند ببیند که دین او در نظر تو مقدم بر مال است و دوستانش را تو از زن و فرزند خود بیشتر گرامی می‌داری. به تو سفارش می‌کنم آنچه از اسرار ما آموختی نگه بداری برای کسانی که به عناد و لجاج بازی برخورد می‌کنند افشا و آشکار نکنی و با تو از در ناسزا و لعنت و

ضرب و جرح برمی آیند، اسرار ما را در مقابل کسانی که جاهل به حال ما هستند افشا نکن که دوستان ما را مورد اعتراض نادانان قرار می دهی. تقیه را در دین حفظ کن خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين ومن يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاة».

به تو اجازه می دهم دشمنان ما را در مواردی که مجبور شدی بر ما مقدم بداری و در صورتی که بر جان ترسیدی از ما تبری بجو و نماز واجب را ترک کن در صورتی که گرفتار ناراحتیها و بیماریهای شوی (که امکان نماز نبود) زیرا دشمنان ما را که بر ما مقدم داری سودی به ایشان نمی بخشد و ضرری برای ما ندارد و اظهار برائت از ما در هنگام تقیه اشکالی برای ما ندارد و موجب نقص ما نیست در صورتی که با زبان یک ساعت از ما بیزاری بجوئی ولی در دل ما را دوست بداری تا جان خود و مال خویش و موقعیت خود را حفظ کنی و موجب حفظ جان دوستان و برادران و خواهران دینی خود شوی سالهای سال تا بالاخره این ناراحتیها برطرف شود و این عقدهها حل گردد بهتر است از اینکه خویشتن را دچار هلاک کنی و از عمل به دین بازمانی و برخلاف مصلحت برادران دینی خود عمل کنی. مبادا ترک کنی این تقیه را که خون خود و برادران خویش را ریخته ای و نعمت خود و آنها را به باد داده ای و آنها را در چنگ دشمنان خوار کرده ای. به تو دستور می دهم آنها را احترام کن اگر سفارش مرا عمل نکنی ضرر تو برای خود و برادرانت بیشتر خواهد بود از ضرر ناصبی و کافر به ما.



بخش پنجم

سؤالاتی شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه

عیون اخبار الرضا ۱۳۳-۱۳۷ و علل الشرایع ۱۹۷-۱۹۹.

حضرت رضا علیه السلام از آباء گرام خود از حسین بن علی نقل کرد که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود مردی از اهالی شام از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین من چند سؤال از تو دارم. فرمود بپرس اما برای فهمیدن نه برای لجبازی مردم چشم به آن مرد دوختند.

گفت بفرمائید اولین چیزی که خداوند تبارک و تعالی آفریده چیست؟ فرمود نور. گفت آسمانها را از چه آفرید؟ فرمود از بخار آب. سؤال کرد زمین را از چه آفرید؟ فرمود از کف آب. پرسید کوهها را از چه آفرید؟ فرمود از امواج. گفت چرا به مکه أم القری گفته اند؟ فرمود چون زمین از زیر آن گسترده شد.

پرسید آسمان دنیا از چیست؟ فرمود از موجی مکفوف. پرسید طول خورشید و ماه و عرض آنها چقدر است؟ فرمود نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. پرسید طول ستارگان و عرض آن چقدر است؟ فرمود دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. از رنگهای آسمان هفتگانه و اسم آنها پرسید فرمود آسمان دنیا رفیع و از آب و گاز است. نام آسمان دوم قیدرا و به رنگ مس است. آسمان سوم اسمش ماروم و به رنگ برنج زرد است. آسمان چهارم ارفلون نام دارد و به رنگ نقره است. آسمان پنجم هیلون نام دارد به رنگ طلا است. آسمان ششم عروس نام دارد و به رنگ یاقوت سبز است.



آسمان هفتم را عجمار می گویند و مانند دره سفید است.

سؤال کرد از گاو، چرا سر به زیر انداخته و سر بر نمی دارد گفت از حیاء نسبت به خدای بزرگ از وقتی قوم موسی گوساله پرست شدند او سر به زیر انداخت.
از بجزر و مد پرسید که چیست؟ فرمود فرشته موکل دریاها است به نام رومان وقتی قدم های خود را در دریا بگذارد بالا می آید وقتی پای بیرون آورد فرو می رود. از اسم ابوالجن پرسید فرمود شومان و هم اوست که از شعله آتش آفریده شد. پرسید آیا خداوند پیامبری برای جنیان فرستاده؟ فرمود آری پیامبری به نام یوسف برای آنها فرستاد یوسف آنها را دعوت به حق نمود اما او را کشتند.
از نام ابلیس پرسید که در آسمان چه بود؟ فرمود اسمش حارث بود. پرسید چرا آدم را آدم نامیده اند؟

فرمود چون از ادیم زمین و صفحه روی زمین آفریده شد. پرسید چرا ارث پسر دوبرابر دختر است. فرمود به واسطه خوشه گندم بود که سه دانه داشت حوا اول یک دانه آن را خورد و به آدم دو دانه را داد بهمین جهت مرد دو برابر زن ارث می برد.
پرسید کدامیک از پیامبران ختنه شده بدنیا آمدند؟ فرمود آدم، شیث، ادریس، نوح، ابراهیم، داود، سلیمان، لوط، اسماعیل، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین. پرسید عمر آدم چقدر بود؟ فرمود نهصد و سی سال. پرسید چه کسی اولین شعر را گفت؟ جواب داد آدم. گفت چه شعری سرود؟ فرمود وقتی به زمین فرود آمد از آسمان و گستردگی زمین و هوای آن را که مشاهده نمود و قابیل برادرش هابیل را کشت آدم علیه السلام گفت:

فوجه الارض منبر قبیح
و قل بشاشة الوجه الملیح

تغیرت البلاد و من علیها
تغیر کل ذی لون و طعم

شیطان در جوابش گفت:

فنی الفردوس حناق بك الفسیح
و قلبك من اذی الدنيا مریح
الی ان فساتك الثمن الربیع

فخ عن البلاد و ساکنیها
و كنت بها و زوجک فی قرار
فلم تنفک من کیدی و مکری



فلولا رحمة الجبار اضحی بکفک من جنان الخلد ریح (۱)

پرسید آدم چند مرتبه حج بجا آورد؟ فرمود هفتاد حج پیاده رفت. اولین حجی که بجا آورد با او بوم بود و جای آب را به او نشان می داد. از بهشت آمده بود از خوردن گوشت بوم و چلچله. پرسید چرا چلچله روی زمین راه نمی رود؟ گفت چون او در بیت المقدس چهل سال طواف می کرد و بر آدم می گریست و با او پیوسته به گریه اشتغال داشت بهمین جهت ساکن خانه ها شد با او نه آیه از قرآن است. از آن آیاتی که آدم در بهشت قرائت می کرد سه آیه از اول سوره کهف و سه آیه از آیات سبحان الذي اسرى و آنها این است «(اذا قرأت القرآن)» و سه آیه از یس «(وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا)».

پرسید اولین کسی که کافر شد و کفر را بوجود آورد چه کسی بود؟ فرمود ابلیس ملعون. از اسم نوح پرسید فرمود اسم او سکن بود او را نوح نامیدند چون نهصد و پنجاه سال بر قوم خود نوحه نمود.

از کشتی نوح پرسید که عرض و طول آن چقدر بود؟ فرمود طولش هشتصد ذراع و عرض آن پانصد ذراع و ارتفاع آن به آسمان هشتاد ذراع (هر ذراع از سر انگشتان تا آرنج است). آن مرد به زمین نشست شخص دیگری بلند شد و گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام بگو اولین درخت چه بود که در زمین کاشته شد؟ فرمود عوسجه (۲) که عصای موسی از همان بود پرسید چه درختی اول روی زمین روئید؟ جواب داد کدو. پرسید از اهل آسمان چه کسی اول به حج رفت؟ گفت جبرئیل.

۱- ترجمه شعر آدم: شهرها تغییر پیدا کرده و مردم آن روی زمین غبارآلود و زشت است. هر رنگ و طعمی برگشته چهره نمکین و خندان کم است.

شیطان گفت: از این سرزمین و مردم آن کناره بگیر. بهشت فردوس که جائی وسیع بود برای تنگنایی شد. با همسرت آسوده بودی در آنجا و دلت از ناراحتی دنیا آسوده بود. اما از چنگ مکر و حيله من نتوانستی برهی تا آن بهاری پرارزش را از دست دادی. اگر لطف خدا نبود از بهشت برین بادی برایت می ماند.

۲- یک نوع درخت خاردار است.



پرسید کدام بقعه از زمین گسترده شد ایام طوفان؟ فرمود محل کعبه که زیرجدی سبز بود، پرسید کدام سرزمین بهترین جا است؟ فرمود وادی سرانندیب که آدم در آنجا از آسمان فرود آمد. از بدترین سرزمین پرسید فرمود وادی است در یمن بنام برهوت که از وادیهای جهنم است پرسید کدام زندان با زندانی براه افتاد؟ فرمود ماهی که با یونس بن متی علیه السلام براه افتاد. پرسید آن شش نفر کدامند که در رحم قرار نگرفتند؟ فرمود آدم، حوا، قوچ ابراهیم، عصای موسی، ناقه صالح، خفاشی که عیسی بن مریم ساخت و به اجازه خدای عزیز پرواز کرد.

سؤال کرد کدام است آنکسی که به دروغ او را متهم کردند نه از جن بود و نه از انسان؟ فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند. پرسید چه بود آن چیزی که خدا به او وحی کرد با اینکه نه جن بود و نه انسان؟ فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد. پرسید کدام محل است که یک ساعت بر آن آفتاب تابید و دیگر هرگز نخواهد تابید؟ فرمود همان دریائی است که خداوند آن را برای موسی شکافت. آفتاب بر آن تابید بعد که آب بهم آمد دیگر بر آن نمی تابد. پرسید کدام چیز بود که آشامید با اینکه زنده بود و خورد در حالیکه مرده بود؟ فرمود عصای موسی. گفت کدام ترساننده بود که فامیل خود را ترسانید نه از جن بود و نه از انسانها فرمود همان مورچه‌ای که مورچگان را از لگدمال شدن ترسانید.

پرسید چه کسی برای اولین بار مأمور به ختنه شد؟ فرمود ابراهیم. پرسید اولین زنی را که ختنه کردند که بود؟ جواب داد هاجر مادر اسمعیل که ساره او را ختنه کرد تا از عهده قسمی که خورده بود برآید. پرسید اولین زنی که دامن بر زمین کشاند که بود؟ گفت هاجر هنگامی که از ساره فرار کرد. پرسید کدام مرد برای اولین بار دامن بر زمین کشاند؟ فرمود قارون. اولین کسی که نعلین پوشید؟ فرمود ابراهیم. گرامی ترین شخص در نسب و نژاد؟ فرمود یوسف صدیق پسریعقوب اسرائیل الله فرزند اسحاق ذبیح الله فرزند ابراهیم خلیل الله.

کدامند شش پیامبری که هر کدام دو اسم دارند؟ فرمود: ۱- یوشع بن نون نام دوم ذوالکفل. ۲- یعقوب که اسرائیل است. ۳- خضر که تالیا است. ۴- یونس که ذوالنون است. ۵- عیسی که مسیح است. ۶- محمد که احمد است صلی الله علیه و آله. سؤال کرد از چیزی که نفس می کشد که نه گوشت دارد و نه خون؟



فرمود آن صبح است که تنفس می‌کند. پرسید کدامند پنج پیامبری که به عربی سخن گفته‌اند. فرمود هود، شعیب، صالح، اسماعیل، محمد صلی الله علیه و آله.

این شخص نیز نشست و سوئی از جای برخاست سؤال کرد ولی از در لجبازی درآمد گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را برایم توضیح بده «یوم یفر المرء من اخید و امه و ابیه و صاحبته و بنیه» اینها کیانند که فرار می‌کنند؟ فرمود قایل از هابیل و آن کسیکه از مادرش فرار می‌کند موسی است و آنکس که از پدرش فرار می‌کند ابراهیم است و کسی که از زن خود فرار می‌کند لوط است و آنکس که از فرزندش فرار می‌کند نوح است که از فرزند خود کنعان فرار می‌کند.

گفت چه کسی برای اولین بار مرگ ناگهانی کرد؟ فرمود داود که روی منبر در روز چهارشنبه از دنیا رفت. گفت کدامند آن چهار چیز که از چهار چیز سیر نمی‌شوند؟ فرمود زمین از باران و ماده از نر و چشم از نظر و عالم از علم. گفت اولین کسی که دینار و درهم را سکه زد که بود؟ فرمود نمرود بن کنعان بعد از نوح.

پرسید اولین کسی که عمل قوم لوط را انجام داد که بود؟ فرمود ابلیس که اجازه داد با او وطی کنند. از صدای کبوتر راعبیه پرسید فرمود او نفرین می‌کند به کسانی که مشغول رقص و آواز و تار و طنبورند. از کنیه براق پرسید فرمود او را اباهزال می‌گفتند. گفت چرا تبع را تبع گفته‌اند؟ فرمود او غلامی نویسنده بود و منشی پادشاه. هر وقت نامه‌ای می‌نوشت آغاز نامه را بسم الله الذی خلق صباحاً و ریحاً قرار می‌داد. پادشاه گفت وقتی نامه می‌نویسی ابتدای آن را به نام ملک رعد بنویس. گفت جز به نام پروردگارم آغاز نمی‌کنم بعد هرچه مایلی بگو بنویسم خداوند سپاس عقیده او را گذاشت و پادشاه او را چنین قرار داد که پس از این پادشاه سلطنت به او رسید و مردم تابع و پیرو او شدند بهمین جهت تبع نام گرفت.

پرسید چرا بزدم کوتاه دارد (بعضی از نسخه‌ها دم او برافراشته است) و عورت و نشیمنگاهش مکشوف است؟ فرمود چون بز با نوح مخالفت کرد وقتی او را داخل کشتی نمود به زور او را انداخت دمش کنده شد اما گوسفند روی نشیمنگاهش پوشیده است چون خودش وارد کشتی شد نوح دستی بر پشت او کشید و دمش روی رانهایش را گرفت.

از سخن بهشتیان سؤال کرد فرمود اهل بهشت به عربی صحبت می‌کنند. از

جهنمیان پرسید فرمود به زبان مجوسیان. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خواب چهار قسم است: ۱- پیامبران به پشت می خوابند چشمهایشان در خواب نیست انتظار وحی را می کشند. ۲- مؤمن به دست راست می خوابد روی به قبله. ۳- پادشاهان و ابناء آنها بطرف چپ می خوابند تا غذایی که خورده اند گوارا شود. ۴- شیطان و برادرانش و هر دیوانه و بیماری به رو می خوابد.

بعد دیگری از جای حرکت کرد و گفت مرا از روز چهارشنبه مطلع کن و اینکه فال بد می زنیم و آن روز برای ما سنگینی می آید کدام چهارشنبه است؟ فرمود چهارشنبه آخر ماه است. در آن چهارشنبه قابیل برادرش هابیل را کشت و ابراهیم را در آتش افکندند و روز چهارشنبه او را در منجنیق قرار دادند. روز چهارشنبه فرعون را خدا غرق کرد. روز چهارشنبه خداوند قریه لوط را زیرورو کرد. در چهارشنبه خداوند باد سهمگین بر قوم عاد فرستاد. روز چهارشنبه آنها مانند شب تار سیاه شدند. روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد. روز چهارشنبه فرعون از پی موسی رفت تا او را بکشد. روز چهارشنبه سقف بر آنها فرود آمد. روز چهارشنبه فرعون دستور داد بچه ها را بکشند. روز چهارشنبه بیت المقدس را خراب کرد. روز چهارشنبه مسجد سلیمان بن داود را آتش زد در استخر فارس. روز چهارشنبه یحیی بن زکریا کشته شد. روز چهارشنبه اولین عذاب بر قوم فرعون سایه افکند. روز چهارشنبه خداوند قارون را به زمین فرو برد. روز چهارشنبه ایوب مبتلا به از بین رفتن مال و فرزند خود شد. روز چهارشنبه یوسف داخل زندان شد. روز چهارشنبه خداوند فرمود «انا دمرناهم و قومهم اجمعین». روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنها را فرا گرفت. در چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند. روز چهارشنبه سنگی چون سجیل بر آنها بارید. روز چهارشنبه صورت پیامبر صلی الله علیه و آله شکافته شد و دندانهایش شکست. روز چهارشنبه قوم عمالقه تابوت را گرفتند.

از ایام هفته سؤال کرد که چه کارها در آن جایز است. فرمود روز شنبه روز مکر و خدعه است. روز یکشنبه روز کاشت درخت و ساختمان است. روز دوشنبه روز سفر و جستجو است. روز سه شنبه روز جنگ و خون. روز چهارشنبه روز شوم است که مردم فال بد می زنند. روز پنجشنبه روز دخول بر امراء و قضای حوائج است. روز جمعه روز خواستگاری و نکاح است.



پنجشنبه

بعضی از احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام و جوامع
علمی که از موسی علیه السلام رسیده

احتجاج طبرسی صفحه ۱۲۱.

اصبغ گفت ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید کیست که شب و روز بینا
است و کیست شب و روز کور است و کیست که شب بینا است و روز کور و کیست
که شب کور است و روز بینا؟

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود وای بر تو سؤالی بکن که بدردت
بخورد نه سؤالی که تو را به کار نیاید. شخصی که شب و روز بینا است آن کسی است
که ایمان به پیامبران و اوصیای آنها آورده و به کتابهای آنها و ایمان به خدا و پیامبر ما
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله آورده و اقرار به ولایت من دارد که شب و روز بینا
است.

اما شخصی که شب و روز کور است منکر انبیاء پیشین و کتابهای آنها است و
پیامبر ما را نیز درک کرده و ایمان نیاورده و اقرار به ولایت من ندارد پس منکر خدا و
پیامبر اوست شب و روزش کور است.

اما کسی که شب بینا و روز کور است شخصی است که ایمان به انبیاء گذشته و
کتب آسمانی آنها دارد ولی به پیامبر ما ایمان نیاورده و منکر ولایت من است و انکار
حق مرا می کند او شب بینا است و روز کور.



اما شب گور و روزبنا مردی است که منکر انبیای گذشته و اوصیای آنها و کتب ایشان است. پیامبر ما را درک کرده و ایمان آورده به خدا و پیامبرش و به امامت من نیز ایمان دارد و ولایت مرا پذیرفته است شب کور است و روز بینا. ای ابن کواء! وای بر تو به وسیله ما فرزندان ابوطالب اسلام را افتتاح نموده و به وسیله ما ختم می نماید. اصبح گفت وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از منبر پائین آمد. از پی او رفتم و گفتم سرورم! یا امیرالمؤمنین دلم را محکم کردی با بیانات خود. فرمود اصبح! هرکس شک در ولایت داشته باشد شک در ایمان اوست و هرکه اقرار به ولایت من نماید اقرار به ولایة الله نموده. ولایت من متصل است به ولایت خدا مانند این دو انگشت. اصبح! هرکس اقرار به ولایت من نمود رستگار شد و هرکه انکار کرد ولایت مرا بدبخت و زیانکار شد و به رو در آتش خواهد افتاد و هرکه داخل آتش شد در آنجا سالهای سال و مدت زیادی خواهد ماند.

مناقب ج ۱ صفحه ۵۱۱.

پادشاه روم نامه‌ای برای معاویه فرستاد و از او سؤالاتی کرد. از آن جمله پرسید بگو لا شیء چیست؟ معاویه در جواب فرو ماند. عمرو بن عاص گفت یک اسب خوب بفرست در سپاه علی علیه السلام که آن را به قیمت لا شیء بفروشند شاید مسئله روشن شود. فرستاده معاویه وارد سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام شد و برخورد به علی علیه السلام کرد که قنبر همراه او بود. مولی به قنبر فرمود اسب را قیمت کن. پرسید این اسب را چند می فروشی؟ گفت (بلا شیء) فرمود اسب را از او بگیر. صاحب گفت لا شیء را بده او را به صحرا برد و سراب را به او نمود گفت لا شیء این است و فرمود برو بگو به معاویه. عرض کرد به چه دلیل می گوئی؟ فرمود مگر نشنیده‌ای خداوند در قرآن می فرماید «یحسبه الظمان ماء حتی اذا جابه لم یجدہ شیئا». ابن کواء پرسید فاصله بین آسمان و زمین چقدر است؟ فرمود به اندازه ناله مظلومی و دعای مستجابی. گفت مزه آب چیست؟ فرمود مزه زندگی را دارد. گفت بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه یک روز راه خورشید. گفت آن دو برادر کدامند که در یک روز دنیا آمدند و یک روز از دنیا رفتند عمر یکی از



آنها صد و پنجاه سال و عمر دیگری پنجاه سال بود؟ فرمود عزیر و عزره برادرش بود چون خداوند عزیر را صد سال میراند بعد زنده اش کرد.

از زمینی پرسید که یک مرتبه بر آن آفتاب تابید فرمود آن دریائی بود که برای بنی اسرائیل شکافت و از انسانی سؤال کرد که می آشامید و غذا می خورد ولی تفریط ندارد فرمود جنین است و از چیزی که آشامید در حالی که زنده بود و خورد وقتی مرده بود فرمود عصای موسی است آشامید موقعی که در درخت بود تر و تازه و خورد وقتی وسائل سحر و جادوگری ساحران را بلعید.

و از زمینی که در طوفان نوح بالای آب قرار گرفت فرمود آن محل کعبه است چون آن زمین مرتفع بود.

از تهمت زده ای که نه از جن بود و نه انسان فرمود همان گرگی که برادران یوسف به او تهمت زدند و سؤال کرد از کسی که به او وحی شد نه جن بود و نه انسان فرمود خداوند به زنبور عسل وحی کرد و سؤال از پاکترین سرزمین کرد که نماز در آن صحیح نیست فرمود پشت کعبه است. سؤال کرد از پیکی که نه جن بود و نه انسان و نه از ملائکه و شیاطین فرمود هدهد «اذهب بکتابی هذا» و از برانگیخته ای که نه جن و نه انسان و نه ملائکه و شیاطین بود فرمود او همان کلاغی بود که خدا او را فرستاد (تا به قابیل کیفیت دفن هابیل را بیاموزد) و از جاننداری که در شکم جاننداری بود که بین آن دو قرابت و خویشاوندی وجود نداشت فرمود یونس پیامبر که در شکم ماهی بود. پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل.

گفت عصای موسی چه بود؟ فرمود گفته اند به او اریبه و از عوسج بود هفت ذراع طول داشت به ذراع حضرت موسی جبرئیل از بهشت آورده بود برای شعیب. ابن عباس گفت دو برادر یهودی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند یکتائی که دو ندارد چیست و دوتائی که سه ندارد تا صد تا که متصل است در تورات و انجیل می یابیم و در قرآن شما می خوانید؟ فرمود اما واحد خداوند یکتا است قهار است و شریکی ندارد.

اما دوتا آدم و حوا هستند که اولین دوتا می باشند. سه تا جبرئیل، میکائیل و



اسرافیل است زیرا آنها سرآمد ملائکه در وحی هستند. اما چهار تا تورات، انجیل، زیور و قرآن است.

اما پنج تا نماز است که خداوند بر پیامبرش نازل نموده و بر امت او که بر پیامبران قبل نازل نکرده و نه بر امت‌های پیشین شما در تورات می‌یابید آن را. اما شش تا خداوند آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. هفت عبارت است از هفت آسمان طبقه طبقه. اما هشت تا بر می‌دارد عرش خدا را در آن روز ثمانیه یعنی هشت تا. اما نه تا عبارت است از معجزات نه گانه موسی. اما ده تا این آیه «فتلک عشرة کامله» اما یازده یوسف به پدرش گفت دیدم یازده ستاره مرا سجده کردند. دوازده عبارت از دوازده ماه است. سیزده گفتار یوسف است به پدرش که گفت خورشید و ماه را دیدم برایم سجده می‌کنند که یازده برادر و خورشید پدرش و ماه مادرش بود.

چهارده عبارت است از چهارده قنديل نور که بين آسمان هفتم و حجب آویخته است که به نور خدا می‌درخشند تا روز قیامت. پانزده، پانزده روز از ماه رمضان گذشته تمام کتب آسمانی از لوح محفوظ نسخه گرفته شد و به آسمان دنیا آمد.

شانزده صف ملائکه که اطراف عرش را گرفته‌اند. هفده اسمی از اسماء خدا که بين بهشت و جهنم نوشته شده که اگر آنها نباشد چنان شراره آتش زیانه می‌کشد که هرچه در آسمان و زمین است می‌سوزاند.

اما هجده عبارت از هجده حجاب است که آویخته بين عرش و کرسی است اگر آنها نباشد کوههای سخت ذوب می‌شوند و آسمانها و زمین و هرچه مابین آنها است می‌سوزد از نور عرش.

نوزده عبارت از نوزده فرشته خازن جهنم است. بیست زیور را خداوند بر داود بیست روز از ماه رمضان گذشته نازل کرد. بیست و یک در آن روز خداوند آهن را برای داود نرم کرد.

بیست و دو کشتی نوح بر زمین قرار گرفت. بیست و سه میلاد عیسی مسیح و نزول



مائده بر بنی اسرائیل. بیست و چهار خداوند چشم یعقوب را برگرداند. اما بیست و پنج خداوند با موسی در وادی مقدس تکلم کرد بیست و پنج روز. بیست و شش مقدار درنگ ابراهیم در آتش نمرودیان بود در آنجا قرار گرفت وقتی سرد و سلامت شد. اما بیست و هفت خداوند ادریس را به مرتبه عالی رسانید در بیست و هفت سالگی. و بیست و هشت مدت درنگ یونس در شکم ماهی بود. اما سی مقدار قرار خداوند با موسی بود سی شب. اما چهل تمام این قرار بود ((و اتمناها بعشر)). اما پنجاه، پنجاه هزار سال. و اما شصت کفاره روزه ماه رمضان است ((فن لم یستطع فاطعام ستین مسکیناً)). اما هفتاد عبارت است از هفتاد نفری که موسی انتخاب نمود. اما هشتاد باید تازیانه بزنند به تعداد هشتاد تازیانه. اما نود عبارت از نودونه گوسفند است. اما صد ((فاجلدوا کل واحد منها مائة جلده)) که هر کدام صد تازیانه بزنید.

توضیح امیرالمؤمنین علیه السلام را که شنیدند هر دو ایمان آوردند یکی از آنها در جنگ جمل به شهادت رسید و دیگری در جنگ صفین.

در جواب سؤال کننده ای فرمود: آن دو همسری که باید با هم باشند با اینکه زنده نیستند خورشید و ماه است و نوری که نه از خورشید و نه ماه و نه ستاره و نه چراغها است همان عمود نوری است که خداوند در وادی تیه برای موسی فرستاد و ساعتی که نه از شب و نه از روز است همان ساعتی که قبل طلوع خورشید است. پسری که از پدرش بزرگتر بود و او پسری داشت که بزرگتر از خودش بود عزیز است که خداوند او را مبعوث نمود به پیامبری در چهل سالگی اما پسرش صد و بیست سال داشت و آنچه قبله ندارد کعبه است و کسی که پدر ندارد مسیح است و کسی که عشیره ندارد آدم است.

کتاب غارات ابراهیم بن محمد ثقفی سند را به اصیغ بن نباته می رساند گفت پادشاه روم نامه ای برای معاویه فرستاد و ده سؤال کرد اما او چنان فروماند مانند خر که در گیل فرو می ماند یک تفر را فرستاد خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام. آن زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود. گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین. امام علیه السلام فرمود تو از رعایای من نیستی؟ جواب داد آری. مرا معاویه فرستاده تا ده



سؤال بکنم که پادشاه روم از او پرسیده و گفته است اگر جواب این مسائل را بدهی به تو خراج می‌دهم وگرنه تو باید به من خراج بدهی. اما معاویه جواب آنها را نمی‌دانست مرا فرستاده تا از شما پرسم.

علی علیه‌السلام پرسید آن سؤالها چیست؟ گفت: ۱- اول چیزی که در زمین تکان خورد؟ ۲- اول چیزی که ناله زد در زمین؟ ۳- چقدر فاصله بین حق و باطل است؟ ۴- چقدر فاصله بین مشرق و مغرب است؟ ۵- چقدر فاصله بین آسمانها و زمین است؟ ۶- ارواح مسلمین کجايند؟ ۷- ارواح مشرکین کجا؟ ۸- قوس و قزح چیست؟ ۹- این مجرّه چیست؟ ۱۰- به خنثی چگونه میراث می‌رسد؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود اول چیزی که بر روی زمین تکان خورد درخت خرما بود و مانند فرزند آدم است که اگر سر او را ببرند می‌میرد وقتی سر خرما را ببرند یک تنه خشک می‌ماند. اول چیزی که ناله کرد در زمین وادی بود در یمن و آن اولین زمینی بود که آب از آن تراوید. بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است همان فاصله‌ای که می‌گوئی چشم دید و گوش شنید آنچه را که نشنیده و بین آسمان و زمین فاصله طول دید است و دعای مظلوم و بین مشرق و مغرب یک روز تمام برای خورشید.

ارواح مسلمین در سرچشمه‌ای در بهشت جای دارند به نام سلمی و ارواح مشرکین در چاهی قرار دارند از آتش به نام برهوت اما قوس امان برای اهل زمین است از غرق وقتی آن را در آسمان ببینند.

اما مجرّه (روشنائی است که در آسمان دیده می‌شود دو طرف آن را تاریکی فرا گرفته) درب‌های آسمان است که خداوند آنها را برای قوم نوح گشود بعد آنها را بست و دیگر باز نکرد. اما خنثی بول می‌کند اگر ادرار او از آلت مردی خارج شد که مرد است اگر از آن خارج نشد زن خواهد بود.

معاویه این جواب‌ها را برای پادشاه روم نوشت. او خراج به معاویه پرداخت و گفت این جواب‌ها جز از کتاب پیامبر خارج نشده. این چیزهائی است که خداوند در الهجیل عیسی نازل کرده.

پیرمردی از فزاره گفت علی علیه‌السلام فرمود از کارهائی که خداوند به نفع شما انجام داده اینست که دشمن شما مسائل دینی خود را برای شما می‌نویسد.



بخش پنجم

تعلیماتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارصد
بخش از مصالح دین و دنیای مسلمان آموخته

در کتاب خصال از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که امیرالمؤمنین
علیه السلام در یک مجلس به اصحاب خود چهارصد بخش از مصالح دین و دنیای
مؤمن را آموخت.

فرمود حجامت موجب سلامتی بدن و نیروی عقل می‌شود و عطر در شارب از
اخلاق پیامبر است و احترام بدو فرشته مأمور به اعمال انسان است. مسواک موجب
خشنودی خدا و روش پیامبر و پاک‌کننده دهان است.

استعمال روغن پوست را نرم مغز را افزایش می‌بخشد و مجاری آب را نرم
می‌کند و خشکی پوست و عیب آن را برطرف می‌کند و رنگ را باز می‌کند و شستن
سر کثافت و خار و خاشاک را می‌ریزد. مززه و استنشاق سنتی است و دهان و بینی
را پاک می‌کند.

انفیه برای سر مفید است و بدن را پاک و مفید برای بیماریهای سر است و نوره
کشیدن بدن را محکم و پاک می‌کند.

کفش خوب بدن را ننگه می‌دارد و کمک به پاکی و نماز است و ناخن گرفتن
مانع درد بزرگ است و رزق را فراوان می‌کند و موی زیر بغل را ستردن موجب از بین
رفتن بوی بد می‌شود و پاکیزگی و روشی است که پیامبر دستور داده.



شستن دو دست قبل و بعد از غذا روزی را افزایش می‌دهد و جلو چرب شدن لباس را می‌گیرد و چشم را جلا می‌بخشد. شب‌زنده‌داری بدن را سالم و خدا را خشنود و موجب رحمت می‌گردد و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است. خوردن سیب ترشح معده را می‌افزاید. شیر خوردن دندانها را محکم می‌کند و بلغم و بوی دهان را می‌برد.

نشستن در مسجد از طلوع فجر تا طلوع آفتاب سریعتر رزق انسان را از دویدن به این طرف و آن طرف می‌رساند. گلابی خوردن نیروی دل ضعیف است و معده را پاک و قلب را تزکیه و موجب برطرف شدن ترس و خوشروئی بچه می‌شود. خوردن پیست و یک دانه مویز قرمز هر روز ناشتا تمام امراض را برطرف می‌کند مگر مرض مرگ. مستحب است برای مرد مسلمان که شب اول ماه رمضان با زن خود همبستر شود. خداوند در قرآن می‌فرماید «احل لکم الصیام الرفث الی نسائکم». رفث همان همبستری است.

انگشتر غیر نقره به دست نکنید. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود پاک نیست دستی که در آن انگشتر آهنین باشد هر کس در انگشتر خود نام خدا را نقش نموده وقتی به مستراح می‌رود آن را از دستی که استنجا می‌نماید خارج کند. هر کدام از شما به آینه نگاه کردید بگوئید «الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی و صورتی فاحسن صورتی و زان منی ماشان من غیری و اکر منی بالاسلام».

باید خود را بیاراید هر کدام از شما که دوست مسلمانش به دیدن او می‌آید چنانچه مایل است. اگر شخص غریبی او را ببیند در بهترین شکل و قیافه باشد. روزه سه روز در هر ماه چهارشنبه بین دو پنج‌شنبه و روزه ماه شعبان و سواس دل و آشفتگی خاطر را می‌برد.

استنجا به آب سرد قطع بواسیر می‌کند شبستین لباس ناراحتی و اندوه را می‌برد و پاکی برای نماز است. موی سفید را از بدن نکنید که آن نور شخص مسلمان است. هر گس ریش او در اسلام سفید شود برایش نوری خواهد بود در قیامت. مسلمان در حال جنابت نمی‌خواهد و به خواب نمی‌رود مگر با وضو، اگر آب



نیافت تیمم نماید با خاک زیرا روح مؤمن به جانب خدا بلند می شود خداوند او را می پذیرد و مورد لطف خویش قرار می دهد. اگر اجلس رسیده باشد او را در گنجینه های رحمت خویش قرار می دهد و گرنه روح را به همراه اُمّای ملائکه خویش به جسد برمی گرداند.

مؤمن آب دهان جلو انظار نمی اندازد اگر چنین کاری از روی نسیان کرد استغفار نماید از خدا. محل سجده پوف نکند همچنین در خوراک و آشامیدن و دوا با دهان پوف ننماید. شخص نباید وسط راه بخوابد و ادرار از بام روی هوا نکند در آب جاری ادرار ننماید اگر چنین کرد و مبتلا به یک ناراحتی شد خود را ملامت کند زیرا برای آب و هوا هردو موجوداتی است (که در آن زندگی می کنند).

آدم به رو نباید بخوابد کسی که به رو خوابیده بیدارش کنید او را رها نکنید. به نماز نایستید در حال کسالت و نه در حالت چرت و پینکی و در فکر خویش نباشد زیرا در مقابل پروردگار عزیز است و آنقدر از نماز بنده قبول می شود که با دل توجه داشته باشد.

ریزه های ته سفره را بخورید که شفای از هر دردی است به اذن خدای عزیز برای هرکسی که مایل باشد شفا بگیرد. وقتی غذا خوردید، انگشتهای خویش را که غذا خوردید بمکید خداوند به او می فرماید برکت به تو خواهد داد. لباسهای پنبه ای پوشید این نوع پارچه را پیامبر صلی الله علیه و آله می پوشید و ما نیز از همان لباس می پوشیم. لباس پشمینه و موئی نمی پوشید مگر به واسطه علتی. فرمود خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد و می خواهد اثر نعمت را بر بنده خود ببیند. صله رحم به جا آورید گرچه سلام باشد. خداوند می فرماید «واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیباً». روز خود را به این و آن تمام نکنید و چنین و چنان کردیم زیرا با شما ملائکه ای هستند که تمام کارهای ما و شما را ثبت می کنند. خدا را به یاد آورید در هر مکان زیرا خدا با شما است.

بر محمد و آل محمد صلوات بفرستید. خداوند دعای شما را قبول می کند وقتی محمد صلی الله علیه و آله را یاد کنید و برای او دعا نمائید و متوجه وظیفه خود نسبت



به ایشان باشید. چیز داغ و گرم را ننگه دارید تا سرد شود. برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله غذای گرمی آوردند فرمود بگذارید تا سرد شود و خوردن آن ممکن گردد، خداوند به ما آتش را نمی خوراند و برکت در غذای سرد است. هر وقت ادرار می کنید با آن ادرار به هوا نپاشید و روبروی باد ادرار نکنید. به بچه ها تان مطالبی که سودمند است برای آنها پیاموزید مبدا عقاید باطل خاطر آنها را پوشاند. زبان ننگه دارید و در مقابل خدا تسلیم باشید تا سود ببرید. امانت را به هر کس که شما را امین دانسته برگردانید اگرچه قاتل فرزند انبیاء باشد. پیوسته به یاد خدا باشید. هنگامی که وارد بازار می شوید و در موقع گرفتاری مردم این یاد خدا کفاره گناهان است و حسنات را می افزاید و از غافلین شمرده نمی شوید.

بنده نباید به سفر رود وقتی ماه رمضان وارد می شود زیرا خداوند می فرماید «فمن شهد منکم الشهر فلیصمه». در شراب خواری و مسح بر روی کفش تقیه نیست. مبدا دربارہ ما غلو کنید بدانید ما بندگان هستیم مورد توجه خدا و بگوئید در فضل ما هر چه خواستید. هر که ما را دوست می دارد عمل ما را انجام دهد و باید از ورع کمک بگیرد زیرا ورع و پرهیزکاری بهترین کمک در مسائل دنیا و آخرت است. با عیبجوی ما ننشینید. آشکارا مقابل دشمنانمان دم از محبت ما نزنید که موجب خواری شما در نزد سلطان ستمگر می شود. راستی را از دست ندهید که موجب سخاوت است تمایل پیدا کنید به آنچه نزد خدا است و جویای اطاعت او باشید و تحمل و صبر بر این کار داشته باشید. چقدر زشت است که مؤمن وارد بهشت شود اما فاش کننده سر خود باشد. ما را به زحمت نیندازید در مورد شفاعت برای خود نسبت به کارهای خویش (شاید منظور این باشد که چنان نکنید که ما دربارہ شفاعت شما شرمنده باشیم). خود را در مقابل دشمنان روز قیامت رسوا ننمائید و موجب تکذیب خویش نشوید. راجع به مقام و منزلت خویش در مقابل دشمنان به واسطه چیز بی ارزش دنیا، چنگ بزنید به دستور خدا فاصله ای بین شما و بین مقام شایسته و رسیدن به آرزوی دیرینتان نیست مگر با حضور پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی دم مرگ به همه آرزوهای خویش می رسید). آنچه نزد خداست بهتر و دوام



بیشتر دارد در آن موقع مژده به او می‌دهند و آرزوی دیدار و لقاء پروردگار را می‌نماید.

برادران ضعیف خویشتن را تحقیر نکنید. هر کس مؤمنی را تحقیر نماید خداوند بین آن دو در بهشت جمع نخواهد نمود مگر توبه کند. و اداری نکنید برادر مؤمن شما نیاز خود را ابراز نماید وقتی می‌دانید او نیازمند است (یعنی قبل از اظهار، حاجتش را برآورید). به هم کمک کنید مهربان باشید و بخشش بنمائید نه مانند منافق بگوئید و عمل نکنید. ازدواج کنید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار می‌فرماید هر کس می‌خواهد پیرو سنت من باشد باید ازدواج نماید زیرا از سنت من تزویج است. جویای فرزند باشید که من با امت‌های دیگر مباحثات می‌کنم روز قیامت. نگذارید بچه‌هایتان شیر زنان هرجائی را بخورند و زنان دیوانه، زیرا شیر اثر می‌گذارد. از خوردن گوشت پرنده‌ای که چینه‌دان و سیخک پا و سنگ‌دان ندارد خودداری کنید و از هر حیوان درنده چنگال دار پرهیزید و همچنین چنگال‌دارهای پرنده و طحال را نخورید زیرا مخزن خون فاسد است.

لباس سیاه نپوشید که آن لباس فرعون است از غده‌های گوشت پرهیز کنید زیرا موجب تحریک مایه جذام است. در دین قیاس نکنید زیرا در دین مطالبی است که قیاس بردار نیست به زودی خواهند آمد گروهی که قیاس را کار خود قرار می‌دهند. آنها دشمنان دینند. اولین کسی که قیاس کرد شیطان بود. کفشهای نک تیز نپوشید این نوع کفشها مال فرعون است. او اولین کسی بود که چنین کفشی پوشید. با شراب‌خواران مخالفت کنید. خرما بخورید که شفا از دردها است. پیرو دستور پیامبر صلی الله علیه و آله باشید زیرا فرمودند هر که به خود اجازه درخواست و سؤال از مردم را بدهد خداوند دری از فقر به روی او می‌گشاید. زیاد استغفار کنید موجب جلب روزی است. هر چه می‌توانید عمل خیر انجام دهید که در قیامت نتیجه آن را خواهید دید. از جدال پرهیزید که موجب تردید و شک می‌شود.

هر کس حاجتی از خدا می‌خواهد آن حاجت را در سه موقع از خدا بخواهد ساعتی است در روز جمعه و ساعتی که خورشید از دایره نصف‌النهار پائین می‌رود



(هنگام ظهر)، موقعی که باد می‌وزد درهای آسمان باز می‌شود و رحمت نازل می‌گردد و پرندگان به صدا در می‌آیند و ساعتی در آخر شب هنگام طلوع فجر دوفرشته فریاد می‌زنند آیا توبه کننده‌ای هست که توبه کند و توبه‌اش پذیرفته شود؟ آیا درخواست کننده‌ای هست که به او عنایت شود؟ آیا استغفار کننده‌ای هست که مورد مغفرت قرار گیرد؟ آیا حاجتمندی هست که حاجتش روا شود؟ ندا کننده خدا را جواب دهید و روزی را بچوئید و بخواهید بین طلوع فجر تا طلوع خورشید زیرا در این ساعت روزی جستن سریعتر به دست می‌آید تا از این طرف و به آن طرف دیدن و آن ساعتی است که خداوند روزی بین بندگان تقسیم می‌کند.

انتظار فرج را بکشید و از لطف خدا مأیوس نباشید. محبوبترین اعمال در نزد خدا انتظار فرج است که پیوسته این انتظار را داشته باشید بر خدا توکل کنید هنگام دو رکعت فجر وقتی به پا می‌دارید در این موقع به شما جوائز با ارزشی عنایت می‌شود با شمشیر به سوی حرم خدا (مکه) بروید و نماز نخوانید در حالی که جلو شما شمشیر باشد زیرا قبله امن است. حج خود را به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله تمام کنید وقتی به مکه مشرف می‌شوید زیرا ترک این کار جفا و ستم است و مأمور هستید به این عمل و به زیارت قبرهایی که خداوند شما را ملزم نموده به زیارت آنها و درخواست روزی کنید در کنار آنها.

گناه خود را کوچک نشمارید زیرا گناه کوچک به حساب می‌آید و بزرگ می‌شود. سجده خود را طولانی کنید که عملی گرانتر بر شیطان از این نیست که انسان را در حال سجده ببیند زیرا به او امر سجده کردند و مخالفت نمود اما این انسان مأمور به سجده شد اطاعت کرد نجات یافت زیاد به یاد مرگ باشید و روز خارج شدن از قبر و ایستادن در پیشگاه پروردگار عزیز که با این کار مصائب برای شما ساده خواهد شد.

هرکدام گرفتار درد چشم شدید آیه الکرسی را بخواند و در دل چنین پندارد که خوب می‌شود خداوند ان شاء الله عافیت به او می‌بخشد. از گناهان بپرهیزید هیچ گرفتاری و یا کمبود روزی نیست مگر به واسطه گناه حتی یک خدشه و یا به زمین



خوردن و مصیبت. خداوند در این آیه می‌فرماید «و ما اصابکم من مصیبة فبا کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر» در موقع غذا خوردن زیاد به یاد خدا باشید. طغیان نورزید (در نسخه دیگری است که بغیر یاد خدا صحبت نکنید یا در غذا از دهان خود چیزی نیاندازید) زیرا نعمتی از نعمتهای خدا است و یکی از ارزاق اوست لازم است شکر آن را به جا آورید و حمد خدا را بکنید و قدر نعمت را بدانید قبل از اینکه از دست شما برود. نعمت از دست خواهد رفت و به رفتار شما با خود گواهی خواهد داد.

هر که از خدا به روزی کم راضی باشد، خداوند از او راضی می‌شود به عمل کم. از تفریط پرهیزید که به حسرت خواهید افتاد هنگامی که سودی ندارد. وقتی در جنگ با دشمن روبرو شدید کم حرف بزنید و زیاد به یاد خدا باشید فرار نکنید که مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرید اگر در جنگ برخورد به دوست مجروح خود کردید یا کسی که از پا افتاده یا شخصی که دشمن او را هدف گرفته با جان خویش آنها را حفظ کنید و کمک نمائید.

از نیکوکاری دست نکشید به مقداری که قدرت آن را دارید که موجب جلوگیری از زمین خوردگیهای بد می‌شود هر کس می‌خواهد ببیند چه مقامی در نزد خدا دارد ببیند خدا چه مقامی در نزد او دارد. هنگام گناه همین مقام را او در نزد خدا دارد. بهترین چیزی که شخص در منزل برای خانواده خود نگه می‌دارد گوسفند است هر که در منزل گوسفندی دارد ملائکه روزی یک بار او را تقدیس می‌کنند و هر که دو گوسفند داشته باشد دوبار در هر روز مورد تقدیس ملائکه قرار می‌گیرد و در سه گوسفند به او می‌گویند خدا برکت بدهد به تو وقتی شخص مسلمان ضعیف شد گوشت و شیر بخورد که خداوند نیرو را در این دو چیز قرار داده. وقتی تصمیم حج داشتید لوازم ضروری که در مسافرت لازم است می‌شود بخرید. خداوند در این آیه می‌فرماید «و لو ارادوا الخروج لا عدوا لعدده» وقتی تصمیم به خارج شدن دارند لوازم ضروری را تهیه می‌کنند.

وقتی یکی از شما مقابل آفتاب می‌نشیند پشت به آفتاب نماید زیرا آفتاب دردهای پنهان انسان را آشکار می‌کند وقتی به حج می‌روید زیاد به خانه خدا تماشا



کنید. خداوند تبارک و تعالی یکصد و بیست رحمت در کنار خانه خود دارد که شصت قسمت آن متعلق به طواف کنندگان و چهل قسمت برای نمازگزاران و بیست قسمت به تماشا کنندگان خانه خدا.

در قلزم (پشت خانه خدا) هر چه بیاد دارید از گناهان خود اقرار نمائید و هر چه در خاطر ندارید چنین بگوئید: خدایا آنچه ملائکه مأمور بر من از گناهان نوشته‌اند و من فراموش کرده‌ام ببخش هر که اقرار به گناه خود در این محل بنماید و بشمارد و یاد آورد و استغفار نماید بر خداوند لازم است که گناهان او را پیامزد.

پیش از نزول بلا دعا کنید در ب‌های آسمان پنج وقت به روی شما گشوده

می‌شود:

۱- هنگام نزول باران. ۲- در موقع حمله به دشمن. ۳- موقع اذان. ۴- موقع قرائت قرآن. ۵- هنگام ظهر و موقع طلوع فجر. هر کس مرده‌ای را غسل می‌دهد بعد از کفن کردن خودش غسل نماید. کفن‌ها را عطر آلود نکنید و بوی خوش برای مرده به کار نبرید مگر کافور زیرا مرده مانند محرم است (که در حال احرام عطر نباید بکار برد).

دستور دهید خویشاوندان سخن خوب بگویند در کنار جنازه، زیرا فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از درگذشت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان به تسلیت او آمدند فرمود رها کنید تعریف و تمجید از مردگان را دعا کنید.

به زیارت مرده‌های خود بروید آنها از زیارت شما شاد می‌شوند. شخص حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش از خدا بخواهد بعد از اینکه برای آنها دعا می‌کنید. مؤمن آینه برادر خویش است وقتی از برادر خود لغزشی دید به زیان او قدم برندارد با او همچون خودش باشید راهنمایی‌اش بکنید و نصیحت کنید و مهربان باشید با او از مخالفت پرهیزید که موجب نابودی شما می‌شود و میانه‌روی را از دست ندهید به یکدیگر نزدیک شوید که پاداش خواهید گرفت.

هر کدام با چهارپا به مسافرت می‌روید پس از فرود آمدن ابتدا او را علف و آب بدهید. به سر و صورت چهارپای خود نزنید او خدا را تسبیح می‌کند. هر کدام در راه



گم شدید یا بر جان خویش ترسیدید فریاد زیند «یا صالح اغثنی» در میان برادران جنّ شما یک جنی هست به نام صالح که در جهان گردش می‌کند وقتی صدا را بشنود جواب می‌دهد و گمشده را راهنمایی می‌نماید و چهارپای او را نگه می‌دارد. هرکس از شیر بر خود یا گوسفندش بترسد یک خط دور آن بکشد و بگوید «اللهم رب دانیال واجب ورب کل اسد مستأسد احفظنی و احفظ غنمی» و هرکس از عقرب ترسید این آیات را بخواند «سلام علی نوح فی العالمین انما کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین» هر که از غرق هراس داشته باشد این را بخواند «بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق ما قدروا الله حق قدره و الارض جمعاً قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون».

روز هفتم فرزندان خود را عقیقه کنید وقتی سر آنها را تراشیدید به وزن موی آنها نقره صدقه دهید بر مسلمان. همین کار را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای امام حسن و امام حسین علیهما السلام کرد و سائر فرزندانش. وقتی به مستمند چیزی می‌دهید بگوئید برای شما دعا کند دعایش مستجاب می‌شود درباره شما، ولی درباره خودشان مستجاب نمی‌شود چون دروغ می‌گویند و دست خود را برگردانید به دهان خود و بیوسید زیرا خداوند تبارک و تعالی آن صدقه را می‌گیرد قبل از آنکه به دست سائل قرار گیرد چنانچه می‌فرماید «الم تعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یأخذ الصدقات».

در شب صدقه بدهید که صدقه شب خشم خدا را فرو می‌نشانند، سخن خود را از اعمال خویش بدانید. سخن کم بگوئید مگر در راه خیر. انفاق کنید از آنچه خدا به شما روزی داده، زیرا انفاق کننده همچون مجاهد در راه خدا است. هرکس یقین به این دارد که صدقه او را خداوند عوض می‌دهد از دل به انفاق اقدام می‌کند. هرکس یقین داشته ولی بعد شک عارض او شده همان یقین را بکار برد که شک موجب نقض یقین نمی‌شود.

گواهی بر سخن نادرست ندهید و بر سر سفره‌ای که شراب خورده می‌شود



نشینید زیرا بنده نمی‌داند چه وقت او را می‌گیرند وقتی کنار سفره می‌نشینید مانند بنده بنشینید پای خود را روی پای دیگر نگذارید و چهارزانو بنشینید این نوع نشستن را خداوند دوست ندارد و خشم به صاحب آن می‌گیرد.

غذای شب را انبیاء علیهم‌السلام پس از نماز عشاء می‌خوردند. غذای شب را رها نکنید که موجب زیان بدن می‌شود. تب پیش‌قراول مرگ است و زندان خدا است در زمین در آن هر کدام از بندگان را بخواهد زندانی می‌کند و این تب گناهان را چنان از بین می‌برد چنانچه کرک از کوهان شتر سترده می‌شود. هیچ دردی نیست مگر اینکه از داخل درون بدن است مگر جراحی و تب که آنها بر بدن وارد می‌شوند.

تب را کم کنید به وسیله بنفشه و آب سرد. حرارت تب از شراره جهنم است. مسلمان شروع به مداوا نمی‌کند مگر وقتی مرض صحت او را بهم بزند. دعا قضای مبرم را برمی‌گرداند. دعا را وسیله‌ای برای خود قرار دهید. وضو بعد از طهارت ده حسنه دارد. طهارت بگیرید. از کسالت پرهیزید. هر کس کسالت بورزد حق خدا را نخواهد پرداخت. به وسیله آب نظافت کنید. از بوی بد که موجب آزار و اذیت است متوجه خود باشید زیرا خداوند دشمن می‌دارد بنده‌ای را که کثیف است و مردم از او متنفرند. در نماز با ریش خود بازی نکنید و نه با چیزی که از نماز شما را وامی‌دارد. به کار نیک مبادرت کنید پیش از آنکه گرفتار کار دیگری شوید.

مؤمن خویشتن را به زحمت می‌دارد ولی مردم از دست او آسوده هستند. بیشتر سخن شما یاد خدا باشد. از گناهان پرهیزید. بنده گناهی می‌کند روزی از او بازداشته می‌شود. بیماران خود را با صدقه مداوا کنید. اموال خویش را با زکات حفظ کنید. نماز وسیله تقرب هر پرهیزکار است. حج جهاد هر ناتوان است.

جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است. فقر مرگ بزرگ است. کمی اهل و عیال یکی از دو توانگری است. اندازه و موازنه صحیح، نصف زندگی است. غم و غصه نصف پیری است. محتاج نمی‌شود شخصی که اقتصاد را رعایت کند. سرزنش نمی‌شود کسی که مشورت نماید.



کمک نیست مگر در نزد کسی که دارای نژاد والا یا دین باشد. هرچیز میوه‌ای دارد ثمره نیکی عجله کردن در آن است. هر که یقین به عوض داشته باشد از بخشش مضایقه ندارد. هر کس هنگام مصیبت دو دست خود را بر ران خویش بزند اجرش از بین می‌رود، بهترین اعمال شخص انتظار فرج خدا است. هر که پدر و مادر خود را محزون نماید عاق آنها شده. روزی را با صدقه فرود آورید.

امواج سهمگین بلا را از خود به وسیله دعا دفع کنید. قسم به آن پروردگاری که دانه را شکافت و انسان را آفرید حرکت بلا به سوی مؤمن سریعتر از حرکت سیل است از شیب‌های تند به پائین درّه و از سرعت راه رفتن اسب‌ها. از خداوند تقاضای عافیت نمائید از بلای طاقت فرسا که بلای طاقت فرسا دین را از دست می‌ریاید. سعید کسی است که از دیگران پند بگیرد و خویشتن را بسازد. خویشتن را بیارائید با اخلاق نیکو زیرا بنده مسلمان با حسن خلق به مقام روزه‌دار شب زنده‌دار می‌رسد. هر که شراب بیاشامد با اینکه می‌داند حرام است خداوند از چرک و فساد اهل جهنم به او می‌خوراند گرچه آمرزیده می‌شود.

نذر در کار نامشروع صحیح نیست. قسم در مورد قطع رحم درست نیست. دعا کننده بدون عمل مانند تیر زنده‌ایست که گمانش زه نداشته باشد. باید زن مسلمان خویشتن را برای شوهر بیاراید. کسی که در راه دفاع از مال خود کشته شود شهید است. کسی که در معامله منبون شده نه ستایش می‌شود و نه اجر دارد. قسم برای فرزند نسبت به پدر نیست و نه برای زن نسبت به شوهرش. خاموشی یک روز تا شب صحیح نیست مگر با ذکر خدای عزیز. بیابان نشینی بعد از هجرت صحیح نیست. هجرت پس از فتح وجود ندارد (شاید فتح مکه است).

خویشتن را به تجارت وادارید زیرا در تجارت بی‌نیازی از مال مردم بوجود می‌آید. خداوند پیشه‌وران را دوست می‌دارد. هیچ کاری در نزد خدا محبوبتر از نماز نیست. مبادا کاری از کارهای دنیا شما را به خود مشغول دارد از اوقات نماز. خداوند تبارک و تعالی سرزنش کرده گروهی را با این آیه «الذین هم عن صلواتهم ساهون» یعنی غافلند و بی‌اهمیت به وقتهای آن هستند. بدانید دشمنان خوب شما ریاکارند



نسبت به هم ولی خداوند به آنها توفیق نمی‌دهد و قبول نمی‌کند مگر عملی را که خالص باشد. کار نیک کهنه نمی‌شود و گناه فراموش نمی‌گردد. خداوند عزیز با کسانی هست که پرهیزکار و نیکوکارند.

مؤمن به برادرش غش نمی‌زند و به او خیانت نمی‌کند و نه او را خوار می‌نماید و نه متهم می‌دارد و نمی‌گوید من از تو بیزارم. برای برادرت بهانه‌ای بجو اگر بهانه‌ای نیافتی کوشش نما تا بهانه‌ای پیدا شود. از جای کردن کره‌ها ساده‌تر است از بدست آوردن قدرت از دست رفته. از خدا کمک بخواهید و صبر کنید. زمین ملک خدا است به هرکس بخواهد می‌سپارد و عاقبت نیکو از آن پرهیزکاران است. عجله در کار نداشته باشید. قبل از موقع آن که موجب پشیمانی می‌شود. زمان به نظر شما طولانی نیاید که موجب قساوت قلب می‌گردد.

به ناتوانان خود رحم کنید و رحمت خدا را با رحم نمودن به آنها بجوئید. از غیبت شخص مسلمان پرهیزید. مسلمان به غیبت برادر خود نمی‌پردازد. خداوند این کار را نهی نموده و می‌فرماید «و لا یفتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتاً». مسلمان دو دست خود را روی هم نمی‌گذارد. در نمازش با اینکه در مقابل پروردگار عزیز ایستاده شبیه به اهل کفر می‌شود یعنی مجوسان. باید کنار سفره مانند بندگان نشست روی زمین بخورد و ایستاده آب نیاشامد. اگر یکی از شما جانوری در نماز خود یافت او را دفن نماید و آب دهان بر او بیاندازد یا داخل جامه خویش کند تا نماز را تمام کند و توجه زیاد (به خارج از نماز) موجب قطع نماز می‌شود و شایسته است برای نمازگزار که ابتدا اذان و اقامه و تکبیر بگوید.

هرکس «قل هو الله احد» را قبل از طلوع آفتاب یازده مرتبه بخواند و یازده مرتبه «انا انزلناه» و یازده مرتبه «آیة الکرسی» مالش از تلف و نابودی محفوظ است. هر که «قل هو الله احد» را قبل از طلوع آفتاب بخواند آنروز گرفتار گناه نمی‌شود گرچه شیطان کوشش کند. از انحراف دینی و مغلوب شدن در برابر افراد به خدا پناه ببرید. هر که از ما کناره گیرد هلاک می‌شود. کوتاه کردن لباس موجب پاکی آن است. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید «و ثیابک فسطهرا» یعنی لباس را



کوتاه کن.

خوردن عسل شفا از هر دردی است خداوند می فرماید ((يُخْرِجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلَفٌ الْوَانَهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ)) و آن به قرائت قرآن است. نوشیدن شیر باعث از بین رفتن بلغم می شود. غذای خود را با نمک شروع کنید اگر مردم بدانند چقدر نمک ارزش دارد او را بر پادزهر مجرب مقدم می دارند (کنایه از اینست که نمک اولی غذا پادزهری برای سموم بدن است). هر کس غذای خود را با نمک شروع کند از او هفتاد درد دور می شود و چیزهایی که جز خدا دیگری نمی داند. به آدم تب دار در تابستان آب سرد بپاشید که تب را فرو می نشاند. هر ماه سه روز را روزه بگیرید که معادل روزه تمام عمر است و ما دو پنج شنبه را روزه می گیریم که در وسط آن یک چهارشنبه است زیرا خداوند جهنم را در روز چهارشنبه آفریده. هر کس از شما حاجتی دارد صبح زود روز پنج شنبه آن را بجوید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است خدایا بر امت من مبارک گردان صبح زود روز پنج شنبه را.

وقتی که از خانه خارج می شود باید آیاتی از سوره آل عمران (ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل والنهار تا انک لا تخلف الميعاد) و آیه الکرسی و انا انزلناه و اما کتاب را بخواند زیرا در این آیات قضای حوائج دنیا و آخرت است. لباس کلفت انتخاب کنید زیرا هر کس لباس نازک بپوشد دین او ضعیف می شود. در مقابل پروردگار خویش نایستید با اینکه دارای لباسی هستید که زیر آن مشاهده می شود. توبه کنید در پیش خدا و خویشتن را داخل محبت او نمائید زیرا خداوند توابین و مطهرین را دوست می دارد. مؤمن بسیار توبه کننده است. وقتی مؤمن به برادر خود بگوید اُف حرمت برادری از میان آن دو قطع می شود. وقتی می گوید تو کافری یکی از آن دو کافر می شود وقتی به او تهمت بزند اسلام در دلش چنان آب می شود مثل نمک که در آب حل می گردد.

در توبه باز است برای کسی که بخواهد، بسوی خدا توبه نصوح کنید. ممکن است خدا گناهان شما را بپوشاند. به عهد خویش وفادار باشید. نعمت از دست نمی رود و زندگی خویش پایان نمی پذیرد مگر با گناهایی که مرتکب می شوند.



خداوند نسبت به بندگان ستمکار نیست اگر آنها پیشگیری کنند این بلاها با دعا و انابه به سوی خدا نازل نخواهد شد، اگر زمانی که بلا نازل شد و نعمت از میان رفت پناه به خدا آورند با نیت پاک و سستی نکنند و اسراف نوزند خداوند هر فاسدی از آنها را اصلاح می‌نماید و هر خوبی را به آنها برمی‌گرداند.

هرگاه مسلمان در تنگدستی قرار گرفت شکایت از خدایش نکند و درد دل خویش را به خدای خویش بگوید که در دست او کلید تمام امور و تدبیر آنها است. در هر فردی یکی از سه امر است فال بد، کبر و آرزو. هرگاه یک نفر از شما فال بد زد به کار خود ادامه دهد و خدا را یاد کند. اگر از کبر ترسیدید با خادم خود غذا بخورید و گوسفند بدوشید. وقتی آرزو کردید از خدا درخواست نمائید و زاری کنید نزد او مبادا نفس شما را به گناه وادارد.

با مردم آمیزش داشته باشید و به آنها چیزهایی را بگوئید که قبول دارند و می‌پذیرند از چیزهایی که انکار می‌کنند صرف‌نظر نمائید آنها را بر خود و بر ما بار نکنید. امر ما (و ارتباط ولایی با ما) دشوار و بسیار سخت است که تحمل آن را ندارد مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. هرگاه شیطان در دل تو وسوسه کرد به خدا پناه ببر و بگو «آمنت بالله و برسوله مخلصاً له الدین» هرگاه خداوند مؤمنی را لباس تازه‌ای روزی کرد وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت ام‌الکتاب و آیه‌الکرسی را قرائت کند و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلۃ‌القدر سپس خدا را سپاسگذاری کند که پیکرش را پوشانده و در میان مردم او را آراسته و زیاد بگوید «لا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم» در آن لباس به معصیت دچار نمی‌شود و به مقدار هر نخ‌ی در آن لباس فرشته‌ای او را تقدیس می‌کند و برایش استغفار می‌نماید و برای او طلب رحمت می‌کند.

بدگمانی را از میان خود دور افکنید. خداوند از این کار نهی نموده. من در خدمت پیامبر اکرم و عترتم با من در کنار حوض کوثر هستیم هرکس می‌خواهد ما را بیابد به دستور ما عمل کند و کار ما را از پیش گیرد. برای هر خانواده‌ای نجیبی است



برای ما شفاعت است و هر که ما را دوست بدارد دارای شفاعت است. سرعت بگیرید در راه ملاقات ما. کنار حوض کوثر دشمنان خود را کنار می‌زنیم و دوستان و اولیای خود را سیر آب می‌کنیم. هر کس جرعه‌ای از آن آب بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد. حوض ما پر آب و دو سرچشمه فراوان از بهشت در آن می‌ریزد یکی از نهر تسنیم و دیگری از نهر معین است در کنار جویبارهای آن زعفران و دانه‌های مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است.

کارها به دست خدا است نه به دست مردم اگر به دست مردم بود کسی را بر ما مقدم نمی‌داشتند ولی خداوند به رحمت خویش ممتاز می‌گرداند هر که را بخواهد. خدا را سپاسگزار باشید با امتیاز این رحمت و نعمت اولی که منظورم پاکی ولادت است.

هرچشمی در قیامت گریان است و هر چشمی در قیامت بیدار است مگر چشمی که ممتاز به کرامت خدا شده و گریه بر هتک حرمت خانواده حسین و آل محمد صلی الله علیهم نموده. شیعیان مانند زنبور عسل‌اند. اگر مردم بدانند بازده آنها چیست و چه در دل دارند آنها را می‌خورند. عجله نکند شخص در غذا تا غذایش تمام شود و نه هنگام قضای حاجت تا آنقدر که باید قضای حاجت نماید. هرگاه یکی از شما از خواب بیدار شد بگوید «لا اله الا الله الحلیم اکرم الحی القیوم و هو علی کل شی قدیر سبحان رب النبیین و ائله المرسلین رب السموات السبع و ما فیهن و رب الارضین السبع و ما فیهن و رب العرش العظیم، حسبی الرب من العباد، حسبی الذی هو حسبی منذ کنت حسبی الله و نعم الوکیل».

هرگاه یکی از شما حرکت کرد در دل شب تماشا به اطراف آسمان نماید و بگوید «ان فی خلق السموات و الارض تا انک لا تخلف المیعاد».

سر در چاه زمزم نمودن درد را از میان می‌برد آب چاه زمزم را از طرف رکنی که حجرالاسود در آنجا است بیاشامید زیرا در حجر چهار نهر از بهشت است فرات و نیل و سیحون و جیحون.

نباید مسلمان به جهاد برود با کسی که ایمان به حکم خدا ندارد و در غنیمت



مطیع امر خدا نیست. اگر در این راه کشته شود یا در دشمنان ما بوده در جلوگیری از حقوق ما و ریختن خون ما و به مرگ جاهلیت مرده است.

یاد ما خانواده موجب شفا از علل و اسقام و وسواس و شک است و به سوی ما آمدن رضای خدا است کسی که مطیع ما باشد با ما خواهد بود در حظیرة القدس. کسی که منتظر امر ما است مانند آغشته به خونی است در راه خدا. هر که در جنگ ما حضور داشته باشد یا تقاضای کمک ما را بشنود و ما را کمک نکند خداوند او را به رو در آتش جهنم می اندازد. ما در ب نجاتیم زمانی که ستم پیشه گیرید و راهها دشوار شود ما باب حطه هستیم که باب السلام است هر که داخل آن شود نجات یابد و هر که گریزان باشد نابود می شود. به وسیله ما خدا می گشاید و به وسیله ما تمام می کند و به واسطه ما محو می نماید هر چه را بخواهد و به وسیله ما اثبات می نماید به وسیله ما خداوند سختی ناگوار زمانه را دفع می نماید و به واسطه ما باران فرود می آید. موجب فریب شما از درگاه خدا نشود و سائل فریب دهنده. آسمان قطره ای از آب خود را نازل نکرده از زمانی که خداوند آن را حبس نموده و اگر قائم ما قیام کند آسمان باران خود را می بارد و زمین روئیدنی خود را می رویاند و کینه از دل مردم می رود، درندگان و چهارپایان پاهم آشتی می کنند بطوری که زن فاصله عراق تا شام را می پیماید و قدم خود را جز بر گیاه نمی گذارد و بر سر خود زینت دارد. هیچ درنده ای او را ناراحت نمی کند و چیزی موجب ترس او نمی شود.

اگر بدانید در مقابل دشمن و مشکبائی بر آنچه می شنوید از آزار و اذیت، چقدر ارزش دارد چشمه های تان روشن می شود. اگر مرا از دست بدهید پس از من با کارهایی روبرو می شوید که آرزوی مرگ می کنید به واسطه کارهایی که از منکرین می بینید که ستم و اهانت به حق خدا می نمایند و از ترس جان خویش در چنین زمانی چنگ به آرزوی خدا بزنید و متفرق نشوید. صبر و نماز و تقیه را از دست ندهید.

بدانید خداوند تبارک و تعالی از بندگان متلون (و رنگ پذیر و سازشکار) بدش می آید. از حق منحرف نشوید و از ولایت اهل حق هر کس دیگری را به جای ما بپذیرد هلاک می شود و دنیا را از دست می دهد و از دنیا با حسرت خارج می گردد.



هر وقت وارد منزل خود شدید به اهل منزل سلام کنید می گوید «السلام علیکم» اگر کسی در خانه نباشد بگوید «السلام علینا من ربنا» و «قل هو الله احد» را بخواند هنگام ورود به منزل که موجب از میان رفتن فقر می شود.

به بچه ها تان نماز بیاموزید و مؤاخذه کنید آنها را وقتی به هشت سالگی رسیدند. نزدیک سگها نشوید هر کس دست تر به سگ بزند دست خود را بشوید و اگر خشک باشد آب بر آن پاشد. اگر از حدیث ما چیزی را شنیدید که نمی فهمید برگردانید آن را به خودمان و از اظهار نظر خودداری کنید و تسلیم باشید تا واقع برای شما کشف شود فوری شروع به انتشار آن نکنید. تندرو به سوی ما برگشت می کند و مقصر به ما ملحق می شود که در حق ما کوتاهی کرده. هر که به ما چنگ زند ملحق می شود و هر که از راه ما نیاید غرق می شود. مجبان ما را فوجهای از رحمت خدا است و دشمنان ما را فوجهای از خشم خدا. راه ما راه میانه است و در دستورات ما رستگاری است.

سهو در پنج چیز نیست: در نماز وتر و جمعه و دو رکعت اول از هر نماز و در نماز صبح و نماز مغرب.

قرآن نخواند شخص اگر وضو ندارد تا وضو بگیرد.

هر سوره ای را حق رکوع و سجده آن را بدهید وقتی در نماز هستید.

نماز نخواند شخص با لباسی که زیر بغل و روی شانه انداخته این کار قوم لوط است. مرد می تواند در یک جامه نماز بخواند دو طرف آن را به گردن می بندد و در پیراهن تنگ بندهایش را می بندد.

سجده نمی کند شخص بر نقاشی صورت و نه بر فرشی که روی آن نقاشی است می تواند نقاشی را زیر پا بگذارد یا با چیزی روی آن را بپوشاند. سکه هائی که روی آن نقش صورت است در جامه خود نگذارد. در حال نماز می تواند سکه ها را در کیسه ای یا در جامه ای بگذارد اگر می ترسد و روی پشت خود بنهد نمی تواند سجده کند شخص روی خرمن گندم و جو و نه بر چیزهائی که خورده می شود و نه بر نان. وضو نمی گیرد شخص مگر با بردن نام خدا. قبل از دست زدن به آب می گوید

بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من المتطهرين وقتی وضو را تمام کرد می گوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً صلى الله عليه و آله عبده و رسوله در این موقع شایسته مغفرت خدا می شود. هر کس نماز را چنان که باید انجام دهد خدا می آمرزدش.

نباید شخص نافله را هنگام نماز واجب بخواند مگر با عذری ولی می تواند قضا کند بعد از آن وقتی امکان قضای آن را پیدا کند خداوند می فرماید «الذینهم علی صلواتهم دائمون» یعنی کسانی که قضا می کنند نمازی را که از دست آنها رفته در شب و قضا می کنند آن را روز و در روز به شب قضا نمی شود نافله در وقت واجب ابتدا نماز واجب را بخوان بعد هر چه مایلی بخوان.

نماز در دو حرم (مکه و مدینه) برابر با هزار نماز است. یک درهم در راه حج خرج کردن معادل هزار درهم است باید شخص در نماز خشوع داشته باشد هر کس در دل خشوع نماید اعضای او نیز خشوع دارد در نتیجه با چیزی بازی نمی کند. قنوت در نماز جمعه قبل از رکوع دوم است. در رکعت اول حمد و سوره جمعه و در رکعت دوم حمد و سوره منافقین را می خواند بعد از دو سجده بنشینید تا بدنتان آرام بگیرد بعد حرکت کنید کارها همین طور است وقتی برای نماز می ایستید دست خود را مقابل سینه بیاورید. وقتی در مقابل خدا می ایستد سینه را پیش دهد و بر روی کمر بایستد و خم نباشد وقتی نماز را تمام کرد دست به آسمان بلند کند و به دعا پردازد.

عبدالله بن سبا گفت: یا امیرالمؤمنین مگر خداوند همه جا نیست؟ گفت چرا. گفت پس برای چه دست خود را به آسمان بلند کند؟ فرمود مگر این آیه را نمی خوانی «و فی السماء رزقکم و ما توعدون» مگر روزی را از جایش نباید جست؟ محل رزق و جایی که وعده داده خدا، آسمان است.

دست از نماز خود بردارد شخص، تا از خداوند بهشت را بخواهد و به او پناه برد از آتش جهنم و تقاضا نماید از دواج حور عین را. هر گاه به نماز می ایستید نماز را چنانکه می خواهید وداع از نماز نمائید بخوانید تبسم نماز را باطل نمی کند ولی



قهقهه باطل می‌کند وقتی دل بخوابد وضو واجب است و وقتی خواب چشم تو را فرا گیرد در حال نماز، نماز را قطع کن و بخواب زیرا نمی‌دانی دعا به نفع خود می‌کشی یا بر ضرر خویش.

هر که ما را به دل دوست بدارد و کمک نماید به ما با زبانش و با دست خود به جنگ دشمنان ما پردازد او با ما خواهد بود در بهشت در درجه خودمان و هر که به دل دوست بدارد و با زبان کمک کند و جنگ با دشمنان ما نکند یک درجه پائین‌تر خواهد بود و هر که به دل دوست بدارد و با زبان ما را کمک نکند و نه با دست او در بهشت است و هر که ما را به دل دشمن بدارد و با زبان و دست به زیان ما کار کند او با دشمنان ما در جهنم است و هر که ما را دشمن بدارد ولی کمک به زیان ما با دست و زبان نکند در جهنم است و هر که ما را دشمن بدارد و با زبان به زیان ما کار کند او در جهنم است.

بهشتیان تماشا می‌کنند منازل شیعیان ما را چنانچه انسان چشم به ستارگان می‌اندازد وقتی خواندید سوره سبحان الله‌های آخر را بگوئید «سبحان الله الاعلی» و وقتی خواندید «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی» صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستید چه در نماز باشید و چه در کار دیگر.

چیزی در بدن شکرش از چشم کمتر نیست خواسته او را ندهید که شما را از ذکر خدا باز می‌دارد.

وقتی خواندید «والتین» را در آخر آن بگوئید «و نحن علی ذلک من الشاهدین».

وقتی خواندید «آمننا بالله» نگوئید «آمننا بالله» تا برسد به این قسمت «مسلمون» وقتی بنده در تشهد دو رکعت اخیر که نشسته است بگوید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و ان الساعة آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور» بعد حدثی از او صادر شود و نمازش تمام است خدا را پرستش نکرده و نه به چیزی بهتر از رفتن به سوی خانه‌اش.

جویای خیر باشید از پاها و گردن شتران به موقع آمدن و رفتن همانا سقایه



نامیده شده چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برایش از طائف کشمش آورده بودند دستور داد آن را داخل حوض زمزم بریزند چون آب آن تلخ بود خواست تلخی آن را با کشمش کم کند وقتی خیلی ماند آن را نیشامید.

وقتی شخص عریان باشد شیطان به او تماشای می کند و در او طمع پیدا می کند. خود را بپوشانید نباید مرد جامه از روی ران بردارد و بین مردم بنشیند. هرکس چیز بدبو بخورد نزدیک مسجد نرود پشت خود را مرد در حال سجده بلند کند در نماز واجب.

هرکس می خواهد شستشو کند ابتدا از دستها شروع نماید وقتی نماز می خوانی صدای قرائت و تکبیر و تسبیح را چنان بلند کن که خودت بشنوی. وقتی نماز را تمام کردی از طرف راست تمام کن (شاید منظور این است که بعد از نماز ابتدا روی بطرف راست بکن).

از دنیا توشه بردار بهترین توشه دنیا تقوا است. دو گروه از بنی اسرائیل گم شدند یکی در دریا و یکی در بیابان. پس نخورید مگر آنچه را می شناسید. هرکس درد خود را از مردم تا سه روز بپوشاند و شکایت به خدا نماید شایسته است که خدا او را شفا بخشد.

دورترین حالات بنده از خدا هنگامی است که کوشش او فقط در راه شکم و نیروی جنسی باشد.

نباید شخص به مسافرتی برود که بر دین و نماز خود بیمناک است. چهار دعا است که شنیده می شود (یعنی می پذیرند) پیامبر، بهشت، جهنم، حورالعین. وقتی بنده از نماز فارغ شد صلوات بر پیامبر بفرستد و از خدا بهشت بخواهد و به او از جهنم پناه ببرد و درخواست کند حور عین را به ازدواجش درآورد زیرا هرکس صلوات بر پیامبر فرستد دعایش بلند شود و هر که بهشت بخواهد بهشت می گوید خدایا به این بنده خود هر چه می خواهد بده و هر که از آتش پناه برد، آتش می گوید خدایا پناه بده به این بنده خود از آنچه درخواست پناه دارد و کسی که درخواست حور عین نماید حوران می گویند خدایا آنچه می خواهد به او بده.



غنا زاری ابلیس بر بهشت است.

هر کدام تصمیم خواب دارید دست راست خود را زیر جانب راست صورت بگذارید و بگوئید: «بسم الله و صفت جنی لله علی ملة ابراهیم و دین محمد صلی الله علیه و آله و ولایة من اقترض الله طائفة، ما شاء الله كان و ما لم یشا لم یکن» هر که این دعا را هنگام خواب بخواند از دزد و غارتگر و خراب شدن ایمن است و ملائکه برایش استغفار می کنند.

هر که موقع وارد رختخواب شدن قل هو الله احد بخواند خداوند پنجاه هزار ملک را موکل او می گرداند تا آن شب او را حراست کنند.

هر کدام تصمیم خواب داشتید پهلو به زمین نگذارید مگر اینکه بگوئید «اعیذ نفسي و دینی و اهلی و مالی و خواتیم عملی و ما رزقنی ربی و خولنی بعزة الله و عظمة الله و جبروت الله و سلطان الله و رحمة الله و رأفة الله و غفران الله و قوة الله و قدرة الله و جلال الله و یصنع الله و ارکان الله و یجمع الله و برسول الله صلی الله علیه و آله و بقدره الله علی ما یشاء من شر السامه و الهامه و من شر الجن و الانس و من شر ما یدرب فی الارض و ما ینخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و من شر کل دابة ربی آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و هو علی کل شیء قذیر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیوسته حسن و حسین علیهما السلام را بهمین دعا تعویذ می فرمود و به ما دستور داد بخوانیم.

ما گنج داران علم خدا و چراغهای علم او هستیم هرگاه یکی از ما برود دیگری از ما جایش را می گیرد گمراه نمی شود تابع ما و هدایت نمی یابد منکر ما و نجات نمی یابد کسی که بر خود ما به دشمنانمان کمک کند و کمک نمی شود کسی که ما را واگذارد از ما کناره برای طمع به دنیا و آرایش ظاهر آن نگیرد که از دنیا مفارقت خواهید کرد. هر که دنیا را بر آخرت گزیند و بر ما ترجیح دهد، حسرتش در دنیا زیاد خواهد بود این آیه اشاره به همان است «ان تقول یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت من الساخرین».



دست‌های بچه‌های خود را از چربی غذا بشوئید زیرا شیاطین بوی چربی را استشمام می‌کنند بچه در خواب می‌ترسد و فرشته‌های موکل انسان ناراحت می‌شوند. اول نگاهی که به زنی کردید به نفع شما است (یعنی نگاه نوشته نمی‌شود) ولی برای مرتبه دوم نگاه نکنید و از فتنه بهراسید.

شرابخوار با خدا ملاقات می‌کند مانند بت پرست حجر بن عدی گفت عرض کردم یا امیرالمؤمنین ((مدمن خمر)) کیست؟ فرمود کسی که هر وقت بیاید می‌خورد. هر که شراب بخورد چهل شبانه روز نمازش را قبول نمی‌کند. هر کس به مسلمانی حرفی بگوید که بخواهد شخصیت او را خرد کند خداوند او را در چرک و کثافت جهنم زندانی می‌کند تا بتواند از عهده آن حرف برآید.

مرد با مرد (و زن با زن در یک جامه نمی‌خوابد) هر که چنین کند باید او را تأدیب کرد که شلاق است.

کدو بخورید که موجب افزایش غفر می‌شود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از کدو خوشش می‌آمد.

لیمو بخورید قبل از غذا و بعد از غذا همانا آل محمد صلوات‌الله‌علیهم اجمعین این کار را می‌کردند.

گلابی دل را جلا می‌بخشد و تسکین دردهای داخلی است. وقتی شخص به نماز می‌ایستد شیطان از حسد به او تماشای می‌کند که چگونه در رحمت خداوند فرو رفته.

بدترین کارها چیزهای تازه است (یعنی چیزی که در کتاب و سنت و اجماع سابقه‌ای ندارد و بدعت است) بهترین کارها کاری است که خدا راضی است. هر که دنیاپرست باشد و دنیا را بر آخرت مقدم دارد آخرت و خیمی خواهد داشت.

آب را پاک و پاکیزه بدانید. هر که از خدا راضی باشد به آنچه روزیش نموده خویشتن را آسوده نموده.

زیانکار است کسی که عمر و زندگی‌اش در راهی به سر رفته که از خدا دور شده است.



اگر نماز گزار بداند چقدر از جلال خدا او را فرا گرفته خوشش نمی آید سر از سجده بردارد.

پرهیزید از به تأخیر انداختن کارها فوری انجام دهید وقتی امکان پذیرفت هرچه روزی شما باشد به زودی می رسد با ضعفتان و هرچه به ضرر شما باشد نمی توانید با حيله دفع کنید.

به کار خوب امر کنید و از کار بد بازدارید و بر آنچه به شما می رسد صبر کنید. چراغ مؤمن شناخت حق ما است. بدترین کوری، کوری از فضل ما است و عداوت پیشه کردن با ما بدون سابقه خطائی که نسبت به او از ما سرزده باشد. ما او را دعوت به حق می کنیم دیگران به فتنه و دنیا او را دعوت می کنند سخن آنها را می پذیرد و با ما طریق دشمنی و بیزاری می سپرد. در اختیار ما پرچم حق است هر که در سایه او قرار گیرد نگهداری می کند از او و هر که بر آن پرچم سبقت گیرد رستگار می شود و هر که کناره گیری کند هلاک می شود و هر که به آن تمسک جوید نجات یابد. من یاور مؤمنین و مال یاور تاریکی است به خدا سوگند مرا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی دارد مگر منافق.

وقتی با برادران خود برخورد کردید مصافحه کنید اظهار خوشحالی و شادی کنید که با این کار وقتی از هم جدا شوید تمام گناهانتان از بین رفته است. هر کدام عطسه زدید آن دیگری برایش دعا کند بگوئید (یرحمکم الله) خداوند می فرماید ((و اذا حیتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها)).

مصافحه کن یا دشمنت اگر چه دوست نداشته باشد این کار را. چیزی که خداوند به آن امر کرده ((ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا ذو حظ عظیم)).

مکافات نکردی دشمن خود را به چیزی شدیدتر از اینکه ببیند تو خدا را اطاعت می کنی در مورد او و برای تو همین بس که مشاهده کنی دشمنت عمل به معصیت می نماید. دنیا دست به دست می گردد بهره خود را از آن بگیر به نیکوترین وجه جستجو و طلب تا دولت تو برسد.



مؤمن بیدار و مترقب و ترسان است انتظار یکی از دو مژده پیروزی را دارد و از بلا ترسان است. از گناه خود می‌ترسد امید به رحمت خدا دارد. مؤمن خالی از خوف و رجاء نیست می‌ترسد از کارهای قبل خود و غفلت از جستن وعده خدا ندارد و اطمینان از چیزهایی که خدا او را ترسانیده نخواهد داشت.

شما آباد کنندگان زمین هستید که شما را خلیفه خود در اینجا قرار داده تا ببینند چه می‌کنید متوجه خدا باشید در کارهایی که از شما خواسته از راه روشن به راه خود ادامه دهید مبادا دیگران این راه را بگیرند.

هر که عقلش کامل شود عملش نیکو می‌گردد و توجهش به دین.

سبقت بگیرید به سوی مغفرت پروردگار خود و بهشتی که عرض آن آسمانها و

زمین است آماده شده برای متقین به آن بهشت نمی‌رسید مگر به وسیله تقوا.

هر که آلوده به گناه شود از ذکر خدا غافل می‌شود. هر که ترک کند چنگ زدن به

اطاعت خدا را شیطانی برایش ترتیب می‌دهد که با او قرین باشد چه شده آنها که

مخالف شمایند در عقیده خود بصیرترند و گذشت مالی آنها از شما بیشتر است این

نیست مگر آنکه شما اعتماد به دنیا کرده‌اید و به ظلم تن داده‌اید و به زیور دنیا دل

بسته و حریص هستید و آنچه موجب عزت و سعادت و قدرت شما بر ستمکاران

است از دست داده‌اید نه از خدا خجالت می‌کشید نسبت به دستوراتش و نه متوجه

نفع خویش هستید. هر روز دستخوش کم و کاست می‌شوید ولی بیدار نمی‌گردید و

سستی شما پایان‌پذیر نیست و توجه ندارید به ملکوت و دینتان هر روز کهنه می‌شود و

شما در غفلت دنیا هستید خداوند می‌فرماید «ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم

النار من دون الله اولیاء ثم لا تنصرون» برای فرزندان خود نام بگذارید اگر نمی‌دانید

پسر است یا دختر نامی بگذارید که صلاحیت برای هر دو دارد زیرا بچه‌های سقط

شده شما وقتی قیامت شما را ببینند اگر نام نگذاشته باشید به پدرش می‌گویند چرا

برایم نام نهاده‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای محسن قبل از تولد نام گذاشت.

بپرهیزید از آب خوردن ایستاده زیرا موجب درد بی‌دوا می‌شود مگر خدا شفا

بخشد هر وقت سوار چهارپا شدید خدا را یاد کنید و بگوئید «سبحان الذی سخر لنا



هذا و ما كنا له مقرنين و انا الى ربنا منقلبون» هر کدام به سفر رفتید بگوئید «اللهم انت الصاحب في السفر و الحامل على الظهر و الخليفة في الاهل و المال و الولد» وقتی در منزل فرود آمدید بگوئید «اللهم انزلنا منزلاً مباركاً و انت خير المنزلين» وقتی از بازار احتیاجات خود را خریداری می کنید موقع وارد شدن به بازار بگوئید «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم اني اعوذ بك من صفقة خاسره و يمين فاجرة و اعوذ بك من بوار الایم».

کسی که انتظار وقت نماز را دارد پس از انجام نماز از زوار خدا است شایسته است که خدا زوار خود را گرامی دارد و خواسته او را عنایت کند. حاجی و عمره گزار میهمان خدایند شایسته است خداوند میهمان خود را گرامی دارد و او را با مغفرت خویش مورد محبت قرار دهد.

هر کس کودکی بی عقل را شراب بدهد خداوند او را در چرک و کثافت جهنمیان زندانی می کند تا راه فراری برای این کار که کرده بیابد.

و صدقه سپر بزرگی از آتش برای مؤمن و موجب نگهداری کافر است (از تلف شدن) و به او عوض می دهد و از او دفع می کند ولی در آخرت بهره ای ندارد.

جهنمیان به وسیله زبان ساکن جهنم شده اند و با زبان روشندان به روشنی رسیده اند. زبان را نگه دارید و به ذکر خدا مشغولش نمایید. بدترین کارها کاری است که موجب گمراهی شود. بهترین کاسبی کار نیک است از نقاشی پرهیزید روز قیامت در مورد آنها از شما بازخواست می کنند اگر از چشم تو خاشاکی را کسی برداشت بگو «اخاط الله عنك ما تکره».

وقتی از حمام درآمدی و برادرت به تو گفت «طاب حمامك و حميمك» بگو «انعم الله بآلك» زمانی که برادرت به تو گفت «حيآك الله بالسلام» تو بگو «فحيآك الله بالسلام و احلك دار المقام».

در راه ادرار مکن و قضای حاجت منما.

درخواست پس از ستایش است خدا را بستائید آنگاه حوائج خویش را بخواهید ثنای پروردگار را بکنید و او را مدح نمائید قبل از درخواست حاجت. ای دعا کننده

درخواست مکن چیزی را که ممکن نیست و حلال نخواهد بود.
اگر به مردی مبارکباد برای ولادت پسر گفتید بگوئید «بارک الله فی هبته و بلغه
رشدّه و رزقک برّه».

وقتی برادرت از مکه بازگشت پیشانی و لبهایش را که حجرالاسود را بوسیده
ببوس که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آن حجر را بوسیده و چشمی را ببوس که
خانه خدایا تماشا کرده و جای سجده و صورتش را ببوس، وقتی به او تهنیت گفتید بگوئید
«قبیل الله نسکک و رحم سعیک و اخلف علیک نفقتک و لاجعله آخر عهدک ببیة الحرام».
از سفله و بی بند و باران پرهیزید آنها کسانی هستند که از خدا نمی ترسند در میان
ایشان قاتلان انبیا و دشمنان ما هستند.

خداوند تبارک و تعالی توجهی به زمین نمود ما را برگزید و برای ما شیعیانی
انتخاب کرد که ما را یاری کنند. شاد باشند در شادی ما و محزون در حزن ما و از جان
و مال در راه ما مضایقه ندارند آنها از ما ایند و بسوی ما برمی گردند هیچیک از شیعیان
کاری را که نهی کرده ایم انجام نمی دهد مگر اینکه قبل از مرگ دچار بلائی می شود
که گناهانش به وسیله آن پاک می گردد یا در مال و یا در فرزند و یا در جان خودش تا
بالاخره به ملاقات خدا بدون گناه برود ممکن است مقداری از گناهش باقی بماند
مرگ بر او دشوار نمی گیرد (تا پاک شود).

مرده شیعه ما صدیق و شهید است تصدیق امر ما را کرده و در راه ما دوست
داشته و در راه ما دشمنی ورزیده که منظورش خدا عزیز بوده مؤمن به خدا و پیامبر
اوست خداوند می فرماید «و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و
الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم».

بنی اسرائیل به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند این امت نیز به هفتاد و سه فرقه
تقسیم می شوند یک گروه در بهشت هستند هر که اسرار ما را فاش کند خداوند
گرفتار آهنش می کند.

روز هفتم فرزندانان را ختنه کنید مانع شما سرما و گرما نشود که ختنه پاکی
بهشت است زمین ناله می زند بسوی خدا از ادرار ختنه نشده ها.



مستی چهار نوع است: مستی شراب، مستی مال، مستی خواب، مستی سلطنت و قدرت. هر گاه یکی از شما تصمیم خواب دارد دست راست خود را بگذارد زیر گونه راست زیرا او نمی داند از خواب بیدار می شود یا نه.

دوست دارم مؤمن در هر پانزده روز یکبار با نوره خود را تمیز کند. کمتر ماهی بخورید که گوشت ماهی بدن را آب می کند و موجب افزایش بلغم می شود و نفس را سنگین می کند. شیر را جرعه جرعه نوشیدن شفای هر دردی است مگر مرگ. انار را با پیه آن بخورید که پاک کننده معده است. معده را دباغی می کند. هر دانه از انار که در معده جایگیر شود دل را زنده می کند و روشنی جان است و مداوای وسواس شیطان است تا چهل شب.

چه خورش خوبی است سرکه تلخی را از بین می برد و دل را زنده می کند. کاسنی بخورید هر صبحی نیست مگر اینکه قطره ای بر او از بهشت هست. آب آسمان را بیاشامید که بدن را پاک می کند و جلو بیماریها را می گیرد خداوند می فرماید «وینزل علیکم من السماء ماء لیطهركم به و یذهب عنکم رجس الشیطان و یربط علی قلوبکم و یثبت به الاقدام» هیچ دردی نیست مگر اینکه در زیره سیاه (سیاه دانه) برای او شفائی است مگر مرگ. گوشت گاو درد است ولی شیر آن دوا است و روغن آن شفا است زن حامله چیزی نمی خورد و مداوا نمی نماید به چیزی بهتر از رطب خداوند به مریم می فرماید «و هزی الیک بجنع النخلة تساقط علیک رطباً جنیاً فکلی و اشربی و قرئی عیناً» کام فرزند خود را با خرما بردارید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با حسن و حسین چنین کرد.

وقتی تصمیم همبستری با زن خود دارید عجله نکنید زیرا زنان را حوائجی است. وقتی چشم شما به زنی افتاد و در شگفت شدید بیائید پیش زن خود در نزد او نیز مانند آنچه در آن زن دیده اید هست شیطان را به دل خود راه ندهد و چشم از او بردارد اگر زن ندارد دو رکعت نماز بخواند و بسیار خدا را حمد کند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بفرستد بعد از فضل خدا بخواهد خداوند به رأفت خود به او عنایت می کند چیزی که بی نیازش می نماید.

وقتی با همسر خود همبستر شدید کم حرف بزنید زیرا سخن گفتن در این موقع



موجب گنگی می شود به داخل فرج زن خود نگاه نکنید شاید چیزی را ببینید که بدتان بیاید و موجب کوری می شود هرگاه تصمیم همبستری داشتی با زن خود بگو «اللهم انی استحللت فرجها بامرک و قبلتها بامانتک فان قضیت لی منها ولداً فاجعله ذکراً سوياً و لا تجعل للشیطان فیه نصیباً و لا شرکاً».

تنقیه یکی از چهار چیز است که پیامبر اکرم درباره آنها تعریف نمود فرمود بهترین چیزی که معالجه به وسیله آن می کنید تنقیه است معده را بزرگ و درد دل را برطرف و بدن را تقویت می کند.

بنفشه استنشاق کنید حجامت را از دست ندهید.

وقتی تصمیم همبستری با خانواده خود دارد از اول ماه پرهیزد و نیمه ماه شیطان در جستجوی فرزند است در این موقع شاید شیاطین جویای شرکت هستند می آیند و می خواهند در آبتن کردن شریک شوند. از حجامت و نوره در روز چهارشنبه پرهیزید روز چهارشنبه رونی نحس دائمی است در آن روز جهنم خلق شد در جمعه ساعتی است که حجامت نمی کند در آن احدی مگر اینکه می میرد.

در تحف العقول این روایت با تغییر مختصری نقل شده که ما از خصال نقل کردیم بواسطه اعتماد بیشتری که به نسخه خصال بود در تحف العقول است که هرگاه خواستید به مستراح بروید بگوئید «بسم الله اللهم امط عنی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم» وقتی نشست بگوئید «اللهم کما اطعمتنيه طیباً و سو غتنيه فاکفنيه» وقتی چشمش به مدفوع خویش افتاد بعد از فراغ بگوئید «اللهم ارزقنی الحلال و جنبی الحرام» پیامبر اکرم فرمود هیچ بنده ای نیست مگر اینکه خداوند فرشته ای را مأمور او نموده گردنش را نخم کند وقتی تنوط می نماید و مدفوع خود را ببیند در این موقع شایسته است از خدا درخواست حلال کند فرشته به او می گوید پسر آدم اینست نتیجه آنچه بر آن حرص داشتی نگاه کن از کجا بدست آوردی و چه شد.

ضمناً این روایت را در رساله قدیمی دیدم با اختلاف کم که به بعضی از آن اختلافات در بین حدیث اشاره کردیم.

و باید دانست که اصل این خبر در کمال اعتماد و اعتبار است بنا به نظر قدامت گرچه به نظر متاخرین صحیح نیست مرحوم کلینی بر این خبر اعتماد نموده و اکثر اجزاء این خبر را در بابهای متفرق در ابواب کافی نقل کرده همچنین بزرگان محدثین.



پیشینه

آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم ارزانی داشت
به فرمایش خود سلونی قبل ان تفقدونی و جوامع علوم

توحید ۳۱۹-۳۲۳ امالی مجلس پنجاه و پنج صفحه ۲۰۵ - ۲۰۸.

اصبغ بن نباته گفت وقتی علی علیه السلام به خلافت نشست و با او بیعت کردند
به سوی مسجد آمد با عمامه پیامبر و برد آنجناب را بر تن داشت نعلین پیامبر
صلی الله علیه و آله را به پا داشت و شمشیر ایشان را بر کمر داشت بر منبر بالا رفت و
در روی منبر نشست. سپس انگشتان دست خود را در هم فرو برد و گذاشت به
قسمت پائین شکم خود سپس فرمود مردم از من پیرسید قبل از اینکه مرا نیابید اینجا
گنجینه دانش است این آب دهان پیامبر است این چینه‌ها و خوراکی است که پیامبر
اکرم صلی الله علیه و آله شخصاً به من خورانده از من سؤال کنید که در نزد من علم
اولین و آخرین است اگر تشک برای من بر روی هم بنهند و بر روی آن بنشینم فتوا
می‌دهم برای اهل تورات از روی تورات خودشان بطوریکه تورات به سخن درآید و
بگوید علی راست می‌گوید و به آنچه خدا در من نازل کرده فتوا داد و انجیلیان را به
انجیل خودشان بطوریکه انجیل بگوید علی راست می‌گوید دروغگو نیست به آنچه
خدا در من نازل کرده فتوا داد و اهل قرآن را فتوا می‌دهم به وسیله قرآن بطوریکه



قرآن سخن بگوید و بگوید علی راست می‌گوید و دروغگو نیست. فتوا داد به آنچه خدا در من نازل نموده و حال اینکه شما شب و روز قرآن می‌خوانید آیا در میان شما کسی هست که بداند چه نازل شده در آن اگر نباشد یک آیه در قرآن هر آینه خبر می‌دهم به شما آنچه اتفاق افتاد و آنچه هست و به آنچه خواهد شد تا روز قیامت و آن این آیه است «یحموا الله ما یشاء و یشب و عنده ام الکتاب» سپس فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» به آن خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اگر از من پرسید از هر آیه قرآن در شب نازل شده یا در روز مگي است یا مدنی در سفر نازل شد یا در حضر ناسخ است یا منسوخ و محکم است یا متشابه و تأویل و تنزیل آن چیست به شما خبر خواهم داد.

مردی از جای حرکت کرد که ذعلب نام داشت و بسیار زبان‌آور بود و سخنور و پردل گفت پسر ایطالب بر روی پله‌های منبری دشوار بالا رفت. امروز با سؤالیهای خود او را شرمنده می‌کنم. گفت یا امیرالمؤمنین آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ فرمود وای بر تو ذعلب خدائی را که ندیده باشم نمی‌پرستم. گفت چگونه دیده‌ای برای ما توصیف کن.

فرمود وای بر تو. چشمها با مشاهده نمی‌بینند او را ولی دلها با حقیقت ایمان او را می‌بینند. وای بر تو ذعلب! خدای من به بعد و حرکت و سکون و قیام و ایستادن و آمدن و رفتن توصیف نمی‌شود. لطیف لطیف است اما به لطافت توصیف نمی‌شود. عظیم دارای عظمت است اما به عظمت توصیف نمی‌شود. رؤف بخشنده است اما به رقت و دلسوزی توصیف نمی‌شود. مؤمن است نه با عبادت مدرک است نه با حواس گوینده است نه با لفظ او در اشیاء است نه با ممزوج شدن خارج از اشیاء است نه با جدائی برتر از هر چیز است داخل در اشیاء است نه چون اشیاء که در یکدیگر داخل می‌شوند و خارج از اشیاء است نه مانند چیزها که از هم جدایند.

ذعلب بر زمین افتاد و غش کرد و گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم



دیگر به خدا قسم چنین کاری نمی‌کنم.

سپس فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» اشعث بن قیس از بجای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین از مجوس چگونه جزیه و مالیات گرفته می‌شود با اینکه کتابی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته‌اند؟ فرمود چرا اشعث خداوند بر آنها کتاب نازل کرد و پیامبر فرستاد. پادشاهی داشتند که شبی مست شد دختر خود را به بستر خویش فرا خواند و با او همبستر شد. صبح مردم شهیدند جلو قصر او جمع شدند و گفتند پادشاهها دین ما را آورده کردی و از بین بردی بیا بیرون تا حد بر تو جاری کنیم.

به آنها گفت جمع شوید و سخن مرا بشنوید اگر توانستم شما را قانع کنم بهتر وگرنه هرچه خواستید بکنید. همه جمع شدند. به آنها گفت مگر نشنیده‌اید که خداوند خلقی را گرامی‌تر از آدم پدرمان نیافریده و مادرمان حوا؟ گفتند راست می‌گوئی. گفت مگر او دختران خود را به ازدواج فرزندان خویش درنیآورد؟ گفتند راست می‌گوئی همین اعتقاد ما است. به این کار معتقد شدند خداوند علم را از میان آنها برداشت و کتاب آنها را بالا برد. آنها کافرانی هستند که داخل آتش می‌شوند بدون حساب. منافقین از آنها بدترند. اشعث گفت به خدا قسم چنین جوابی نشنیده بودم به خدا دیگر چنین کاری را نخواهم کرد.

باز فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» مردی از انتهای مسجد که بر عصای خود تکیه کرده بود و از میان مردم رد می‌شد تا نزدیک به آنجناب رسید گفت یا امیرالمؤمنین مرا به عملی راهنمایی فرما که خداوند مرا از آتش نجات بخشد. فرمود: بشنو، بعد بفهم، سپس یقین کن. دنیا به پای ایستاده به سه چیز: به عالمی که علم خود را به کار برد و به ثروتمندی که بخل نرزد، به مال خود بر اهل دین خدا و به فقیر شکیب. وقتی عالم بپوشاند علم خویش را و ثروتمند بخل ورزد و فقیر صبر نکند در چنین موقعی مرگ و بدبختی است در چنین موقعی خداشناسان می‌فهمند که دنیا به عقب برگشته و به کفر تبدیل شده بعد از ایمان.

ای سؤال کننده فریب مساجد زیاد را نخوری و اجتماع مردمی که گردهم آمده‌اند اما دل‌های آنها به هم پیوسته نیست. بدانید مردم سه قسمند: زاهد، راغب و صابر. اما زاهد اگر چیزی از دنیا به دست آمد شاد نمی‌شود و اگر چیزی از دستش رفت محزون نمی‌گردد. اما صابر به دل آرزوی دنیا را دارد اگر چیزی به دست آورد از آن کناره می‌گیرد چون می‌داند عاقبت بدی دارد. اما راغب به دنیا باکی ندارد که از حلال بدست آورد یا حرام.

گفت علامت مؤمن در این زمان چیست؟ فرمود متوجه وظیفه خویش است که چه خدا بر او واجب نموده علاقمند به آن می‌شود و چه مخالفت دستور خدا است از او متنفر است گرچه دوست نزدیکش باشد. گفت صحیح می‌فرمائید یا امیرالمؤمنین. بعد آن شخص غائب شد و ما ندیدیم او را. مردم به دنبالش رفتند پیدایش نکردند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام تبسمی نمود سپس فرمود چه می‌کنید او برادرم خضر علیه‌السلام بود.

باز فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» دیگر کسی از جای حرکت نکرد. خدا را ستایش نمود و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد. سپس فرمود حسن جان حرکت کن برو منبر سخن بگو تا قریش تو را بشناسند بعد از من و نگویند حسن نمی‌تواند کاری بکند. گفت پدر جان چگونه به منبر بروم و سخن بگویم با اینکه شما میان مردم هستی می‌شنوی و می‌بینی مرا. فرمود پدر و مادرم فدایت خودم را پنهان می‌کنم از تو که بشنوم و ببینم ولی تو مرا نبینی.

امام حسن علیه‌السلام به منبر رفت حمدی شایسته و بلیغ نمود خدایرا و صلواتی مختصر و موجز بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد سپس فرمود مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» مگر می‌توان وارد شهر جز از درب آن شد؟ آنگاه از منبر پائین آمد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جای حرکت نمود و او را در آغوش گرفت آنگاه فرمود حسین جان! تو



حرکت کن و بر منبر برو و سخن بگو که قریش جاهل به مقام تو نباشند پس از من و بگویند حسین چیزی نمی‌داند، اما سخن خود را در ارتباط با سخن برادرت قرار بده. امام حسین علیه السلام بر منبر رفت پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اختصار فرستاد سپس فرمود: مردم! از جدم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: «ان علیاً مدینة هدی فن دخلها نجا و من تخلف عنها هلك» علی شهر هدایت است هر که داخل آن شد نجات یافت و هر که کناره گرفت هلاک شد. علی علیه السلام از جای حرکت کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید سپس فرمود: مردم بدانید ایندو جوجه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و یادگار اویند که امانت به من سپرده و من به امانت در اختیار شما می‌گذارم بدانید مردم! که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایندو از شما بازخواست خواهد کرد. احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۸.

اصبغ بن نباته گفت روزی امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر کوفه مشغول سخنرانی بود پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود «ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فان بین جوانحی علماً جماً».

ابن کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین «الذاریات ذرواً» چیست فرمود بادها هستند. گفت «الحاملات و قرأ» چیست فرمود ابرها. گفت «المقسمات امرأ» کدام است فرمود ملائکه. گفت یا امیرالمؤمنین من در قرآن آیاتی را مشاهده می‌کنم که آیات دیگر را نقض می‌کند فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء کتاب خدا آیاتش یکدیگر را تصدیق می‌کنند نه هم را نقض نمایند اینک پرس هر چه می‌خواهی.

گفت می‌بینم در قرآن می‌فرماید «رب المشارق و المغرب» و در آیه دیگری «رب المشرقین و رب المغربین» و در آیه دیگری «رب المشرق و المغرب».

فرمود مادر به عزایت بنشیند پسر کواء این مشرق است و آن مغرب اما «رب



المشرقین و رب المغربین» به این معنی است که مشرق زمستان غیر مشرق تابستان است این مطلب را از نزدیکی و دوری خورشید نمی یابی؟ اما آیه «رب المشارق و المغرب» خورشید سیصد و شصت برج دارد که هر روز از یک برج طلوع می کند و در یک برج غروب می نماید و به آن برج بازگشت نمی کند مگر سال دیگر در همان روز.

گفت یا امیرالمؤمنین فاصله بین قدمهای شما تا عرش خدا چقدر است؟ فرمود مادر به عزایت بنشینند پسر کواء سؤالی بکن برای یادگرفتن نه سؤال برای لجبازی و آزمایش کردن. از محل قدم من تا عرش پروردگارم به اندازه فاصله گفتن یک لا اله الا الله است از روی اخلاص^(۱) گفت یا امیرالمؤمنین علیه السلام ثواب کسی که بگوید «لا اله الا الله» چیست؟ فرمود هر کس با اخلاص بگوید گناهانش پاک می شود چنانکه حرف سیاه از لوح سفید پاک می گردد. وقتی برای مرتبه دوم گفت لا اله الا الله با اخلاص درهای آسمان و صفوف ملائکه را می شکافد بطوریکه ملائکه به یکدیگر می گویند اظهار خشوع کنید در مقابل عظمت خدا. برای مرتبه سوم که به اخلاص گفت لا اله الا الله هیچ چیز مانع او نمی شود تا عرش خدا. پروردگار جلیل می فرماید آرام گیر به عزت و جلالم سوگند می آمرزم گوینده تو را با هرچه کرده. بعد این آیه را خواند «الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه» یعنی وقتی عملش خالص بود بلند می شود گفتار و کردارش.

گفت یا امیرالمؤمنین قوس و قزح را برایم توضیح بده. فرمود مادر به عزایت بنشینند. نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است ولی بگو قوس خدا. وقتی مشاهده شود نشانه فراوانی و سبزی و خرمی است. گفت برایم توضیح دهید این

۱- یعنی وقتی از روی اخلاص بگوید، به یک چشم بهم زدن به عرش خدا می رسد و حاصل اینستکه سؤال از مسافت برای شما سردمند نیست سؤال کنید خداوند چه چیزی را قبول می کند و به عرش او می رسد.



سفیدی تابناک در آسمان چیست؟ فرمود آن مسیل آسمان است و امان برای اهل زمین است از همان محل خداوند قوم نوح را به باران سیل آسا غرق نمود.

گفت یا امیرالمؤمنین بفرمائید این (محو) و نابودی که در ماه است چیست؟ فرمود الله اکبر، الله اکبر. مردی ناپینا مسئله‌ای کورکورانه می‌پرسد مگر در قرآن نشنیده‌ای «و جعلنا الیل و النهار آیتین فحونا آیه الیل و جعلنا آیه النهار مبصرة» گفت یا امیرالمؤمنین مرا از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده. فرمود از کدامیک آنها سؤال می‌کنی؟ گفت از ابی ذر غفاری. فرمود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود «ما اظلت الخضراء و لا اقبلت الغیراء ذالْحجَّة اصدق من ابی ذر».

آسمان سایه نیافکنده و زمین برنداشته راستگوتر از ابی ذر غفاری را.

گفت راجع به سلمان فارسی بگو. فرمود به به سلمان از ما اهل بیت است. چه کسی مانند لقمان حکیم است دارای علم اول و آخر بود گفت از حذیفه بن یمان فرمود او مردی بود که اسماء منافقین را می‌دانست اگر از حدود خدا از او پرسید او را عالم و دانا به آن می‌یابید.

گفت مرا از عمار یاسر مطلع فرما. فرمود او مردی بود که گوشت و خون او را بر آتش خدا حرام کرده که ذره‌ای از پیکر او را فرا گیرد. گفت مرا از خود مطلع فرما. فرمود من جوری بودم که هرگاه از پیامبر اکرم سؤال می‌کردم جوابم را می‌داد و اگر سکوت می‌کردم او خود ابتدا به سخن می‌نمود.

گفت یا امیرالمؤمنین به من بفرمائید این آیه مربوط به کیست؟ «هل نبئکم بالاخسرین اعمالاً» فرمود کفار اهل کتاب یهود و نصاری که بر حق بودند ولی در دین خود بدعت گزاردند خیال می‌کنند کار خوب انجام می‌دهند. آنگاه از منبر پائین آمد و با دست بر روی شانه این کواء زد و فرمود ای پسر کواء اهل نهر وان از آنها دور نیستند.



ابن کواء (از شنیدن این سخن خود را خواست تبرئه نماید) گفت یا امیرالمؤمنین من که جز در خانه شما نرفته‌ام و از کسی جز شما نمی‌پرسم. در جنگ نهروان او را با خوارج دیدیم و اعتراض کرده گفتیم مادرت به عزایت بنشیند دیروز که مشکلات و سؤالات خود را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌کردی امروز با او جنگ می‌کنی. در اینموقع مردی به او حمله کرد و با نیزه‌ای او را کشت.

همین خبر را ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات نقل نموده و در آن اضافه کرده که سؤال کرد معنی «السماء ذات الحبک» چیست؟ فرمود صاحب خلق نیکو است. پرسید بین مشرق و مغرب چقدر فاصله است؟ فرمود به اندازه مسیر یک روز خورشید از محل طلوع تا غروب آن. هرکس غیر از این بگوید برای تو دروغ گفته. پرسید آنها کیانند که نعمت خدا را تبدیل به کفر نمودند «الذین بدلوا نعمة الله کفرًا»؟ فرمود بگذار در گمراهی خود فرو روند آنها قریش هستند. گفت ذوالقرنین کیست؟ فرمود مردی بود که خداوند او را برای قومش برانگیخت تکذیبش کردند و شمشیر بر تارک او زدند مُرد، باز خداوند او را زنده و بسوی آنها برانگیخت دومرتبه تکذیب کردند و شمشیری بر تارکش زدند از دنیا رفت برای مرتبه سوم خداوند زنده‌اش کرد برای همین او دارای دو قرن بود سپس فرمود در میان شما نیز یک نفر مانند او هست. گفت کدامیک از مخلوقات خداوند سخت‌تر است؟ فرمود سخت‌ترین چیزهایی که خداوند آفریده ده تا هستند: ۱- کوههای مرتفع. ۲- آهن که کوه را می‌شکافد. ۳- آتش که آهن را می‌خورد. ۴- آب که آتش را خاموش می‌کند. ۵- ابرها که بر فراز آسمان مسخرند و حامل آب هستند. ۶- باد که ابرها را برمی‌دارد. ۷- انسان که بر باد غالب می‌شود با دست او را کنار می‌زند و راه خود را از پیش می‌گیرد. ۸- مستی که بر انسان غالب می‌شود. ۹- خواب که بر مستی غالب می‌گردد. ۱۰- غم و غصه که بر خواب غلبه پیدا می‌کند. پس سخت‌ترین چیزی که خدا آفرید غم و غصه و ناراحتی است.



احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۹.

حضرت صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود از کتاب خدا پرسید به خدا قسم هیچ آیه از قرآن نازل نشد در شب و روز و در سفر و حضر مگر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برایم خواند و تأویلش را به من آموخته. ابن کواء از جای حرکت کرده گفت یا امیرالمؤمنین موقعی که قرآن نازل می شد و شما نبودید چگونه می شد؟ فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر آیه ای که نازل می شد و من حضور نداشتم به محض اینکه می آمدم آن آیه را برایم می خواند و می فرمود یا علی خداوند این آیه را در نبودن تو نازل کرده و تأویل آن چنین است تأویل و تنزیل آن را به من می آموخت.

احتجاج طبرسی صفحه ۱۳۹.

در اخبار رسیده که امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول خطبه بود فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» به خدا قسم از من نخواهید پرسید از گروهی که صد نفر را گمراه نموده اند و صد نفر را هدایت کرده اند مگر اینکه تبلیغ کننده آنها و رهبرشان را برایتان معرفی می کنم تا روز قیامت. مردی از جای حرکت کرد (سعد بن ابی وقاص) و گفت بگو ببینم تعداد مویهای سر و ریش من چقدر است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود برادرم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا از سؤال تو مطلع نموده و بر هر دانه موی سرت یک فرشته تو را لعنت می کند و بر هر یک از مویهای ریشت شیطانی است که تو را می کشاند و در خانه ات گوساله ای است (عمر بن سعد) که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را می کشد نشانه تعداد مویهای سر و ریشت همین مطلبی است که برایت گفتم.

اگر نه اینست اثبات تعداد مویهایت مشکل است می گفتم تعداد آنها چقدر است ولی دلیل این مطلب همان خبری است که اطلاع دادم از لعنتی که تو را می کنند و گوساله ملعونت، پسرش در آن موقع پسر بچه کوچکی بود چهار دست و پا حرکت



می کرد در جریان کربلا متصدی قتل آنجناب شد. مطلب همانطوری که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود شد.

از کتاب ارشاد القلوب دیلمی.

روایت شده که گروهی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند موقعی که ایشان مشغول خطبه بود در کوفه و می فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» از من نخواهید پرسید از چیزی پائین عرش مگر اینکه پاسخ خواهم داد. این جمله هرکس بعد از من بگوید ادعای بیجا نموده و دروغگو است و مفتری.

مردی از جای حرکت کرد که پهلوی آنجناب نشسته بود و در گردن کتابی چون مصحف داشت مردی گندمگون و چاق و بلند قد با مویهای مجعد بود به یهودان عرب شباهت داشت. با صدای بلند گفت ای کسی که ادعا می کنی چیزی را که نمی دانی و پیشی می گیری در مورد مسائلی که نمی فهمی من از تو می پرسم جوابم را بده.

شیعیان و یاران علی علیه السلام از هر طرف به او حمله کرده تصمیم کشتن را گرفتند. امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد زد و آنها را بازداشت. فرمود رهایش کنید عجله ننمائید. با عجله و شتابزدگی نمی توان برهان و دلیل واقعی را اثبات نمود و نه با عجله کردن سائلی و پرسش کننده براهین خدا آشکار می گردد. بعد روی به جانب او نموده فرمود با تمام نیروی خود پرس و هرچه می دانی سؤال کن ان شاءالله جوابت را خواهم داد. جوابی که شک بردار نباشد و نتوان خرده بر آن گرفت و تردید در واقعیتش نمود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

آن مرد گفت فاصله بین مشرق و مغرب چقدر است؟ فرمود مسافت هواء، گفت مسافت هواء چقدر است؟ فرمود به اندازه دوران فلک. گفت دوران فلک چقدر است؟ فرمود به اندازه یک روز مسیر خورشید. گفت صحیح گفتی.

پرسید قیامت چه وقت است؟ فرمود هنگام مرگ و رسیدن اجل. گفت صحیح



است. عمر دنیا چقدر است؟ فرمود هفت هزار دیگر حدی نیست (شاید از زمان خلقت آدم تا زمان خود را می فرماید) آن مرد گفت صحیح است.

گفت بکه کجای مکه است؟ فرمود مکه اطراف حرم است و بکه محل خانه خدا است. گفت صحیح می فرمائید. پرسید چرا مکه نام گرفته؟ فرمود زیرا خداوند زمین را از زیر آن مگ نموده یعنی کشانده. پرسید پس چرا بکه نام گرفته؟ فرمود زیرا این خانه گردن ستمگران و تبهکاران را درهم شکسته. گفت راست می گوئی.

گفت خدا قبل از اینکه عرش را بیافریند کجا بود؟ فرمود منزله است خدائی که گنه صفات او را حاملین عرش با قرب مقام کرامتی که دارند درک نمی کنند و نه ملائکه مقرب می توانند انوار دامن جلالش را بیابند. وای بر تو گفته نمی شود خدا کجا است و در چیست و نه کدام است و نه چگونه است؟ گفت صحیح است. اما چقدر عرش خدا بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان؟ فرمود می توانی حساب کنی؟ گفت بلی. فرمود شاید نتوانی حساب این عدد را بنمائی. جواب داد نه من خوب می توانم حساب کنم.

فرمود اگر دانه خردک به روی زمین بریزند تا آسمان را پر کنند فاصله بین زمین و آسمان بعد به تو اجازه دهند که یک دانه با این ناتوانی که داری از مشرق به مغرب آنها را حمل کنی عمرت را طولانی کنند و به تو نیروی چنین کاری بدهند تا نقل نمائی و بشماوی این کار آسانتر است از تعداد سالهائی که عرش بر روی آب بود قبل از آفرینش زمین و آسمان من برای تو یک دهم یک دهم از یک دهم ها از یک جزء از صد هزار جزء را توضیح دادم استغفار می کنم از اینکه کم کردم و اندازه معینی نمودم.

آن مرد سر خود را تکانی داد و شروع به خواندن این شعر کرد:

انت اهل العلم یا هادی الهدی تحیر من الشک الغیابیا

حضرت اقصی العلوم لنا تسبیر ان غولبت مغلوبا



لا تثنی عن کل اشکولة تبدی اذا حلت اعاجیبا
 لله در العلم من صاحب یطلب انسانا و مطلوباً
 نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود «سلونی قبل ان تققدونی» من به
 راههای آسمان آشنا تر تا راههای زمینم. پیش از آنکه فتنه‌ای برانگیخته شود که
 مدافعی وجود نداشته باشد برای رفع این فتنه و آرزوهای مردم بر باد رود.



بخش پنجم

مناظرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام

خصال صدوق صفحه ۵۶ جلد ۲.

حضرت باقر علیه السلام فرمود یک روز امیرالمؤمنین علیه السلام در محله کوفه بود. مردم در اطرافش اجتماع داشتند. بعضی سؤالهای دینی می نمودند و بعضی انتظار می کشیدند که سؤال خود را بنماید. ناگاه مردی از جای حرکت کرده گفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او نگاهی کرد فرمود علیک السلام و رحمة الله و برکاته تو که هستی؟ گفت من مردی از رعایا و همشهری های شمایم. فرمود تو از رعایای من نیستی و نه همشهری من. اگر یک روز به من سلام کردی وضع تو بر من مخفی نیست. گفت امان بدهید تا بگویم یا امیرالمؤمنین فرمود از وقتی وارد شهر ما شده ای کاری صورت داده ای؟ گفت نه. فرمود شاید تو از سپاه دشمنان ما هستی؟ جواب داد آری.

فرمود امان به تو می دهم تا جنگ تمام شود. گفت مرا معاویه پنهان فرستاده تا از تو سؤالهایی را پرسم که پادشاه روم از او سؤال کرده گفته است اگر تو شایسته این مقام هستی و جانشین پیامبری این سؤالها را جواب بده اگر جواب بدهی از تو پیروی می کنم و برایت جایزه می فرستم اما معاویه نتوانسته جواب او را بدهد و بسیار ناراحت است. مرا پیش شما فرستاده تا جواب آنها را بگیرم.



امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خدا بکشد پسر هند جگر خوار را چقدر گمراه و کور است و کسانی که اطرافش را گرفته‌اند. کنیزی را آزاد کرده بود یاد نداشت چگونه با او ازدواج نماید. خداوند بین من و این امت حکومت کند. پیوند مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله مراعات نکردند و سابقه‌ام را در اسلام و شهادتی که متحمل شدم برای پایداری دین در نظر نگرفتند، حقم را ندادند و مقام عظیم مرا کوچک انگاشتند و با یکدیگر در راه پیکار با من همدستان شدند.

فرمود بروید حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنیفه را بیاورید. آنها را حاضر کردند فرمود شامی ایندو فرزندان پیامبرند اما این فرزند من است. از هر کدام مایلی پرس. اشاره کرد از همین آقا که مویهای پرپشت دارد پرس. به امام حسن علیه السلام اشاره نمود که کم سن بود. امام مجتبی علیه السلام فرمود هر سزالی داری بکن. شامی گفت: فاصله بین حق و باطل چقدر است و بین آسمان و زمین و بین مشرق و مغرب؟ قوس و قزح چیست؟ محلی که ارواح مشرکین در آنجا منزل دارند چیست و محلی که ارواح مؤمنین آنجا مسکن گزیدند کدام؟ مؤنث چیست و آن ده چیز که هر کدام از دیگری سخت‌ترند کدام است؟

امام مجتبی علیه السلام فرمود بین حق و باطل چهار انگشت فاصله است. هر چه با چشم دیدی حق است با اینکه با گوش باطل بسیاری را شنیده‌ای. شامی گفت صحیح است. فرمود بین آسمان و زمین به اندازه دعای مظلوم فاصله است و به اندازه دید چشم، هر کس جز این گفت او را تکذیب کن. گفت راست می‌گوئید. فرمود بین مشرق و مغرب به اندازه یک روز راه خورشید است که او را مشاهده می‌کنی از مشرق طلوع می‌کند و در مغرب غروب. شامی گفت صحیح است. پرسید قوس و قزح چیست؟ فرمود وای بر تو نگو قوس و قزح زیرا قزح اسم شیطان است این قوس الله است و علامت فراوانی و امان برای اهل زمین از غرق است.

اما چشمه‌ای که در آنجا ارواح مشرکین جا دارند برهوت است و محلی که ارواح مؤمنین جای دارند سلمی نام دارد. مؤنث کسی که معلوم نیست مرد است یا زن. باید انتظار کشید اگر محتلم شد مرد است و اگر زن باشد حیض می‌شود و



سینه‌هایش برمی‌آید و گرنه او را می‌گویند ادرار کن به دیوار اگر ادرارش به دیوار خورد مرد است اما اگر ریخت چنانچه ادرار شتر می‌ریزد او زن است. اما آن ده چیز که یکی از دیگری سخت‌تر است عبارت است از سنگ که سخت‌ترین چیز است که خدا آفریده از سنگ سخت‌تر آهن است که سنگ را قطع می‌کند از آهن سخت‌تر آتش است که آهن را آب می‌کند و از آتش سخت‌تر آب است که آتش را خاموش می‌کند و از آب سخت‌تر ابر است که حاصل آب است و از ابر سخت‌تر باد است که ابر را حمل می‌کند و از باد سخت‌تر فرشته‌ای است که آن باد را می‌فرستد و از او سخت‌تر ملک الموت است که آن فرشته را می‌میراند و شدیدتر از ملک الموت مرگ است که ملک الموت را می‌میراند و شدیدتر از مرگ امر خدای جهانیان که مرگ را می‌میراند.

شامی گفت گواهی می‌دهم که تو پسر پیامبری و اینکه علی علیه‌السلام شایسته‌تر به مقام خلافت است تا معاویه. این جوابها را نوشت و برای معاویه برد. معاویه برای پادشاه روم فرستاد. پادشاه روم برایش نوشت با سخن خود با من صحبت نکردی و جوابی دادی که جواب تو نبود. به حضرت مسیح سوگند این جواب مال تو نیست این نیست مگر از معدن نبوت و محل رسالت اما اگر تو یک درهم از من بخواهی نمی‌دهم.

در تفسیر قمی صفحه ۵۹۵ - ۵۹۶.

حضرت صادق علیه‌السلام از آباء گرام خود نقل کرد: وقتی جریان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه به پادشاه روم رسید که دو نفر بر سر ملک با یکدیگر به جنگ پرداخته‌اند پرسید از کجا خارج شده‌اند؟ گفتند یکی از کوفه و دیگری از شام. پادشاه به وزراء خود گفت بگردید ببینید می‌توانید از تجار عرب کسی را بیابید که آنها را برای من توصیف نماید. دو نفر تاجر شامی برای او آوردند و دو نفر از تجار مکه. از اینها امتیازات آن دو را پرسید. قیافه‌های آنها را توضیح دادند به خزینه‌دار خود گفت لیست‌ها را بیاورید. آنها را آوردند نگاه کرد. گفت مردی در شام قیام کرده گمراه است و آنکس که در کوفه قیام نموده هادی است.



برای معاویه نوشت که داناترین افراد خانواده خود را برایم بفرست و برای امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نوشت که داناترین افراد خانواده خود را بفرست تا از ایندو فرستاده سؤالاتی را بشنوم و در انجیل نگاه کنم و بگویم کدامیک شایسته این مقام هستید و بر سلطنت خود بیم داشت. معاویه فرزندش یزید را فرستاد علی علیه السلام نیز فرزند خود امام حسن مجتبی را. یزید که وارد شد دست پادشاه روم را بوسید و بعد سر او را. امام حسن علیه السلام که وارد شد فرمود: خدا را شکر که یهودی و نصرانی و مجوس و خورشید پرست و ماه پرست و بت پرست و گاو پرستم قرار نداد مرا پیرو دین حنیف مسلمانم کرد و از مشرکینم قرار نداد. بزرگ خداوند جهانیان پروردگار عرش عظیم و الحمد لله رب العالمین بعد نشست و چشم بالا نکرد. وقتی پادشاه روم آن دو را مشاهده کرد هر دو را بیرون فرستاد و از هم جدا کرد. ابتدا یزید را به حضور پذیرفت. از خزائن خود سیصد و سیزده صندوق خارج کرد که در آن تمثال انبیاء وجود داشت و آن تمثالها را زینت کرده بودند به آرایش هر پیامبر مرسلی.

یکی از آن تمثالها را به یزید نشان داد. یزید نشناخت. یکی یکی نشان داد. هیچکدام را نشناخت و جوابی نداد. بعد از ارزاق خلایق و ارواح مؤمنین که کجا جمع می شوند پرسید و از ارواح کفار که کجایند بعد از مرگ سؤال کرد، هیچکدام را نمی دانست.

بعد امام حسن علیه السلام را خواست. گفت ابتدا یزید بن معاویه را خواستم تا او بفهمد که تو چیزهایی را که او نمی داند می دانی چیزهایی را که پدرت می داند پدر او نمی داند. برای من پدر تو و او را توصیف نموده اند در انجیل نگاه کردم دیدم محمد صلی الله علیه و آله است و وزیر او علی است و در اوصیا که نگاه کردم دیدم پدرت وصی است.

فرمود هرچه مایلی از انجیل از من بپرس و آنچه در تورات و قرآن است تا برایت بازگو کنم. انشاء الله. پادشاه تمثالها را خواست. اولین تمثال بصورت ماه بود. امام حسن فرمود این صفت آدم ابرالبشر است. بعد تمثالی بصورت خورشید فرمود



این صفت حوا مادر بشر است تمثال دیگری نشان داد بصورت زیبایی فرمود این صفت شیث پسر آدم است اولین کسی است که مبعوث شده و سنش به هزار و چهل سال رسیده. باز تمثال دیگر فرمود این صفت نوح است صاحب کشتی که عمرش هزار و چهارصد سال بود در میان مردم نهصد و پنجاه سال دیگر درنگ کرد.

بعد تمثال دیگری نشان داد و فرمود این صفت ابراهیم است که شانه پهن دارد و چهره گشاده. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت اسرئیل همان یعقوب است. بعد تمثال دیگری فرمود این صفت اسماعیل است. باز تمثال دیگری فرمود یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است. بعد تمثال دیگری گفت این صفت موسی بن عمران که عمرش دویست و چهل سال بود و بین او و ابراهیم پانصد سال فاصله شد. بعد تمثال دیگری نشان داد فرمود این صفت داود صاحب جنگ است. بعد تمثال دیگری را نشان داد فرمود این صفت شعیب است بعد زکریا و بعد یحیی و پس از آن عیسی بن مریم روح الله و کلمة الله که عمرش در دنیا سی و سه سال بود. پس او را به آسمان بلند نمود و به زمین خواهد آمد در دمشق هم او دجال را می کشد.

باز یک یک نشان می داد و نام هر کدام را بیان می کرد بعد اوصیاء و وزراء را نشان داد. نام یکایک آنها را بیان کرد پس تمثالهائی به نشانه پادشاهان نشان داد. امام حسن علیه السلام فرمود نشانه های اینها در تورات و انجیل و زبور و قرآن نیست شاید اینها نشانه پادشاهان باشند.

پادشاه روم گفت گواهی می دهم که شما خانواده محمد صلی الله علیه و آله دارای علم اولین و آخرین هستید و دارای علم تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و الواح موسی. سپس تمثال دیگری به او نشان داد. چهره این تمثال می درخشید. همینکه چشم امام حسن علیه السلام به او افتاد گریه شدیدی کرد. پادشاه پرسید چرا گریه می کنی؟ فرمود این صفت جدم محمد صلی الله علیه و آله است که محاسن انبوه داشت و شانه پهن و گردنی بلند و پیشانی گشاده و دماغ باریک و دندانهای باز خوش صورت و مویهای پیچیده و مجعد و خوش بو و خوش صحبت

فصیح که امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و عمرش به شصت و سه سال رسید. چیزی بعد از خود به جای نگذاشت مگر انگشتری که بر آن نقش بود لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و بدست راست می‌کرد و شمشیرش ذوالفقار و عصایش و جبه‌ای پشمینه و کسائی پشمینه که به کمر می‌بست نه او را تکه کرده بود و نه دوخته بود تا از این جهان به لقاء الله پیوست.

پادشاه گفت ما در انجیل می‌یابیم که دارای ملکی بود که به دو نواده‌اش می‌رسید آیا چنین چیزی وجود داشت؟ فرمود صحیح است. پرسید آیا برای شما باقی مانده؟ فرمود نه. پادشاه گفت این اولین فتنه این امت است بر مردم و بر قدرت پیامبر و اصحاب ذریه خودش که از آنها قائم به حق است امر به معروف و ناهی از منکر.

بعد پادشاه پرسید از هفت چیز که خداوند آفرید و در رحمی قرار نداشته‌اند. امام حسن علیه السلام فرمود آدم بعد حوا، سپس قوچ ابراهیم، بعد ناقه صالح، سپس ابلیس ملعون، بعد مار و پس از آن کلاغی که در قرآن نام برده شده سپس از ارزاق خلایق پرسید.

فرمود ارزاق خلایق در آسمان چهارم است که به اندازه نازل می‌شود و با مقدار معینی بسط و گسترش می‌یابد. آنگاه از ارواح مؤمنین پرسید که بعد از مرگ کجا می‌روند؟ فرمود در صخره بیت المقدس جمع می‌شوند در هر شب جمعه و آن عرش کوچک خدا است. از آنجا خدا زمین را گسترده و به سوی آن می‌پیچد و از همانجا محشر است و از آنجا خدای عزیز استیلا بر آسمان جست و همچنین ملائکه.

بعد از ارواح کفار پرسید که در کجا جمع می‌شوند؟

فرمود در سرزمین حضرموت پشت شهر یمن سپس خداوند آتشی از مشرق و آتشی از مغرب می‌فرستد و دو باد شدید می‌وزد و مردم محشر می‌شوند کنار صخره بیت المقدس هر که مستوجب بهشت باشد وارد بهشت می‌شود و هر که مستوجب آتش باشد داخل آن می‌شود ((فریق فی الجنة و فریق فی السعیر)).

وقتی امام حسن علیه السلام تمثال‌ها را برای او توجیه کرد و سؤالاتش را جواب



داد پادشاه روم نگاهی به یزید بن معاویه نمود و گفت فهمیدی که چنین اطلاعاتی را جز نبی مرسل یا وصی همکار او که خداوند به او امتیاز کمک به پیامبرش را داده یا عترت پیامبر کس دیگری نمی‌داند. دشمنان آنها دلهایشان در زیر پرده جهل تاریک شده دنیا را بر آخرت و هوای نفس را بر دین خود اختیار کرده‌اند و از ستمکارانند. یزید سکوت کرد و سر به زیر انداخت با شرمساری.

پادشاه بسیار احترام به امام حسن علیه السلام کرد و جایزه گرانی تقدیم داشت. گفت از خدا بخواه بمن تشریف به دین شما را عنایت کند شیرینی سلطنت بین من و این عمل فاصله شده. گمانم یک بدبختی مهلک و عذاب دردناکی باشد. یزید برگشت پیش معاویه پادشاه روم طی نامه‌ای برای او نوشت آنکس که خداوند به او علم ارزانی داشته و حکم به تورات و انجیل و زبور و فرقان می‌نماید شایسته خلافت است و برای علی بن ابیطالب علیه السلام نوشت حق با توست و خلافت از آن تو. خاندان پیامبر شما و فرزندانست هستید با کسی که به جنگ پرداخته‌ای ادامه بده که خداوند او را بدست تو عذاب خواهد کرد و بعد دچار آتش جهنم برای ابد خواهد شد زیرا کسی که با تو پیکار کند در انجیل یافته‌ام که لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر اوست و بر او باد لعنت اهل آسمانها و زمینها.

در کتاب عدد القویه نقل شده است:

حسن بصری نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت به این مضمون شما خاندان نبوت و معدن حکمت هستید. شما را خداوند کشتی سیار در دریاهاى ژرف قرار داده پناه بی‌پناهان هستید و به ریسمان نجات شما چنگ می‌زند تندرو. هر که پیرو شما شود هدایت می‌یابد هر که تخلف جوید هلاک می‌شود من این نامه را برای شما نوشتم موقعی که امت حیران و سرگردان در مسئله قضا و قدرند از شما تقاضا دارم آنچه خداوند به شما ارزانی داشته از علوم برای ما بگشائید تا راهنمای اعتقاد ما شود.

امام حسن علیه السلام در جوابش نوشت همانطوری که ذکر کردنی ما خاندان پیامبر مورد لطف خدا و اولیای او هستیم اما اگر ما در نزد تو و یارانانت چنانکه



نوشته‌ای می‌بودیم بر ما مقدم نمی‌شدید و دیگری را بر ما مقدم نمی‌داشتید. خداوند مثال شما را در قرآن زده می‌فرماید «استبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر» این مربوط به اولیاء و دوستان قسمت در سؤالی که کرده‌اند و مثالی نیز برای تو اگر نمی‌خواستم این احتجاج و استدلال را با تو و اصحابت بنمایم هرگز جواب تو را در این سؤال نمی‌دادم. وقتی نامه مرا دریافت کنی حجت بر تو و یارانانت دامن‌گیر خواهد شد که خداوند در این آیه می‌فرماید «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکون».

پیرو آنچه در مورد قدر می‌نویسم باش که هرکس ایمان به قدر نداشته باشد چه خیر و چه شر آن کافر است و هر که گناه را به گردن خدا بیاندازد فاجر است. هرگز خداوند بزور مردم را به اطاعت خویش و انداخته و به زور به معصیت و ادا نکرده و آنها را به خود وانگذاشته است اما مالک تمام نیروهائی است که در اختیار مردم قرار داده و قادر بر تمام قدرتهائی است که به ایشان سپرده اگر راه اطاعت و بندگی را سپردند مانع آنها نخواهد شد و بازشان نمی‌دارد. اگر به معصیت تصمیم گرفتند در صورتی که بخواهد ممکن است بین آنها و عمل خلاف فاصله شود (و نگذارد آلوده به معصیت شوند) اگر چنین کاری را نکرد آنها را و ادا به معصیتشان نکرده و نه به زور دچار چنین عملی نموده.

خداوند به آنها قدرت انجام چنین کاری را داده و راهی برایشان گشوده و تمکن انجام عمل (و ترک آن را به ایشان داده) راه به انجام امر و ترک معصیت در آنها مقرر کرده. تکلیف را از کسانی که نقص بدنی دارند و قدرت انجام ندارند پا زمین‌گیر هستند برداشته والسلام.

امالی ابن‌شیح صفحه ۱۰ - ۱۴.

امام علی بن‌الحسین علیه‌السلام فرمود موقعی که امام حسن علیه‌السلام با معاویه صلح کرد از محل خود خارج شد تا با هم روبرو شدند معاویه پیاخاست و به منبر



رفت و به امام حسن گفت شما یک پله پائینتر بایستید. شروع به سخنرانی کرده گفت مردم اینک حسن بن علی و فرزند فاطمه علیهما السلام ما را شایسته خلافت دانست و خود را لایق آن نمی دانست. بهمین جهت آمده تا با ما بیعت کند بعد گفت از جای حرکت کن و بگو. امام حسن علیه السلام از جای حرکت کرد و شروع به سخنرانی کرده فرمود: حمد خدائی را که بر نعمت‌ها و پیاپی افاضه نمودن آنها و برگرداندن گرفتاریها و بلاها مستوجب ستایش است در نزد خردمندان و بی‌خردان پروردگاری که به جلال و کبریائیش امکان راه‌یابی به دوام و مقامش نیست خدائی که برتر از گمان و اندیشه مخلوقین است تا راه به کنه غیب او یابند. افکار دانشمندان و صاحب‌نظران اشهد ان لا اله الا الله وحده فی ربوبیته یکتا است در خدائی و وجود و وحدانیت خویش بی نیازی است که شریک ندارد و بی‌همتائی است که همکار ندارد و اشهد ان محمداً عبده و رسوله پیامبری که برگزید و ممتاز نمود و انتخابش کرد به رسالت تا دعوت به حق نماید و چراغ درخشان باشد و برای بندگان از آنچه باید بترسند بیم دهد و به آنچه آرزو دارند مژده دهد. امت را راهنمائی کرد و اظهار رسالت خویش نمود.

مردم! گوش کنید، شما دارای قلب‌ها و گوش‌هائید دقت نمائید ما خانواده‌ای هستیم که خداوند ما را گرامی داشت به اسلام و برگزید و امتیاز بخشید و انتخاب نمود. پلیدی را از ما دور کرد و پاک و پاکیزه‌مان نمود. رجس شک است هرگز شک در پروردگار و دین او نداریم و از هر بداندیشی و گمراهی پاکمان نمود. برگزیده از فرزندان آدم شدیم به نعمت خدا. هیچگاه مردم به دو دسته تقسیم نشدند مگر اینکه ما در قسمت برگزیده آنها بودیم. بالاخره روزها گذشت و سالها طی شد تا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت برگزید و به رسالت برانگیخت کتاب آسمانی خود را بر او نازل کرد. سپس دستور داد که مردم را به سوی خدا دعوت نماید. اولین کسی که دعوت او را پذیرفت پدرم علی بود. او اولین مؤمن و تصدیق‌کننده رسالت



بود که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بینه و راهبر از جانب خداست و پدرم پیامد اوست و گواه از جانب خدا است پیامبر اکرم موقعی که خواست پدرم را به مکّه بفرستد با سوره براءت فرمود «غلی جان این سوره را ببر به من دستور داده‌اند که برای تبلیغ سوره یا باید خودم بروم یا شخصی چون خودم و تو آن شخص هستی. پس علی از پیامبر و پیامبر از علی است.

و در مورد قضاوتی که بین علی و برادرش جعفر بن ابیطالب و غلامش زید بن حارثه در مورد دختر حمزه نمود به او فرمود یا علی تو از من و من از تو هستم و ولی هر مؤمنی بعد از من. پدرم تصدیق رسالت پیامبر را از همه جلوتر نمود و با جان خویش از او حمایت کرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هر موقعیتی او را مقدم می‌داشت و برای هر پیشامدی انتخابش می‌کرده و واسطه اعتماد و اطمینانی که به او داشت، می‌دانست او خیرخواه خدا و پیامبر است و او از همه مقربین نزدیکتر بخدا و پیامبر اوست. خداوند در قرآن کریم فرموده «السابقون السابقون اولئك المقربون» پدرم از همه سبقت گیرنده‌تر بود به سوی خدا و پیامبر و از همه نزدیکتر.

خداوند در قرآن می‌فرماید «لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجه» پدرم اول مسلمان و مؤمن و اول ملحق شونده به خدا و پیامبرش بود و اول مهاجر و اولین فرد بود که به مقدار وسع و توان خویش در راه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مایه گذاشت. خداوند می‌فرماید «والذین جاؤوا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلاً للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم» طبق این آیه تمام مردم برای پدرم طلب مغفرت می‌نمایند چون از همه زودتر سبقت به ایمان گرفت و هیچ کس از او جلوتر نبود خداوند می‌فرماید «السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان» پس او سبقت



بر تمام سابقین گرفته همانطوری که خداوند سابقین را بر متخلفین فضیلت بخشیده همچنین پشتاز سابقین را نیز بر سابقین فضیلت می بخشد خداوند در این آیه می فرماید «اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله» مجاهد واقعی در راه خدا اوست دربارہ او این آیه نازل شده.

از کسانی که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت عمویش حمزه و پسر عمویش جعفر بن ابیطالب بود هر دو مانند عده زیاد دیگری شهید شدند ولی خداوند حمزه را از بین تمام آن شهداء سیدالشهداء نامید و برای جعفر دو بال عنایت کرد تا با ملائکه به هر جا که خواست برود این امتیاز به واسطه مقام و موقعیت خویشاوندی بود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند.

در بین شهیدانی که با حمزه شهید شدند پیامبر حمزه را هفتاد نماز امتیاز بخشید چنانچه خداوند به زنان خوب پیامبر وعده دو پاداش و زنان بد وعده دو کیفر داده چون به پیامبر صلی الله علیه و آله انتساب داشتند. نماز در مسجد پیامبر را برابر با هزار نماز که در مساجد دیگر خوانده شود قرار داده بجز مسجد الحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم در مکه این بواسطه مقام و موقعیتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نزد خدا داشته. خداوند صلوات بر پیامبر را بر تمام مؤمنین واجب نموده پرسیدند یا رسول الله چگونه بر تو صلوات بفرستیم فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد پس بر هر مسلمان لازم است که بر ما نیز صلوات فرستد با صلواتی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستد فریضه ای واجب است.

خداوند خمس غنیمت را برای پیامبرش قرار داده و آنچه به او مرحمت کرده برای ما نیز لازم شمرده. بر او صدقه را حرام کرده چنانچه بر ما نیز حرام نموده. پس بحمد الله ما را نیز در امتیازات پیامبر شریک نموده و از هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله را منزه نمود و خارج کرد، ما را نیز منزه نموده و خارج کرد. این امتیاز لطفی است که خداوند به ما داده و فضیلتی است بر سایر مردم که به ما بخشیده.



خداوند موقعی که اهل کتاب نبوت او را انکار کردند فرمود «فقل تعالوا ندع
ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسانا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی
الکاذبین» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله با خود مصداق انفس پدرم را و
مصداق ایناء من و برادرم را و زنان مادرم را برد، از میان تمام مردم پس ما خانواده او
و گوشت و خون و نفس اوئیم ما از او و او از ما است و فرموده است «انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» وقتی آیه تطهیر نازل شد،
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را جمع کرد. من و برادرم و مادر و پدرم را در زیر
یک کساء با خود قرار داد. آن کساء خیبری از ام سلمه بود و جریان نیز در حجره و
نوبه او پیش آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند
و خانواده و عترتم، از آنها پلیدی را دور کن پاکشان بگردان.

ام السلمه رضی الله عنها گفت من هم وارد اهل بیت بشوم؟ پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله فرمود: خدا رحمتت کند، تو عاقبت به خیری، چقدر من از تو
خشنودم ولی این امتیاز مخصوص من و آنها است. سپس تا پایان عمر آنجناب که از
دنیا رفت هر روز صبح هنگام طلوع فجر می آید پیش ما و می فرمود: موقع نماز
است، خدا رحمتتان بکند «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیراً».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد درهائی که از خانه به مسجد باز می شد
بستند به جز در خانه ما. در این مورد بعضی اعتراض کردند فرمود من درب خانه های
شما را از جانب خود بسته ام که درب خانه علی را باز گذارم این دستور خدا و وحی
است خداوند دستور داده آن درها را ببندم و در خانه علی باز باشد. دیگر بعد از آن
هیچکس دچار جنابت و تولید فرزند در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نمی شد غیر
از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام این امتیازی بود
مخصوص ما و فضیلتی که بر تمام مردم داشتیم اینک درب خانه پدرم قرین درب



خانه پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد است و منزل ما بین منازل پیامبر است زیرا خداوند به او دستور داد که مسجدش را بنا کند. آنجناب ده خانه ساخت که نه خانه آن تعلق داشت به فرزندان و زنانش و خانه وسط متعلق به پدرم بود که اینک آشکار است و خانه همان مسجد پاک است که خداوند درباره آن می فرماید ((اهل البیت)) ما اهل بیت هستیم که از ما رجس پلیدی را دور کرده و پاک و پاکیزه مان کرده. مردم اگر من سالها پشت سرهم بایستم و برای شما امتیازات خود را که خداوند ارزانی داشته بیان کنم نمی توانم تمام نمایم. من فرزند نذیر و بشیر و سراج منیرم آن پیامبری که رحمت برای جهانیان بود پدرم علی ولی مؤمنین و شبیه هارون بود. معاویه فرزند صخر خیال می کند من او را شایسته خلافت می دانم و خود را شایسته آن نمی دانم دروغ می گوید. به خدا سوگند من از جان مردم بر آنها مقدم ترم. بدستور قرآن و بیان پیامبر صلی الله علیه و آله جز اینکه ما خانواده پیوسته مظلوم و مقهور و ستم کشیده و یمنناک از دست ستمگرانیم. از زمان درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند حاکم خواهد بود بین ما و ستمگرانمان. آنها که بارگران خود را بردوش ما نهادند و مردم را علیه ما شورانیدند و سهم و بهره ما را از خمس و غنائم جلوگیری نمودند و مادرمان فاطمه علیها السلام را از ارث پدرش محروم کردند. من نام کسی را نمی برم ولی بخدا سوگند قاطع می خورم که اگر مردم گوش به حرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله داده بودند آسمان بارانش را می بارید و زمین برکتش را می داد و هیچ اختلافی بوجود نمی آمد و از مرغزار سبز و خرم زمین استفاده می کردند تا روز قیامت دیگر مثل تو ای معاویه طمع به خلافت پیدا نمی کرد اما وقتی پیشینیان خلافت را از جایگاهش خارج نمودند و پایه های آن را واژگون کردند و قریش بر سر آن به جست و خیز افتادند مانند توبی که از این دست به آن دست می کنند تا آنجا که تو نیز ای معاویه در آن طمع پیدا کردی و اصحابت نیز بعد از تو.



پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مردم اختیار خویش بدست فردی نمی دهند که در میان آنها داناتر از او باشد جز اینکه زندگیشان تباه می شود مگر دست از کار خود بردارند (و حق را به مستحق آن بدهند). بنی اسرائیل هارون برادر و وزیر و جانشین موسی را رها کردند و روی به گوساله آورده مطیع سامری شدند با اینکه می دانستند هارون خلیفه موسی است و این امت نیز شنیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله به پدرم فرمود تو نسبت به من چون هارونی نسبت به موسی جز اینکه پیامبری پس از من نیست. دیدند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را به خلافت برگزیده در غدیر خم و با صدای بلند او را ولی مؤمنین نمود و فرمود حاضران به غائبان برسانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ترس قوم خود به کفار پناهنده شد وقتی تصمیم داشتند شبانه او را بکشند با اینکه مردم را دعوت به حق می نمود علت فرار از آنها این بود که یاور نداشت اگر یاور و کمک کننده داشت با آنها به نبرد می پرداخت پدرم نیز دست از خلافت برداشت با اینکه آنها را قسم داد و از یاران خود کمک خواست اما کمک نکردند و یاریش نمودند. اگر یاور می داشت از آنها نمی پذیرفت. دیگر برایش مانعی نبود که گوشه نشینی را اختیار نماید. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اجازه فرار یافت. مرا نیز امت خوار نمودند که با تو بیعت کردم ای پسر حرب اگر یاوران باوفائی داشتی هرگز بیعت نمی کردم. خداوند هارون را نیز در وسعت قرار داد موقعی که قوم موسی او را خوار و ضعیف شمردند من و پدرم نیز در کشاکشیم. وقتی امت رهایمان کردند و با دیگری بیعت نمودند و یآوری نیافتیم اینها روش و سنتهایی است که تابع یکدیگرند.

مردم اگر شما در فاصله مشرق و مغرب جستجو کنید که شخصی را بیابید جدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پدرش وصی رسول الله باشد جز من و برادرم نخواهید یافت.

از خدا پرهیزید بعد از این توضیحات گمراهی را نپذیرید چه می کنید و کجا



خواهید رفت؟! بدانید ما با این شخص (اشاره به معاویه کرد) بیعت کردیم «و ما ادری لعله فتنة لكم و متاع الی حین» شاید آزمایشی برای شما باشد و استفاده کردن برای مدت معینی از دنیا.

مردم کسی را نمی‌توان سرزنش کرد به واگذاردن حق خویش و اما سرزنش برای کسی است که حق دیگری را بستاند. هر راست و درستی سودمند است و هر خطا و نادرستی زیان‌آور مثلاً مسئله قضاوت سلیمان که حکم را خداوند به سلیمان آموخت و از آن سود برد اما برای داود زبانی نداشت (منظور شاید این باشد که انبیاء و اوصیاء مأمور به دستور خدایند و بر آنها عیب و ایرادی نمی‌توان گرفت که چرا داود ندانست).

قربت و خویشاوندی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مشرک سودمند است. به خدا قسم برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عمومی خود ابوطالب هنگام مرگ فرمود بگو لا اله الا الله از تو شفاعت می‌کنم روز قیامت. هرگز پیامبر به او چنین حرفی نمی‌زد و چنین وعده‌ای نمی‌داد مگر اینکه یقین داشت که او این مقام را دارد (شاید برای الزام مردم بود که مدعی بودند ابوطالب مشرک است تا آشکارا ایمان او را ببینند)^(۱) چنین مقامی هیچ کس را نیست جز جد

۱ - داخل پرانتز از بیان خود مجلسی است در آخر روایت شاید مسئله توبه را امام به میان می‌کشد بصورتی که خود آنها قبول داشته‌اند وگرنه شیعه اعتقاد به ایمان قبلی او دارد طبق دلائل زیاد از رفتارش با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و استغفاری که حاکی از ایمان او به خدا و پیامبر در روز قیامت است و روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام رسیده در مورد ایمان ابوطالب زیدیه‌ها و گروهی از اهل سنت نیز در مورد ابوطالب همین اعتقاد را دارند و کتابها در این باره نوشته‌اند از آن جمله سیوطی کتاب «بغیة الطالب فی ایمان ابیطالب» و سید احمد زینی دحلان «اسنی المطالب فی نجات ابیطالب» و از شیعه در این مورد از قدیم و جدید پیش از چهل کتاب نوشته شده است.

ما ابوطالب خداوند می فرماید «ولیست التوبة للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذاباً الیماً».

مردم بشنوید و حفظ کنید از خدا بترسید و برگردید اما هیئات هرگز برنگردید بواقعیت. شما در نبرد مغلوب باطل شده‌اید و همگام با طغیان و سرکشی و انکارید، ما شما را به زور وادار نمی‌کنیم حالا که میل ندارید والسلام علی من اتبع الهدی معاویه گفت به خدا قسم امام حسن از منبر پائین نیامد مگر اینکه زمین برایم تاریک شد. نزدیک بود به او حمله کنم اما فهمیدم چشم پوشی و شکیبائی سودمندتر است برایم.



پنجشنبه ۱۳۹۱

مناظرات امام علی بن الحسین علیهما السلام

احتجاج طبرسی صفحه ۱۷۱.

ابوحمزه ثمالی گفت یکی از قاضیهای کوفه خدمت علی بن الحسین علیه السلام رسید گفت فدایت شوم مرا از تفسیر این آیه مطلع فرما «و جعلنا بینه و بین القرى التي باركنا فيها قري ظاهرة و قدرنا فيها السیر سیروا فيها لیالی و ایاماً آمین».

فرمود مردم عراق در مورد آیه چه اظهار نظر می کنند؟ گفت آنها می گویند منظور مکه است فرمود آیا دزدی در بجائی بیشتر از مکه دیده ای؟ (یعنی پس چگونه در آیه می فرماید «در آنجا شما ایمن هستید این چه ایمنی است».) گفت پس کجا است فرمود منظور از این قریه ها رجال و مردانی هستند (نه سرزمین) گفت بر این مطلب چه دلیلی از قرآن دارید فرمود مگر این آیه را نشنیده ای؟ «و کاین من قریة عتت عن امریها و رسله» و آیه دیگر «تلك القرى اهلکناهم» و آیه دیگر «استل القرية التي کنا فيها و العیر التي اقبلنا فیها» از ده و قریه می پرسند یا از اهل آن از مردم و قافله می پرسند چند آیه دیگر نیز در همین معنی تلاوت فرمود. عرض کرد آقا فدایت شوم آن مردان کیانند؟

فرمود آنها ما هستیم که «سیر و فیها لیالی و ایاماً آمین» که هرکس به ما پناهنده شد از گمراهی ایمن است توضیح این تفسیر بطن آیه کریمه است. پس منظور از «قری التي بارکنا فیها» در آیه ائمه هدی علیهم السلام هستند یا اینکه اهل در تقدیر گرفته می شود و یا اینکه کنایه از ائمه است که معدن علوم هستند چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید «انا مدینة العلم و علی بابها» و منظور از القرى الظاهرة اصحاب خاص و سفرای ائمه اند که واسطه فیض علوم آنها به دیگران



می‌شوند چنانچه در بعضی از اخبار تصریح شده در بعضی از اخبار مراد از سیر شیعه در امن و امان زمان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه را معین فرموده.

احتجاج طبرسی صفحه ۱۷۱.

روایت شده که زین العابدین علیه السلام از کنار حسن بصری رد شد که مشغول موعظه بود و مردم را پند می‌داد در مین، امام علیه السلام ایستاد فرمود صبر کن تا از تو پیرسم نسبت به حالی که اکنون داری آیا بین خود و خدا از این حال راضی هستی برای مرگ اگر فردا در خانه‌ات بیاید؟

گفت نه. فرمود آیا چنین در نظر داری از این حالی که راضی نیستی به حال بهتری که مورد رضایت تو است تغییر بدهی خود را؟ حسن بصری سر به زیر انداخت سپس گفت این حرف را می‌زنم اما نه واقعاً و حقیقتی داشته باشد فرمود آیا پیامبری امیدواری بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بیاید که با او سابقه‌ای داری؟ گفت نه. فرمود آیا امیدواری یک زندگی دیگری برایت فراهم آید در دنیای دیگر که آنجا به عمل پردازی (و اصلاح خویش کنی)؟ گفت نه.

فرمود آیا دیده‌ای کسی که مقداری عقل داشته باشد از نفس خود بهمین مقدار قانع باشد؟ تو در حالی هستی که برای خود آن را نمی‌پسندی و واقعاً در فکر این نیستی که تغییر حال بدهی و خویش را اصلاح کنی و پیامبری نیز بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش بینی نمی‌کنی؟ و نه بجائی جز این جا بنظر نداری که در آنجا به عمل و اصلاح پردازی؟ با این وضع به موعظه و پند مردم پرداخته‌ای؟!

در روایت دیگری است که پس چرا مردم را از کار بازمی‌داری و به موعظه پرداخته‌ای؟ وقتی امام علیه السلام رفت حسن بصری پرسید این شخص که بود؟ گفتند علی بن الحسین علیهما السلام گفت خاندان علم دیگر کسی ندید حسن بصری موعظه کند. سید مرتضی رحمه الله علیه در کتاب فصول از شیخ به اسناد خود نقل می‌کند که مردی از علی بن الحسین علیه السلام پرسید به چه چیز شما از همه مردم برترید و سرور آنهائید؟ فرمود تمام مردم خارج از یکی از سه دسته نیستند یا کسانی هستند که به دست جد ما مسلمان شده‌اند که آنها مولای مایند و ما سرور آنهائیم و بازگشتشان به ما است از طریق ولاء.

یا کسی است که با او جنگ کرده ایم و او را کشته ایم او که روانه جهنم می‌شود و یا کسی است که از او جزیه و مالیات می‌گیریم یا با کمال خواری دیگر چهارمی ندارد چه فضیلتی است که ما بدست نیاورده باشیم و شرفی وجود دارد که در ما نیست.



پنجشنبه یازدهم

چند مناظره از اهل زمان امام زین العابدین علیه السلام

کنز کراچکی صفحه ۱۶۷.

شعبی گفت در واسط بودم در روز عید قربان به نماز عید رفتم با حجاج، خطبه بلیغی ایراد کرد. پس از تمام کردن خطبه فرستاده حجاج پیش من آمده که حجاج تو را می خواهد. پیش او رفتم دیدم نشسته نیم خیز گفتم: شعبی امروز روز قربان است من می خواهم یک نفر از اهالی عراق را قربانی کنم خواستم تو حرف های او را بشنوی تا بدانی در چنین کاری نسبت به او اشتباه نکرده ام.

گفتم امیر اگر صلاح می دانی به سنت پیامبر رفتار کنی و قربانی خود را طبق دستور آنجناب بنمائی و صرف نظر از آنچه تصمیم داری انجام دهی بنمائی در این روز بزرگ. گفتم اگر تو سخن آن مرد را بشنوی خواهی فهمید کار من صحیح است به واسطه تهمت که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله می زند و شبهه در دین ایجاد می کند. گفتم اگر ممکن است مرا از این کار معاف بفرماید. گفتم امکان ندارد و دستور داد سفره ای چرمین گستر دهند و جلاد حاضر شد. گفتم پیرمرد را بیاورید. وقتی آوردند دیدم یحیی بن یعمر است خیلی غمگین شدم و با خود گفتم یحیی چه می گوید که موجب قتلش شود.

حجاج روی به جانب او کرده گفت تو خود را رهبر عراقیان می دانی؟ گفت نه، من یکی از فقهای عراقم. گفتم از کدام فقه تو استدلال می کنی حسن و حسین از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند؟ گفتم من گمانم این نیست بلکه عقیده واقعی دارم به آن. گفتم به چه دلیل می گوئی؟ جواب داد به دلیل قرآن. حجاج رو به جانب من نموده گفت گوش کن چه می گوید آیا تو دلیلی در قرآن می یابی دلالت کند بر اینکه حسن و حسین علیهما السلام از ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله



هستند. شروع به فکر کردم. چیزی به نظرم نیامد. حجاج نیز در اندیشه شد و بعد به او گفت شاید منظور تو این آیه است «فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای مباحله رفت و با خود علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی گفت خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی آزاد شد و نجات یافت. حجاج حافظ قرآن بود. یحیی گفت این خود دلیلی رسا برای اثبات این مطلب است ولی به این آیه استدلال نمی‌کنم. چهره حجاج زرد شد، سر نیز انداخت بعد سر به جانب یحیی بلند نموده گفت اگر تو دلیل دیگری بر این مطلب آوردی ده هزار درهم به تو می‌دهم اگر نیاوردی من مجاز هستم در ریختن خون تو. یحیی جواب داد: درست است قبول دارم.

شعبی گفت من از گفته او غمگین شدم گفتم آیا یحیی را کافی نبود که استدلال حجاج را قبول نماید و او خوشحال شود که قبل از یحیی اطلاع از چنین استدلالی داشته و موجب نجاتش شود. با این کار حالا اطمینانی نیست که هر استدلالی را بنماید چون استدلال حجاج را باطل می‌نماید و می‌فهماند که اطلاعی داشته که حجاج آن را نمی‌دانسته موجب کشته شدنش شود.

در این موقع یحیی گفت این آیه «و من ذریه داود و سلیمان». پرسید منظور از این شخص که از ذریه او داود و سلیمان را می‌داند کیست؟ حجاج گفت ابراهیم خلیل و گفت پس داود و سلیمان از ذریه ابراهیم هستند؟ جواب: آری.

یحیی گفت در این آیه دیگر چه کسانی را جزء ذریه او می‌داند؟ حجاج خواند «و زکریا و یحیی و عیسی» یحیی گفت از کدام جهت عیسی از ذریه ابراهیم است با اینکه پدر نداشته؟ حجاج گفت از طرف مادرش مریم. یحیی گفت آیا مریم به ابراهیم نزدیکتر است یا فاطمه علیها السلام به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و عیسی به ابراهیم یا حسن و حسین به آن حضرت؟

شعبی گفت مثل اینکه دهان حجاج را بستند گفت بازش کنید خدا رویش را زشت کند. ده هزار درهم را به او پردازید نامبارک باد زندگی او. بعد رو به من نموده گفت حرف تو صحیح بود ولی ما نپذیرفتیم. دستور داد شتری آوردند و قربانی کرد. از جای حرکت کرد دستور داد سفره گسترده و با او غذا خوردیم. دیگر حرفی نزد تا از پیش او خارج شدم. دیگر از استدلال یحیی زبان بند شده بود.



بخش دوازدهم

مناظرات حضرت باقر علیه السلام و احتجاجات آنجناب

تفسیر قمی صفحه ۸۹ مرحوم کلینی در روضه صفحه ۱۲۲ ذکر نموده.
عمرو بن عبدالله الثقفی گفت هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را از مدینه به شام خواست و مجالسی پیش آمد که امام را با خود در آنجا می‌نشانند. یک روز حضرت باقر نشسته بود و گروهی نیز از ایشان سؤال می‌کردند، ناگهان دید گروهی از نصرانیان وارد کوه روبرو می‌شوند. فرمود چه شده اینها عید دارند؟ گفتند نه یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله اینها می‌روند پیش عالم خود که در این کوه ساکن است و هر سال در چنین روزی او را از محفلش خارج می‌کنند و سؤالات خود را می‌نمایند و مشکلاتی که در آن سال پیش آمده. امام علیه السلام پرسید عالم است؟ گفتند بلی از داناترین مردم است او شاگردان حواریین عیسی را مشاهده کرده فرمود برویم آنجا. گفتند مایلید می‌رویم.

امام علیه السلام سر خود را با لباس خویش پوشاند و به همراه اصحاب و یاران خود داخل آنها شد و به طرف کوه رفتند. امام با یاران خود در وسط جمعیت نصاری نشست. نصرانیان فرش گسترده و تشک و پستی نهادند. بعد داخل کوه شده او را خارج کردند. چشمهایش را قبلاً بسته بودند وقتی گشودند مانند چشم افعی می‌درخشید. روی به جانب حضرت باقر علیه السلام نموده گفت تو از ما هستی یا از امت مرحومه؟ فرمود از امت مرحومه. گفت از دانشمندان آنهایی یا از نادانانشان؟



فرمود از نادانان نیستم.

نصرانی گفت تو از من می‌پرسی یا من از تو پرسم؟ امام فرمود تو بپرس. نصرانی گفت مردم نصاری! یک نفر از امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید از من بپرس این شخص به مسائل وارد است.

آنگاه گفت بگو بینم کدام ساعت است که نه از شب و نه از روز است؟ فرمود بین طلوع فجر تا طلوع خورشید. گفت اگر از ساعات شب و روز نباشد پس از کدام ساعات است؟ فرمود از ساعات بهشت است که مریض در آن بهوش می‌آید. نصرانی گفت صحیح است. اینک یا تو سؤال کن یا من. حضرت باقر فرمود تو سؤال کن. نصرانی گفت ای نصرانیان این شخص متفکر به من می‌گوید اهل بهشت چگونه غذا می‌خورند ولی مدفوع ندارند مثال از دنیا برایم بزن.

حضرت باقر فرمود چنین همین‌طور است در شکم مادر خود از آنچه مادر می‌خورد استفاده می‌کند ولی مدفوع ندارد. گفت صحیح است چرا پس نگفتی من از علمای آنهایم. فرمود من گفتم از نادانان نیستم. باز گفت یا تو سؤال کن یا من. گفت نصرانیان! به خدا قسم سؤالی می‌کنم که چون حمار در گل فرو ماند. فرمود بپرس گفت مردی با زن خود نزدیکی کرد حامله به دو پسر شد در یک ساعت آن دو مردند در ساعت دفن شدند در یک قبر در یک ساعت یکی از آن دو صد و پنجاه سال زندگی کرد و دیگری پنجاه سال. آن دو که بودند؟

حضرت باقر فرمود آن دو عزیر و عزره بودند. همانطور که گفتی مادرشان حامله شد و وضع حمل نمود هر دو سی سال از عمرشان گذشت بعد خداوند عزیر را می‌راند صد سال ولی عزره زنده بود. سپس خداوند عزیر را برانگیخت و با عزره بیست سال زندگی کرد. نصرانی گفت نصرانیان! من احدی را ندیده‌ام تا کنون که داناتر از این مرد باشد تا وقتی او در شام است از من سؤالی نکنید. مرا برگردانید. او را به غار خودش برگردانند. نصرانیان با حضرت باقر علیه‌السلام برگشتند.

روایت دیگری از خرایج نقل می‌شود که عبدالملک مروان امام باقر علیه‌السلام را از مدینه به شام خواست. موارد اختلاف این روایت را ذکر می‌کنیم ضمناً روایت



اول سؤالهای نصرانی زیادتر از این روایت است ولی اول نمی پرسد اهل بهشت که در آنجا غذا می خورند و از نعمتهای بهشت استفاده می نمایند آیا چیزی کم می شود؟ فرمود نه. گفت نظیر آن در دنیا چیست؟ فرمود: مگر از تورات و انجیل و زبور و فرقان استفاده نمی کنند و چیزی از آن کاسته نمی شود در آخر سؤالها پیرمرد غش می کند. امام علیه السلام از جای حرکت می نماید و از دیر خارج میشود اما متعاقب آن چند نفر از دیر خارج می شوند و می گویند رئیس ما شما را می خواهد.

حضرت باقر می فرماید ما به او کاری نداریم اگر او به ما کاری دارد بیاید اینجا. برگشتند و پیرمرد را آوردند. گفت پسر اسم شما چیست؟ فرمود محمد است. گفت تو محمد پیامبری؟ فرمود نه من پسر دختر اویم. گفت اسم مادرت چیست؟ جواب داد فاطمه. گفت پدرت چه نام داشت؟ فرمود علی. گفت تو پسر الیا بعبرانی و علی بعربی هستی؟ گفت آری. پرسید پسر شبر یا شبیری؟ جواب داد من پسر شبیرم. پیرمرد گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و گواهی می دهم که جدت محمد صلی الله علیه و آله رسول الله است.

بعد کوچ کردیم تا رسیدیم به شام و نزد عبدالملک. او از تخت به زیر آمد و به استقبال پدرم شتافت و گفت سؤالی برایم پیش آمده که علماء جواب آن را ندانسته اند. بگو بینم وقتی این امت امام واجب اطاعه خود را بکشند چه عبرتی خداوند به آنها نشان می دهد؟ پدرم فرمود در چنین موقعی سنگی را بر نمی دارند مگر اینکه زیرش خون تازه می جوشد. عبدالملک سر پدرم را بوسید گفت راست گفتمی روزی که پدرت علی بن ابیطالب از دنیا رفت بر در خانه پدرم مروان سنگ عظیمی بود. دستور داد سنگ را بردارند. زیر آن خون تازه می جوشید. من خودم نیز حوض بزرگی در باغم داشتم که اطراف آن را سنگ سیاه کار گذاشته بودم دستور دادم آن سنگ های سیاه را بردارند و سنگ سفیدی بجایش بگذارند. در آن روز حضرت حسن علیه السلام را شهید کرده بودند و دیدم از زیر سنگ خون تازه می جوشد. عبدالملک به پدرم پیشنهاد کرد پیش ما می مانی با عزت و احترام یا بر می گردی؟ پدرم فرمود بر می گردم کنار قبر جدم. اجازه بازگشت داد. جلوتر از

حرکت ما پیکی را فرستاده بود که در تمام شهرهای بین راه ما اطلاع دهند به ما چیزی از خوراکی ندهند و اجازه فرود آمدن نیز ندهند تا از گرسنگی بمیریم. به هر منزلی که می رسیدیم ما را طرد می کردند، بالاخره خوراکی ما تمام شد تا رسیدیم به مدین شعیب. درب دروازه را بسته بودند. پدرم بر فراز کوهی رفت که مشرف به شهر و محل مرتفعی بود. این آیه را قرائت کرد «والی مدین اخاهم شعیباً قال یا قوم اعبدوالله مالکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال و المیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین بقیةالله خیر لکم ان کنتم مؤمنین».

بعد صدا را بلند نموده فرمود به خدا قسم من بقیةالله هستم. به پیرمردی که در آنجا بود جریان ورود ما و وضعمان را اطلاع دادند. پیرمرد را خدمت پدرم آوردند با غذا و خوراکی زیاد و از ما پذیرائی شایانی کردند. اما فرماندار دستور داد دست و پای پیرمرد را بستند تا او را پیش عبدالملک ببرند. چون خلاف فرمان او را انجام داده، امام صادق علیه السلام فرمود من خیلی غمگین شدم و گریه کردم. پدرم فرمود پیرمرد را از طرف عبدالملک گزندی نخواهد رسید او در اولین منزل که رهسپار می شوند از دنیا خواهد رفت. از مدین کوچ کردیم و با سختی تمام به مدینه رسیدیم. فروع کافی جلد ۲ صفحه ۱۵۴.

ابوحمزه ثمالی گفت در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم. مردی وارد شد و سلام کرد. پرسید تو کیستی؟ گفتم مردی از اهالی کوفه هستم. پرسید چکار داری؟ گفت تو ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام را می شناسی؟ گفتم آری. چه کار داری با او؟ گفت چهل سؤال آماده نموده ام تا از او بپرسم که هر کدام صحیح بود عمل کنم و هر چه ناصحیح بود واگذارم.

گفتم تو تمیز بین حق و باطل می دهی؟ گفت آری. گفتم پس چه احتیاجی به او داری در صورتی که خودت تمیز بین حق و باطل بدهی؟ گفت شما کوفیها تاب و توان ندارید. هر وقت حضرت باقر را دیدی به من اطلاع بده. هنوز سخنش تمام نشده بود که امام باقر علیه السلام تشریف آورد. اطراف آن جناب را خراسانیان و چند نفر دیگر گرفته بودند که از مناسک حج می پرسیدند. امام در جای خود



قرار گرفت. این مرد هم رفت نزدیک آنجناب نشست. ابو حمزه گفت طوری نشستم که سخن آنها را بشنوم اطراف آنها گروهی نشسته بودند وقتی هر کدام مسائل مورد نیاز خود را پرسیدند و رفتند امام علیه السلام رو به آن مرد کرده فرمود تو کیستی؟ گفت من قتاده بن نعمه بصری هستم. فرمود تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت آری. فرمود وای بر تو قتاده خداوند گروهی از بندگان خویش را حجت بر خلق خود قرار داده. آنها پایه‌ها و استوانه زمین هستند به امر خدا و برگزیدگان علم خداوند قبل از آفرینش مردم آنها را برگزیده که سایه‌هایی در طرف راست عرش خدا بودند. قتاده مدتی سکوت کرد سپس گفت خدا به شما خیر دهد من در مقابل فقهای زیادی نشسته‌ام و پیش ابن عباس هیچوقت دلم نمی‌تپد. امام باقر فرمود میدانم کجا هستی؟ تو در مکانی هستی که «اذن الله ترفع و يذكر فيها اسم و يسبح له فيها بالغدو والاصال رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة» تو در چنین جایی هستی و ما آنها را قتل می‌کنیم قتاده گفت راست می‌فرمائید خدا مرا فدای شما کند این خانه از گل و سنگ نیست.

قتاده گفت راجع به پنیر مرا مطلع فرمائید. حضرت باقر علیه السلام تبسمی نموده فرمود تمام سوالات تو بالاخره به پنیر رسید. گفت همه را فراموش کردم. فرمود اشکالی ندارد. قتاده گفت گاهی در آن پنیر مایه از شیردان مرده استفاده می‌کنند فرمود اشکالی ندارد شیردان دارای رگ و خون و استخوان نیست از بین پشگل و مدفوع گوسفند و خون گرفته می‌شود. بعد فرمود شیردان مانند تخم مرغ است که از مرغ مرده‌ای خارج کنند. گفت آیا چنین تخم مرغی را می‌خورند؟ جواب داد نه و نه اجازه می‌دهم کسی بخورد. حضرت باقر علیه السلام فرمود چرا؟ گفت چون از مرده است. فرمود اگر این تخم مرغ باز شود و جوجه‌ای بدهد آیا آن جوجه را می‌خورند؟ گفت بلی.

فرمود چه چیز موجب حرمت تخم مرغ و حلال بودن مرغ می‌شود؟ سپس فرمود شیردان هم مثل تخم مرغ است پنیر از بازار مسلمانان بخر از دست نمازگزاران و سؤال هم نکن مگر کسی بیاید و به تو اطلاعی بدهد.



تفسیر عیاشی.

ابرش کلبی به حضرت باقر علیه السلام گفت شنیدم شما درباره آیه ((یوم تبدل الارض)) فرموده ای زمین تبدیل به نان می شود فرمود راست گفته اند زمین تبدیل به نان پاک می شود و در محشر از آن می خورند. ابرش خندید و گفت دیگر هیچ گرفتاری ندارند که از خوردن بازمانند.

فرمود وای بر تو در کدامیک از این دو جا گرفتاریشان بیشتر و ناراحت تر هستند وقتی در قیامت و محشرند یا موقعی که در آتش جهنم عذاب می شوند؟ گفت در آتش. فرمود وای بر تو خداوند می فرماید ((لاکلون من شجر من زقوم فالثون منها البطون فشاربون علیه من الحمیم فشاربون شرب الهیم)) ابرش سکوت کرد. در خبر دیگر است که فرمود آنها در آتش جهنم از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم در حال عذاب باز نمی مانند چگونه نمی خورند بواسطه گرفتاری در محشر.

مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۲۸۸.

طاوس یمانی از حضرت باقر علیه السلام پرسید چه وقت یک ثلث مردم مرده اند؟ فرمود یا اباعبدالرحمن هیچوقت یک سوم مردم مرده اند. پیر مرد! می خواهی بگوئی چه وقت یک چهارم مردم مرده اند و آن روزی است که قایل، هابیل را کشت. چهار نفر بودند آدم، حوا، هابیل، قایل یک چهارم آنها. مرد گفت کدامیک از آن دو پدر مردم جهانند آنکه کشته شد یا زنده؟ فرمود هیچکدام. پدر مردم شیث بود سؤال کرد چیست که کم آن حلال است ولی زیادش حرام است در قرآن؟ فرمودند: نهر طالوت که هرکس یک جرعه با دست بیاشامد و از صلوة واجب بدون وضو و روزه ای که خوردن و آشامیدن در آن اشکال ندارد پرسید فرمود صلوة همان صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که وضو لازم ندارد اما روزه این آیه ((انی نذرت للرحمن صوماً)).

از چیزی که زیاد می شود و کم پرسید فرمود ماه. از چیزی که زیاد می شود و نه کم فرمود دریا و از چیزی که کم می شود نه زیاد فرمود عمر انسان. از پرنده ای که یک مرتبه پرید نه قبلاً پرید و نه بعداً فرمود طور سیناء که خداوند می فرماید:



«و اذنتقنا الجبل فوقهم كانه ظلّة») و از گروهی که شهادت به حق دادند ولی دروغ می‌گفتند فرمود منافقین بودند هنگامی که گفتند «نشهد انك لرسول الله».

محمد بن منکدر گفت حضرت باقر علیه‌السلام را دیدم تکیه به دو غلام سیاه کرده بود سلام کردم جوابم را داد و نفس نفس می‌زد و عرق از چهره‌اش می‌ریخت. گفتم خدا خیرت بدهد اگر مرگ دامنت را بگیرد و در این حال در جستجوی دنیا هستی؟ امام علیه‌السلام دو غلام را کنار زد و به پا ایستاد و گفت اگر مرگ بیاید من مشغول اطاعت خدایم و بکاری مشغولم که از احتیاج به تو و مردم بی‌نیاز باشم. باید از خدا بترسم در صورتی که مرگ بیاید و من به معصیت مشغول باشم گفتم خدا رحمتت کند می‌خواستم شما را نصیحت کنم مرانصیحت کردی.

عبدالله بن نافع بن ارقم می‌گفت اگر شخصی را پیام در جهان که بتوانم با شتر به سوی او بروم و او مدعی باشد که علی علیه‌السلام اهل نهروان را کشت و ظلمی نکرد بسویش سفر می‌کنم و با او مناظره خواهم کرد.

گفتند برو پیش فرزندش محمد باقر علیه‌السلام. خدمت حضرت باقر رسید و بعد از مقداری صحبت امام علیه‌السلام فرمود ستایش خدای را که ما را به نبوت گرامی داشت و ولایت را به ما بخشید. ای فرزندان مهاجر و انصار هر کدام منقبتی درباره امیرالمؤمنین می‌داند حرکت کند و بازگو نماید. از جای حرکت کردند و مناقبی را بیان نمودند. وقتی رسیدند به این خبر که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «لا عطين الراية» در جنگ خیبر فرمود فردا پرچم را خواهم داد به دست کسی که امام باقر از عبدالله بن نافع پرسید این خبر صحیح است؟ گفت آری شکمی در آن نیست ولی علی بعد کافر شد. حضرت باقر فرمود بگو بینم در این خبر می‌فرماید خداوند او را دوست می‌دارد علی را دوست می‌داشت با اینکه می‌دانست او اهل نهروان را خواهد کشت یا نمی‌دانست اگر بگوئی نمی‌دانست کافر شده‌ای گفت می‌دانست. فرمود پس دوستش داشت برای اینکه عمل به اطاعتش می‌کرد یا برای اینکه معصیت می‌کند؟ گفت برای اطاعت. حضرت باقر فرمود حرکت کن مغلوب شدی. از جای حرکت کرد در حالی که می‌گفت «حتی یتبین لكم الخيط الابيض من



الخطیط الاسود» خدا می‌داند رسالت خویش در کجا قرار دهد.

در حدیث نافع بن ارزق هست که او از حضرت باقر چند سؤال کرد از آن جمله پرسید از این آیه «و اسئل من ارسلنا قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون» از چه کس حضرت رسول صلی الله علیه وآله سؤال می‌کند با اینکه بین او و عیسی پانصدسال فاصله است. امام باقر علیه السلام آیه «سبحان الذی اسرى بعبده لیلاً» خواند و بعد جریان اجتماع پیامبر را با انبیاء و مرسلین ذکر کرد که با آنها نماز می‌خواند بعضی از رؤسای کیسانی مذهب (که مدعی بودند محمد بن حنیفه پس از امام حسین علیه السلام امام است و زنده است) با حضرت باقر بحث کردند فرمود این حماقت چیست؟ شما بهتر به حال او واقف هستید یا ما، پدرم علی بن الحسین علیه السلام نقل کرد برایم که او شاهد مرگ محمد بن حنیفه بوده و غسلش داده و کفن بر او پوشید و نماز خواند و در قبر داخلش کرده.

جواب داد به نظرش آمده، همانطوری که به نظر یهودان که می‌خواستند عیسی را بکشند آمد. حضرت باقر فرمود بهمین مطلب حاضری که حاکم بین من و تو باشد؟ گفت آری. فرمود بگر بینم یهودانی که تصمیم کشتن عیسی را داشتند دوست او بودند یا دشمنش؟ گفت دشمن او. فرمود پس پدرم دشمن محمد بن حنیفه بود تا بنظرش بیاید؟ گفت نه نتوانست جوابی بدهد. از اعتقادی که داشت برگشت.

مردی از شام خدمت امام باقر علیه السلام آمد و از ابتدای آفرینش سؤال کرد، فرمود خداوند تبارک و تعالی به ملائکه گفت «انی جاعل فی الارض خلیفه» ملائکه سخن خدا را چنین پاسخ دادند «اتجعل فیها» تا آنجا که می‌فرماید «و ما کنتم تکتمون» ملائکه فهمیدند که در خطا افتاده‌اند و اشتباه نموده‌اند بعرض خدا پناه آوردند و دور عرش هفت مرتبه طواف کردند تا خشنودی خدا را تحصیل نمایند. خداوند از آنها خشنود شد و فرمود به زمین فرود آئید و خانه‌ای برایم بسازید که هر کس از بندگانم گناهی کرد به آن خانه پناه برد و اطرافش طواف نماید چنانچه شما اطراف عرش طواف کردید، از آنها راضی شوم همانطوری که از شما راضی شدم. این خانه را ساختند.



آن مرد گفت صحیح می فرمائید. ابتدای این حجرالاسود چگونه بوده است؟ فرمود موقعی که خداوند پیمان بنی آدم را گرفت نهری شیرینتر از عسل و نرم تر از کره جاری کرد. به قلم دستور داد از آن نهر مرکب بردارد. اقرار مردم و آنچه تا روز قیامت اتفاق می افتد بنویسد، بعد آن نوشته را در نهاد این سنگ قرار داد این بوسیدن که مشاهده می کنی نشانه ای از بیعت بر اقراری است که داده اند. پدرم هر وقت استلام رکن را می کردم فرمود «اللهم امانتی ادیتها و میثاقی تعاهدته یشهد لی عندک بالوفاء». آن مرد گفت صحیح می فرمائید. از جای حرکت کرد و رفت. در این موقع حضرت باقر علیه السلام به فرزندش امام صادق فرمود برو آن مرد را برگردان. تا صفا به دنبالش رفت، او را ندید. حضرت باقر علیه السلام فرمود او خضر بود.

رجال کشی صفحه ۱۴۳-۱۴۴.

ثویر بن ابی فاخته گفت عازم حج شدم به همراه عمر بن ذرقاضی و ابن قیس ماصر و صلت بن بهرام به هر منزلی که می رسیدیم آنها می گفتند چهار هزار سؤال نوشته ایم تا از حضرت باقر علیه السلام بپرسیم که هر روز سی مسئله سؤال نمائیم ما این مأموریت را به تو می سپاریم. من از حرف آنها غمگین شدم تا وارد مدینه شدیم و از هم جدا گشتیم. من خدمت حضرت باقر منزل گرفتم و عرض کردم فدایت شوم ابن ذر و ابن قیس ماصر و صلت با من همسفر بودند. شنیدم می گفتند چهار هزار سؤال نوشته اند که از شما بپرسم. من از حرف آنها غمگین شدم. امام باقر علیه السلام فرمود چرا غمگین شدی؟ وقتی آمدند اجازه ورود به آنها بده.

فردا صبح غلام امام علیه السلام آمد و گفت درب خانه ابن ذر و چند نفر ایستاده اند. امام به من فرمود ثویر حرکت کن. به آنها اجازه ورود بده. از جای حرکت کردم و آنها را آوردم. پس از ورود سلام کرده نشستند ولی حرفی نزدند. مدتی طول کشید. امام باقر علیه السلام شروع کرد به سؤال از احادیث ولی آنها صحبت نمی کردند. وقتی امام دید صحبت نمی کنند به کنیزی به نام سرحه داشت فرمود سفره بیا نذارد. وقتی کنیز سفره را آورد و انداخت حضرت باقر علیه السلام فرمود خدایرا سپاس که برای هر چیزی حد و اندازه ای قرار داده حتی برای همین سفره.



ابن ذر گفت حدّ سفره چیست؟ فرمود گسترده شد نام خدا را ببری و پس از برچیدن حمد خدا را بنمائی. بعد شروع کردند به غذا خوردن. حضرت باقر علیه السلام فرمود آب برایم بیاورید. کنیز کوزه‌ای چرمین آورد. وقتی به دست امام علیه السلام قرار گرفت فرمود خدا را سپاس که برای هر چیزی حدّی قرار داده حتی برای همین کوزه. ابن ذر گفت حدّ کوزه چیست؟ فرمود: وقت آشامیدن نام خدا را ببری و پس از نوشیدن حمد او را بنمائی و از دهانه آن نوشی و اگر شکسته بود از جای شکستگی اش نیاشامی.

پس از خوردن غذا شروع کرد امام علیه السلام به سؤال احادیث از آنها ولی صحبت نکردند. وقتی امام علیه السلام دید صحبت نمی‌کنند فرمود پسر ذر ما را حدیث نمی‌کنی از احادیثی که از طرف ما به شما نقل کرده‌اند. عرض کرد چرا یا بن رسول الله گفت «انی تارك فيکم الثقلین احدهما اکبر من آخر کتاب الله و اهل بیتی ان تمسکتم بهما لن تضلوا».

امام فرمود پسر ذر وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنی و بپرسد در مورد امانتهای من چه کردید چه جواب می‌دهی؟ چنان ابن ذر به گریه افتاد که اشکهایش را دیدم بر روی صورتش می‌ریزد. بعد گفت اما امانت بزرگ را پاره پاره کردیم اما کوچکتر را کشتیم.

حضرت باقر علیه السلام فرمود در اینصورت تصدیق فرمایش آنجناب را خواهی کرد نه بخدا قسم کسی نمی‌تواند قدم بردارد روز قیامت تا سؤال کنند از او سه چیز ۱- از عمرش در چه راهی فانی کرده؟ ۲- از مالش از کجا بدست آورده و در چه راهی خرج کرده؟ ۳- از محبت ما خانواده. از جای حرکت کرده رفتند.

امام علیه السلام به غلام خود فرمود برو پشت سر آنها ببین چه می‌گویند. غلام رفت و برگشت گفت فدایت شوم شنیدم به ابن ذر می‌گفتند ما برای این کار که با تو نیامده بودیم. گفت ساکت باشید چه بگویم به مردی که معتقد است خداوند بازخواست از ولایتش می‌نماید و چگونه سؤال کنم از شخصی که حدّ سفره و کوزه را می‌داند.

تفسیر قمی صفحه ۶۱۰



ابوالریع گفت در سالی که هشام بن عبدالملک به مکه رفته بود من نیز به حج رفتم در خدمت حضرت باقر علیه السلام. به همراه هشام نافع بن ازرق غلام عمر بن خطاب نیز بود. نافع چشمش که به حضرت باقر علیه السلام افتاد از هشام پرسید این کیست که مردم اطرافش را گرفته؟ هشام گفت این پیامبر مردم کوفه است محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

نافع گفت می‌روم و از او سؤالهائی خواهم کرد که جز پیامبر یا وصی یا فرزند وصی او نمی‌داند. هشام گفت برو سؤال کن شاید بتوانی او را شرمسار نمائی. نافع جلو آمد و تکیه بر مردم نموده تا توانست خود را به امام نشان دهد و گفت یا محمد بن علی من تورات و انجیل و زیور و فرقان را خوانده‌ام و از حلال و حرام آنها اطلاع دارم. آمده تا سؤالاتی بنمایم که جز پیامبر یا وصی و یا فرزند وصی او نمی‌داند. امام علیه السلام سر بلند نموده فرمود پرس. گفت فاصله بین عیسی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چند سال است؟ فرمود به قول خودت جواب بدهم یا به نظر خودم؟ گفت به هر دو جواب بده. فرمود به عقیده من پانصد سال است اما به عقیده تو ششصد سال. گفت از این آیه توضیح بفرمائید «و اسئل من ارسلنا من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون» از چه کسی حضرت محمد صلی الله علیه و آله سؤال کرد با اینکه بین ایشان و عیسی پانصد سال فاصله است؟ حضرت باقر آن آیه را خواند «سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لثریه من آیاتنا» از آیاتی که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نشان داد هنگام معراج که او را به بیت المقدس برد تمام پیامبران گذشته برای او محشور نمود. بعد دستور داد جبرئیل اذان بگوید دوتا دوتا و اقامه نیز دوتا دوتا و در اقامه گفت حی علی خیر العمل حضرت محمد صلی الله علیه و آله در پیش ایستاد و بر آنها نماز گذاشت خداوند این آیه را نازل کرد «و اسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود چه گواهی می‌دهید و چه کسی را می‌پرستید؟ گفتند گواهی می‌دهیم به لا اله الا الله وحده لا شریک له و به اینکه تو رسول الله هستی از ما چنین پیمان گرفته شد. نافع گفت صحیح می‌فرمائید یا اباجعفر.



شما به خدا وصی پیامبرید و خلفای او، در تورات نام شما هست و در انجیل و زبور و قرآن شما به خلافت از دیگران شایسته ترید.

فصول المختاره صفحه ۱۲۲.

بکیر بن اعین گفت مردی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت چه می فرمائید درباره زنی که از دنیا رفته و دارای شوهر و برادران مادری و یک خواهر پدری است؟ فرمود به شوهر نصف مال می رسد، سه سهم از شش سهم می رسد و به برادران مادرش ثلث که دو سهم از شش سهم است می رسد و به خواهر پدری بقیه مال که عبارت از یک سهم از ثلث سهم است خواهد رسید. آن مرد گفت فرائض زید و فرائض عامه و قاضیان غیر از اینست یا ابا جعفر! آنها می گویند خواهر پدری ثلث می برد از شش سهم تا هشت سهم. امام فرمود به چه دلیل چنین حرفی می زنید؟ گفتند بدلیل این آیه که خداوند می فرماید «ان امر واهلك لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترك» فرمود اگر بجای خواهر برادر بود چقدر می برد؟ گفت جز یک ششم بیشتر نمی برد. فرمود به چه دلیل شما سهم برادر را کمتر می دهید اگر استدلال می کنید که در آیه تصریح به نصف شد برای برادر که تصریح به تمام شده است و تمام مال بیشتر از نصف آن است. خداوند می فرماید «فلها نصف ما ترك و هو يرثها ان لم يكن لها ولد» ولی شما در فرائض خود کسی که همه مال به او تعلق دارد هیچ نمی دهید و در یک موضع به او یک ششم می دهید و به کسی که خداوند نصف مال را داده همان نصف تمام را می دهید.

آن مرد گفت چگونه ما به خواهر نصف می دهیم و به برادر هیچ نمی دهیم؟ حضرت باقر فرمود درباره وارثانی که مادر و شوهر و برادران مادری و خواهر پدری باشد به شوهر نصف سه سهم از شش سهم که برمی گردد به سه سهم و مادر یک ششم و برادران مادری یک سوم و خواهر پدری نصف مال سه سهم که شش سهم متجاوز می شود به سه سهم. گفت بلی همین طور می گویند.

فرمود: اگر به جای خواهر برادر پدری بود، چیزی به او نمی دهند. آن مرد گفت شما چه می فرمائید؟ فرمود: برادر پدر و مادری و برادر مادری و برادر پدری یا مادر ارث نمی برند (وقتی مادر وارث باشد به آنها ارث نمی رسد).



بخش سیزدهم

احتجاجات حضرت صادق علیه السلام با کفار و مخالفین

معانی الاخبار صفحه ۱۳.

مردی از بنی امیه که اعتقادی به دین نداشت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و گفت خداوند در این آیه که می فرماید «المص» چه منظوری دارد، در این لفظ چه حکمی از حلال و حرام است و مردم از این چه بهره می برند؟
امام صادق علیه السلام از این خشمگین شد فرمود حساب داشته باش الف یک و لام سی و میم چهل و صاد نود می شود به حساب ابجد مجموع چقدر شد آن مرد گفت صدوسی و یک سال. امام صادق علیه السلام فرمود وقتی سال صدوسی و یک برسد سلطنت بنی امیه دوستان تو به پایان خواهد رسید.

ما این تاریخ را یادداشت کردیم در سال صدوسی و یک روز عاشورا مسوده (یعنی بنی عباس که پرچمهای سیاه داشتند) وارد کوفه شدند و بنی امیه منقرض گردیدند.

توضیح: این خبر با مدت حکومت بنی امیه سازگار نیست چون آنها هزار ماه حکومت کردند و حتی اگر مبدأ تاریخ را هجرت بگیریم زیرا مبدأ هجری بعدها تاریخ اسلام شد و مبدأ را اگر عام الفیل هم بگیریم ناسازگار است چون بنابراین مبدأ صد و شصت و یک سال می شود با اینکه در اکثر نسخه های کتاب صد و سی و یک است و آن مطابق عدد حروف نیست.



این خبر برای من مشکلی به وجود آورده بود تا مدت‌ها بالاخره در کتاب
عیون الحساب برخورد به اختلاف ترتیب ابجد کردم و در آنجا ترتیب ابجد را
در نزد غریبها چنین دیدم.

ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعض، قرشت، ثخذ، ظغش، پس صاد بدون نقطه به
حساب آنها شصت است و ضاد نقطه دار نود و شین نقطه دار هزار است با این
توصیه سازگار می‌شود. آنچه در اکثر نسخه‌ها هست شاید اشتباه از طرف نسخه
برداران شده که نوشته صاد نود است. بنابر مشهور از ترتیب حروف ابجد بوده. با این
حساب اگر مبدأ را بعثت بگیریم درست می‌شود یا نزول آیه چنانچه بر دقت کننده
پوشیده نیست.

احتجاج طبرسی.

قسمتی از سؤال مردی منکر خدا از حضرت صادق (ع) پرسید چگونه مردم خدا
را عبادت می‌کنند با اینکه او را ندیده‌اند؟

فرمود: دلها به نور ایمان او را درمی‌یابند و عقلها آنچه‌ان وجودش را ثابت
کرده‌اند مثل اینکه با چشم دیده شود و دیده‌ها نیز از دیدن ترکیب عالی جهان و
پیوستگی حیرت‌انگیز آن گویا او را می‌نگرند به دنیا اینهمه آثار و دلائل پیامبران و
معجزات آنها در کتب آسمانی و آیات محکم آن نیز بیشتر موجب اثبات وجود بشر
می‌گردد. دانشمندان با دیدن آثار عظمت و قدرتش دست از دیدنش برداشته‌اند.

پرسید آیا خدا نمی‌تواند خود را چنان ظاهر کند که او را ببینند و بشناسند بعد از
روی یقین او را پرستند؟ فرمود: محال جواب ندارد.

گفت به چه دلیل وجود انبیاء و پیامبران را ثابت می‌کنند؟ فرمود: وقتی ما ثابت
کردیم دارای آفریننده و سازنده‌ای هستیم که بسیار برتر و منزّه‌تر از ما و جمیع
موجودات است و او حکیم است و نمی‌تواند مخلوقات او را مشاهده کنند و نه لمس
نمایند و با آنها همکاری کند و آنها با او همکاری کنند و با آنها به استدلال پردازند و
آنها با او به بحث پردازند ثابت می‌شود که دارای سفیرانی در میان مخلوق است که
آنها را راهنمایی به مصالح و منافع و موجبات بقاء که ترک آنها سبب فنایشان



می شود می کنند با همین دلیل ثابت می شود که دستور دهندگان و نهی کنندگانی از جانب حکیم علیم در میان خلق هست. کسانی هستند که تعبیر و تفسیر دستوراتش را می نمایند که آنها همان انبیاء و برگزیدگان خلق هستند. حکیمانی هستند که به حکمت او تربیت شده اند و فرستادگان از جانب اویند با اینکه با مردم در زندگی شریک و در تمام ترکیبات آفرینش با هم یکی هستند که ادای رسالت خویش را از جانب خدای حکیم و علیم به وسیله حکمت و دلائل و براهین و شواهد می نمایند از قبیل زنده کردن مرده و شفابخشیدن کور و شخص برص دار. پس زمین خالی از حجتی که همراه با دلیلی که شاهد بر صدق گفتارش باشد نیست و عدالتش را اثبات نماید.

سپس فرمود: ما مدعی هستیم که زمین خالی از حجت نیست و این حجت از نژاد انبیاء است. هرگز خداوند پیامبری را از نژاد غیر انبیاء نفرستاده و جریان چنین است که خداوند برای انسانها شرع درخشانی قرار داده و از نژاد آدم نسلی را طاهر برگزید که از آن نسل انبیاء و پیامبران را قرار داد و آنها را برگزیده و گوهر تابناک اویند در نهادهای پاک و پاکیزه آنها در رحم های مادران حفظ شدند و آلوده به تیرگیهای جاهلیت نشدند و نه نژادشان در هم آمیخت زیرا آنها را در موضعی قرار داد که بالاترین درجه و شخصیت را داشتند. پس کسانی که خزینه علم خدا و امین غیب و نگهبان اسرار و حجت او بر مردم و مفسر بیان خدایند جز چنین صفاتی را ندارند. حجت نیست مگر از نژاد آنها که جایگزین پیامبر است به وسیله علمی که به وراثت از پیامبر در مباحث نموده اگر مردم منکرش شوند سکوت می کنند. آنچه در اختیار مردم از علم پیامبر است مقدار اندکی از علم آنها است. با اختلافی که در همین مقدار کم دارند اگر مردم پیرو آنها شوند و اطاعت نمایند و به آنها چنگ زنند عدالت گسترده می شود و اختلاف و نزاع از میان می رود و کارها استوار می شود و دین ظاهر می گردد و یقین جای شک را می گیرد کمتر مردم اقرار به او می نمایند و پاس مقامش را دارند. بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ پیامبری از دنیا نرفته مگر اینکه امت بعد از او اختلاف نموده اند و این اختلاف فقط از جهت



اختلاف در حجت به وجود آمده و رها کردن او.

گفت پس حجت با این مشخصات چه لزومی دارد؟ فرمود گاه مورد پیروی و اقتدار قرار می‌گیرد و از جانب او راهنمایی‌های لازم یکی پس از دیگری می‌شود اگر چیزی در دین ایجاد شد آنها را مطلع می‌نماید و اگر چیزی بیافزایند خبرشان می‌دهد و اگر کم کنند بصیر و مطلعشان می‌گرداند.

پس آن مرد منکر گفت جهان را از چه چیز آفرید؟ فرمود: از هیچ. گفت چگونه از هیچ بوجود می‌آید؟ فرمود: اشیاء از این دو صورت خارج نیست یا از چیزی آفریده شد یا از هیچ. اگر از چیزی باشد باید آن چیز با خدا وجود داشته باشد و قدیم باشد. قدیم هرگز پدید آمده و حادث نمی‌گردد و نه بر او تغییر و فنا عارض می‌شود و آن چیز یا باید یک ماده واحد و یک رنگ فقط باشد. این رنگهای مختلف و عناصر بسیار موجود در جهان از کجا پیدا شده؟ مرگ از کجا آمده؟ اگر چیزی که در جهان از او بوجود آمده زنده بود یا زندگی چگونه بوجود آمده اگر او مرده بود و نمی‌تواند از مرده و زنده‌ای که پیوسته بوده‌اند، به وجود آمده باشد زیرا زنده که پیوسته زنده باشد مرگ از او به وجود نمی‌آید و نمی‌تواند مرده در حال مردگی قدیم و ازلی باشد زیرا مرده را قدرت و بقائی نیست.

گفت پس از کجا قائل شده‌اند که اشیاء ازلی و قدیم است فرمود این عقیده را کسانی دارند که منکر آفریننده جهان هستند و پیامبران و دستوراتی که آورده‌اند تکذیب می‌کنند و کتابهای آسمانی را قصه سرائی نامیده‌اند و برای خود مراسم مطابق ذوق و علاقه خویش تراشیده‌اند.

با اینکه موجودات خود گواهی می‌دهند بر آفریده شدن از گردش افلاک و آنچه در میان آنها است که هفت فلک است و حرکت زمین و هرکس در روی آن است و تغییر زمان و اختلاف وقت و اتفاقاتی که در جهان به وقوع می‌پیوندد از افزایش و نقصان و مرگ و کهنگی که تمام اینها موجب می‌شود اقرار کنیم آنها دارای صانع و آفریننده حکیم و دانا است نمی‌بینی شیرینی تبدیل به ترشی می‌گردد و طعم خوشگوار تلخ می‌شود و تازه کهنه می‌گردد و تمام رهسپار جانب تغییر و فنا هستند.



گفت آفریننده جهان وقایع و حوادثی که پیش می آید قبل از پیدایش نسبت به آنها اطلاع داشت فرمود علم او ازلی است آنچه می دانسته آفریده است.

گفت ذات خدا از چند چیز جدا جداست یا از چند چیز به هم پیوسته فرمود شایسته جلال و ذات او نه اختلاف است و نه به هم پیوستگی زیرا چیزی که دارای چند جزء است پراکنده و مختلف می شود و چیزی که قسمت قسمت است به هم پیوسته می گردد دربارہ او نه مختلف صحیح است نه به هم پیوستگی و مؤتلف پرسید پس خدا چگونه است؟ فرمود: یکتا است در ذات نه یکی باشد مثل یک عددی زیرا غیر از او هر واحدی قابل تجزیه است اما ذات پروردگار یکتائی تجزیه ناپذیر است که شماره بردار نیست.

گفت به چه علت این مخلوق را آفرید با اینکه احتیاج نداشت و مجبور به آفرینش آنها نبود و نباید کار بیهوده ای در مورد خلقت ما کرده باشد فرمود: برای اظهار حکمت و اجرای علم و تدبیر خویش آفرید.

گفت چرا به همین جهان اکتفا نکرد که ثواب و عقاب خود را در همین جا بدهد فرمود: این جهان محل گرفتاری و جایگاه ثواب اندوزی و کسب رحمت است که آمیخته شده با بلاها و پر از شهوتها است در اینجا بندگان را می آزماید با فرمانبرداری نمی تواند جایگاه عمل محل جزا و پاداش باشد.

گفت این هم از حکمت او بود که برای خود دشمنی به وجود آورد با اینکه قبلاً دشمنی نداشت شیطان را بنا به عقیده شما آفرید و او را بر بندگان خود مسلط کرد که مردم را تشویق به مخالفت خدا می کند و آنقدر به او قدرت داد مطابق عقیده شما که می تواند در دلهای ایشان رسوخ نماید و در آنها وسوسه کند و دربارہ خدا ایشان را به شک اندازد و از دین منحرفشان کند بطوریکه گروهی منکر خدا شوند و غیر او را پرستند چرا دشمن خدا را بر بندگان مسلط گردانید و به او اجازه گمراه کردن ایشان را داد.

فرمود: این دشمنی که گفتم موجب زیان و دوستی سبب نفعی نمی گردد. دشمنی نقص در ملک خدا به وجود نمی آورد و دوستیش موجب افزایشی نمی گردد.



از دشمنی می ترسند که قدرتی داشته باشد که موجب سود و زیان گردد اگر تصمیم بگیرد، بتواند متصرف شود یا قدرت را از او سلب نماید، اما شیطان را خدا آفرید تا او را پرستد و به وحدانیتش اقرار نماید. در همان موقع که آفرید می دانست چکاره خواهد شد. شیطان سالها با ملائکه به عبادت مشغول بود تا بالاخره به وسیله سجده بر آدم او را آزمایش کرد. شیطان از روی رشک و حسد و بدبختی از سجده کردن امتناع نمود.

خداوند او را لعنت کرد و از میان ملائکه خارجش نمود و ملعون و مطرود به زمین فرستادش. شیطان از آن موقع دشمن آدم و فرزندانش شد و قدرتی بر فرزندان آدم جز وسوسه و تشویق به کار بد ندارد با همان مخالفت و سرپیچی که نمود باز اقرار به خدایی داشت.

گفت آیا سجده برای غیر خدا صحیح است؟ فرمود: نه. گفت: پس چگونه خداوند ملائکه را دستور داد بر آدم سجده کنند؟ فرمود: کسی که به امر و دستور خدا سجده کند او برای خدا است زیرا اطاعت فرمان او را نموده. پرسید که هانت و جادوگری از کجا به وجود آمد و چگونه خبر از آینده می دهند؟ فرمود: کهانت در جاهلیت بود هر موقعی که فاصله ای پیدا می شود از عصر پیامبران کاهن شبیه حاکم و داور میان مردم بود مسائل و وقایعی را که نمی دانستند به او مراجعه می کردند او نیز جریانهائی که بعد به وجود می آید به آنها اطلاع می داد، این اطلاع کاهن از آینده به چند طریق پیدا می شد.

تپزینی و تیزهوشی و به خاطر خطور کردن و زیرکی و گاهی بر دلش القاء می شد؛ زیرا آنچه در روی زمین به وجود می آید شیطان مطلع است، آن را به کاهن می رساند و وقایع اطراف و داخل منازل را به او می گوید.

در مورد منبرهای آسمانی شیاطین می رفتند در جاهائیکه چیزی به گوش آنها برسد در آن موقعی که از استراق سمع ممنوع نبودند و هدف سنگهای آسمانی قرار نمی گرفتند. علت اینکه از آنها جلوگیری به عمل آمد تا روی زمین از اشخاص عملی شبیه وحی به وجود نیاید تا مسئله تشخیص پیامبر و نبوت بر مردم مشکل شود تا



حجت بر مردم ثابت گردد و اشتباهی به وجود نیاید.

شیطان یک کلمه از اخبار آسمان را در مورد حوادثی که برای مردم پیش می‌آمد می‌شنید آن را حفظ می‌کرد، به زمین می‌آمد و بر کاهن القاء می‌نمود. از طرف خود کلماتی نیز به آن می‌افزود، حق را به باطل می‌آمیخت. آنچه کاهن درست می‌گفت از اطلاعاتی بود که شیطان از آسمان گرفته بود و آنچه اشتباه می‌کرد از مطالبی بود که شیطان بر آن افزوده بود. از مواقعی که شیاطین از استراق سمع ممنوع شدند دیگر کهانته از میان رفت. در این زمان شیطان‌ها به کاهنان وقایعی را که مردم با یکدیگر گفتگو می‌کنند و جریانهائی که نقل می‌کنند می‌رسانند. گاهی نیز شیاطین به یکدیگر وقایعی که در جاهای دور اتفاق افتاده از قبیل سرقت، قتل و یا گمشده می‌گویند، آنها نیز مثل انسانها راستگو و دروغگو هستند.

گفت چگونه شیطانها به آسمان بالا می‌روند با اینکه آنها نیز مثل مردم هستند در خلقت و جنه برای حضرت سلیمان ساختمان می‌ساختند و کارهائی می‌کردند که انسانها از انجام آن عاجز بودند فرمود: برای سلیمان غلظت یافته بودند چنانچه مسخر او نیز بودند اما آنها موجوداتی رقیق (گازی شکل) هستند غذای آنها نسیم است به همان دلیل می‌توانند بر آسمان صعود کنند برای استراق سمع با اینکه جسم سنگین نمی‌تواند بالا برود مگر با نردبان یا وسیله‌ای دیگر (۱).

گفت اصل سحر از چیست؟ سحر چگونه قدرت پیدا کرده بر آن کارهائی که می‌گویند؟ فرمود: سحر چند نوع است: یک نوع مانند علم طب است. همان طوری که پزشکان برای هر دردی دوائی دارند، ساحران نیز برای هر صحت و آرامشی بلا و فتنه‌ای دارند و برای هر عافیت و سلامتی بیماری و گرفتاری و برای

۱- از این قسمت خبر استفاده می‌شود که می‌توان به کرات بالا با وسیله رفت چنانچه این آیه قرآن نیز شاهد بر صعود به آسمانها و کرات است با وسیله.

«یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لاتنفذون الا بسطان»



هر چیزی حيله‌ای اندیشیده‌اند. نوع دیگری تیزهوشی و سرعت عمل و شعبده بازی و سبکبالی است. یک نوع هم استفاده از شیاطینی که با آنها ارتباط دارند. گفت شیاطین چگونه بر سحر اطلاع یافته‌اند؟ فرمود: از همان راهی که پزشکان به علم طب اطلاع یافته‌اند. برخی از اطلاعات به وسیله تجربه پیدا شده و برخی علاج و دوا است.

پرسید درباره آن دو ملک به نام هاروت و ماروت که مردم می‌گویند آن دو به اشخاص سحر می‌آموزند چه می‌فرمائید؟ فرمود: آن دو وسیله‌ای برای آزمایش و امتحان هستند. تسبیح آنها چنین است: هر کس امروز چنین کند، چنان خواهد شد. اگر به وسیله فلان چیز معالجه کند، چنان می‌شود. انواع سحر می‌آموزند هرچه می‌گویند اما آن دو ملک می‌گویند ما برای شما آزمایش هستیم. آنچه زیانبخش برای شما است و سودی ندارد از ما نگیرید.

گفت آیا ساحر می‌تواند به وسیله سحر انسان را به صورت سگ و الاغ یا چیز دیگر درآورد؟ فرمود: او ناتوان‌تر از اینها است و عاجزتر است از آنکه تغییری در آفرینش خدا دهد. هر کس ترکیب صورتی که خدا قرار داده تغییر دهد شریک اوست در آفرینش. خداوند منزّه است از اینکه شریکی داشته باشد.

اگر ساحر چنین قدرتی داشته باشد باید بتواند امراض و ناراحتی‌ها و سفیدی موی و فقر و تنگدستی را از خود برطرف نماید. بزرگترین عمل ساحر سخن چینی است که موجب جدائی دو دوست و علاقمند به یکدیگر می‌شود و سبب خونریزی و خانه خرابی و رسوائی می‌گردد. سخن چین بدترین فرد روی زمین است. نزدیکترین سخن ساحران به درستی آن چیزهایی است که به منزله طب است. ساحر شخصی را معالجه می‌کند. از نزدیکی با زنان خودداری می‌نماید. پزشک او را برخلاف این معالجه می‌کند خوب می‌شود (۱).

۱- باینکه قسمتی از این سؤالها مربوط به بخش خداشناسی نبود، اما از نظر توضیحات لازم و مفیدی که داشت و در ضمن باز از یک جهت ارتباط به این بخش پیدا می‌کرد ذکر نمودیم.

گفت چرا میان فرزندان آدم بعضی باشخصیت هستند و برخی زیون و خوار؟
فرمود: شریف کسی است که مطیع خدا باشد و پست کسی است که معصیت او کند.
گفت مگر در میان آنها بهتر و بدتر وجود ندارد؟ فرمود: برتری فقط با تقوی و
پرهیزگاری است.

گفت شما می‌گویید فرزندان آدم همه در اصل مساوی هستند فقط به وسیله
پرهیزگاری برتری می‌جویند؟ فرمود: آری اصل آفرینش خاک است. پدر آدم و
مادر حوا یک خدا همه را آفریده و تمام بنده او هستند. از میان فرزندان آدم گروهی
که نطفه پاک و بدنهای ناآلوده داشته‌اند انتخاب کرده و در صلب مردان و رحم زنان
آنها را حفظ نموده از میان این گروه پیامبران و انبیاء را برگزیده. آنها پاک‌ترین افراد
انسان هستند. این کار را نه به آن جهت نموده که از خدا طلبکار بوده‌اند و اما چون
هنگام آفرینش می‌دانسته که آنها مطیع و فرمانبردار هستند و در عبادت برایش
شریک نمی‌گیرند انتخابشان نموده. پس آنها نیز به واسطه اطاعت و بندگی به آن
مقام و منزلت رسیده‌اند.

اینها فقط دارای شرافت و برتری و موقعیت هستند، بقیه مردم برابرند. هر کس
از خدا پرهیزد او را گرامی می‌دارد و هر که مطیع باشد محبوب خداست و هر که
محبوب او باشد با آتش او را عذاب نمی‌کند.

گفت چرا خداوند همه مردم را مطیع و خداپرست نیافرید با اینکه قدرت چنین
کاری را داشت. فرمود: اگر همه را مطیع می‌آفرید دیگر ثواب و پاداشی نداشتند زیرا
وقتی به اجبار اطاعت کنند و اطاعت از خود آنها سر نزنند بهشت و جهنمی نخواهد
بود ولی آنها را آفرید و دستور داد به اطاعت و از مخالفت بازداشت و پیامبران را
راهنمای آنها قرار داد و بهانه را از ایشان قطع نمود به وسیله کتاب‌های آسمانی تا اگر
اطاعت کنند یا معصیت نمایند کار خود آنها باشد و با فرمانبرداری شایسته ثواب و با
معصیت مستحق عذاب گردند.

گفت کار شایسته که از انسان سرزند از خود اوست و کار بد نیز از خود او سر
می‌زند. فرمود: عمل شایسته را بنده خدا انجام می‌دهد و خدا به آن امر کرده و عمل



بد را او انجام نمی دهد خدا نهی کرده. گفت: مگر کاری که می کند به وسیله آلت و اعضائی نیست که خدا در او ترکیب کرده؟ فرمود: چرا، اما به وسیله همان آلتی که کار خوب انجام می دهد قادر است کار بدی را که از آن نهی نموده انجام دهد. گفت آیا بنده را در این مورد اختیاری هست؟ فرمود: هرچه خدا او را از آن باز داشته می دانسته که قادر به ترک آن هست و هرچه به آن امر کرده می دانسته که می تواند انجام دهد زیرا هرگز خداوند ستم روا نمی دارد و کار بیهوده نمی کند و چیزی را که نمی تواند انجام دهند تکلیف نمی نماید.

گفت کسی که خدا او را کافر آفریده می تواند ایمان بیاورد؟ آیا خداوند می تواند اعتراض بر او نماید که چرا ایمان نیاورده؟ فرمود: خداوند همه مردم را مسلمان آفریده، کافر شدن اسمی است که بعد از طرز کار و زندگی بر انسان نهاده می شود. هنگام آفرینش خدا او را کافر نیافریده پس از آنکه به موقعیتی که حجت بر او تمام می گردد و سرپیچی می کند کافر می شود، حقیقت بر او عرضه می شود منکر می گردد، با این انکار کافر می شود.

گفت ممکن است برای بنده شر را مقدر نماید در حالی که او را امر به کار خیر می نماید، با اینکه قدرت انجام آن را ندارد؟ فرمود: شایسته عدل خدا نیست که بر بنده ای شر را مقدر گرداند و از او این شر را بخواهد، بعد امر کند او را به کاری که می داند نمی تواند انجام دهد و قدرت ندارد دست بردارد از چیزی که بر او مقدر نموده بعد او را عذاب نماید که چرا انجام نداده کاری که نمی توانسته انجام دهد.

گفت پس با چه فضیلت و موقعیتی مستحق ثروت و توسعه زندگی شده اند، ثروتمندان و کسانی زندگی خوبی دارند و چه موجب شده که باید گروهی فقیر و تنگدست و سخت گذران باشند؟

فرمود: ثروتمندان را آزمایش می کند با ثروتی که به آنها می دهد تا چگونه شکر گذارند و فقیران را می آزماید تا مقدار صبر و شکیبائی آنها را بدانند. یک جهت دیگر گروهی را در همین زندگی نعمت بخشیده و گروه دیگری را ذخیره نموده برای روز احتیاجشان، جهت سوم او مقدار توان هرکسی را می داند به اندازه توانش به او



داده با اینکه اگر تمام مردم ثروتمند می شدند دنیا خراب می گردید و نقشه جهان بر هم می خورد و به سوی نیستی رهسپار می شدند ولی گروهی را برای گروه دیگر کمک قرار داده و رزق و توشه آنها را در انواع مختلف از شغلها و حرفه ها نهاده که این کار بهتر موجب بقا و دوام می گردد.

و نقشه ای صحیح تر است، باز ثروتمندان را امتحان می نماید که تا چه اندازه نسبت به تنگدستان مهربان هستند، تمام اینها لطف و رحمتی است از جانب حکیمی که نمی توان بر کارش خرده گرفت.

گفت چرا طفل کوچکی که گناهی نکرده گرفتار بیماریها و امراض می گردد با اینکه سابقه عمل خلافی ندارد؟

فرمود: بیماری چند قسم است:

۱- بیماری آزمایشی.

۲- بیماری شکنجه ای.

۳- بیماری که موجب مرگ است با اینکه تو خیال می کنی به واسطه سوء تغذیه و آشامیدنی های بیماری انگیز و وپاخیز است یا به واسطه بیماری مادرش مبتلا به این بیماری شده و گمان می کنی کسی که کاملاً وارد به حفظ بهداشت باشد و خوردنیها و آشامیدنیهای سودمند و زیان بخش را بداند و به کار برد مریض نمی شود و با این حرف هم عقیده هستی با آنها که می گویند بیماری و مرگ فقط از خوردنیها و آشامیدنیها است.

با اینکه ارسطاطالیس معلم اطباء افلاطون رئیس حکیمان مردند و جالینوس به پیری گرائید و از چشم نابینا شد و نتوانست مرگ را از خود دفع نماید بسا از پزشکان دانا و وارد به دردها و دواها و استاد که جان سپردند و نادانانی نسبت به علم پزشکی و طب بعد از آنها سالها زندگی کردند طیبیب را هنگام تمام شدن مدت زندگی علم طب سودی نبخشید و نه آن شخص ناوارد را عدم اطلاعش بر علم طب زبانی به وجود آورد با اینکه اجلس سر نیامده بود.



بعد فرمود: بیشتر پزشکان معتقدند که انبیاء از علم پزشکی اطلاعی ندارند بنا بر عقیده آنها می‌خواهیم چه کنیم، علمی را می‌گویند انبیاء که نماینده خدا بر مردم و امین پروردگارند در روی زمین و خزینه علم و وارث حکمت و راهنمای به سوی او دعوت کننده مردمند به اطاعت خدای از آن علم بهره ندارند، از آن گذشته بیشتر از پزشکان را مشاهده کرده‌ام که منحرف از راه انبیاء هستند و کتاب‌های آسمانی را تکذیب می‌کنند. همین مطلب موجب شده که بی‌علاقه به علم پزشکی و پزشکان شوم.

گفت: چگونه بی‌علاقه هستی نسبت به گروهی که خود رئیس آنها محسوب می‌شوی و معلم آنهائی.

فرمود: چون من می‌بینم پزشکی ماهر و استاد در علم طب اگر از او سؤال کنی حدود نفس خود را نمی‌داند و ترکیب و تألیف بدن و اعضای خویش را نمی‌شناسد و مجرای غذا در اعضاء و جوارح و محل خروج نفس و حرکت زیان و جایگاه سخن و نور چشم و تحرک آلت جنسی و اختلاف شهوات و ریزش اشک و محل شنوایی و محل درک و فهم و جایگاه روح و محل خروج عطسه و موجبات غم و اندوه و اسباب شادی و سرور و علل کوری و کوری و چیزهای دیگر که اگر از آنها سؤال کنی چیزی ندارند جز آنچه بین خود مستحسن و مقبول می‌شمارند و عللی را که تجویز نموده‌اند. گفت بفرمائید آیا خداوند را در ملک خود شریکی هست یا مخالفی در تدبیر آفرینش دارد؟ فرمود: نه.

گفت پس این فساد موجود در جهان از قبیل درندگان زاینبخش و جنبندگان وحشت‌انگیز و موجودات نفرت‌انگیز، کرمها، پشه‌ها، مارها، عقرب‌ها از چیست با اینکه شما عقیده دارید هرچه را خلق نموده علت و جهتی دارد و کار بیهوده نمی‌کند. فرمود: مگر تو خود نمی‌گوئی که عقرب‌ها برای ناراحتی مثاقه و خصیه‌ها خوب است و برای کسی که در رختخواب ادرار می‌کند و بهترین پادزهر از گوشت افنی به دست می‌آید، گوشت آنها را اگر جزامی بخورد برایش نافع است و عقیده داری کرم‌های قرمز زیرزمین برای بیماری آکله نافع است.



فرمود: اما مگس و پشه و کیک و برنجی از آنها را روزی برای پرندگان قرار داده و با آنها خوار می‌کند متکبران و ستمگرانی را که بر خدای خود تکبر می‌ورزند و انکار خدائیش می‌کنند، ضعیف‌ترین موجود را بر او مسلط می‌کند تا قدرت و عظمت خویش را به او نشان دهد. داخل در بینی او شد و به مغزش رسید بالاخره او را کشت (۱). در ضمن باید بدانی که، اگر بخواهیم علل و موجبات خلقت تمام موجودات را بدانیم که چرا آفریده با او در علم مساوی خواهیم شد و آنچه او می‌داند ما نیز خواهیم دانست و از او بی‌نیاز می‌شویم ما و او در علم برابر می‌شویم. گفت آیا می‌توان بر خلقت و تدبیر آفرینش او ایراد گرفت؟ فرمود: نه. گفت پس خداوند مردها را بطوری آفرید که آلت مردی آنها نبوده است این کار او حکمت بوده یا کار بی‌هوده است؟ (۲) فرمود: حکمت است. گفت پس چرا شما آفرینش او را تغییر داده‌اید و پوست آلت را می‌برید و می‌گوئید این کار بهتر است و بر کسی که ختنه نشده عیبجوئی می‌کنید یا اینکه خداوند آنطور آفریده او را و کار خود را که ختنه است بهتر می‌داند یا شما می‌گوئید این کار را خدا اشتباه کرده و مصلحت نبوده.

فرمود: این کار از جانب خدا از روی حکمت و مصلحت است، اما خودش دستور داده و واجب کرده بر بندگان که ختنه نمایند چنانچه بچه از شکم مادر خارج می‌شود ناف او متصل به ناف مادر است اینطور او را آفریده اما دستور داده ناف او را قطع کنند، اگر قطع نکنند برای بچه و مادر هر دو زیانبخش است. همین‌طور است

۱- اشاره به داستان نمرود است که سعدی نیز در دیباچه خود می‌گوید جبّاری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان و تار عنکبوت را سد عصمت دوستان گردانید.

۲- این اشکال نیز شبیهه ایراد سابق است بالاخره در قرن‌ها پیش در این مورد مردم اشکالهایی داشته و دانشمندان بعضی جواب داده‌اند و گروهی مثل ثنویان قائل به در آفریننده خیر و شر شده‌اند قور و ظلمت، جواب کافی و غیر قابل انکار در این مورد همان جواب حضرت صادق (ع) است.



ناخنهای انسان که فرمود هر وقت بلند شد آن را بچینید با اینکه قادر بود طوری بیافریند که بلند نشود. همین طور موی شارب و سر انسان بلند می شود و آن را کوتاه می کنند. چنین است نیز گاوهای نر که آنها را نر آفریده اما اخته کردن و قطع نسل نمودن بهتر است اینها هیچ کدام عیبی در نقشه آفرینش خدا نیست.

گفت مگر شما نمی گوئی که خدا فرموده است «ادعونی استجب لکم» مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم و مضطر و گرفتار را می بینیم دعا می کند ولی مستجاب نمی شود و مظلوم و بیچاره او را به فریادرسی خود می خواند به دادش نمی رسد.

فرمود: وای بر تو احدی او را نخوانده که دعایش مستجاب نشود اما دعای ظالم رد می شود تا وقتی توبه کند مظلوم و کسی که حق با اوست وقتی دعا کند دعایش را مستجاب می کند و بلا را بطوری از او برمی گرداند که متوجه نمی شود یا برایش ثواب زیادی ذخیره می کند برای روزی که احتیاج دارد. اگر چیزی که تقاضا نموده به نفع او نیست در صورتی که دعایش مستجاب شود در این صورت از دادن به او خودداری می کند. مؤمن عارف گاهی خودداری از دعا می کند چون نمی داند این کار او درست یا اشتباه است.

گاهی بنده از خدا درخواست از بین بردن کسی را می کند که اجلش نرسیده یا تقاضای باران می کند در موقعی که شاید باران در آن موقع صلاح نیست زیرا خداوند واردتر است به تدبیر و نقشه خلقت شبیه این جریانها زیاد است این مطلب را دقت کن.

گفت ای دانشمند چرا از آسمان کسی فرود نمی آید و کسی به آسمان بالا نمی رود و راهی به آنطرف نیست اگر بندگان در هر چند وقت یک نفر به آسمان بالا رود و پائین آید این کار ربوبیت را بهتر ثابت می کند و بهتر شک را از میان برمی دارد و موجب یقین بیشتری می شود و بهتر متوجه می شوند بندگان در آنجا مدبری وجود دارد به جانب او بالا می روند و پائین می آیند.

فرمود: هرچه در زمین مشاهده می کنی تدبیر آن از آسمان است و از آنجانب



آشکار می‌گردد. مگر نمی‌بینی خورشید از آسمان طلوع می‌کند که روشنائی روز است و پایداری جهان به او پیوسته است اگر از درخشش باز ایستد هر که در روی زمین است سرگردان و هلاک می‌شود. ماه نیز در آسمان طلوع می‌کند که نور شب است به وسیله آن تشخیص ماه و سال و حساب و روزها داده می‌شود، اگر باز ایستد مردم سرگردان می‌شوند و نقشه جهان بر هم می‌خورد در آسمان ستارگانی وجود دارد که به وسیله آنها راه را می‌یابند در تاریکی، خشکی و دریا و از آسمان باران فرود می‌آید که سبب زندگی تمام چیزها از زراعت و نباتات و چهارپایان و تمام آفریده‌ها است. اگر باران نبارد زندگی ادامه نخواهد یافت و تغییر پیدا می‌کند. ابر و رعد و برق و صاعقه تمام اینها دلیلی است بر اینکه آنجا مدبری وجود دارد که تدبیر هر چیزی در اختیار اوست و از جانب او فرود می‌آید جز اینکه تو قبول نمی‌کنی مگر چیزی را که با چشم بینی. آنچه با چشم مبینی اگر اندیشه خرد را بکاربری برایت کافی است.

گفت اگر خداوند در هر صد سال یک مرتبه از مرده‌ها گروهی را برمی‌گرداند تا سؤال کنیم چه بر آنها گذشته و بعد از مرگ را در چه وضعی بوده‌اند و درباره ایشان چه کرده‌اند سبب می‌شود که مردم یقین پیدا بکنند و تردید از دل‌هایشان می‌رود.

فرمود: این سخن کسی است که منکر پیامبران باشد و آنها را تکذیب کند و گفتار ایشان را که از جانب خداوند می‌گویند نپذیرد. خداوند توسط پیامبران حال فوت شدگان ما را بیان نموده کسی از خدا و پیامبران راستگوتر هست با اینکه گروهی به دنیا برگشته‌اند از مرده‌ها از قبیل اصحاب کهف که سیصد و نُه سال مرده بودند بعد خداوند آنها را برانگیخت در زمانی که مردم منکر بعث و زنده شدن بودند تا حجت بر آنها تمام گردد و قدرت خدا را ببینند. خداوند ارمیای پیغمبر را می‌میراند وقتی گذرش بر خرابه‌های بیت المقدس افتاد. پس از جنگ بخت نصر با خود گفت چگونه خداوند این مرده‌ها را زنده می‌کند. صد سال در آنجا مرده بود، پس از آن زنده شد می‌دید چگونه اعضایش به هم وصل می‌شود و گوشت بر آنها می‌روید، بندها و رگهایش به هم می‌پیوندد. همینکه صحیح و سالم نشست گفت فهمیدم که



خدای توانا بر هر چیز قادر است.

از آن جمله هزاران نفر بودند که از وطن خود از ترس طاعون فرار کردند، خداوند آنها را میراند و مدتها مرده بودند تا استخوانهایشان پوسید و بندها از هم گسیخت و به صورت خاک درآمدند، خداوند وقتی تصمیم گرفت قدرت خویش را نشان دهد پیامبری به نام حزقیل را برانگیخت، او این مردگان را فراخواند، بدنهای آنها گردهم آمد و روح به پیکرهایشان برگشت، از جا حرکت کردند به همان صورتی که مرده بودند، یک نفر از آنها کم نشده بود و مدتها پس از آن زندگی کردند خداوند گروهی را که با موسی به کوه طور رفته بودند و می گفتند خدا را به ما آشکارا نشان بده آنها را میراند سپس زنده گردانید.

گفت بفرمائید آنها که ادعای تناسخ ارواح را دارند^(۱) از کجا چنین ادعائی را کرده اند و چه دلیل بر گفته خود دارند.

فرمود مدعیان تناسخ پشت به افکار دین نموده و گمراهی را برای خود پسندیده اند و دل به شهوت رانی بسته اند گمان می کنند آسمان خالی از چیزهائی است که گفته شده و آفریننده جهان به شکل همین مردم است دلیل آنها این روایت است که گفته اند خداوند آدم را به شکل خود آفرید. می گویند بهشت و جهنم و قیامت و رستاخیزی وجود ندارد قیامت در نظر آنها خارج شدن روح از بدن و داخل شدن در بدن دیگری است. اگر آدم نیکوکاری باشد داخل قالبی می شود که از بدن اول بهتر باشد، در درجه ای بالاتر از نظر دنیا اگر گناهکار باشد یا عرفان نداشته باشد در قالب یکی از چهار پایان که در دنیا رنج کش هستند یا حشرات منفور وارد می شود.

روزه و نماز و عبادتی ندارند به جز شناسائی کسی را که واجب می شمارند شناختن او را هر نوع شهوت رانی با زنان برای آنها حلال است از قبیل ازدواج با

۱- پیروان این ادعا می گویند خداوند تعداد محدودی روح آفریده و روح ها را در بدنها می گرداند ممکن است روح فلان کس تاکنون چند بدن را تعریض کرده باشد.



خواهران و دختران خود و خاله‌ها و زنان شوهردار گوشت مرده و شراب و خون را حلال می‌شمارند. تمام فرقه‌ها اعتقاد ایشان را زشت می‌شمارند و تمام ملل آنها را لعنت می‌کنند.

وقتی از آنها دلیلی بخواهی کناره می‌روند و سر باز می‌زنند اعتقاد آنها را تورات تکذیب نموده و قرآن لعنت می‌کند. با تمام این خرافات می‌گویند خدای ما از قالبی به قالب دیگر نقل مکان می‌کند و ارواح ازلی همان‌هایی هستند که با آدم بوده‌اند همین‌طور نقل و انتقال نموده‌اند تا عصر ما یکی پس از دیگری وقتی خالق به صورت مخلوق باشد، چه دلیل می‌تواند بیاورد که یکی از آنها خالق دیگری است. می‌گویند ملائکه از همان اولاد آدم هستند وقتی از امتحان درآمدند و به مرتبه عالی دین رسیدند و تصفیه شدند ملک می‌شوند در بعضی از گفتار خود متمایل به نصرانیان می‌شوند و در بعضی پیرو طبیعین هستند.

می‌گویند اشیاء به صورت حقیقی خود نیستند. بر آنها لازم است که از خوردن هر نوع گوشتی پرهیز کنند زیرا چهارپایان، به عقیده آنها تمام از فرزندان آدم هستند که صورتشان تغییر یافته نباید گوشت خویشاوندان خود را بخورند.

گفت بعضی معتقدند با خدا یک طینت و سرشت موذی همراه است که از دست او رهائی ندارد مگر با او پیامیزد و در آن حلول کند از همان طینت و سرشت اشیاء را آفریده.

فرمود: سبحان الله چقدر عاجز و ناتوان است خدائی که می‌گویند قادر است اما از دست آن طینت رهائی ندارد. اگر آن طینت زنده و ازلی است پس دو خدای قدیم می‌شوند و با یکدیگر آمیخته و تدبیر جهان را می‌کنند اگر این مطلب درست باشد پس مرگ و نابودی از کجا است؟ اگر آن طینت مرده باشد بقائی برای مرده یا ازلی قدیم نخواهد بود و مرده نمی‌تواند منشأ موجود زنده شود، این عقیده دیصانیها است که از تمام کفار خرافی‌تر و بی‌بنیادترند دل بر کتاب‌هایی بسته‌اند که پیشینیان آنها نوشته‌اند پر از سخنان مزخرف بدون دلیل و اصلی استوار که ادعای ایشان را ثابت کند تمام این مزخرفات مخالف خدا و پیامبران است و تکذیب مطالبی است که آنها



از جانب خدا آورده‌اند.

اما آنها که مدعی هستند بدن‌ها از ظلمت و ارواح از نور است و نور کار بد نمی‌کند و ظلمت کار خوب انجام نمی‌دهد نباید کسی را بر کار خلاف و عمل حرام و انجام کار زشت سرزنش کنند و بر ظلمت نباید خرده گرفت چون کار او همین است و نباید خدای را بخواند و پیش او تضرع کند زیرا نور خداست و خدا برای خود تضرع نمی‌کند و به دیگری پناهنده نمی‌شود و نباید به هیچ کس از معتقدین به این عقیده بگویند کار خوبی کردی یا کار بدی، زیرا کار بد از ظلمت سر می‌زند و این طبیعی اوست و کار خوب از نور است و نور به خود نمی‌گوید خوب کاری کردی دیگر ثالثی آنجا وجود ندارد. ظلمت بنا به عقیده آنها کارش محک‌تر و تدبیرش قوی‌تر است و از نور استوارتر است زیرا اختیار به دست بدن‌ها است. چه کس این آفریده‌ها را به یک صورت درآورده با صفت‌های مختلف هرچه دیده می‌شود از قبیل گلها و درختها و میوه‌ها و پرنده و چهارپایان باید یک خدا باشند و نور در آنها زندانی شده است، اختیار در دست ظلمت است.

و آنچه می‌گویند: بالاخره عاقبت پیروزی با نور است ادعائی بیش نیست بنا بر گفته آنها نور باید منشأ کاری نباشد چون او اسیر ظلمت است و قدرتی ندارد، کار و تدبیری انجام نمی‌دهد، اگر در مقابل ظلمت اختیاری داشته باشد پس اسیر نخواهد بود و آزاد است. اگر آزاد نباشد و اسیر ظلمت باشد پس معلوم می‌شود نیکی و خوبی و بدی و شریکه در جهان وجود دارد از ظلمت سر می‌زند و اوست که کار خوب و بد را می‌کند اگر بگویند این محال است نه نوری ثابت می‌شود نه ظلمت و ادعای آنها باطل است و ثابت می‌شود که خدا یکتا است و جز این عقیده باطل است.

این عقیده مانی کافر و پیروان اوست و اما آنها که می‌گویند نور و ظلمت حا کمی در میان آنها وجود دارد پس آن حا کم از هر دو برتر است، زیرا به داور کسی احتیاج دارد که مغلوب یا نادان یا مظلوم باشد این نیز اعتقاد مدقونیه است داستان آن طولانی است.

گفت جریان مانی چیست؟ فرمود: مرد کنجکاوی بود که از مجوس مقداری



گرفت و با عقاید نصرانیان مخلوط کرد و با این کار هر دو اعتقاد را فاسد و سیاه نمود و مطابق هیچ یک از این دو مذهب سخنی نگفت و می گفت جهان از دو خدا به وجود آمده، نور و ظلمت و نور داخل ظلمت قرار گرفته همانطور که نقل کردیم نصرانیان او را تکذیب کردند ولی مجوس عقاید او را پذیرفتند (۱).

گفت بفرمائید آیا خداوند برای مجوسان پیامبری فرستاد. چون من کتاب محکم و پند و اندرز به معنی دستورالعمل شفا بخشی میان آنها ندیده‌ام و اقرار به ثواب و عقاب و شرایعی که عمل کنند ندارند.

فرمود: هیچ امت وجود ندارد مگر اینکه پیامبری میان آنها وجود داشته و رسولی با کتاب از جانب خدا برانگیخته شده اما انکارش کرده‌اند. آن مرد گفت پیامبر مجوسان کیست؟ بعضی از مردم خالد بن سنان را معرفی می کنند. فرمود: خالد بن سنان مرد عربی بیابانی بود نه پیامبر، این حرفی است که بعضی از مردم می زنند. گفت پس زردشت بود؟ فرمود: زردشت برای آنها زمزمه (که یک نوع صدائی است موقع خوردن از دماغ خارج می کنند بی آنکه لب و دهان را به کار اندازند) و ادعای پیامبری کرد برخی ایمان آوردند و گروهی نیز منکر شدند او را در بیابان انداختند، درندگان بدنش را خوردند.

گفت بفرمائید مجوس به واقعیت نزدیک تر بودند در زمان خود یا عرب؟ فرمود: عرب در آن زمان پدین حنیف نزدیکتر از مجوس بودند.

زیرا مجوس کافر تمام انبیاء و منکر کتب آنهایند و برهان و دلیل ایشان را نمی پذیرند و خود را موظف دین و آداب هیچ پیامبری نمی دانند. کیخسرو پادشاه مجوس در آن زمان سیصد پیامبر را کشت. مجوس غسل از جنابت نمی کرد که عرب می کرد و این غسل از آثار خالص ملت حنیف است. مجوسیان ختنه نمی کردند با اینکه ختنه از سنن انبیاء است و اولین کسی که ختنه کرد ابراهیم خلیل بود. مجوسیها مرده های خود را غسل نمی دادند و کفن نمی کردند، اما عرب این کار را می کرد.



مجوس مرده‌ها را در بیابانها و گودالها می‌انداختند ولی عرب در قبر می‌گذاشت و برایش لحد ترتیب می‌داد. با همین روش پیامبران اول کسی که برایش قبر کنند آدم ابوالبشر بود و لحد برایش ترتیب دادند.

مجوسیها با مادران خود جمع می‌شدند و با دختران خویش ازدواج می‌کردند ولی عرب آن را حرام می‌دانست. مجوس بیت الله الحرام را انکار می‌کرد و می‌گفت خانه شیطان است ولی عرب حج می‌گذارد و احترام می‌کرد و می‌گفت خانه خدا است و اقرار به تورات و انجیل داشت و از اهل کتاب استفاده می‌نمود و دستورالعمل از آنها می‌گرفت بالاخره عرب در تمام چیزها نزدیکتر به دین حنیف از مجوس بود. فرمود: مجوسان که با خواهر خود همبستر می‌شدند مدعی بودند که این سنت آدم است اما چه دلیلی برای آمیزش با دختران و مادران داشتند، با اینکه آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر پیامبران این کار را حرام می‌دانستند و هر دینی که از جانب خدا آمده است.

گفت چرا خداوند شراب را حرام نموده با اینکه لذتی از آن بهتر نیست. فرمود: زیرا ام‌الخبائث بود و سر آمد هر شری ساعتی بر شرابخوار می‌گذرد که عقل از سرش می‌رود و خدای را نمی‌شناسد، از هیچ گناهی فروگذر نمی‌کند و هر احترامی را از میان می‌برد و هر خویشاوندی را هر چه نزدیکتر قطع می‌نماید و هر کار زشتی را انجام می‌دهد آدم مست افسارش به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد برای بت سجده نماید خواهد کرد، به هر کجا می‌خواهد او را می‌برد.

گفت چرا خون تازه حرام شد؟ فرمود: چون موجب قساوت می‌شود و رحم را از دل می‌برد و بدن را به عفونت می‌کشانند و رنگ را تغییر می‌دهد و بیشتر چیزی که موجب جذام می‌شود خون است. گفت خوردن غده‌ها برای چیست؟ فرمود: موجب جذام می‌شود. گفت لاشه حیوان مرده چرا حرام است؟ فرمود: تا فرق باشد بین آنچه نام خدا بر آن برده شده و آنچه برده نشده و مرده خون در آن منجمد شده و خون برگشت به بدنش می‌کند، گوشت آن سنگین و ناگوار است چون خون و گوشت با هم خورده می‌شود.



گفت پس ماهی هم مرده است. فرمود: کشتن ماهی به این است که زنده او را از آب بیرون آورند بعد رهایش می کنند تا بمیرد علت آن هم اینست که دارای خون نیست، ملخ نیز همین طور است.

گفت چرا زنا را حرام کرده؟ فرمود: به واسطه فساد و از بین رفتن موارث و نابود شدن نژادها زن زنا کار نمی داند چه کس او را حامله کرده فرزند نیز تشخیص نمی دهد پدرش کیست ارتباط خویشاوندی وجود ندارد و این قرابت معروف نخواهد بود. گفت چرا لواط را حرام کرده؟ فرمود: اگر حلال می بود مردها از زنها پی نیاز می شدند و موجب قطع نسل و تعطیل ازدواج می شد، مجاز بودن چنین کاری مفاسد بسیار زیادی داشت.

گفت چرا جمع شدن با حیوانات را حرام نموده؟ فرمود: نخواست مرد آب منی خود را ضایع نماید و با غیر هم جنس خود جمع شود. اگر اجازه می داد هر کس جمع می شد با همان الاغی که سوارش می گردید در این کار فساد زیادی بود. به همین جهت سواری آنها را حلال و جمع شدن با آنها را حرام نمود. برای مردان زنان را آفرید تا با آنها انس بگیرند و آرامش بجویند و آرام بخش لذت های جنسی آنها و مادران فرزندانشان باشند.

گفت چرا باید غسل جنابت کرد، کاری که کرده حلال بوده، و در حلال کثافتی نیست؟ فرمود: جنابت مانند حیض است. زیرا نطفه خونی است که محکم نشده و جماع ممکن نیست مگر با حرکت شدید و شهوت زیاد. وقتی فارغ شد بدن تنفس می کند و شخص بوی زننده در خود احساس می نماید، به همین جهت باید غسل کند. با اینکه غسل جنابت امانتی است که در اختیار بندگان خداوند قرار داده تا آنها را آزمایش نماید.

گفت ای حکیم! چه می گوئی درباره کسی که مدعی باشد این نظام و تدبیر در عالم از ستاره های هفتگانه است؟ فرمود: احتیاج به دلیل دارند که ثابت کند این جهان بزرگ و کوچک از تدبیر ستارگانی است که خودشان در مدار معینی حرکت می کنند و پیوسته به حرکت خود ادامه می دهند، نه خسته می شوند و نه ناراحت.



سپس فرمود: هر ستاره‌ای از ستارگان زیر پوشش تدبیری است آنها نیز مانند بندگاند که مأمور به کار معینی هستند و از کار دیگری ممنوع می‌باشند اگر قدیم و ازلی باشند نباید از حالی به حال دیگر تغییر نمایند.

گفت آنها که مدعی هستند این نظام از طبایع چهارگانه (سردی، گرمی، رطوبت و خشکی) به وجود آمده.

فرمود: کسی که مالک بقاء نیست و نمی‌تواند حوادث را از خود دفع نماید و شب و روز او را دستخوش تغییر قرار داده نمی‌تواند پیری را بر طرف نماید و اجل را دفع کند چه می‌تواند انجام دهد؟

گفت بفرمائید چه جواب دارید در مورد کسی که مدعی است موجودات پیوسته در توالد و تناسل هستند و قرن‌ها از پی هم می‌گذرد که بیماریها و ناراحتی‌ها و انواع آفت‌ها سبب هلاکت آنها می‌شود. این وضع شاهد اوضاع قبل است و قرن حاضر دلیل قرن سابق. مردم را به همین وضع مشاهده کرده‌اند مانند گیاه‌ها و درختها. در هر مدت زمانی حکیمی پیدا می‌شود که اطلاع از مصالح مردم دارد و قدرت تألیف کتاب نیز دارد که با زیرکی و هوشیاری کتابی تألیف می‌کند به عنوان دستورالعمل میان مردم می‌نهد که به کار نیک گرایند و از کار بد خودداری نمایند تا به فتنه و آشوب روی نیاورند و یکدیگر را نکشند.

فرمود: وای بر تو! کسی که دیروز از مادر متولد شده و فردا از دنیا خواهد رفت، چه اطلاع از قبل و بعد دارد؟ دیگر اینکه انسان از این سه حال خارج نیست، یا خود را آفریده یا دیگری او را آفریده و یا از ازل وجود داشته. ردّ مطلب اول: چیزی که نبوده نمی‌تواند چیزی را بیافریند در حالی که خود وجود ندارد و چیزی نیست، مطلب دوم: همچنین آنچه نبوده بعد بوجود آمده نمی‌داند ابتدایش چگونه بوده است. اگر انسان ازلی باشد نباید دستخوش حوادث قرار گیرد، زیرا ازلی در او ایام اثری ندارد و در معرض فنا قرار نمی‌گیرد، با اینکه ما هیچ ساختمانی را بدون سازنده و بنا و هیچ اثری را بدون مؤثر و هیچ تألیف و ترکیبی را بدون مؤلف و مرکب نمی‌یابیم. کسی که خیال کند پدرش او را آفریده گفته می‌شود پدرش را که آفریده؟



اگر پدر فرزند را آفریده باشد آنطور که دل بخواه اوست می آفریند و شکلی که دوست دارد به او می دهد و نظرات خود را در او بوجود می آورد، اگر مریض شود نمی تواند سودی بخشد او را و اگر بمیرد نمی تواند مرده اش را زنده کند. کسی که قدرت دارد آفریده ای را بیافریند و در او روح را بدمد به طوری که به پا ایستد و راه برود قادر است که از او هر گونه فساد و ناراحتی را رفع نماید.

گفت درباره علم نجوم چه می گوئید؟ فرمود: علمی است که منافع آن کم است و زیانهایش بسیار، زیرا نمی توان به وسیله آن گرفتاریها را رفع کرد و از ناراحتیها پرهیز نمود.

اگر منجم از بلا خبر دهد قدرت فرار از قضا را ندارد و اگر از خیری اطلاع دهد نمی تواند آن را زودتر برساند و از گزند نمی تواند وارهد.

منجم با خدا مبارزه می کند به وسیله علم خود زیرا مدعی است که قضای خدا را از خلق دفع می نماید.

گفت پیامبر بالاتر است یا فرشته ای که به سوی او فرستاده می شود؟ فرمود: پیامبر بالاتر است. گفت چرا فرشته ها مأمور شده اند اعمال نیک و بد انسان را بنویسند با اینکه خداوند دانا به تمام اسرار و پنهانیها است؟ فرمود: آنها را مأمور به این کار کرده و شاهد بر مردم قرار داده تا بندگان به واسطه ملازمت این فرشته ها بیشتر در عبادت بکوشند و از معصیت پرهیزند. چقدر از اشخاص که تصمیم گناهی می گیرند به واسطه همین مطلب باز می گردند، می گویند خدا مرا می بیند و ملائکه شاهد عمل ما هستند. خداوند آنها را به لطف و کرم خویش مأمور انسانها نموده تا شیطان های متمرّد را از آنها دور نمایند و حیوانات موذی و بسیاری از آفات را برطرف کنند به طوری که متوجه نشوند به اجازه خدا تا وقتی امر خدا درباره او نازل شود.

گفت خلق را برای رحمت آفریده یا عذاب؟ فرمود: برای رحمت، ولی می دانست قبل از آفرینش که گروهی مستوجب عذاب می شوند به واسطه اعمال ناشایست و انکار خدا. گفت کسی که منکر اوست به واسطه انکارش عذاب می کنند.



پس چرا کسی که معتقد به یگانگی اوست و خداشناس است عذاب می‌نماید؟ فرمود: منکر خدائیش را برای ابد و همیشه عذاب می‌کند و اما معترف را کیفر می‌کند به واسطه معصیت و مخالفتش نسبت به دستوراتی که به او داده، بعد از عذاب خارج می‌شود و خدای به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد.

گفت بین کفر و ایمان فاصله‌ای وجود دارد؟ فرمود: نه، پرسید ایمان و کفر چیست؟ فرمود: ایمان تصدیق چیزی است که از او پنهان است مانند عظمت خدا که این تصدیق از مشاهده مصنوعات و مخلوقات به وجود می‌آید و کفر انکار آن است. گفت شرک چیست و شک چیست؟ فرمود: شرک، این است که با خدای یکتا که مثل و مانند ندارد دیگری را شریک نماید و شک عبارت است از اینکه دلش به چیزی معتقد نشود.

گفت آیا عالم جاهل می‌شود؟ فرمود: عالم است نسبت به آنچه می‌داند و جاهل است نسبت به چیزهائی که نمی‌داند. پرسید سعادت و شقاوت چیست؟ فرمود: سعادت دست آویزی است که سعید به آن چنگ زده و او را به نجات می‌رساند و شقاوت خذلان و بدبختی است که شقی به آن تمسک بسته که موجب هلاکش می‌شود همه را هم خداوند عالم است. گفت بفرمائید وقتی چراغ خاموش می‌شود نورش کجا می‌رود؟ فرمود می‌رود و بر نمی‌گردد. گفت پس شما انکار نمی‌کنی که انسان هم همانطور باشد وقتی مرد و روح از بدن خارج شد دیگر برنگردد و هیچوقت مانند نور چراغ که دیگر برنگردد؟ فرمود قیاس ناصحیح کردی. فرمود آتش در درون اجسام نهفته است اما اجسام پایدار به ذات خویشند مانند سنگ و آهن وقتی یکی را به دیگری زدی از بین آن دو آتشی افروخته می‌شود که چراغ روشن می‌گردد و دارای نور است پس آتش در درون اشیاء است و نور می‌رود. روح جسم لطیفی است که به او لباس کلفتی پوشیده‌اند مانند چراغی که گفتم نیست آن کسی که در رحم جنین را از آب صاف آفریده و در آن چیزهای مختلفی ترکیب نموده از رگ و پی و دندان و موی و استخوان و چیزهای دیگر بعد از مرگ زنده‌اش می‌کند و دوبرتبه پس از فنا بازش می‌گرداند.



گفت روح کجاست؟ فرمود: در دل زمین، همانجا که بدن به خاک شده تا روز قیامت. گفت کسی را که به دار آویخته‌اند روحش کجاست؟ گفت در اختیار فرشته‌ای که روحش را گرفته تا به زمین تحویل دهد.

گفت بفرمائید آیا روح غیر از خون است؟ فرمود: آری روح بنا بر آنچه توضیح دادم برایت ماده‌اش از خون است و از خون رطوبت جسم می‌باشد و صفای چهره و صدای خوب و خنده زیاد وقتی خون منجمد شود روح در بدن مفارقت می‌کند. گفت آیا می‌توان روح را به وزن نسبت داد، سبکی و سنگینی؟ فرمود: روح مانند بادی است که در خیک و مشک می‌دمی. وقتی در او می‌دمی مشک پر می‌شود از باد اما به وزن مشک نمی‌افزاید این دمیدن باد در او نه از وزن او می‌گاهد وقتی خارج شود همین‌طور روح دارای سنگینی و سبکی نیست.

گفت بفرمائید حقیقت باد چیست؟ فرمود: باد همان هوا است، وقتی به حرکت درآید باد می‌شود وقتی ساکن است هوا است که به وسیله آن دنیا به پا ایستاده اگر باد سه روز در جهان نوزد هر چه در روی زمین است فاسد می‌شود و بو می‌گیرد زیرا باد مانند بادبزن از اشیاء چیزهای فاسد را دور و دفع می‌نماید و او را پاکیزه می‌کند پس باد مانند روح است در بدن که اگر خارج شد بدن متعفن می‌شود و تغییر می‌یابد «فتبارك الله احسن الخالقين».

گفت آیا روح وقتی از قالب خارج شد متلاشی می‌شود یا باقی است؟ فرمود: باقی است تا وقتی در صور دمیده شود، در این موقع همه چیز از بین می‌رود دیگر حس و محسوسی وجود ندارد باز دو مرتبه برمی‌گردند چنانچه ابتدا مدبر اشیاء آنها را به وجود آورد و این در فاصله چهار صد سال است که مخلوقات آسوده‌اند. این چهار صد سال همان فاصله بین دو نفخه است.

گفت چگونه می‌تواند دو مرتبه برانگیزاند با اینکه بدن فرسوده شده و اعضاء از یکدیگر جدا شده‌اند یک عضو در خلال سرزمین خوراکی درنده شد و عضو دیگری را کرم‌ها خورده‌اند و عضوی را که خاک شده بود با آن دیواری برافراشتند؟ فرمود: کسی که آنها را به وجود آورده از هیچ و صورت بخشیده بدون اینکه سابقه شکل و



قیافه داشته باشد قادر است که دوبرتبه باز گرداند آنها را مانند اول. گفت این مطلب را توضیح بده. فرمود: روح در محل خود عقیم است. روح نیکوکار در جای وسیع و روشنایی و روح بدکار در گرفتاری و ظلمت و بدن به صورت خاکی در می آید که از آن آفریده شده و آنچه درنده و حیوانات خورده اند و پاره کرده اند تمامش در خاک محفوظ است. پیش کسی که ذره ای از او پنهان نیست در ظلمات زمینی و تعداد و وزن تمام اشیاء را می داند خاک آدم های خوب مانند طلاست در خاک هنگام حشر که رسید باران شور می بارد، زمین بارور می شود بعد مانند مشک به حرکت می آید. خاک انسان مانند طلائی را که به وسیله شستن خاک از درون آن جدا کنند، جدا می شود و چنانچه کره از شیر جدا می گردد وقتی تکانش بدهند. خاک هر قالبی با اجازه خدا جمع می شود و منتقل می گردد به جایی که روح در آنجا است و شکلها به اجازه خداوند مانند اول می شود و روح در آنها می دمدمد یک مرتبه به پا می ایستد و هیچ در خورد کم و کاستی نمی بیند.

گفت بفرمائید مردم در روز قیامت عریان محشور می شوند؟ فرمود: با کفنهایشان محشور می گردند. گفت کفن از کجا می آورند که پوشیده و نابود شده است؟ فرمود: کسی که زنده کند آنها را، کفن نیز برای آنها تجدید می نماید. گفت کسی که بدون کفن مرده است؟ فرمود: خداوند عورت او را به وسیله آنچه بخواهد می پوشاند.

گفت به صورت صف می آیند؟ فرمود: آری آنها صد و بیست هزار صف در عرض زمین هستند. گفت مگر اعمال را وزن نمی کنند؟ فرمود: نه، اعمال اجسام نیستند آنها صفت کارهای مردم است، احتیاج به وزن کسی دارد که تعداد اشیاء را نمی داند و سنگینی و سبکی آنها بر او پوشیده است، چیزی بر او مخفی نیست. گفت پس میزان چیست؟ فرمود: عدالت. گفت پس معنی این آیه در قرآن چیست «فمن ثقلت موازین» فرمود: هرکس عملش برتری یابد.

گفت آیا آتش کافی نیست که مردم را به آن عذاب نماید و احتیاج به مار و عقرب نباشد؟ فرمود: به وسیله مار و عقرب عذاب می شوند کسانی که خیال



می کرده‌اند این موجودات آفریده خدا نیست و شریک خدا آنها را آفریده. خداوند در جهنم عقرب و مار را بر آنها مسلط می‌کند تا سزای انکار خویش را بیایند. گفت چگونه است که می‌گویند اهل بهشت نزدیک به درختی می‌شوند و میوه‌ای می‌چینند پس از خوردن باز درخت به حالت اول دارای میوه است فرمود: آری این شبیه چراغ است که یک نفر می‌آید و به وسیله آن چراغ دیگری را روشن می‌کند بدون اینکه از نور چراغ کم شود و دنیا پر از چراغ از همان چراغ می‌شود. گفت مگر نمی‌خورند و نمی‌آشامند باز شما معتقد هستی که قضای حاجت ندارند. فرمود: آری، چون غذای آنها رقیق است و سنگینی ندارد به وسیله عرق در بدن دفع می‌شود.

گفت چطور می‌شود که حوریه‌ها با هر چند مرتبه که شوهرش با او نزدیکی کند باز بکر است؟ فرمود: زیرا او از پاکی و پاکیزگی آفریده شد و هیچ عارضه‌ای او را نمی‌گیرد و آفتی بر او عارض نمی‌شود و چیزی در سوراخ او جریان ندارد و حیض آلوده‌اش نمی‌کند پس رحم به هم چسبیده است زیرا جز مجرای آلت مردی راه دیگری ندارد. گفت پس او هفتاد حلیه و زیور می‌پوشد شوهرش از پشت این هفتاد حُله غفرساق و بدنش را می‌بیند؟ فرمود: آری، همانطور که شما پول را که در آب صاف انداخته‌اید و به اندازه یک نیزه عمق دارد مشاهده می‌کنید.

پرسید چگونه اهل بهشت منتعم به نعمت‌ها می‌شوند یا اینکه هر کدام یا فرزند یا پدر و یا خویشاوند و یا مادر خود را از دست داده‌اند وقتی در بهشت آنها را نیابند بدون شک می‌دانند در جهنم هستند دیگر نعمت بهشت چه لذتی برای آنها خواهد داشت با اینکه می‌دانند عزیزش در جهنم معذب است. فرمود: اهل علم گفته‌اند آنها فراموش می‌کنند از این خویشانان و بعضی مدعی هستند که منتظر آمدن ایشانند و امیدوارند که بین بهشت و جهنم باشند در اصحاب اعراف.

گفت بفرمائید خورشید کجا غایب می‌شود؟ فرمود: بعضی از دانشمندان گفته‌اند وقتی سرازیر شد پائین قبه فلک دور می‌زند تا دل آسمان همین‌طور بالا می‌رود تا باز پائین بیاید از جایی که طلوع نموده. یعنی آن خورشید غائب می‌شود در سرزمینی تاریک و سیاه سپس می‌شکافد زمین را تا فرود می‌آید به جایگاه طلوعش



سرگردان است تا اجازه طلوعش دهند و نورش هر روز از بین می‌رود و نور دیگری متجلی می‌شود.

گفت کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: هر چه خدا آفریده در دل کرسی است به جز عرش خدا که بزرگتر از کرسی است و نمی‌تواند کرسی آن را احاطه نماید.

گفت: آفرینش روز جلوتر است یا شب؟ فرمود: آری، آفرینش روز قبل از شب است و خورشید پیش از ماه است و زمین قبل از آسمان قبل از حوت و حوت در آب است و آب در سنگ مجوفی است و سنگ بر شانه فرشته است و فرشته بر زمین است و زمین بر باد عقیم است و باد بر هوا و هوا را قدرت نگه می‌دارد زیر باد عقیم جز هوا و ظلمات چیزی نیست و نه پشت سر آن و سقی و نه شگی و نه چیزی تصور می‌شود. سپس کرسی را آفرید و او را پر از آسمانها و زمین کرد و کرسی بزرگترین چیزی است که خدا خلق کرده، سپس عرش را آفرید و او را بزرگتر از کرسی قرار داد.

مناظره حضرت صادق علیه السلام

هشام ابن حکم می‌گوید مردی طبیعی خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤالاتی نمود از آن جمله پرسید: چرا جایز نیست که جهان را دو خدا باشد؟ حضرت صادق علیه السلام در جواب او فرمود: اینکه گفتی دو خدا باشد خارج از دو صورت نیست. یا هر دو قدیم و ازلی هستند یا هر دو ضعیف و یا اینکه یکی قوی است و دیگری ضعیف، اگر هر دو قوی هستند چرا یکی دیگری را دفع نمی‌کند تا به تنهایی تدبیر جهان را نماید در صورتی که یکی قوی و دیگری ضعیف باشد ثابت می‌شود که خدا یکتا است به واسطه عجز و ناتوانی که در دومی فرض شد. (با فرض دیگر) اگر بگوئی دو خدا است یا این دو خدا از همه جهت با هم متفق هستند یا با یکدیگر از همه جهت فرق دارند (در صورتی که از هر جهت با هم



متفق باشند حتی از نظر وجود دو بودن صحیح نیست) اما اگر با یکدیگر فرق داشته باشند چون نظام و هماهنگی جهان را مشاهده می‌کنیم از گردش افلاک و آمد و رفت شب و روز و خورشید و ماه از این نظام و هماهنگی که تمام موجودات روی هدف و نظر خاصی آفریده شده‌اند و (در تمام جهان از ذرات کوچک و اتمها تا کرات بزرگ و کهکشانها) یک پیوستگی و ارتباط وجود دارد متوجه می‌شویم که نظم دهنده و نقشه پرداز و مدیر یکی است.

از جهت دیگر در صورتی که دو تا باشند مطابق گفته تو باید بین آن دو یک فاصله باشد تا دو بودن درست شود باید آن فاصله هم قدیم باشد بنا به گفته تو خدایان سه می‌شود اگر بگوئی سه خدا است طبق استدلالی که برای تو کردم باید دو فاصله بین آنها باشد و تعداد به پنج می‌رسد. بالاخره تعدد و کثرت به بی‌نهایت می‌رسد.

هشام گفت از جمله سؤالهای او این بود که گفت چه دلیل بر وجود او هست. حضرت صادق علیه السلام فرمود: این موجودات شگفت‌انگیز و جهان بیکران که گواهند بر اینکه صانعی آنها را پدید آورده مگر وقتی تو چشمت به یک ساختمان مجلل و آراسته بیفتد یقین نخواهی کرد که آن را سازنده‌ای است گرچه سازنده آن ساختمان را مشاهده نکرده باشی و او را ندیده باشی. گفت پس او چیست؟ فرمود: او چیزی برخلاف چیزها وقتی می‌گویم چیزی است توجه کن یک معنی ثابت می‌شود و اینکه او چیزی است به معنی واقعی چیز بودن اما جسم و صورت نیست نه حس می‌شود و نه درک می‌گردد و با حواس پنجگانه درک نمی‌گردد خیال او را نمی‌یابد گذشت قرنهای کم و کاستی در او به وجود نمی‌آورد و زمان در او تغییری نمی‌دهد.

گفت پس شما می‌گوئید او سمیع و بصیر است. فرمود: سمیع و بصیر است می‌شنود ولی نه با عضو می‌بیند ولی بدون آلت بینایی به نفس خود می‌شنود و می‌بیند اینکه می‌گویم به نفس خود می‌شنود و می‌بیند نه این است که او شیء است و نفس شیء دیگر چون تو از من می‌پرسی و باید طوری تعبیر کنم که بفهمی می‌گویم با تمام ذات خود می‌شنود باز نه این کل و تمامی را که گفتم جزء و بعض باشد. می‌خواهم به



تو بفهمانم تعبیر از من است منظورم جز این نیست که خدا سمیع و بصیر و عالم و خبیر است بدون اینکه اختلافی در ذات و یا اختلاف در معنی پیدا کند.

باز پرسید پس او چیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: او پروردگار و معبود است او الله است از گفتن الله منظورم اثبات الف لام و لاه نیست منظورم کسی است که خالق اشیاء و سازنده آنها است. این حروف بر او دلالت دارد، او یک معنی است به نام الله و رحمن و رحیم و عزیز و سایر نامهایش که نامیده شده او معبود بزرگ و عزیز است.

گفت هرچه به وهم ما در آید و برایش یک معنی در نظر بگیریم مخلوق است. امام صادق (ع) فرمود: اگر آنطور که تو می گوئی صحیح باشد اعتقاد به توحید از ما برداشته شده، زیرا ما مکلف نیستیم معتقد شویم چیزی را که معنی نداشته باشد و غیر موهوم باشد ولی ما می گوئیم هر چیزی که با حواس تصور شود و درک گردد و بتواند حواس ما برایش حد و اندازه ای بسازد و در وهم و خیال ما در آید مخلوق است (۱).
چاره ای نداریم از اینکه برای اشیاء و موجودات صناعی ثابت کنیم منزّه از دو جهت ناستوده، جهت اول: نبودن (خدا هست) زیرا نبودن عدم و نیستی است.

جهت دوم: تشبیه (خدا به هیچ چیز شباهت ندارد) او را منزّه می دانیم از اینکه شبیه یکی از مخلوقات باشد، زیرا شباهت داشتن به چیزی، از صفات مخلوق است که از چند چیز ترکیب و تألیف یافته اند، راهی نیست جز اینکه برای این موجودات و پدیده ها سازنده و آفریننده ای معتقد باشیم که مثل آنها نباشد زیرا چیزی که مثل آنها باشد دارای این صفات خواهد بود تألیف و ترکیب و حدوث (سابقه نبودن و بعد هست شدن) و تنبیه حال از کوچکی به بزرگی و سیاهی به سفیدی و نیرو به ضعف و

۱- سؤال کننده از سؤالهای مکرر خود در مورد اینکه خدا چیست و جوابهای امام چنین درک می کند که ذات خدا را می تواند تصور نماید. به همین جهت می گوید پس هرچه تصور شود مخلوق است. امام علیه السلام در جواب او می فرماید: خدا ذاتی است که فقط ما می توانیم بگوئیم هست اما نه شبیه دیگر موجودات بیش از این راهی برای درک او نداریم.



حالات دیگری که موجود است در مخلوقات و احتیاجی به اثبات آن نداریم. گفت شما نیز او را محدود کردی چون وجودش را ثابت کردی. حضرت صادق فرمود: من او را محدود نکردم (که می‌گویم چنین و چنان است و کیفیت برایش ثابت کنم) فقط وجودش را اثبات نمودم (که هست) زیرا حد فاصل و درجه‌ای بین اثبات و نفی وجود ندارد (۱).

گفت آیا خدا دارای ماهیت و شخصیت و حقیقت است؟ فرمود: آری، زیرا چیزی وجود نخواهد داشت مگر اینکه دارای شخصیت و ماهیت باشد. گفت پس دارای کیفیت نیز هست؟ فرمود: نه، کیفیت یک حالت و چگونگی است که مربوط به صفت است (نه حقیقت ذات) و هرچه کیفیت داشت باید احاطه شود و به تصور درآید به ناچار باید خدا را خارج از دو حد تعطیل و تشبیه نمود زیرا کسی که بگوید نیست منکر او شده و خدائیش را نپذیرفته (حد تعطیل) و هرکس او را تشبیه به دیگری نماید وجودش را دارای صفت مخلوقات نموده که آنها شایسته خدائی نیستند.

باید ذاتی را اثبات نمود که دارای کیفیت نیست هیچ کس و هیچ چیز شایسته چنین ذاتی نیست و با او شرکت ندارد. ذاتی که نمی‌توان او را احاطه نمود و جز خود خدا کسی از کنه او مطلع نیست.

گفت پس موجودات را به دست خویش ساخته و پرداخته است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: او بزرگتر از آن است که اشیاء را با دست و شخصاً بسازد زیرا این کار از مختصات مخلوقات است که اشیاء نزد آنها نمی‌آیند مگر اینکه آنها را تحصیل نماید و بیاورند. خدا دارای اراده کامل و مثبت است، هرچه بخواهد انجام می‌دهد (بدون مباشرت و مداخله نفسی).

گفت پس او هم خشنود می‌شود و هم خشم می‌گیرد. فرمود: آری، اما نه آنطور که مردم خشنودی و خشم دارند زیرا خوشحالی و خشم در انسان تغییر به وجود



می آورد (در خوشحالی چهره‌المنزیشاش و در خشم گرفته و عبوس و خونهایش به جوش آمده، رگها متورم می شود) و این اختصاص به مخلوق عاجز و نیازمند دارد. خدا بزرگ و عزیز و بخشنده است، نیازی به مخلوق خود ندارد، تمام جهانیان به او نیازمندند. آفرینش را آفرید بی آنکه احتیاجی به آفریدن آنها داشته باشد و بی آنکه از کسی اقتباس نماید یا طرح آن را از دیگری فراگیرد.

گفت پس معنی «الرحمن علی العرش استوی» چیست؟ فرمود: خداوند خود را چنین ستوده او بر عرش تسلط دارد و از آفریده‌ها جداست، نه اینکه بر روی عرش قرار گرفته باشد و عرش او را در بر داشته باشد. ما می گوئیم او نگهدار عرش و حامل آن است و هم در مورد آیه «وسع کرسیه السموات والارض» آنچه خداوند در مورد عرش و کرسی فرموده قبول داریم ولی ذات مقدسش را منزه می دانیم از اینکه عرش و کرسی بجا و مکانش باشد و محتاج به جا و مکان یا چیز دیگری از مخلوقات خود شود بلکه آفرینش به او نیازمند است.

سائل پرسید چه فرق است بین اینکه دست‌های خود را به آسمان بلند کنید یا به طرف زمین پائین بیاورید؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: این کار در علم و قدرت و احاطه خدا مساوی است ولی او خود به اولیائش دستور داده که دستهایشان را به آسمان بلند کنند بجانب عرش، زیرا عرش مهدن روزی است پس ما آنچه قرآن ثابت کرده پذیرفته‌ایم و اخبار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنجا که می فرماید «ارفعوا ایدیکم الی الله عزوجل» دستهای خود را به جانب خدا بلند کنید و تمام امت بر این وضع اتفاق دارند (۱).

از کتاب غرر سید مرتضی رضی الله عنه نقل شده که جعدبن درهم در شیشه مقداری خاک و آب ریخت بعد کرمها و جانورانی پدید آمد، به یاران خود گفت من اینها را آفریده‌ام چون من وسیله وجود آنها شده‌ام.

۱- بقیه سؤال مربوط به اثبات انبیاء است که عیناً قبلاً ترجمه شده است و این خبر جزئی از خبر سابق است و اضافه بعضی از نسخه‌ها را از جهت اختصار صرف نظر کردیم.



این خبر به حضرت صادق علیه السلام رسید. فرمود: بگویند تعداد آنها چقدر است و چند عدد آن نر و چند عدد ماده است؟ اگر او به وجود آورده وزن هر کدام چه اندازه است و دستور دهد او که به این صورت آنها را درآورده به صورت دیگری درآیند. نتوانست جواب بگوید، فرار کرد.

مذاقب این شهر آشوب

یونس در حدیث خود نقل می‌کند که ابن ابی العوجاء از حضرت صادق علیه السلام پرسید به چه جهت بیماریهای مختلف موجب مرگ است؟ بعضی به ناراحتیهای شکم و بعضی با سل می‌میرند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر یک علت فقط موجب مرگ می‌شد مردم آسوده بودند تا همان علت و بیماری به خصوص پیدا شود، خداوند خواست که مردم در هر حال اطمینان به خود نداشته باشند. پرسید چرا دل انسان متمایل سبزه است بیشتر از مقداری که تمایل به چیزهای دیگر دارد؟ فرمود: چون دل را خداوند سبز آفریده (یعنی منبع معروف که تعبیر و تفسیر سبز است) و هر چیزی که متمایل به هم شکل خویش است.

روایت شده که وقتی خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید امام پرسید اسم تو چیست؟ ابن ابی العوجاء جوابی نداد. امام رو به جانب دیگران کرد. ابن ابی العوجاء برگشت نزد یاران خود پرسید چه شد؟ گفت اولین سؤالی که کرد بسیار بد بود. از نام من پرسید اگر می‌گفتم عبدالکریم است می‌پرسید آن کریم کیست که تو بنده او هستی؟ یا باید اقرار به خدا می‌کردم و یا باید اظهار چیزی را می‌کردم که پنهان داشته‌ام. گفتند برویم. ابن ابی العوجاء که رفت حضرت صادق علیه السلام فرمود: ابن ابی العوجاء پیش دوستان خود برگشت. در حالی که مغلوب شده بود و ذلت مغلوب شدن در چهره‌اش آشکار بود یکی از آنها گفت این استدلالی است که باطل را از میان برمی‌دارد، راست گفته اگر امید ثواب و ترس از عقاب نباشد مردم همه مساوی هستند، ولی اگر برگشت جهان به ثواب و عقاب برسد ما هلاک شده‌ایم.



ابن ابی العوجاء به یاران خود گفت مگر او پسر کسی که مردم جهان را مغلوب کرده نیست؟ دستور در قرآنش داد و وضع آنها را عوض کرد و اموالشان را تقسیم نمود و زنان آنها را حرام کرد (کنایه از حرکت سریع و قدرت نفوذ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است).

تفسیر قمی می نویسد: مردی از منکرین از ابو جعفر احوال پرسید این آیه را برایم توضیح بده «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحد» و در سوره دیگر می فرماید «ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء ولو حرصتم فلا تمیلوا کل المیل» بین این دو آیه چه فرق است؟ ابو جعفر گفت من نتوانستم جواب او را بدهم.

به مدینه رفتیم و خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم از آن دو آیه پرسیدم، فرمود: در آیه اول که می فرماید اگر ترسیدید از انجام ندادن عدالت یکی بگیری منظور عدالت در خرج و نفقه است و در آیه دوم که می فرماید هرگز نمی توانید عدالت روا دارید، گرچه خیلی مایل باشید در مورد محبت است زیرا هیچ کس نمی تواند در محبت بین دو زن عدالت روا دارد. ابو جعفر احوال جواب را برای آن مرد آورد. گفت این جواب از حجاز آورده شده.

فروع کافی ج ۲ صفحه ۲۷۵.

حضرت صادق علیه السلام به ابی حنیفه گفت: چه می گوئی در مورد خانه ای که روی چند نفر خراب شده فقط دو نفر پسر بچه باقیمانده، یکی حرّ و دیگری برده او بوده. حالا حرّ از برده و غلام شناخته نمی شود. ابو حنیفه گفت نصف از این و نصف از آن آزاد می شود و مال بین آنها مساوی تقسیم می گردد. حضرت صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست باید قرعه کشید. هر کدام قرعه به او اصابت کرد حرّ است و آن دیگری آزاد می شود و مولای او خواهد بود.

کتاب اختصاص.

محمد بن مسلم گفت: ابو حنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید، عرض کرد من پسر شما موسی را دیدم نماز می خواند و مردم از جلو او در رفت و آمد هستند.



هیچ کس نگفت که نهی کند آنها را با اینکه چنین کاری صحیح نیست. فرمود: صدا بزنی پسرم بیاید. وقتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام آمد امام صادق فرمود: پسرم ابوحنیفه می گوید تو نماز می خوانده ای مردم در جلوت در رفت و آمد بوده اند آنها را نهی نکرده ای.

گفت صحیح است پدرجان، آنکس که برای او نماز می خواندم از مردم به من نزدیک تر بود. خداوند می فرماید «و نحن اقرب الیه من حبل الوریث» امام صادق علیه السلام او را به سینه چسبائید و فرمود: پدر و مادرم فدایت ای خزینه اسرار. امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: قتل در نزد شما مهم تر است یا زنا؟ گفت قتل. فرمود: پس چرا در قتل خداوند دستور می دهد دو شاهد بیاورند ولی در زنا چهار شاهد این مطلب چگونه با قیاس سنجیده می شود؟

ترک نماز مهم تر است به عقیده تو یا ترک روزه؟ گفت ترک نماز. فرمود: پس چرا زن باید روزه اش را قضا کند (در ایام حیض) ولی نمازش را لازم نیست قضا نماید. با قیاس چگونه می توان درک کرد؟

بگو بینم مدفوع نجس تر است یا منی؟ گفت: مدفوع. فرمود: چگونه مدفوع با آب شسته می شود ولی برای منی باید غسل کرد؟ با قیاس چه می توانی بفهمی؟! فرمود: می گوئی من هم مثل آیات قرآن به زودی نازل خواهم کرد. گفت به خدا پناه می برم اگر چنین حرفی بزنی. فرمود: تو و یارانانت به طوری که متوجه نیستید، این ادعا را دارید.

ابوحنیفه گفت: فدایت شوم، مرا حدیثی بفرمائید که از تو روایت کنم. فرمود: پدرم از پدر عزیزش تا علی ابن ابی طالب علیه السلام نام برد که فرمود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: میثاق اهل بیت را خداوند از اعلی علین گرفت و طینت شیعیان ما را از آن گرفت. اگر اهل آسمان و زمین کوشش کنند که تغییر دهند، از آنها یکی را هرگز قدرت ندارند. ابوحنیفه بلند گریه کرد، یاران او نیز به گریه افتادند. بعد خارج شدند.

علل الشرایع و خصال ج ۲ صفحه ۹۷.



ربیع گفت: روزی حضرت صادق علیه السلام وارد مجلس منصور دوانیقی شد. مردی هندی پیش منصور بود و کتابی درباره طب می خواند. حضرت صادق علیه السلام برای شنیدن سخنان او سکوت کرد، وقتی مرد هندی از خواندن فارغ شد روی به حضرت صادق علیه السلام نموده، گفت مایلی از اطلاعات من کسب کنی. فرمود: آنچه خود دارم بهتر است از آنچه تو داری. هندی گفت شما چه دارید؟ امام پاسخ داد گرمی را با سردی و سردی را با گرمی و رطوبت را با خشکی و خشکی را با رطوبت معالجه می نمایم و کار را تمام به خدا وامی گذارم و آنچه پیامبر اکرم فرموده است به کار می برم (فرموده معده کان بیماری است و خودداری از غذا راه علاج و مداوا است) و بدن را به آنچه عادت دارد می سپارم.

طیب هندی گفت مگر علم پزشکی غیر از این است؟ امام فرمود: خیال می کنی من این مطالب را از کتاب های طب آموخته ام. گفت آری. فرمود: نه به خدا جز از خداوند از دیگری استفاده نکرده ام. حالا بگو بینم تو به علم طب واردتری یا من هندی؟ گفت من.

فرمود: از تو سؤالی می کنم. گفت بگو. فرمود: بگو بینم سر دارای چند شعبه است؟ جواب داد نمی دانم. پرسید چرا موی بالای سر در آمده است؟ گفت نمی دانم. چرا پیشانی مو ندارد؟ نمی دانم.

چرا در پیشانی خطوط قرار داده شده و راه راه است؟ نمی دانم.

چرا دو ابرو را بالای دو چشم قرار داده اند؟ نمی دانم.

چرا بینی را میان دو چشم قرار داده اند؟ نمی دانم.

چرا دو چشم به شکل دو بادام است؟ نمی دانم.

چرا سوراخ بینی در پائین است؟ نمی دانم.

چرا لب و شارب بالای دهان است؟ نمی دانم.

چرا دندانهای پائین تیز است و دندانهای کرسی پهن و نیشها درازند؟ نمی دانم.

چرا ریش داشتن به مردان اختصاص داده شده؟ نمی دانم.



چرا کف دستها از مو خالی است؟ نمی دانم.
 چرا موی و ناخن دارای حیات نیستند؟ نمی دانم.
 چرا قلب به صورت میوه صنوبر است؟ نمی دانم.
 چرا ریه دارای دو قسمت است و حرکت آنها را در محل خود قرار داده؟
 نمی دانم.

چرا کبد مجذب است؟ نمی دانم.
 چرا کلیه ها مانند دانه لوبیا است؟ نمی دانم.
 چرا پاهای انسان به عقب جمع می شود؟ نمی دانم.
 چرا کف پاها گود شده است؟ نمی دانم.
 فرمود: ولی من می دانم. عرض کرد پس جواب این سؤالها را خودتان بدهید.
 فرمود: سر دارای شعبه هایی است و به چند قسمت شده زیرا میان تهی و مجوف
 است، اگر تکه تکه نباشد زود سر درد می آورد، اگر دارای چند بخش باشد کمتر مبتلا
 به این درد می گردد (۱). و موی را در بالای سر قرار داده اند تا روغنها به وسیله آن
 مویها به مغز برسد و بخارها از کناره های آن خارج گردد و سرما و گرمائی که بر او
 وارد می شود دفع نماید.

پیشانی خالی از موی شده چون تابش نور از آن طرف به چشمها می شود و
 خطوط پیشانی برای این است که جلو عرقی که از سر به طرف چشم می آید به
 اندازه ای که انسان از خود دور می کند بگیرد، مانند جویها که آبها را نگه می دارند،
 دو ابرو را بالای چشمها قرار داده است تا به اندازه لازم نور به چشمها برسد نمی بینی
 وقتی نور زیادی به چشم کسی وارد شود دستهای خود را روی دو چشم می گذارد تا
 جلو نور را بگیرد و به اندازه لازم به آنها می رساند.

۱- ابن سینا در تشریح می گوید جمجمه از هفت استخوان تشکیل شده که چهار استخوان به منزله
 دیوار و یکی چون پایه است، بقیه که از آنها تحف تشکیل شده است این استخوانها به یکدیگر وصل شده اند
 با درزهایی که دارند.



و بینی را بین دو چشم قرار داده تا نور را دو قسمت کرده به هر چشم به اندازه آن دیگری نور برساند و چشم را مانند بادام قرار داده تا میل در آن با دواء حرکت کند و درد از آن خارج شود، اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود میل در آن حرکت نمی‌کرد و دوا به آن نمی‌رسید و درد خارج نمی‌شد، سوراخ بینی را در پائین قرار داده شده تا ترشحاتی که از مغز فرود می‌آید خارج گردد و بوی‌ها از آنجا به نیروی شامه برسد اگر سوراخ بینی بالا بود نه ترشحات پائین می‌آمد و نه بوئی به مشام می‌رسید، شارب و لب را بالای دهان قرار داده تا جلوگیری کند از رسیدن آنچه از دماغ می‌آید به دهن تا خوردن و آشامیدن بر انسان ناگوار نشود و ناراحتش نکند.

و مردها را دارای ریش قرار داده تا به وسیله آن بی‌نیاز گردند از آشکار کردن عورت و آلت مردی و زن از مرد شناخته شود، دندان‌های پائین تیز شده چون به وسیله آن قطع می‌کند و دندان‌های عقب پهن است چون به وسیله آنها نرم می‌کند و می‌جود و نیش‌ها بلند است تا پایه‌ای نگهبان برای دندانهای پیش و عقب باشد مانند پایه‌های ساختمان، و دو دست خالی از مو است زیرا به وسیله آنها لمس می‌کند اگر دارای مو می‌شد لمس کردنها را تشخیص نمی‌داد، موی‌ها و ناخن‌ها حیات ندارند زیرا طولانی شدن آنها خوب نیست و باید کوتاه نمود اگر دارای حیات می‌بود در موقع کوتاه کردن انسان ناراحت می‌شد، و قلب مانند میوه صنوبر است زیرا آن چپه است سرش باریک است تا داخل ریه شود و از سرما و هوای ریه سرد گردد تا مغز از حرارت قلب ملتهب نگردد.

و ریه دو قطعه است تا داخل شود بین گودیه‌های آن با حرکت آن نفس بکشد، و کبد محدب است تا معده سنگین شود تمامش بر معده قرار گیرد و آن را بفشارد تا گازهای آن خارج گردد، و کلیه را مانند دانه لوبیا قرار داده زیرا منی روی آن می‌ریزد قطره قطره اگر چهار گوش یا دایره‌ای شکل بود نقطه اولی به دومی می‌چسبید از خارج شدن آن لذت نمی‌برد چون منی از ستون فقرات می‌ریزد به کلیه، کلیه مانند کرم‌ها باز می‌شود و بسته می‌گردد و منی را قطره قطره به مثانه می‌ریزد مثل گلوله که از فلاخن می‌جهد.



زانوها به عقب جمع می‌شود زیرا انسان به طرف جلو راه می‌رود و موجب حفظ تعادل می‌گردد، اگر اینطور نبود در موقع راه رفتن به زمین می‌خورد، و وسط پاها گود شده زیرا در صورتی که تمام پاها روی زمین قرار می‌گرفت سنگین می‌شد مانند سنگینی سنگ آسیاب، اما اگر یک قسمت آن روی زمین قرار گیرد (مثل طایر ماشین) بچه هم می‌تواند حرکتش بدهد وقتی به رو بیافتد سنگینی آن برای مرد هم دشوار است.

پزشک هندی گفت این علم را از کجا آموخته‌ای؟ فرمود: من از اجداد خود استفاده کرده‌ام. آنها از رسول اکرم از جبرئیل از خدای بزرگ که آفریننده اجساد و ارواح است. طیب هندی گفت راست می‌گوئی، من نیز شهادت می‌دهم به یکتائی خدا و رسالت محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و اینکه شما دانشمندترین فرد روی زمینی.

کنز الفوائد کراچکی.

محمد بن سائب کلبی گفت وقتی امام صادق علیه‌السلام به عراق آمد ساکن حیره شد. ابوحنیفه خدمت امام علیه‌السلام رسید و مسائلی را پرسید از جمله سؤالهایش این بود که گفت فدایت شوم امر به معروف چیست؟ فرمود: یا اباحنیفه معروف چیزی است که معروف در آسمان باشد و معروف در زمین و آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی بن ابی طالب است. پرسید فدایت شوم منکر چیست؟ فرمود: آن دو نفری که به او ستم روا داشتند و مقامش را غصب نمودند و مردم را علیه او شوریدند. ابوحنیفه گفت مگر نهی از منکر این نیست که شخص را بینی مشغول گناهی است او را نهی نمائی؟ حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: این امر به معروف و نهی از منکر نیست، کار خوبی است که از پیش فرستاده. ابوحنیفه گفت آقا بفرمائید تفسیر این آیه را «ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم» فرمود: به نظر تو نعیم چیست؟ گفت امنیت و صحت بدن و خوراک حاضر. فرمود: اگر خدا ننگه دارد تو را یا به پا دارد تو را در روز قیامت تا از هر لقمه‌ای که خورده‌ای و هر شربت آبی که نوشیده‌ای حساب بکشد باید مدت بسیار زیادی بایستی.



گفت پس نعیم چیست فدایت بشوم. فرمود: نعیم ما هستیم که خداوند مردم را به واسطه ما نجات بخشیده از گمراهی و از کوری به بینش رسانده و از نادانی به علم. گفت چرا قرآن همیشه تازه است؟ فرمود: زیرا قرآن اختصاص به یک زمان ندارد تا گذشت زمان او را کهنه نماید اگر چنین بود قرآن نابود می شد قبل از فنای عالم.

ارشاد مفید نقل می کند:

عباس بن عمرو ققیمی گفت ابن ابی العوجاء و ابن طالوت و ابن الاعمی و ابن مقفع با چند نفر از منکرین خدا در ایام حج در مسجد الحرام جمع بودند. امام صادق علیه السلام نیز در مسجد مردم را به مسائل آشنا می کرد و تفسیر قرآن می نمود و سؤالهای آنها را با دلیل و برهان پاسخ می داد. دوستان به ابن ابی العوجاء گفتند می توانی این آقائی را که نشسته به اشتباه اندازی و سؤالهایی بکنی موجب افتضاح او شود در مقابل این مردمی که اطرافش را گرفته اند؟ می بینی چقدر مردم فرییش را خورده اند و قرآن را تفسیر می کند و سؤال آنها را پاسخ می دهد. او علامه زمان خویش است.

ابن ابی العوجاء گفت بسیار خوب. جلو رفت و مردم را متفرق کرد و صدا زد یا ابا عبدالله مجالس به امانت سپرده شد و هرکس عقده ای دارد باید بگشاید، به من اجازه می دهی سؤال کنم؟ فرمود: بپرس در صورتی که مایلی. ابن ابی العوجاء گفت چقدر این خرمن را می گوید و خود را به این سنگ می چسباند و این خانه برافراشته را می پرستید و به گردش مانند شتر رم کرده می دوید، هرکس اندیشه ای داشته باشد می فهمد این کار صحیحی نیست و از شخص صاحب نظر سر نمی زند اینک پاسخ بده که پیشوای این مردم و قله مرتفع این جمعیت هستی و پدرت بنیانگذار و نظام دهنده آن بوده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که خدا گمراهش نموده حق برایش سنگین می آید و پناه به آن نمی برد و همکار شیطان می شود و از او پیروی می نماید که موجب هلاکتش می گردد و هرگز او را از گرداب نجات نمی بخشد. این خانه ای است



که خداوند مردم را به پرستش در این خانه واداشته تا بیازماید که اطاعتش می نمایند در رابطه با آمدن اینجا. آنها را مأمور به تعظیم و زیارت خانه نموده و آن را قبله مسلمانان جهان نموده. پس این یکی در وسائل رضوان خدا و راهی است برای رسیدن به آمرزش او برافراشته گردیده با کمال و جایگاه عظمت و جلال است. خداوند دوهزار سال قبل از گستردن زمین او را آفریده، پس شایسته است که دستورش را اطاعت و از آنچه نهی نموده برحذر باشیم.

ابن ابی العوجاء گفت سخنی گفتمی که ما را حواله به چیزی که غائب است دادی. فرمود: چگونه غائب است کسی که با مخلوق حضور دارد و به آنها از رگ گردن نزدیکتر است سخن آنها را می شنود و اسرارشان را می داند و هیچ مکانی خالی از او نیست ولی هیچ مکانی او را دربر نمی گیرد و به جایی نزدیکتر از جای دیگر نیست به این مطلب آثارش گواه است و افعالش راهنما؟ آن کسی که خداوند او را به راستی برگزیده با آیات محکم و براهین واضح حضرت محمد صلی الله علیه و آله این نوع عبادت را برای ما آورده. اگر در چیزی از آن مشکوک هستی بگو تا برایت توضیح بدهم.

ابن ابی العوجاء فروماند و نتوانست چیزی بگوید و از خدمت امام رفت. وقتی به دوستان خود رسید گفت من از شما می خواستم شرابی برایم تهیه کنید شما کبابم کردید و به آتش انداختید.

گفتند ساکت باش. ما را با حیرت خود مفتضح کردی. ما کسی را از تو خوارتر در مجلس او ندیدیم. گفت به من چنین نسبت می دهید. این شخص پسر کسی است که اینطور سر مردم را تراشیده. اشاره کرد به مردمی که برای حج آمده بودند. ارشاد صفحه ۳۰۱.

روایت شده که ابو شاکر دیصانی روزی در مجلس امام صادق علیه السلام عرض کرد تو یکی از ستارگان درخشانی و آباء گرامت ماه تابان بودی و مادرانت شخصیت های برجسته و از نژادی گرامی وقتی نام از دانشمندان برده شود همه اشاره به تو می کنند. اینک تقاضا دارم مرا مطلع فرمائی که چه دلیلی بر حدوث و پدیدار



شدن جهان داری؟

حضرت صادق علیه السلام فرمود یکی از نزدیکترین دلائل را برای تو ذکر می‌کنم. تخم مرغی را خواست و در کف گرفت و فرمود این یک دژ استوار و یک حصار محکمی که داخل آن یک پوست نازک سفیدی هست و در داخل آن پوست نازک سفیده‌ای روان جای گرفته مانند نقره و یک زرده مایع. آیا در محتویات این تخم مرغ شک داری؟ ابوشاکر گفت نه در آنچه فرمودی شکمی وجود ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: بعد همین تخم جوچه‌ای می‌دهد چون طاووس. آیا غیر آنچه گفتم چیز دیگری وارد تخم مرغ می‌شود؟ ابوشاکر گفت نه. فرمود: این خود دلیلی بر پدید شدن جهان است.

ابوشاکر گفت متشکرم از راهنمایی شما توضیح دادید نیکو و مختصر، اما می‌دانید که ما جز چیزی را که به چشم درک نمائیم نمی‌پذیریم یا به گوش بشنویم و یا با دهان بچشیم و یا بویش را استشمام نمائیم و یا به دست لمس کنیم. حضرت صادق علیه السلام فرمود: از حواس پنج‌گانه صحبت کردی، با اینکه حواس نمی‌توانند چیزی را ثابت کنند مگر با دلیل همانطوری که تاریکی را نمی‌شکافند مگر با چراغ. امام علیه السلام منظورشان این است که حواس بدون عقل نمی‌توانند راهنمای مسائلی باشند که از ما دور است و پیدایش شکل و صورتی که می‌بینی معقولی است که اطلاع به آن از راه محسوس پیدا شده.

مناقب آل ابی طالب ج ۲ صفحه ۲۸.

عبدالرحمن بن سالم گفت ابن بشرمه و ابوحنیفه خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدند، امام علیه السلام به ابوحنیفه فرمود: از خدا بترس و دین را با رأی و قیاس خود توجیه نکن. اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود زیرا خداوند او را امر به سجده کرد، گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده و او را از گل.

بعد فرمود می‌توانی سر خود را با بدنت مقایسه کنی. جواب داد نه. فرمود: بگو این آب شوری که در چشم‌ها است برای چیست؟ و ترشح تلخ گوش برای چیست و سردی بینی و آب شیرین دهان اینها برای چه قرار داده شده‌اند؟ جواب داد نمی‌دانم.



فرمود: خداوند دو چشم را از چربی آفریده و شوری را در آن دوازده جهت حفظ آنها مقرر فرموده و گرنه فاسد می شدند. تلخی در گوش لطف دیگری است که به ما نموده اگر این تلخی نبود کرهها و حشرات داخل گوش می شدند و به دماغ و مغز صدمه می رساندند و آب بینی برای آن است که نفس بالا و پائین رود و بوی های خوب و بد را استشمام کنیم و طعم شیرین بزاق دهان برای آن است که انسان لذت طعم خوردنیها و آشامیدنیها را ببرد.

بعد فرمود: کدام جمله است که اولش کفر است و آخر آن ایمان؟ گفت نمی دانم. فرمود: «لا اله الا الله» بعد فرمود: کدامیک از ایندو کار نزد خدا بزرگتر است قتل یا زنا؟ جواب داد قتل. فرمود: پس خداوند در قتل به دو شاهد راضی شده ولی زنا را جز چهار شاهد نمی تواند ثابت کند. با اینکه شاهد در زنا شهادت علیه دو نفر می دهد و در قتل شهادت علیه یک نفر، زیرا قتل کار یک نفر است اما زنا کار دو نفر. باز فرمود: کدامیک از اینها نزد خدا بزرگتر است روزه یا نماز؟ جواب داد نماز. فرمود: پس چرا زن وقتی حیض می شود قضای روزه نمی گیرد ولی قضای نماز را می خواند؟ فرمود: برای اینکه زن بعد از حیض شروع به نماز می کند و ادامه می دهد اما در روزه چنین نیست.

باز پرسید: زن ضعیف تر است یا مرد؟ گفت زن. فرمود: پس چرا زن ضعیف در ارث یک سهم می برد اما مرد قوی دو سهم؟ سپس فرمود: چون مرد مجبور است خرج زن را بدهد اما زن اجباری برای خرج مرد ندارد.

باز فرمود: ادرار کثیف تر است یا منی؟ ابوحنیفه جواب داد ادرار. فرمود: بنا به قیاس تو باید غسل را برای ادرار کرد نه برای منی، با اینکه خداوند غسل را برای منی قرار داده نه ادرار. سپس فرمود: چون منی اختیاری است و از تمام بدن خارج می شود و در هر چند روز یک بار است ولی ادرار ضروری است و در هر روز چند مرتبه. ابوحنیفه گفت چطور منی از تمام بدن خارج می شود با اینکه خداوند در قرآن کریم می فرماید «یخرج من بین الصلب و الترائب» امام صادق علیه السلام فرمود: آیا فرموده است از جای دیگر خارج نمی شود (فقط از همین دو جا خارج می شود).



باز فرمود: چرا زن هنگام حامله بودن حیض نمی‌شود؟ جواب داد نمی‌دانم، فرمود: خداوند خون را نگه می‌دارد و غذای فرزند می‌کند. سپس فرمود: دو فرشته‌ای که اعمال انسان را یادداشت می‌کنند در کجای بدن قرار می‌گیرند؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: جایگاه آنها روی دندانهای عقل است که دهان دوات است و زبان قلم و آب دهان مرکب.

باز فرمود: چرا مرد در هنگام مصیبت دست خود را بر جلوی سر می‌گذارد و زن به صورت می‌زند؟ گفت نمی‌دانم. فرمود: از آدم و حواء پیروی می‌کنند وقتی از بهشت پائین شدند نمی‌بینی مرد هنگام مصیبت کمر خم می‌کند ولی زن سر به آسمان بلند می‌نماید موقع گریه.

بعد فرمود: چه می‌گوئی در مورد مردی که ازدواج کرده و بنده‌ای دارد او هم در همان شب ازدواج نموده هر دو به مسافرت رفتند و زن هر دوی آنها در یک اتاق زندگی می‌کردند خانه بر سر آن دو خراب شد هر دو زن مردند ولی دو پسر بچه باقی ماند کدامیک از آن دو پسر مالک است و کدام غلام و برده و کدام وارث و کدام موروث؟ دیگر اینکه بگو ببینم نظر تو چیست در مورد مرد کوری چشم شخص بینائی را کور کرده و کسی که دست ندارد دست یک نفر را قطع نموده و در مورد این آیه چه می‌گوئی که خداوند وقتی موسی و هارون را می‌فرستد پیش فرعون می‌فرماید «لعله یتذکر او یخشی» شاید گفتن و لعل از تو اگر بگوئی حالت شک و تردید را می‌رساند. گفت صحیح است فرمود: آیا از خداوند هم به معنی شک و تردید است؟ سپس فرمود: این آیه را توضیح بده «و قد رنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمنین» کدام محل است؟ ابوحنیفه گفت بین مکه و مدینه. امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا قسم آیا در بین مکه و مدینه حرکت نمی‌کنید با اینکه اعتمادی به جان خویش از کشته شدن و به اموالتان از سرقت ندارید؟

فرمود: این آیه را بگو «و من دخله کان آمناً» کجا است؟ گفت خانه خدا. فرمود: شما را به خدا قسم مگر نمی‌دانید که عبدالله بن زبیر و سعید بن جبیر داخل خانه خدا شدند ولی از کشته شدن در امان نبودند. ابوحنیفه گفت مرا معاف دارید



یابن رسول الله فرمود: تو می‌گوئی من به زودی مانند آنچه خدا نازل کرده نازل می‌کنم؟ گفت به خدا پناه می‌برم از چنین حرفی.^۶

فرمود: وقتی از تو سؤالی بکنند چکار می‌کنی؟ گفت از روی کتاب خدا یا سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و یا اجتهاد جواب می‌دهم؟ فرمود: اگر اجتهاد نمودی به رأی خود آیا لازم است مسلمانان پیروی رأی و نظر تو را بکنند؟ گفت آری. فرمود: همین‌طور لازم است بپذیرند آنچه را خدا نازل کرده پس گویا تو گفته‌ای به زودی نازل می‌کنم مثل آنچه خدا نازل کرده (چون اطاعت تو نیز مانند اطاعت خدا لازم است).

در حدیث دیگری محمد بن مسلم گفت حضرت صادق علیه السلام به ابوحنیفه گفت بگو همین دو نکته که بر روی دست‌های الاغ تو است چیست که موی بر روی آنها نمی‌روید؟ گفت مانند دو گوش و دو چشم شما آفریده شده‌اند فرمود: در همین مطلب هم مقایسه کردی و قیاس نمودی و خداوند دو چشم مرا برای دیدن و دو گوش مرا برای شنیدن آفریده. این دو نکته که در همه حیوانات است برای چیست و به چه درد می‌خورد؟ ابوحنیفه شرمنده بازگشت.

محمد بن مسلم گفت من عرض کردم آقا بفرمائید برای چیست؟ فرمود: خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «و لقد خلقنا الانسان فی کبد» یعنی راست (سرش به طرف بالا و پاهایش به طرف پائین است) غذای او از غذای مادر و آشامیدنی او از آشامیدنی‌های مادر است. پیمان نامه او در پیشانی اوست وقتی خداوند اجازه ولادت فرزند را بدهد فرشته‌ای به نام حیوان می‌آید او را چپه می‌کند سرش به طرف پائین می‌آید و پاهایش به طرف بالا از پیمان فراموش می‌کند اما تمام چهارپایان در شکم مادرشان چپه هستند سرشان طرف دم مادر و دمشان طرف سر مادر است. چنانچه انسان هنگام زایمان چنین می‌شود این دو نکته که سیاه است و در چهارپایان دیده می‌شود جای دو چشم آنها است در شکم مادرشان. به همین جهت موی بر آنها نمی‌روید این وضع در تمام چهارپایان هست مگر شتر که گردن او بلند است و سرش جلوتر از دو دست و دو پایش هست.



مناقب آل ابوطالب ج ۲ صفحه ۳۳۷.

ابوخیس کوفی گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم گروهی از نصرانیان در خدمت ایشان بودند. مدعی بودند که مقام موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله مساوی است چون همه آنها دارای شریعت و کتاب آسمانی هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهتر از آن دو است و داناتر. خداوند به او آنقدر علم عطا فرموده که به دیگری نداده. گفتند: آیا آیه ای در قرآن هست که شاهد بر این مطلب باشد؟ فرمود: آری این آیه «وکتبنا له فی الالواح من کل شیء» و این آیه که به عیسی می فرماید «و لیبئن لکم بعض الذی تختلفون فیه» و فرمایش خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که می فرماید «و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء و نزلنا علیک الكتاب تبیاناً لکل شیء» و این آیه «لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لديهم و احصى کل شیء عدداً» به خدا قسم حضرت محمد صلی الله علیه و آله داناتر از هر دوی آنها است اگر حضرت موسی و عیسی پیش من بیایند و سؤال از من بنمایند جواب می دهم به آنها و سؤال می کنم جواب نمی دهند.

اختصاص.

داود رقی گفت یکی از خوارج این آیه را از من پرسید «من الضأن اثنین و من المعز اثنین» چه چیز از آنها را خدا حلال کرده و چه چیز را حرام؟ گفت من چیزی نمی دانستم به حج رفتم و خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم فدایت شوم یکی از خوارج چنین سؤالی را از من کرد فرمود: خداوند قربانی مینی را میش و بز اهلی را حلال کرده ولی میش و بز کوهی را حرام. این آیه همین مطلب را می فرماید «و من الضأن اثنین و من المعز اثنین» و در قربانی مینی شتر عربی را حلال کرده و شتر نجاتی را حرام (یک نوع شتر است که نسبت به بخت نصر دارد) و از گاوها گاو اهلی حلال و گاو کوهی حرام است این آیه همان مطلب است «و من الابل اثنین و من البقر اثنین» رفتم پیش آن خارجی و جواب را به او گفتم. گفت این مطلب را باید به وسیله شتر از حجاز آورده باشی.



کنز الفوائد کراچکی: نقل کرده‌اند که ابوحنیفه با حضرت صادق علیه السلام غذا خورد وقتی امام علیه السلام دست از غذا کشید گفت الحمد لله رب العالمین خدایا این نعمت از تو و پیامبر تو است. ابوحنیفه گفت یا ابا عبد الله آیا با خدا شریک قرار می‌دهی؟ فرمود: وای بر تو خداوند در قرآن می‌فرماید «و ما تقموا الا ان اغناهم الله ورسوله من فضله» و در جای دیگر می‌فرماید «و لو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله و قالوا حسبنا الله سیؤتینا الله من فضله ورسوله».

ابوحنیفه گفت به خدا قسم گویا تا کنون در قرآن این آیات را نتخوانده بودم و نه شنیده بودم امام فرمود: من هم خوانده‌ام و هم شنیده‌ام ولی خداوند درباره تو و امثال تو نازل کرده «ام علی قلوب اقفاها» و در این آیه می‌فرماید «کلا بل ان علی قلوبهم ما کانوا یکسبون».

کتاب استدراک.

منصور دوانیقی در مجلسی که پر از جمعیت بود امام صادق علیه السلام را احضار نمود وقتی امام وارد شد اجازه جلوس داد. مدتی منصور سر به فکر فرو برده بود سپس سر برداشت و گفت یا جعفر ا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اگر گروهی از امت حرفی که نصرانیان درباره عیسی گفتند برایت نمی‌گفتند سخنی درباره‌ات می‌گفتم که هر دسته‌ای که به تو برخورد می‌کردند از خاک پاهایت برای شفا برمی‌داشتند و خود علی علیه السلام فرمود: دو دسته در رابطه با من هلاک شده‌اند یکی دوست افراطی و دیگری کینه‌توز افراطی او از عقیده افراطی‌ها درباره خود عذر می‌خواهد. سوگند به جان خود یاد می‌کنم که اگر عیسی بن مریم سکوت کند درباره آنچه نصرانیان به او نسبت می‌دهند خدا عذابش خواهد کرد. ما می‌بینیم آنچه درباره تو مردم معتقدند که مستی یا وه و بهتان است. اینکه تو در مقابل آنها سکوت کرده‌ای و راضی به حرف آنها هستی خشم خدا را بر می‌انگیزاند. نادانان شام و اوباش کوفه مدعی هستند که تو عالم دهر و ناموس دوران و حجت خدا و نماینده او و خزینه علم خدائی و ترازوی عدالت و چراغ راهنمای راه تاریکی به سوی فضای روشنی و خداوند عمل هیچ کس را قبول



نمی‌کند که جاهل به حق تو باشد و نه روز قیامت برایش ارزشی قائل شوند تو را مقامی می‌دهند که شایسته آن نیستی و آنچه سزاوار تو نیست به تو نسبت می‌دهند اینک می‌دانی اولین کسی که حق و حقیقت را گفته است جدّ تو و اولین کسی که تصدیقش نموده بر این حقیقت پدر تو است تو شایسته تری که پیرو آنها باشی و راه آنها را بپیمائی.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: من شاخه‌ای از شاخه‌های زیتونم و چراغی از چراغهای خاندان نبوت و عترت پیامبر و تربیت شده سفیران خدا و دست پرورده راد مردان پاک و چراغی از چراغهای مشکات نورم که در آن نور نور است و برگزیده پایدار در نهاد رهبران برجسته پروردگارم. منصور نگاهی به اطرافیان خود نموده گفت مرا در دریائی بیکران و موج سرگردان کرد که هیچ ساحلش نمودار نیست دریائی ژرف که شناگران غرق می‌شوند و دانشمندان سرگردان و شنونده را در تنگنای اندیشه قرار می‌دهد این همان استخوانی است که در گلوی خلفاء گیر کرده نمی‌توان او را کشت و نه تبعیدش نمود اگر من و او از درختی مبارک بودیم که ریشه‌ای پاک دارد و شاخه‌ای بلند و میوه‌ای شیرین که در عالم دژ برجسته بودند و در کتابهای آسمانی مقدس هر آینه با او برخوردی می‌کردم که عاقبت پسندیده‌ای نداشته باشد به واسطه عیب، جوئیهای که از ما می‌گفت و حرف‌های ناستوده‌ای که درباره ما می‌گوید.

امام صادق علیه السلام فرمود: قبول نکن در مورد خویشاوندان خود و کسانی که آسایش را می‌خواهند از بستگان. سخن کسی را که محروم از بهشت و اهل جهنم است زیرا سخن چنین گواهی به دروغ می‌دهد و شریک شیطان است در اختلاف انداختن بین مردم خداوند در این آیه می‌فرماید «یا ایها الذین آمنوا ان جاؤکم فاسق بنبأ» ما یاور و کمک کار تو هستیم و از ارکان مملکت و قدرت توایم تا موقعی که امر به معروف و نیکی کنی و اجرای احکام قرآن در میان مردم بنمائی و به اطاعت از خدا دماغ شیطان را به خاک بمالی. گرچه با هوشیاری و بردباری و اطلاعاتی که از آداب و سنن الهی داری بر تو لازم است پیوند نمائی با خویشاوندی که قطع نموده و



عطا گنی به کسی که محرومت کرده و ببخشی کسی را که به تو ستم روا داشته چون مقام کسی که جبران نیکی را می کند مانند کسی که صله رحم می نماید نیست. واصل کسی است که اگر کسی قطع رحم نموده او پیوند نماید. اینک صله رحم کن تا خداوند بر عمرت بیفزاید و روز قیامت تخفیف در حسابت بخشد.

منصور گفت چون راست می گوئی عذرت را پذیرفتم و به واسطه مقامی که داری از تو گذشتم اکنون مرا حدیثی بفرما از جانب خود تا پند بگیرم و مرا از هلاکت و بدبختی بازدارد. امام صادق علیه السلام فرمود: حلم و بردباری را از دست مده که پایه علم است، خوددار باش هنگامی که قدرت پیدا می کنی زیرا اگر هرچه می خواهی انجام دهی تشفی خاطر کرده ای یا کینه ای را اظهار نموده ای یا خواهند گفت خیلی قدرت دارد بدانکه اگر مستحق مجازاتی را کیفر نمائی حداکثر به تو خواهد گفت که عادل است من حالی را بهتر از حال عدل نمی دانم اما حالی که موجب سپاس و تشکر شود بهتر است از حالی که موجب صبر و شکیبائی گردد.

منصور گفت پند دادی بسیار نیکو و سخن مختصر و موجز بیان کردی اکنون از شخصیت و مقام جدت علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام حدیثی نقل کن که عامه نقل نکرده باشند فرمود: پدرم از جدم نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: در شب معراج چشمم گشوده شد و در فاصله دور چون اسب سواری که شکاف سوزنی را از فاصله یک روز راه بیند خداوند بامن در مورد علی سه پیمان گرفت فرمود: یا محمد صلی الله علیه و آله گفتم آری پروردگارم. فرمود: علی پیشوای پرهیزگاران و رهبر سفید چهرگان و سرور مؤمنین است ولی مال و پول سرور ستمکاران. او همان کلمه ای است که برای پرهیزگاران لازم شمردم و آنها سزاوارتر به این کلمه هستند و اهل آن کلمه اند به این مقام او را بشارت بده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را بشارت داد. عرض کرد یا رسول الله من در آنجا نیز یاد می شوم فرمود: آری تو را در رفیع اعلی یاد می کنند. منصور گفت این فضل خداست که به هر کس که بخواهد می دهد.



حفصی بن غیاث گفت خدمت سرور جعفرها امام صادق علیه السلام بودم. آن موقعی که منصور ایشان را آورده بود. ابن ابی العوجاء که مردی ملحد و کافر بود خدمت آنجناب رسید و گفت دربارہ این آیه چه می فرمائید ((کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها)) قبول کردیم این پوستها گنهکارند و عذاب می شوند چرا غیر آن پوستها عذاب شوند امام علیه السلام فرمود: وای بر تو آنها همان پوست اولند ولی غیر آنهایند.

ابن ابی العوجاء گفت این سخن را برایم خوب توضیح بده. امام علیه السلام فرمود: اگر شخصی یک خشت خام را تکه تکه کند، بعد آب را روی آن بریزد و گیل کند باز آن را در قالب بریزد و مثل خشت اول درآورد مگر این همان خشت اول نیست درحالی که غیر آن خشت است.

ابن ابی العوجاء گفت صحیح است، خدا عمرت را بیفزاید.

توضیح: به خط یکی از افاضل دیدم که از خط شهید اعلی الله در جته نقل می کرد که ابوحنیفه نعمان بن ثابت گفت در مینی رفتم پیش سر تراشی تا سرم را تراشند گفت طرف راست خود را بیاور و رو به قبله بنشین و نام خدا را ببر از او سه چیز آموختم که اطلاع نداشتم گفتم تو غلامی یا آزاد؟ گفت غلامم. پرسیدم غلام کیستی؟ گفت جعفر بن محمد علوی صلوات الله علیه.

گفتم ایشان در اینجا هستند یا نه؟ گفت اینجا است. رفتم درب خانه ایشان اجازه خواستم مرا اجازه نداد و گروهی از مردم کوفه آمدند و اجازه خواستند به آنها اجازه داد منهم با آنها وارد شدم. وقتی خدمت آنجناب رسیدم گفتم یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله اگر پیغام بدهی به اهل کوفه و آنها را از دشنام دادن به اصحاب محمد صلی الله علیه و آله باز داری خوب است من بیش از ده هزار نفر را در کوفه دیده ام که اصحاب را دشنام می دهند. فرمود از من نمی پذیرند. گفتم چه کسی از تو نمی پذیرد با اینکه شما پسر پیغمبری.

فرمود: تو خودت از کسانی هستی که حرف مرا نمی پذیری بدون اجازه من وارد خانه ام شدی و بی اجازه نشستی و برخلاف اعتقاد من حرف زدی. شنیده ام که تو



در دین قیاس می‌کنی گفتیم بلی. فرمود: وای بر تو نعمان، اولین کسی که قیاس کرد ابلیس بود هنگام امر به سجده برای آدم علیه السلام گفت مرا از آتش و او را از یگل آفریدی حالا بگو بینم کدام بزرگتر است از این دو، قتل یا زنا؟ گفتیم قتل. فرمود: برای قتل دو شاهد لازم داشته ولی در زنا چهار شاهد. آیا می‌توان مقایسه کرد؟ گفتیم نه.

فرمود: از این دو کدامیک بزرگتر است ادرار یا منی؟ گفتیم ادرار. فرمود: چرا خداوند در ادرار وضو را لازم دانسته ولی در منی غسل باید بکند آیا می‌توان قیاس کرد؟ گفتیم نه. فرمود کدامیک اهمیت بیشتر دارد نماز یا روزه؟ گفتیم نماز. فرمود: پس چرا برای زن حائض لازم است روزه را قضا کند ولی نماز را قضا نمی‌کند آیا می‌توان مقایسه کرد؟ گفتیم نه. فرمود: کدامیک از این دو ضعیف‌ترند زن یا مرد؟ گفتیم زن. فرمود: پس چرا در ارث خداوند به مرد دو سهم و به زن یک سهم داده آیا می‌توان قیاس کرد؟ گفتیم نه.

فرمود: چرا خداوند در مورد کسی که ده درهم بدزدد حکم به قطع دست او نموده اما اگر شخصی دست دیگری را قطع نماید باید دیه آن که پنج هزار درهم است بپردازد می‌توان اینها را قیاس کرد؟ گفتیم نه.

فرمود: شنیده‌ام تو یک آیه از قرآن را تفسیر نموده‌ای به غذای پاک و آب سرد در روز گرم این آیه «ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم» گفتیم درست است. فرمود: اگر کسی تو را دعوت کند و غذای پاک و خوبی برایت بیاورد و آب سرد و گوارائی به تو بپاشد بعد منت بگذارد بر تو همین‌طور که این آیه را تفسیر می‌کنی آیا می‌گوئی چه نوع آدمی است؟ گفتیم من او را پخیل می‌دانم. فرمود: آیا خداوند بخل می‌ورزد گفتیم پس نعیم در این آیه چیست؟ فرمود: «حبنا اهل البیت» دوستی با ما خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله.

نقل شده که طاووس یمانی خدمت امام صادق علیه السلام رسید فرمود به او یا طاووس تو را به خدا سوگند آیا کسی از خدا عذر پذیرتر هست؟ گفتیم نه. فرمود: آیا کسی راستگوتر از آنکس که می‌گوید نمی‌توانم و واقعاً هم نمی‌تواند هست؟ گفتیم



نه، فرمود: پس چرا عذر بنده را که راستگوترین شخص است کسی که عذر پذیرترین شخص است نمی‌پذیرد. طاووس دامن افشاند بین حق و من کینه و عداوتی وجود ندارد.

توضیح: منظور امام علیه‌السلام این است که معتقدین به جبر می‌گویند بنده به اجبار خدا معصیت می‌کند پس خدا عذر او را نمی‌پذیرد با اینکه ادعای صحیحی بنا به عقیده آنها کرده که گفته است خدا یا من نمی‌توانم معصیت نکنم (۱).

از یکی از امامان معصوم علیهم‌السلام نقل شده که ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید. موقعی که آقا تکیه به عصائی کرده بودند ابوحنیفه گفت آقا این عصا چیست هنوز شما به سنی نرسیده‌ای که محتاج عصا باشی؟ فرمود صحیح است. اما این عصای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. می‌خواهم تبرک به آن بجویم. ابوحنیفه گفت اگر من می‌دانستم عصای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است از جای می‌جستم و آن را می‌بوسیدم. حضرت صادق علیه‌السلام در حالی که آستین بالا می‌زد فرمود: سبحان الله یا نعمان والله تو می‌دانی این موی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و از پوست اوست آن را نمی‌بوسی. ابوحنیفه جلو آمد تا دستش را بپوسد. آستین پائین زد و دست کشید و وارد منزل خود شد.

۱- روایت بعد چند مرتبه ترجمه شده بود با مختصر اختلاف که این مرتبه از ترجمه آن صرف نظر کردیم.



بخش چهاردهم

توضیحاتی که حضرت صادق علیه السلام درباره اصول و فروع دین به روایت اعمش داده

اعمش گفت حضرت صادق علیه السلام فرمودند: این مسائل شرایع و آداب دینی است برای کسی که مایل است تمسک به آن بجوید، خدا را در نظر بگیرد خداوند هم او را هدایت خواهد کرد:

وضو را شاداب گرفتن چنانچه خداوند در قرآن کریم می فرماید: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو قدم تا برآمدگی روی پا هر کدام یک مرتبه - دو مرتبه نیز جایز است. وضو را باطل نمی کند مگر بول و گازهای معده و خواب و غائط و جنابت. هر کس روی کفش مسح کند مخالفت با خدا و پیامبر و کتاب خدا نموده وضویش صحیح نیست و نمازش نیز کافی نخواهد بود.

غسل ها چند قسم است: غسل جنابت، حیض، میت، غسل متس میت بعد از سرد شدن و غسل کسی که میت را غسل می دهد، غسل روز جمعه، غسل دو عید (عید قربان و عید فطر) غسل دخول مکه، دخول مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل روز عرفه، غسل شب هفده ماه رمضان، غسل شب نوزده ماه رمضان و شب بیست و یکم ماه رمضان و بیست و سوم آن، اما واجب غسل جنابت است. غسل جنابت با حیض یکی است.

نماز واجب: ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء



چهار رکعت و صبح دو رکعت. مجموع نمازهای واجب هفده رکعت است و نمازهای مستحب سی و چهار رکعت که چهار رکعت بعد از مغرب که در سفر و حضر کم نمی‌شود و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که معادل با یک رکعت و هشت رکعت در سحر به نام نماز شب و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح بعد از یک رکعت وتر و هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت قبل از عصر و خواندن نماز مستحب است در اول وقت.

نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر فضیلت دارد نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست نباید اقتدا نمود مگر به اهل ولایت ائمه علیهم السلام. در پوست مرده نمی‌توان نماز خواند اگر چه هفتاد مرتبه دباغی شده باشد و نمی‌توان نماز خواند در پوست حیوانات درنده.

نمی‌توان سجده کرد مگر بر روی زمین یا روئیدنیهای زمین که خوردنی نباشد و پنبه و کتان. در افتتاح نماز گفته می‌شود «تعالی عرشک» نمی‌توان گفت «تعالی جدک» و در تشهد اول نباید بگوید «السلام علينا و علی عباد الله الصالحین» زیرا حلال بودن خروج از نماز همان دادن سلام است. وقتی این سلام را گفتی نماز را سلام داده‌ای.

قصر کردن در هشت فرسخ است که دو پدید می‌شود هر گاه نماز را قصر نمودی روزه را هم افطار می‌کنی و هر که در سفر قصر نکند نمازش صحیح نیست. زیرا در مقدار فرض خدا افزوده است قنوت در تمام نمازها یک سنت واجب است در رکعت دوم قبل از رکوع و بعد از قرائت نماز میت پنج تکبیر است. هر که از این مقدار کم کند مخالفت با سنت نموده. میت را از طرف پا با ملایمت داخل قبر می‌کنند ولی زن از طرف عرض به طرف لحد گرفته می‌شود. قبرها چهار گوش می‌شود نه مرتفع.

بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم در نمازها واجب است. واجبات نماز هفت عدد است، وقت، طهارت، توجه، قبله، رکوع، سجود، دعا.

زکات فریضه واجب است از هر دو بیست درهم پنج درهم در کمتر از دو بیست



درهم نقره زکات نیست. زکات بر مال واجب نمی شود مگر بعد از گذشتن یک سال بر مالکیت صاحب آن. زکات را نمی توان پرداخت مگر به کسانی که اهل ولایت و معرفت باشند. زکات در گندم، جو، خرما، کشمش وقتی به پنج وسق رسد یک دهم باید پرداخت. در صورتی که یا آب جاری آبیاری شود اما اگر با دست و دلو آبیاری گردد و یک بیستم می پردازد وسق شصت صاع و هر صاع یک من است.

در گوسفند زکات وقتی واجب می شود که به چهل رأس برسد که باید یک گوسفند بدهد وقتی به صد و بیست و یک رسید باید دو گوسفند بدهد تا به دویست رأس بعد از دویست در هر صد رأس یک گوسفند می دهد.

گاو در صورتی که به سی رأس رسید که یک سال داشته باشند یک گوساله یک ساله تا برسد به چهل گاو که در آن باید یک گاو مسن داده شود تا شصت گاو که در آن دو گوساله تا برسد به هفتاد که در آن یک گوساله و یک گاو مسن تا به هشتاد برسد در آن دو گاو مسن می پردازند تا نود که در آن سه گوساله می دهد بعد از آن در هر سی رأس یک گوساله و دو هر چهل رأس یک گاو مسن.

در شتر زکات وقتی واجب می شود که به پنج نفر برسد که باید یک گوسفند داد در ده شتر دو گوسفند و در پانزده شتر سه گوسفند وقتی بیست شتر رسید چهار گوسفند در بیست و پنج شتر پنج رأس گوسفند. اگر بیست و شش شتر شد یک شتر که وارد سال دوم شده باشد وقتی به سی و شش شتر رسید، زکات آن شتری است که وارد سال سوم شده باشد، در چهل و شش شتر باید شتری بدهد که داخل سال چهارم شده باشد و در شصت و یک شتر زکات آن یک شتر است که داخل سال پنجم شده باشد، وقتی هشتاد و یک رسید دو شتر می دهد تا به نود برسد و در نود شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشد، در صد و بیست و یک شتر دو شتر که داخل سال چهارم شده باشند و نر بر آن جهیده باشد وقتی شتر زیاد شد در هر چهل نفر یک شتر سال سوم و در هر پنجاه نفر یک شتر وارد سال چهارم می دهد دیگر گوسفند دادن ساقط می شود و برگشت به دندان شتر می نماید (شتر زکات باید ماده باشد).

زکات فطره بر هر شخص چه صغیر باشد و چه کبیر، بنده باشد یا آزاد، مرد باشد



یا زن واجب است که بدهد یک من گندم و جو و خرما و کشمش که یک صاع کامل است که آن را نمی توان پرداخت مگر به اهل ولایت و مودت.

حداکثر ایام حیض ده روز است و حداقل آن سه روز، زن مستحاضه غسل می کند و پنبه بینی گذارد و نماز می خواند اما زن حائض نمازش را نمی خواند و قضا هم ندارد اما روزه را می خورد ولی قضای آن را باید بگیرد. روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید گرفت. نماز مستحب را نمی توان به جماعت خواند زیرا این کار بدعت و ضلالت است و هر ضلالتی در جهنم است. روزه گرفتن سه روز در هر ماه سنت است که روزه دو پنجشنبه و در وسط آن دو یک چهارشنبه پنجشنبه اول در ده روز اول ماه و چهارشنبه در ده روز دوم و پنجشنبه آخری در ده روز آخر روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد زیرا صالحین این روزه را گرفته و ترغیب کرده اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ماه شعبان را وصل به ماه رمضان می کرد روزه فوت شده از ماه رمضان اگر به تدریج جدا جدا گرفته شود اشکالی ندارد، اما پشت سر هم گرفته شود بهتر است.

الخایه حج واجب است بر هر کس که استطاعت دارد و استطاعت عبارت خوراک مال سواری و صحت بدن و به قدری داشته باشد که خرج خانواده اش تأمین شود و پس از بازگشت از مکه اداره شود، بجایز نیست مگر حج تمتع. حج اقران و افراد فقط برای کسی که خانواده اش در مسجد الحرام ساکن باشد احرام جایز نیست تا به میقات نرسد و از میقات تأخیر انداختن آن جایز نیست مگر به واسطه مرض بودن یا تقیه. خداوند می فرماید «و اتمو الحج و العمرة لله» و تمام نمودن حج عبارت است از اینکه پرهیز نماید از آمیزش جنسی و فسق و جدال در حج نمی توان در قربانی از گوسفند بی خایه استفاده کرد چون ناقص است، اما گوسفندی که خایه اش مالیده شده در صورتی که به جز آن یافت نشود اشکالی ندارد. واجبات حج عبارت است از احرام تلبیه چهارگانه که اینست «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، ان الحمد و النعمة لک و الملك لا شریک لک» طواف خانه کعبه برای عمره واجب است و دو رکعت نماز طواف در مقام ابراهیم واجب است و سعی بین صفا و مروه و طواف



نساء واجب است بعد از آن دیگر سعی بین صفا و مروه نمی کنند. وقوف در مشعر و قربانی برای حج تمتع واجب است اما وقوف به عرفه سنتی است لازم و تراشیدن سر سنت است و رمی جمره نیز سنت است.

جهاد واجب است با امام عادل، هر کس برای دفاع از مال خود کشته شود شهید است. حلال نیست کشتن یک نفر کافر و ناصبیان در زمان تقیه مگر به جنگ پردازد یا سعی کند در فساد دین و این در موقعی است که ترس از جان خود و دوستان نداشته باشی. به کار بردن تقیه در زمان تقیه واجب است و کفاره قسم ندارد و خلاف قسم حساب نمی شود. برای کسی که از روی تقیه قسم خورده تا بدین وسیله ظلمی را از خویش دور نماید.

طلاق به همان روش است که ذکر کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله برخلاف آن طلاق جایز نیست و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق حساب نمی شود. چنانچه هر ازدواجی برخلاف سنت باشد ازدواج نخواهد بود. مرد نمی تواند بیش از چهار زن به ازدواج بگیرد، اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد برای شوهری که سه مرتبه طلاق داده دیگر جایز نیست با او ازدواج کند مگر اینکه دیگری با او ازدواج نماید. فرموده است پرهیزید از ازدواج با زنی که سه بار طلاق داده شده در یک چنین موقع، زیرا چنین زنانی شوهر دارند.

صلوات بر پیامبر اکرم واجب است در هر محلی، هنگام عطسه و بادها و غیر آن و دوستی با اولیای خدا واجب است و ولایت آنها نیز واجب و بیزاری از دشمنانشان لازم است و هم از کسانی که ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله کرده و احترام آنها را نگه نداشته اند و فدک را از فاطمه زهرا علیها السلام گرفته اند و از میراث او مانع شدند و غصب حقوق او و همسرش را نموده اند و تصمیم به آتش زدن خانه اش را گرفتند و ظلم را بنیان نهاده و سنت پیامبر را تغییر دادند و برائت و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است و همچنین برائت از انصاب و ازلام (دو نوع قمار جاهلی بود) و بیزاری از رهبران ضلالت و شتم تمامشان از اول تا آخر لازم و واجب است. و برائت از شقی ترین جهانیان همطراز با کشنده ناقه نمود کشنده امیرالمومنین



علیه السلام واجب است و از تمام کشتگان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله. و ولایت مؤمنینی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله موجب تغییر و تبدیلی نشدند واجب است مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن یمان و ابوالهیثم بن التیهان، سهل بن حنیف، ابویوب انصاری، عبدالله بن صامت، عباده بن صامت، خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین و ابی سعید خدری و کسانی که طریق آنها را پیموده‌اند و به روش ایشان رفتار کرده‌اند و ولایت کسانی که پیروی از آنها نموده و راه هدایت آنها را از پیش گرفته‌اند واجب است.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر مشرک بودند اطاعت آنها و دیگران را در معصیت خدا نباید کرد زیرا اطاعت هیچ مخلوقی در راه معصیت خدا صحیح نیست انبیا و اوصیاء آنها معصومند و پاک.

حلال دانستن دو متعه (متعه حج و متعه نساء) واجب است چنانچه خداوند نازل کرده در قرآن کریم و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و واجب به همان نحوی است که خداوند نازل فرموده.

عقیقه برای فرزند پسر و دختر روز هفتم است روز هفتم باید فرزند را زیام گذاری نمود و سر او را می تراشند و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه می دهند خداوند هیچ کس را بیشتر از قدرتش تکلیف نمی نماید و بیش از نیروی او تکلیف نمی کند و افعال بندگان مخلوق است به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است و نباید معتقد به جبر یا تفویض شوی.

هرگز خداوند شخص پاک را به جرم گناهکار کیفر نمی کند خداوند فرزندان را به گناه آباء و اجدادشان کیفر نمی نماید خداوند در قرآن کریم می فرماید «لا تزر وازرة وزر اخرى» و باز می فرماید «ان لیس للانسان الا ما سعی» خداوند می تواند ببخشد و مورد رحمت و تفضل خویش اشخاص را قرار دهد و هرگز ستم روا نمی دارد اطاعت کسی را که می داند بندگان را گمراه می کند و به ضلالت می کشاند واجب نفرموده و برای رسالت و پیامبری خود از میان بندگان کسانی را انتخاب



نمی‌کند که بداند کافر خواهند شد و پیرو شیطان می‌شوند و هرگز حجت برای مردم قرار نمی‌دهد مگر معصوم باشد.

اسلام غیر ایمان است هر مؤمنی مسلمان است اما هر مسلمانی مؤمن نیست. سارق در حالت سرقت مؤمن نیست و زنا کار در حال زنا ایمان ندارد کسانیکه حد بر آنها جاری شده مسلمانند ولی نه مؤمنند و نه کافر خداوند تبارک و تعالی داخل آتش نمی‌کند مؤمنی را که وعده بهشت به او داده و از آتش خارج نمی‌نماید کافری را که وعده جهنم و عذاب جاوید به او داده و غیر از این دو را ببخشد برای هر که بخواهد پس اصحاب حدود فاسقند نه مؤمن و نه کافر مخلد در جهنم نخواهند بود بالاخره یک روز خارج خواهند شد شفاعت درباره آنها جایز است و همچنین برای مستضعفینی که خداوند دین آنها را پیسنند.

قرآن کلام خدا است نه خالق است و نه مخلوق و فعلاً جهان تقیه است و این منطقه اسلام است نه منطقه کفر و نه منطقه ایمان. امر به معروف و نهی از منکر واجب است برای کسی که امکان این کار را داشته باشد و بر جان خویش یا اصحاب خود نترسد ایمان عبارت است از ادای واجبات و اجتناب کبائر و ایمان شناخت قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان و اعتراف به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیختن بعد از مرگ و حساب و صراط و میزان و ایمان به خدا صحیح نیست مگر با برائت از دشمنان او.

تکبیر در دو عید واجب است اما در عید فطر در پنج نماز است که ابتدای آن از نماز مغرب شب عید فطر شروع می‌شود تا نماز عصر روز عید و آن تکبیر چنین است «الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا» به واسطه این که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید «ولتکملوا العدة و لتکبر و الله علی ما هدیکم».

اما در عید قربان در شهرها بعد از ده نماز است که از نماز ظهر روز عید قربان شروع می‌شود تا نماز صبح روز سوم و در منی بعد از پانزده نماز که ابتدای آن در نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم و اضافه می‌نماید در این تکبیر «والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام» و زنان زائو بیش از بیست روز نباید بنشینند مگر



قبل از بیست روز پاک شوند اگر پاک نشد بعد از بیست روز غسل می کنند و خود را بر حذر می دارند و عمل مستحاضه را انجام می دهند.

شراب عبارت است از هر چیزی که کم آن مست می کند زیادش نیز حرام است. هر درنده که چنگال دارد و هر پرنده که پنگال دارد، خوردنش حرام است. طحال حرام است چون خون است و جزئی و مارماهی و طافی و هر نوع ماهی که فلس نداشته باشد خوردن آن حرام است (۱).

گناهان کبیره حرام است و آنها عبارت است از شرک به خدای عزیز و کشتن نفسی که خدا حرام نموده و عقوق والدین و فرار از جنگ و خوردن مال یتیم و رباخواری بعد از گواهی و نسبت زنا دادن به زنان پاک دامن بعد از این گناهان زنا و لواط و خوردن حرام و کم فروشی در پیمانان و ترازو و قمار و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمنی از مکر خدا و ناامیدی از رحمت پروردگار و ترک کمک به مظلومین و اعتماد به ستمکاران و قسم دروغ و زشت و حبس حقوق مردم بدون تنگدستی و به کار بردن کبر و بزرگ منشی و دروغ و اسراف و تبذیر و خیانت و سبک شمردن حج و جنگ با اولیای خدا و لهو و لعبی که انسان را از ذکر خدا باز دارد مکروه است مانند غنا و تار زدن و اصرار بر گناهان صغیره. سپس فرمود: در این مقدار مایه ایست برای رسانیدن مردمان پارسا به هدف مکتبی خود.

شیخ صدوق رحمه الله علیه می فرماید: گناهان کبیره، هفت قسم است. بعد از این هفت قسم هر گناهی کبیره است نسبت به گناه کوچکتر از خود و صغیره است نسبت به گناه بزرگتر از خود. این تفسیر فرمایش امام صادق علیه السلام است. در این حدیث که بعد از آن هفت قسم کبائر دیگری را ذکر فرموده «ولا قوة الا بالله».

اجزاء خبر در بخش های مربوط به خود توضیح و تشریح شده است.

۱- جری یا جریت نوعی ماهی نهري است معروف به جنکلیس در مصر به نام ازدهای دریاست. استخوانی جز استخوان سر و ستون فقرات ندارد. طافی یک نوع ماهی است که در آب می میرد بالا می آید و معلوم می شود. زمیر نوعی ماهی است که پشت او خار دارد، بیشتر در آب شیرین زندگی می کند.



بخش پانزدهم

احتجاج اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفین

اختصاص: ابن ابی عمیر گفت: ابوحنیفه به ابی جعفر مؤمن طاق گفت: نظر تو درباره سه طلاقه نمودن چیست؟ مؤمن طاق گفت آیا برخلاف کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ ابوحنیفه جواب داد آری. گفت صحیح نیست.

ابوحنیفه گفت چرا صحیح نباشد؟ گفت چون ازدواج یک قرارداد در مسیر اطاعت خداست، هرگز با معصیت از هم گسیخته نمی شود. وقتی ازدواج در مسیر معصیت جایز نباشد، طلاق نیز در این مسیر جایز نیست و در تجویز چنین کاری طعنه زدن به خدای عزیز است در دستوراتش و به پیامبر صلی الله علیه و آله در سنتش، چون وقتی عمل برخلاف کتاب و سنت بود معنی ندارد، ما خود می گوئیم هر کس خلاف کتاب و سنت نماید به اجبار باید به کتاب و سنت وادار نمود.

ابوحنیفه گفت علما چنین کاری را تجویز نموده اند مؤمن طاق در جوابش گفت عالم نیست کسی که به بنده اجازه معصیت بدهد و راه شیطان را در دین خدا تجویز نماید. عالمی بزرگتر از کتاب و سنت نیست چرا شما به بنده اجازه می دهید جمع بین سه طلاق در یک وقت بنماید ولی اجازه نمی دهید جمع بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء نماید و در این تجویز تعطیل کتاب خدا و از میان بردن سنت پیامبر است. خداوند در قرآن کریم می فرماید «و من يتعد الله فقد ظلم نفسه».

اینک بگو بینم اباحنیفه! چه می گوئی درباره مردی که بگوید زن من به سنت



شیطان طلاق داده شده است؟ آیا چنین طلاقى جایز است یا نه؟ ابوحنیفه گفت این برخلاف سنت است، زنش طلاق داده شده است، اما معصیت خدا را کرده. مؤمن طاق گفت پس این شبیه آن است که بگوئیم وقتی خلاف سنت خدا نمود عمل به سنت شیطان نموده و هر که پیرو شیطان باشد او بر ملت شیطان است و نصیبی از دین خدا ندارد.

ابوحنیفه گفت چنین کسی عمرین خطاب است که او از بهترین پیشوایان مسلمین است.

عمر گفت خداوند عزیز در مورد طلاق برای شما مهلت قرار داد و فاصله انداخت ولی شما عجله نمودید و فرصت را از دست دادید، ما هم این عجله شما را پذیرفتیم.

مؤمن طاق گفت عمر وارد به احکام دین نبود. ابوحنیفه گفت به چه دلیل؟ مؤمن جواب داد چه دلیلی بیاورم که تو نمی پذیری. اولین مرتبه گفت شخص جنب نماز نخواند اگر آب پیدا نکرد گرچه یک سال طول بکشد، امت اسلامی برخلاف این عمل می کنند. ابوکیف عائذی پیش عمر آمد و گفت یا امیرالمؤمنین من به مسافرت رفتم، حالا برگشته ام زخم ازدواج کرده. او در جواب گفت اگر با زنت همبستر شده، زن اوست ولی اگر همبستر نشده زن تو است. این حکمی است که کسی قائل نیست و امت برخلاف آن هستند.

و در مورد زنی که چهار سال بود شوهرش به مسافرت رفته بود اجازه داد در صورت تمایل ازدواج کند اما امت برخلاف این دستورند که هرگز نمی تواند ازدواج نماید مگر گواهان بر مرگ او گواهی دهند یا گواهی به طلاقش بدهند، و هم دستور داد هفت نفر از یمنی ها را به جرم کشتن یک نفر بکشند و گفت اگر نبود رویه ای که اهل صنعا دارند همه را به واسطه این یک نفر می کشتم، با اینکه امت برخلاف چنین دستوری عمل می کند.

زن آبستنی پیش او آوردند که گواهان بر زنا کاری او شهادت داده بودند، دستور داد او را سنگسار نمایند. علی علیه السلام فرمود: بر فرض تو بتوانی آن زن را رجم



کنی چه اختیاری در مورد بچه شکمش داری؟ فرمود: مگر نمی دانی که قلم از او برداشته شده تا صحت یابد؟ عمر گفت «لولا علی هلك عمر».

هم او نمی دانست کلاله چیست. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید، آنجناب برایش توضیح داد باز نفهمید. از دخترش حفصه خواست که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بپرسد، وقتی حفصه پرسید آنجناب فرمود پدرت از تو خواسته و به تو دستور داده؟ گفت آری، فرمود: پدر تو این مطلب را نخواهد فهمید تا بمیرد. کسی که این کلاله را نداند چگونه احکام دین را می داند؟

توضیح: سید رضی در کتاب فیصول می نویسد فضال بن حسن بن فضال کوفی از محلی گذشت که ابوحنیفه برای عده ای احکام فقهی و حدیث خود را می گفت تا بنویسند.

فضال به دوست خود گفت به خدا سوگند از اینجا رد نخواهم شد مگر اینکه ابوحنیفه را شرمنده کنم دوست او در پاسخ گفت تو ابوحنیفه را می شناسی و زبان آوری او را می دانی؟ گفت این سخنان را رها کن مگر استدلال کافری بر مؤمن تفوق و برتری پیدا خواهد کرد. در این هنگام نزدیک ابوحنیفه رفت و سلام کرد. ابوحنیفه و حاضران جواب سلام او را دادند.

گفت یا اباحنیفه خدا رحمتت کند. من برادری دارم که معتقد است بهترین مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب است اما من می گویم ابابکر بهترین مردم و پس از او عمر بهترین فرد است، آیا نظر شما چیست؟

مدتی سر به زیر انداخت سپس سر برداشت و گفت در مقام و فخر آنها نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین بس که آن دو همبستر پیامبر در قبر او هستند چه دلیلی واضح تر از این می خواهی؟ فضال گفت من این استدلال را برای او کردم. گفت به خدا قسم اگر محل متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنها حقی در آن محل نداشته باشند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظلم کرده اند که بدون حق آنها دفن شده اند و اگر محل متعلق به آن دو بوده که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله



بخشیده‌اند باز خطا کرده و کار خوبی نکرده‌اند که از بخشش خود برگشته‌اند و محلی را که بخشیده‌اند باز خود تصرف نموده‌اند.

ابوحنیفه ساعتی سر به زیر انداخت. آنگاه گفت نه مال شخصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و نه مال آن دو ولی آن دو به مناسبت حق دخترانشان عایشه و حفصه استحقاق این دفن را پیدا کرده‌اند. فضال گفت این حرف را هم برایش گفتم او در جواب من گفت خودت می‌دانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی از دنیا رفت نه زن داشت وقتی محاسبه می‌کنیم به هر کدام از آن زنان $\frac{1}{77}$ می‌رسد و این یک نهم از یک هشتم به اندازه یک و جب در یک و جب می‌شود، چگونه آن دو بیش از یک مقدار معلوم متصرف شده‌اند؟ ضمناً چه شد که حفصه و عایشه ارث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌برند ولی فاطمه زهرا علیهاالسلام دخترش نباید ارث ببرد؟ ابوحنیفه فریاد زد مردم این مرد را دور کنید از من که او را فضا نبیث است.

مناظره سید حمیری

از مطالبی که شیخ رحمة‌الله‌علیه نقل کرده این است که حارث بن عبدالله ربی گفت من در حضور منصور دوانیقی بودم روزی که در پل بزرگ بود و سوار قاضی نیز حضور داشت، سید حمیری این قصیده خود را می‌خواند:

ان الا له الذی لا شیء یشبهه	أتاکم الملك للدنیا و للدین
أتاکم الله ملکاً لازوال له	حتى یقاد إلیکم صاحب الصین
و صاحب اهند مأخوذ برمه	و صاحب التریک محبوس علی هون

قصیده خود را تمام کرد. منصور از ذکر فتوحات خود در این قصیده خوشحال بود. سوار گفت این مرد یا امیرالمؤمنین به خدا قسم برخلاف عقیده قبلی خود شعر می‌گوید. خدا را سوگند این‌ها معتقد به محبت دیگران هستند و عداوت شما را در دل می‌پرورانند. سید حمیری گفت به خدا قسم او دروغ می‌گوید من در مدح تو



راستگویم این سخنان او از حسد سرچشمه می گیرد. من دلباخته شما و دوستدار اهل بیتم و در خون من از پدر و مادرم به ارث رسیده، اما این سوار و فامیلش دشمن شما بوده اند در جاهلیت و اسلام خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این خانواده او این آیه را نازل نموده ((ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون)) منصور گفت راست می گوئی؟ سوار گفت یا امیرالمؤمنین او معتقد به رجعت است و شیخین را سب می کند و نسبت های زشت می دهد به آنها سید گفت اما مسئله رجعت من از روی قرآن به آن معتقد شده ام که می فرماید ((و یوم نحشر من کل امة فوجاً من یکذب بآیاتنا بهم یوزعون)) در آیه دیگر می فرماید ((و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً)) می فهمیم از این دو آیه که دو نوع حشر وجود دارد یک نوع حشر عمومی و یک حشر خصوصی. و در این آیه می فرماید ((ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل)) و می فرماید ((فاماته الله مائة عام ثم بعثه)) و فرموده است ((الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم)) این گواهی قرآن است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می فرماید ((یحشر المتکبرون فی صور الذر یوم القیامة)) متکبران به صورت ذره ها در قیامت محشور می شوند و فرموده است ((لم یحجر فی بنی اسرائیل شیء الا و یکون فی امتی مثله حتی الخسف و المسخ و القذف)) و حدیقه گفته است بعید نیست که گروه زیادی از این امت به صورت میمون و خوک مسخ شوند. پس اعتقاد من به رجعت از چیزهایی است که قرآن حاکی از آن و سنت پیامبر شاهد است. من معتقدم خداوند این سوار را به دنیا برمی گرداند به صورت میمون یا خوک یا ذره، زیرا او مردی ستمگر و متکبر و کافر است. منصور خندید. سید این اشعار را سرود:

جاءت سواراً اباً شمله عند الامام الحاکم العادل

فسقال قولاً خطلاً کله عند الوری الحافی و الناعل

و بان للمنصور صدق کما قد بان کذب الانوک الجاهل

.....



منصور گفت او را واگذار. سید حمیری گفت یا امیرالمؤمنین او اول شروع کرده و شروع کننده ظالم تر است. او دست بکشد تا من نیز دست بکشم، از ریختن آبروی من خودداری کند تا من نیز خودداری کنم. منصور به سوار گفت سید حمیری سخن منصفانه‌ای گفت، دست از او بردار تا سید هم از تو دست بردارد.



بخش شانزدهم

احتجاج‌های موسی بن جعفر علیه‌السلام با ارباب مذاهب و خلفاء و بعضی از مسائل مشکل علمی

توحید صدوق علیه‌الرحمة. هشام بن حکم از یکی از جاثلیق‌های نصرانی که هفتاد سال عمر خود را در نصرانیت گذرانده بود به نام بریبه نقل کرد که در جستجوی اسلام بود و می‌خواست کسی را بیابد که بتواند برایش استدلال نماید از کتابهای خودشان و عیسی مسیح را با امتیازاتش بشناسد. با این خصوصیت حتی بین نصرانیان و مسلمانان و یهودان و مجوس نیز مشهور شده بود، بطوری که نصرانیان به او افتخار می‌کردند و می‌گفتند اگر در دین نصرانیت جز بریبه عالمی نباشد همان یک نفر ما را کافی است. اما در عین حال مردی حق طلب و جویای اسلام بود. زنی به همراه داشت که او را خدمت می‌نمود و سالها با او بود. بریبه به آن زن صفت نصرانیت و دلائل پوشالی آنها را گوشزد کرده بود و او در این زمینه اطلاعی داشت. ولی برخلاف عقیده خود مطلب را می‌پوشاند اما پیوسته از رهبران مسلمانان و صلحا و دانشمندان و اهل استدلال می‌پرسید و از رهبر هر گروهی سؤالاتی می‌کرد. اما آنچه می‌جست پیدا نمی‌کرد و می‌گفت اگر اینها رهبران واقعی باشند باید از واقعیتها اطلاعاتی داشته باشند. بالاخره مذهب تشیع را برای او توصیف نمودند و هشام بن حکم را برای این منظور ستودند.

یونس بن عبدالرحمن گفت هشام بن حکم برایم نقل کرد که روزی من در درب



دکان خود در کرخ نشسته بودم. چند نفر هم پیش من قرآن می خواندند ناگاه گروهی از نصرانیان را دیدم که دانشمندان متعددی، از قسیس گرفته تا دیگران میان آنها بود. در حدود صد نفر لباسهای سیاه داشتند با کلاههای مخصوص نصرانیت. بریبه جاثلیق اکبر نیز به همراه آنها بود. اطراف دکان مرا احاطه نمودند و یک صندلی مخصوص برای بریبه گذاشتند. روی آن نشست. بقیه اسقف‌ها و رهبانان بر عصای خود تکیه نموده، ایستادند با همان کلاههای مخصوص.

بریبه گفت کسی نمانده از مسلمانان که من با او مناظره نکرده باشم از دانشمندان مطلع؟ ولی هیچ کدام چیزی نداشته‌اند آمده‌ام با تو مناظره کنم درباره اسلام. هشام گفت اگر می خواهی من معجزه‌ای بکنم مانند عیسی مسیح یا شبیه او که هرگز از من بر نمی آید او روحی پاک و نیالوده داشت. بسیار ارجمند بود و دارای معجزاتی بزرگ و دلنلی آشکار. بریبه گفت از سخن و بیان توصیف تو خوشم آمد. اما اگر منظورت بحث و استدلال است اشکالی ندارد، اینک، من حاضرم. بریبه در پاسخ گفت آری بگو بینم پیامبر شما چه نسبتی با عیسی مسیح دارد از نظر خویشاوندی جسمی؟ هشام گفت او پسر عموی جد مادری عیسی است، زیرا عیسی از فرزندان اسحاق است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله از فرزندان اسماعیل.

بریبه گفت چرا او را نسبت به پدرش می دهی؟ هشام در پاسخ گفت که اگر مایلی آن نسبتی که به نظر شما دارد آن را بگویم. مایلی نسبتی که به عقیده ما دارد آن را توضیح دهیم؟ بریبه گفت نسبتی که به نظر ما دارد بگو. بریبه خیال می کرد اگر آن نسبت را توضیح دهد هشام را مغلوب می کند. به همین جهت چنین درخواستی را کرد. هشام گفت بسیار خوب.

می گویند عیسی قدیم است از قدیم. در چنین صورتی کدامیک پدر است و کدامیک پسر؟

بریبه: آن یکی که به زمین آمد پسر است و پسر پیامبر از طرف پدر است.

هشام: پدر موقعیت بیشتری از پسر دارد چون آفرینش از پدر است.

بریبه: آفرینش آفریده پدر و آفریده فرزندان.



هشام: چه اشکالی دارد که هر دو پائین بیایند چنانچه با هم آفریده‌اند.

بریهه: چگونه شریک هستند با اینکه یک شیء واحدند.

هشام: پس در اسم با هم اجتماع دارند.

بریهه: این سخن از روی نادانی است.

هشام: اتفاقاً سخنی صحیح و درست است.

بریهه: پسر متصل به پدر است.

هشام: برعکس پسر جدا از پدر است.

بریهه: این که جدا باشد خلاف معمول مردم است.

هشام: اگر معمول مردم را شاهد و دلیل بر ادعای خود بگیریم من در این مناظره

تو را مغلوب کرده‌ام زیرا معمول مردم اینست که پدر وجود دارد قبل از پسر این معمول

را تو قبول داری؟

بریهه: خیر چنین چیزی را نمی‌پذیرم.

هشام: پس چرا معمول مردم را گواهی می‌گیری در صورتی که آن را قبول نداری.

بریهه: پدر و پسر دو اسم است در قدرت قدیم.

هشام: هر دو اسم قدیم هستند مانند خود پدر و پسر.

بریهه: نه اسمها محدث و آفریده‌اند.

هشام: در صورتی که این اسمها را پسر آفریده باشد تو پدر را پسر نامیده‌ای

(چون آفریدگار اسمها است و پسر را پدر اما اگر پدر این اسمها را آفریده باشد پس

او پدر است و پسر هم پدر است در اینجا این و پسری وجود ندارد.

بریهه: پسر اسم روح است وقتی به زمین نزول می‌کند.

هشام: پسر وقتی به زمین نیامده چه اسم دارد؟

بریهه: اسم او پسر است چه فرود آید چه فرود نیاید.

هشام: پس قبل از فرود آمدن این روح هر دو یکی هستند یا اسم آنها دو تا است.

بریهه: یک روح است.

هشام: می‌پذیری که بعضی از آن روح این باشد و قسمتی از آن اب.



بریهه: نه، زیرا اسم پدر و پسر مربوط به یک چیز است.
 هشام: پس پسر پدر پدر است و پدر پدر پسر در نتیجه پدر و پسر یکی هستند.
 اسقف‌های نصرانی به زیان خود به بریهه گفتند: تا کنون چنین گیر نکرده بودی
 حرکت کن برویم.

بریهه متحیر شد بالاخره از جای حرکت کرد تا برود ولی هشام دامن او را گرفت
 و گفت چرا مسلمان نمی‌شوی؟ اگر در دل مطلبی داری و اشکالی هست بگو و گرنه
 من یک سؤال در مورد نصرانیت بهیمن کنم امشب تا به صبح در اندیشه خواهی بود و
 سحرگاه هرچند زودتر مایل خواهی بود که مرا بیابی.
 اسقف‌ها گفتند آن سؤال را مطرح نکن ممکن است به اشکال برخورد کند اما
 خود بریهه تقاضا کرد سؤال را مطرح نماید.

هشام گفت به نظر تو آیا پسر هر چه نزد پدر است می‌داند؟ گفت آری، پرسید
 آیا پدر آنچه نزد پسر است می‌داند؟ گفت آری. باز پرسید آیا پسر قادر است به هر
 کاری که پدر قدرت دارد؟ گفت آری. گفت اینک بگو بینم آیا آنچه پسر قادر است
 پدر هم بر آن قدرت دارد؟ گفت بلی. هشام گفت این چه نوع واحدی است که یکی
 پسر دیگری است ولی هر دو مساوی هستند و چطور یکی بر دیگری ستم روا
 نمی‌دارد بریهه در پاسخ گفت ظلم از آنها سر نمی‌زند.

هشام گفت سزاوار است که پسر پدر پدر باشد و پدر پسر پسر اینک برو امشب
 در این باره فکر کن، نصرانیان از جای حرکت کرده متفرق شدند و آرزو داشتند که
 هشام و یارانش را ندیده بودند.

بریهه با ناراحتی تمام و اندوه به منزل برگشت. زن خدمتکارش گفت چرا
 اینطور ناراحتی. بریهه جریان بحث و مناظره خود را با هشام برایش نقل کرد.
 آن زن گفت تو می‌خواهی بر حق باشی یا بر باطل؟ بریهه گفت جویای حق
 هستم. زن گفت پس هر جا حقیقت را می‌یابی به همان طرف برو مبادا لجاجت کنی
 زیرا لجاجت شک و تردید است و شک و تردید زشت است و چنین اشخاصی در
 آتش جهنمند.



بریهه سخن آن زن را پسندید و تصمیم گرفت فردا پیش هشام برود و فردا صبح پیش هشام رفت ولی دیگر از نصرانیان کسی با او نبود. بریهه به هشام گفت آیا کسی داری که سخن او را پذیری و مطیع او باشی. هشام پاسخ داد آری. پرسید امتیازات و مشخصات او چیست؟

گفت امتیازات نژادی را می خواهی یا دینی گفت امتیازات نژادی و دینی هر دو را بیان کن. هشام گفت اما از نظر نژاد بهترین نژاد را دارد سرآمد نژاد عرب و برگزیده از قریش و برترین فرزندان هاشم هر که با او در نژاد به جا آورده شود او را برتر از خود می یابد چون قریش بهترین قبیله عرب و بنی هاشم باارزشتترین قبیله قریشند و بهترین افراد بنی هاشم سرور و سید آنها است و فرزند سرور و سید از دیگران بهتر است این شخص نیز از فرزندان سرور بنی هاشم است. بریهه گفت از نظر دینی برایم توصیف کن.

هشام گفت راه روش او را بیان نمایم یا امتیازات شخصی و طهارت روحی را. گفت امتیازات شخصی و طهارت روحی را.

هشام گفت معصوم است گناه از او سر نمی زند. سخی است بخل نمی ورزد. شجاع است ترس در او راه ندارد، گنجینه علم است و جهل در دانستیهای او نیست. حافظ دین و به پا دارنده واجبات و از عترت انبیاء و جامع علوم آنها است هنگام خشم حلم می ورزد و هنگام ستم انصاف دارد و هنگام خوشحالی کمک می کند. نسبت به دوست و دشمن انصاف را رعایت می کند، درخواست پیورده دربارہ دشمن خود نمی کند و دوست خویش را محروم نمی نماید عمل به کتاب خدا می کند و از عجایب خاندان طهارت جریاتها نقل می کند. حکایت از قول ائمه گرام می نماید دلیل او قابل رد نیست و جای سؤال باقی نمی گذارد. در هر مشکلی فتوی امی دهد و هر ظلمت و تاریکی را روشن می نماید.

بریهه گفت تمام صفت و مشخصات مسیح را با دلایل و معجزاتش بیان کردی جز اینکه او غیر مسیح است. هشام گفت اگر ایمان بیاوری راهنمایی خواهی شد و اگر پیرو حق گردی شرمسار نخواهی گشت سپس هشام گفت بریهه! هر حاجتی که



خدا در ابتدای آفرینش به پا داشته در وسط آفرینش نیز به پا داشته و در آخر آن نیز به پا خواهد داشت حجت‌های خدا باطل نمی‌شود و ملت‌های پروردگار نابودی ندارد و نه سنن الهی از میان می‌رود.

بریهه گفت چقدر سخن صحیح و درستی است این از مزایای حکماء است که دلیل می‌آورند و شبهه و تردید را از میان می‌برند هشام گفت آری.

سه نفری با آن زن به جانب مدینه رهسپار شدند تا خدمت حضرت صادق علیه‌السلام برسند اما در بین راه به موسی بن جعفر علیه‌السلام برخورد کردند جریان را هشام خدمت آنجناب نقل کرد.

پس از توضیح جریان موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: بریهه! چقدر از کتاب خود اطلاع داری؟ جواب داد من عالم به آن هستم. فرمود: چقدر اطمینان به تأویل و توجیه خود داری؟ گفت به اندازه اطلاعاتی که در مورد آن دارم. امام علیه‌السلام شروع به خواندن انجیل کرد. بریهه گفت حضرت مسیح همین طور قرائت می‌کرد، به این صورت جز مسیح کسی قرائت نکرده.

بریهه گفت پنجاه سال است که دنبال شما یا مثل شما می‌گردم ایمان آورد و شخص پایبند معتقداتش بود، زن خدمتکارش نیز ایمان آورد و با عقیده بود.

هشام با بریهه و آن زن خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدند، هشام تمام جریان را نقل کرد و آنچه بین امام موسی بن جعفر علیه‌السلام و بریهه اتفاق افتاده بود نیز بیان نمود. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود «ذریة بعضهم من بعض واللّه سمیع علیم».

بریهه گفت آقا فدایت شوم شما از کجا تورات و انجیل و کتب انبیا را به دست آورده‌اید؟ فرمود این کتابها به وراثت از آنها به ما رسیده، به همان صورتی که خودشان خوانده‌اند ما می‌خوانیم بدون کم و کاست. خداوند در روی زمین حجتی قرار نمی‌دهد که از او چیزی پرسند و بگویند نمی‌دانم.

بریهه تا آخر عمر امام صادق علیه‌السلام در خدمت ایشان بود، سپس ملازم خدمت امام موسی بن جعفر علیهماالسلام شد، تا در زمان آنجناب از دنیا رفت. امام علیه‌السلام او را به دست خود غسل و کفن کرد. فرمود این یکی از حواریین



مسیح است که غارف به حق بود بیشتر اصحاب امام آرزو داشتند که کاش مثل او بودند.

تحف العقول ۴۰۴-۴۰۸.

از سخنان موسی بن جعفر علیه السلام با هارون الرشید در یک پنجر طولانی است که مورد نیاز را فقط ذکر می‌نمایم. امام علیه السلام وارد مجلس هارون شد که به واسطه تهمت‌هایی که به آنجناب زده بودند ایشان را احضار نموده بود. یک طومار بلند بالائی را به دست داشت و با نسبت‌های ناروایی که به شیعیان آن جناب داده بودند آنها را خواند.

آن گاه موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: یا امیرالمؤمنین ما خانواده‌ای هستیم که به ما تهمت می‌زنند. خداوند بخشنده و سز پوش است. هرگز اسرار بندگان خود را فاش نمی‌کند مگر در هنگام حساب رستاخیز. روزی که مال و فرزندان سودی ندارند مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه او بیاید.

سپس فرمود: پدرم از پدر خود از علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود «الرحم اذا مسّت الرحم اضطربت ثم سکنت» خویشاوند وقتی با خویشاوند خود تماس حاصل نماید رگ خویشاوندی به هیجان می‌آید سپس آرام می‌شود. اینک اگر صلاح بداند امیرالمؤمنین با من مصافحه نماید در این موقع هارون از تخت به زیر آمد و دست راست خود را دراز کرد و دست راست آن جناب را گرفت و او را در آغوش فشرد و در پهلوی راست خود نشاند و گفت گواهی می‌دهم که تو راست می‌گوئی و پدرت راستگو است و جدت صادق است و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز صادق است. وقتی وارد شدی من شدیدترین کینه را نسبت به تو داشتم به واسطه اطلاعاتی که به من داده بودند، همینکه شروع به صحبت نمودی و آن سخنان را گفتم و با من مصافحه نمودی مسرور شدم و خشم من تبدیل به خشنودی از تو شد. ساعتی به سکوت گذرانید، آنگاه گفت:

مایلم سؤالی درباره عباس و علی بنمایم که به چه دلیل علی به میراث پیامبر

صلی الله علیه و آله از عباس شایسته تر بود با اینکه عباس عموی پیامبر و برادر مهربان پدر او به شمار می رفت.

امام علیه السلام فرمود: مرا معاف دار. گفت نه، به خدا امکان ندارد باید جواب بدهی. فرمود: پس اگر ممکن نیست، امانم بده. گفت امان دادم. فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از میراث محروم نمود کسی را که قادر به هجرت بود ولی مهاجرت نکرد. پدرت عباس ایمان آورد ولی مهاجرت نکرد، ولی علی علیه السلام ایمان آورد و مهاجرت نمود. خداوند در این آیه می فرماید «الذین آمنوا ولم یهاجروا مالکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا» رنگ چهره هارون تغییر کرد و ناراحت شد. گفت چرا شما را نسبت به علی نمی دهند با اینکه علی پدر شما است و به پیامبر اکرم نسبت می دهند با اینکه ایشان جد شما هستند؟ فرمود: خداوند عیسی مسیح پسر مریم را نسبت داده به ابراهیم خلیل از طرف مادرش مریم بتول که هیچ انسانی با او نیامیخت در این آیه «و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین».

این انتساب فقط از طرف پدر و مادر به ابراهیم داده شده همانطوری که داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را از طرف پدر و مادر به ابراهیم نسبت می دهد که این خود فضیلتی برای عیسی است که تنها از جهت مادر دارای این مقام می شود و این آیه اشاره به همان است در داستان مریم «ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین» که عیسی را به او عنایت نمود بدون تماس بشری با مریم. همین طور خداوند فاطمه را برگزید و پاک و پاکیزه نمود و فضیلت بخشید به او به واسطه حسن و حسین که دو سرور جوانان اهل بهشتند.

هارون که سخت ناراحت شده بود، از سخنان امام علیه السلام با ناراحتی گفت از کجا شما مدعی هستید که انسان دچار فساد می شود از طرف پدر و مادر به واسطه خمس که به اهلش نپردازد؟ امام علیه السلام فرمود این سؤالی است که هیچ کدام از سلاطین تا کنون نکرده اند غیر از تو یا امیرالمؤمنین نه ابابکر و نه عمر و نه بنی امیه و



از هیچ یک از آباء من چنین سؤالی نشده، خواه من از آن پرده بردارم. (در خبری است که هارون می گوید پس اگر این جریان را نقل کنی امان من ازین می رود. امام فرمود: قبول دارم.)

هارون گفت زندقه در اسلام زیاد شده هم آنها سخن چینی هائی می کنند نزد ما و اینها را به شما نسبت می دهند به نظر شما اهل بیت زندقه کیست؟ فرمود: زندقه کسی است بر خدا و پیامبرش رده کند و آنها کسانی هستند که از در خشم و عناد با خدا و پیامبر اویند. خداوند در این آیه می فرماید «لا تعبدوا الا الله والیوم الاخر یوادون من حادّ الله ورسوله ولو كانوا آباءهم او ابناهم او اخوانهم او عشیرتهم» تا آخر آیه، آنها ملحد هستند که از توحید برگشته اند و به الحاد و کفر گرائیده اند.

هارون گفت اولین کسی که ملحد و کافر شد که بود؟ امام فرمود: اولین کسی که الحاد و زندقه را پذیرفت در آسمان ابلیس ملعون بود، که کبر ورزید و افتخار نمود بر آدم صفی و برگزیده خدا و گفت آن ملعون من بهتر از آدمم، «مرا از آتش آفریده ای و او را از گل». سرپیچی از فرمان خدا نمود و ملحد شد این الحاد به بازماندگان به ارث رسید تا روز قیامت. هارون گفت مگر ابلیس ذریه و بازماندگانی هم دارد؟ فرمود: آری، مگر این آیه را نشنیده ای «الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلاً ما اشهدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المصلین عضداً» زیرا آنها فرزندان آدم را گمراه می کنند به آرایش زر و زیور و دروغی که می گویند و گواهی به یگانگی خدا می دهند، چنانچه خداوند در این آیه می فرماید «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون» یعنی آنها این حرف را از روی تلقین و تأدیب و سرزبانی می گویند نه اینکه اعتقاد داشته باشند کسی که اعتقاد نداشته باشد گرچه گواهی بدهد مشکوک است و دشمنی حسود خواهد بود، به همین جهت عرب می گوید هر که چیزی را نداند دشمن اوست و هر که دستش به چیزی نرسد عیب تراشی برای آن می کند و منکر آن می شود چون



جاهل است. امام علیه السلام با ابی یوسف قاضی سخنان طولانی داشت که اینجا محل ذکر آن نیست.

سپس هارون الرشید گفت تو را سوگند می‌دهم به حق آباء گرامت سخنانی کوتاه در مورد بحثی که داشتیم بفرمائید. فرمود: دواتی بیاورید. دوات و کاغذ آوردند، نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم: امورا دیان چهار نوع است:

۱- امری که اختلافی در آن نیست و آن اجماع امت در مسائلی است که ضروری است که که چاره‌ای جز آن ندارند. ۲- اخباری که مورد قبول همه است که هر شبهه‌ای را به وسیله آنها باید برطرف نمود و هر حادثه‌ای را استتباط کرد. ۳- امری که احتمال شک و انکار دارد در مورد آنها باید از اهلش سؤال کرد تا دلیلی از کتاب خدا که تأویل آن مورد قبول همه است بیاورد. ۴- سنتی که جمیع آن را قبول دارند و اختلافی درباره آن نیست یا قیاسی که صحت آن را عقل پذیرد و عامه و خاصه نتوانند در آن شک و تردید نمایند و انکار کنند، این دو امر از توحید گرفته تا سایر مسائل و از جریمه خدشه تا بالاتر از آن چیز است که باید امور دینی را به آنها ارجاع داد. هرچه با دلیل ثابت شد می‌پذیری و آنچه دلیلی نداشت از آن چشم می‌پوشی. هر کس یکی از این سه مطلب را ایراد نمود، این همان حجت بالغه‌ایست که خداوند در این آیه بیان می‌فرماید «قل فله الحجة البالغة فلو شاء هدیکم اجمعین» چنین دلیلی به جاهل که برسد با جهل خود آن را درک می‌کند چنانچه عالم با علم متوجه می‌شود، زیرا خداوند عادل است و ستم روا نمی‌دارد به وسیله آنچه درک می‌کنند بر آنها استدلال می‌نماید و دعوت به آنچه می‌شناسند می‌کند نه به آنچه منکرند و نمی‌فهمند. هارون الرشید به امام علیه السلام احترام لازم را نموده و ایشان را برگرداند، خبر مفصل است.

خرایج: روایت شده گروهی از یهودان خدمت امام صادق علیه السلام رسیدند و گفتند چه معجزه‌ای داری که دلالت بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله بکند؟ فرمود: کتاب مهیمن و حیران کننده عقول به آنچه در مورد حلال و حرام و سایر



چیزهایی که به ایشان داده شده.

یهودان گفتند از کجا ما بفهمیم که این مطالب شما همانطوری است که نقل می‌کنید؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام که کودکی بود در آن وقت و حضور داشت فرمود: ما از کجا بفهمیم دلائلی که برای حضرت موسی شما نقل می‌کنید و معجزات او همانطور است که شما می‌گوئید؟

گفتند این مطالب به وسیله اشخاص راستگوئی به ما رسیده. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اینک صدق گفتار ما را به وسیله تلقینی که خداوند به طفل کوچکی نموده بدون تعلیم و نقل از دیگران بشناسید. گفتند لا اله الا الله محمد رسول الله و گواهی دادند به امامت ائمه هدی و حجت‌های پروردگار بر مردم امام صادق علیه السلام از جای حرکت کرد و پیشانی موسی بن جعفر را بوسید، سپس فرمود: تو قائم بعد از من هستی.

به همین جهت که حضرت صادق تعبیر به قائم نمود، واقفی‌ها مدعی شدند که موسی بن جعفر زنده است و او قائم است. امام صادق علیه السلام به یهودان جایزه داد و با احترام و مسلمان شدن برگشتند. اما در اینکه هر امامی قائم است بعد از پدرش به امر امامت شکی نیست ولی آن قائمی که زمین را پر از عدل می‌کند، او حضرت مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

تفسیر عیاشی - حسن بن علی بن نعمان گفت وقتی مهدی عباسی تجدید بنای مسجد الحرام را نمود یک خانه در زاویه‌ای از مسجد باقی ماند که از صاحبان آن تقاضای فروش نمود، اما آنها امتناع کردند. راجع به این مطلب از فقهاء پرسید، همه گفتند نباید چیزی غصبی را جزء مسجد الحرام نمود.

علی بن یقطلین گفت یا امیرالمؤمنین اگر نامه‌ای به موسی بن جعفر بنویسی، او درباره این مطلب تو را راهنمایی خواهد کرد. مهدی نامه‌ای به والی مدینه نوشت که از موسی بن جعفر علیه السلام پرسد: خانه‌ای را می‌خواهیم جزء مسجد الحرام نمائیم، اما صاحب آن امتناع دارد. چگونه می‌توان از این اشکال رهایی یافت؟ فرماندار



برای حضرت موسی بن جعفر نوشت، آقا در جواب فرمودند: باید حتماً جواب این مطلب را داد؟ گفت چاره‌ای نیست. فرمود: بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم اگر مردم آنجا سکونت داشته‌اند و کعبه بعد در آنجا به وجود آمده، مردم شایسته تصرف ملک خود هستند، اما اگر کعبه قبلاً بوده است و مردم آمده آنجا سکونت اختیار کرده‌اند، کعبه سزاوار اطراف خویش است نه مردم. وقتی نامه برای مهدی عباسی رسید آن را بوسید و دستور داد خانه را خراب کردند. صاحبان خانه آمدند خدمت موسی بن جعفر علیه السلام و تقاضا کردند که راجع به بهای خانه آنها برای مهدی نامه‌ای بنویسد، آنجناب نوشت یک چیزی به آنها بده. مهدی صاحبان خانه را راضی نمود.

تحف العقول ۴۸۰.

عبدالله بن یحیی گفت نامه‌ای خدمت موسی بن جعفر نوشتم در مورد دعای «الحمد لله منتهی علمه» نوشت: نگو «الحمد لله منتهی علمه» زیرا برای علم خدا انتهای نیست ولی بگو «الحمد لله منتهی رضاه».

شخصی از آنجناب درباره جواد سؤال کرد. فرمود: سخن تو دو صورت دارد: اگر منظورت جواد در بین مردم کیست سؤال می‌کنی، جواد کسی است که آنچه خداوند بر او واجب نموده پرداخت نماید و بخیل کسی است که از پرداخت آن بخل ورزد و اما اگر از خدا می‌پرسی او جواد است، چه بدهد و چه منع نماید زیرا اگر بدهد چیزی را داده که مال تو نیست و اگر منع نماید چیزی را منع نموده که مال تو نبوده. ۷- وکیل امام در اموالشان به آنجناب عرض کرد به خدا به شما خیانت نکرده‌ام. فرمود: خیانت کردن و تزییع مال و از بین بردن با هم مساوی است ولی خیانت برای تو بدتر است.

۸- فرمود: هر کس درباره خدا صحبت کند هلاک می‌شود و هر که ریاضت طلب باشد هلاک می‌شود و هر کس خودپسند باشد نیز هلاک می‌گردد.

۹- فرمود: گرفتاری دنیا و دین هر دو سخت و مشکل است. اما گرفتاری دنیا به



این دلیل که دست به هرچیز دراز کنی می بینی یک فاجر و تبهکاری قبل از تو آن را تصرف نموده و اما گرفتاری آخرت به این صورت است که کسی را پیدا نمی کنی بر امور آخرت به تو کمک کند.

۱۰- فرمود چهار چیز از وسواس است: خوردن گل و خاک بازی (خاک را با دست نرم کردن)، کوتاه کردن ناخن با دندان و خوردن ریش. و سه چیز موجب جلاء نور چشم می شود نگاه به سبزی و تماشای آب جاری و دیدار صورت زیبا.

۱۱- فرمود: هر وقت ستمکاری در میان مردم رایج بود بیشتر از حق، صحیح نیست هیچ کس به دیگری اطمینان نماید مگر اینکه او را تجربه نموده باشد.

۱۲- فرمود: بوسیدن لب صحیح نیست مگر از همسر و بچه صغیر.

۱۳- فرمود: در دین خدا تفقه پیدا کنید زیرا فقه و اطلاعات دینی بینش و بصیرت است و موجب کمال عبادت و علت رسیدن به مقامات عالی و درجات بلند دین و دنیا است. برتری فقیه بر عابد مانند برتری خورشید است بر ستارگان. هر کس تفقه در دنیا نداشته باشد خداوند عملی را از او نمی پسندد.

۱۴- به علی بن یقطین فرمود: کفاره کار کردن برای سلطان، نیکی به برادران دینی است.

۱۵- فرمود: وقتی امام و پیشوا عادل باشد برای او اجر و پاداش است و برای تو شکر و سپاس. وقتی امام و پیشوا ستمگر بود برای او گناه است و برای تو صبر.

۱۶- ابوحنیفه گفت در زمان امام صادق علیه السلام عازم حج شدم به مدینه که رسیدم آهنگ خانه امام صادق علیه السلام را نمودم در دهلیز خانه نشستم تا اجازه ورودم بدهند. ناگاه کودکی آمد. به او گفتم پسر جان آدم غریب در شهر شما کجا باید قضای حاجت کند؟ گفت اجازه بده، عجله نکن تا برایت توضیح دهم. در این هنگام تکیه به دیوار نمود. گفت برای قضای حاجت باید از رودخانه ها و نهرهای آب پرہیز کنی و زیر درختان و پشت مسجدها و داخل کوچه ها و راه ها قضای حاجت نکنی و پشت دیوار پنهان شوی و جامه خویش بلند کنی به شرط اینکه رو به



قبله و پشت به قبله نباشی، آنگاه هر جا خواستی قضای حاجت می کنی.
 از جملات و سخنان این کودک سخت به حیرت ماندم. پرسیدم اسم تو
 چیست؟ گفت من موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالبم.
 پرسیدم پسر جان معصیت از کیست؟ گفت گناه از سه حالت خارج نیست:
 یا از خدا سر می زند که از او هرگز نیست، در این صورت صحیح نیست خداوند
 بنده خود را عذاب کند برای کاری که نکرده و یا از بنده و از خدا دونفری انجام
 داده اند در صورتی که چنین نیز نیست. در این صورت هم نباید شریک قوی شریک
 ضعیف را ستم نماید و یا از خود بنده است که واقع مطلب همین است. اگر خداوند
 ببخشد، به جوو و کرم خویش بخشیده و اگر کیفر نماید، به واسطه خطای بنده و
 انحراف او است.

ابو حنیفه گفت از همانجا برگشتم. دیگر موفق به ملاقات امام صادق
 علیه السلام نشدم و به همان حرف که از آن کودک شنیدم بی نیاز شدم.
 همین خبر از کنز الفوائد کراچکی نقل می شود به مختصر اختلاف که در آخر
 آن این اشعار را امام موسی بن جعفر علیه السلام می خوانند:

لم تخل افعالنا اللاتی نذم بها	احدی ثلاث معان حین ناتیها
اما تفر دجارتنا بصنعتها	فیسقط الذم عنا حین ننشیهنا
او کان یشرکنا فیها فیلحقه	ما سوف یلحقنا من لائم فیها
اولم یکن لاهی فی جنایتها	ذنب فما الذنب الا ذنب جانیهها

ترجمه اشعار خلاصه ای از همان توضیحات سابق است.



بخش پنجم

اخباری که علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد به غیر روایتی که حمیری نقل می‌کند، در اینجا مجموع آنها را نقل کردیم چون مختصر اختلافی با اخبار حمیری دارد و اخبار حمیری را در بخشهای مربوط به آن متفرق نموده‌ایم.

علی بن جعفر بن محمد از برادر خود موسی بن جعفر نقل کرد که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد پرسیدم مردی که با زن خود همبستر شود قبل از طواف نساء عملاً چه باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و یک شتر قربانی می‌نماید. پرسیدم مردی را گرفته‌اند که سه حد باید زده شود. حد شراب خواری، حد دزدی و حد زنا، چه باید کرد؟ فرمود: ابتدا شراب بعد سرقت و بعد از آن حد زنا را باید زد.

در مورد خنثی پرسیدم که با تدلیس و فریب زنی را ازدواج کرده فرمود: باید پشت او را شلاق زد تا ذلت و خواری را حس نماید و تمام مهر را باید پردازد اگر با او دخول نموده، ولی اگر دخول نکرده نصف مهر را او می‌پردازد. از ذبیحه و کشتار یهودی و نصرانی پرسیدم که خوردنش جایز است یا نه؟ فرمود: هر چه نام خدا بر آن برده شده باشد (مشهور برخلاف این فتوی است مگر مسلمان دستور کشتن داده باشد و خودش نام خدا را ببرد).

پرسیدم شخصی گوسفندی در بیابان پیدا کرده آیا برای او حلال است؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آن گوسفند یا مال تو است یا برادرت و یا گرگ.



گوسفند را بگیر و اطلاع بده در همان محلی که پیدا کرده‌ای در صورتی که صاحبش پیدا شده به او می‌دهی اگر صاحبش پیدا نشد آن را می‌خوری ولی ضامن آن هستی اگر صاحبش پیدا شود و درخواست بهای گوسفند خویش را بنماید (که باید مثل یا قیمتش را پردازی)

پرسیدم کسی که برای کفاره ظهار روزه گرفته بعد وضع مالی او خوب می‌شود که می‌تواند کفاره مالی بدهد (بنده آزاد کند) از روزه کفاره‌اش دو روز یا سه روز باقیمانده چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر یک ماه را روزه گرفته و داخل ماه دوم شده همان روزه کافی است، تمام می‌کند و بنده آزاد نمی‌کند. پرسیدم شخصی دو ماه رمضان متوالی مریض بوده بعد خوب شده، چه کار باید بکند؟ فرمود: ماه دوم را باید قضا کند ولی رمضان اول را کفاره می‌دهد برای هر روز یک مد طعام (تقریباً ده سیر).

پرسیدم شخصی پرنده‌ای را از مکه آورده تا به کوفه، حالا چه باید بکند؟ فرمود: آن را برگرداند به مکه اگر مُرد باید قیمت آن را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی ترک طواف نموده تا آمد به وطن، در آنجا با همسر خود همبستر شده، چه باید بکند؟ فرمود: یک قربانی می‌فرستد، اگر این طواف را از حج ترک کرده در ایام حج و اگر در عمره ترک کرده در عمره می‌فرستد و شخصی را وکیل می‌کند تا آنچه از طواف ترک نموده انجام دهد.

پرسیدم شخصی چهار زن دارد، یکی از زنها می‌میرد آیا جایز است قبل از تمام شدن عده متوفی با زنی دیگر ازدواج کند؟ فرمود: وقتی مُرد با هر که می‌خواهد ازدواج نماید.

پرسیدم نماز خوف چگونه است؟ فرمود: امام می‌ایستد و با عده‌ای از سپاهیان خود یک رکعت نماز می‌خواند بعد برای رکعت دوم حرکت می‌کند، سربازان نیز رکعت دوم را با او می‌خوانند بعد نمازشان را تمام می‌کنند و می‌روند بعد بقیه سپاه می‌آیند و با او نماز می‌خوانند، رکعت دوم نماز امام را وقتی امام به تشهد نشست، آنها حرکت می‌کنند و دومی را برای خود می‌خوانند سپس می‌نشینند و با او تشهد



می خوانند. سپس امام سلام می دهد از جای حرکت می کند با آنها می روند.
 پرسیدم نماز مغرب را در هنگام خوف چگونه باید خواند؟ فرمود: امام
 می ایستد با عده ای از یاران یک رکعت نماز می خواند بعد رکعت دوم می رسد آنها
 نیز با او می خوانند، دو رکعت و تمام می کنند و می روند بقیه سربازان می آیند با او
 نماز را در رکعت دوم می خوانند سپس از جای حرکت می کند با آنها نماز را
 می خواند در رکعت دوم. در این موقع رکعت سوم امام و رکعت دوم آنها است، بعد
 می نشیند برای تشهد، آنها نیز تشهد می خوانند، بعد سربازان حرکت می کنند برای
 رکعت سوم خود، درحالی که امام نشسته است رکعت سوم را که خواندند آنها تشهد
 می خوانند بعد امام سلام می دهد آنها نیز سلام می دهند.

پرسیدم حج تمتع از کجا احرام باید بست و احرام حج چگونه است؟ فرمود:
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل عراق از عقیق تعیین نموده و برای اهل مدینه
 و اطراف آن مسجد شجره و برای شامیان و اطراف آن از جحفه و اهل طائف از قرن
 و اهل یمن از یلملم، صحیح نیست کسی از این میقاتگاهها تخلف ورزد و به دیگری
 برود.

پرسیدم شخص می تواند کبوتر حرم را در منطقه حل صید کند و بعد وارد حرم
 شود و آن را بخورد؟ فرمود: کبوتر حرم را در هیچ حال نباید خورد.
 پرسیدم آیا شخص می تواند موی های زیر بغل خود را بکند در ماه رمضان که
 روزه دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می تواند با آب دهان خود چیزی را که در لباسش هست
 بشوید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی شوهرش مرده و حامله است، وضع حمل کرد و قبل از گذشتن
 چهار ماه و ده روز ازدواج نمود، چگونه است؟ فرمود اگر شوهرش با او همبستر شده
 از هم جدا می شوند بقیه عده شوهرش را نگه می دارد بعد باز عده دیگری برای شوهر
 دوم نگه می دارد و به آن مرد دیگر هرگز حلال نمی شود، گرچه با دیگری هم ازدواج
 نماید. اما اگر با او همبستر نشده باشد از هم جدا می شوند و بقیه عده شوهر اولش را



نگه می‌دارد بعد این شوهر یکی از خواستگاران او به شمار می‌رود.
 پرسیدم ملخ ریزه را می‌توان خورد؟ فرمود: نمی‌توان خورد تا بپرد.
 پرسیدم دو نفر به خواستگاری دختری می‌آیند، جدّ دختر مایل است دختر را به
 یکی ازدواج بدهد ولی پدر دختر به دیگری تمایل دارد، کدام یک خواسته آنها مقدم
 است؟ فرمود کسی که جدّ انتخاب می‌کند شایسته است زیرا پدر و دختر هر دو در
 اختیار جدّ هستند.

از مردی پرسیدم که دارای گوسفند است پوست گوسفندهای مرده را هم نگه
 داشته مخلوط شده است با پوستهای تذکیه شده، نمی‌داند کدام حلال است آیا
 می‌تواند اینها را بفروشد؟ فرمود: می‌فروشد به کسی که پوست مرده را حلال می‌داند
 و پولش را استفاده می‌نماید، اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می‌تواند معانقه کند با مرد در ماه رمضان یا حال روزه جایی از بدن
 مرد را، بدون غریزه جنسی و شهوت پیوسد؟ فرمود: اشکالی ندارد.
 پرسیدم زن می‌تواند روی روسری خود مسح بکشد؟ فرمود: صحیح نیست،
 باید مسح بر روی سر بکشد. پرسیدم روزه دار می‌تواند روغن در گوش خود بچکاند؟
 فرمود: اگر داخل حلقش نشود اشکالی ندارد.

پرسیدم مردی با کنیزی همبستر شده، آن کنیز را قبل از حیض شدن بفروشد و
 مشتری در همان ظهر با او همبستر شود و زن آبستن گردد، بچه متعلق به کدامیک از
 آن دو است؟ فرمود: بچه متعلق به مردی است که کنیز در اختیار اوست، چون پیامبر
 اکرم فرموده است ((الولد للفراش)).

پرسیدم زنی شیر داده باشد به بچه‌ای که غلام و برده اوست چه می‌شود؟ فرمود:
 وقتی شیر داد آزاد می‌گردد. پرسیدم مادر می‌تواند از گوشت عقیقه فرزند خود
 بخورد؟ فرمود: صحیح نیست بخورد باید تمام آن را صدقه بدهد.

پرسیدم روز هفتم تولد سر بچه را تراشیده‌اند، آیا باید بعد تراشد و به وزن آن
 صدقه بدهد؟ فرمود: وقتی هفت روز گذشت لازم نیست بر آنها تراشیدن زیرا
 تراشیدن و عقیقه و اسم‌گذاری در روز هفتم است.



پرسیدم حج افراد بهتر است یا حج اقران؟ فرمود: حج تمتع بهتر از افراد و اقران است که با خود قربانی ببرد. سپس فرمود: متعه همان است که در کتاب خداست و پیامبر صلی الله علیه و آله به آن امر کرده. سپس فرمود متعه داخل در حج است تا روز قیامت بعد انگشتهای خود را درهم داخل کرد یعنی اینطور باهم مخلوط شده. فرمود: ابن عباس می گفت حاضر هر که بخواند در این مورد با او مباحله و نفرین کنیم.

پرسیدم شخص به سجده می رود و دست خود را روی کفش خویش می گذارد آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم: شخص می تواند دختر خود را بدون اجازه اش به ازدواج دهد؟ فرمود: آری، فرزند با بودن پدر از خود اختیاری ندارد مگر قبلاً ازدواج کرده باشد (بیوه باشد) چنین زنی را جایز نیست مگر او را آگاه کند و اجازه بگیرد.

پرسیدم شخصی می تواند پشت سر امام نماز بگذارد بالای تخت گاهی دکان خود؟ فرمود: اگر با مأمومین در صف قرار گرفته باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می تواند نماز بخواند در لحاف و روسری خود با داشتن چادر؟ فرمود صحیح نیست مگر با چادر.

پرسیدم زن می تواند نماز بخواند با لنگی و لحاف و سرپوشی با اینکه چادر دارد؟ فرمود: صحیح نیست مگر اینکه چادر خود را بپوشد. پرسیدم زن می تواند در لنگ و لحاف و روسری نماز بخواند با داشتن چادر؟ فرمود: وقتی چادر داشته باشد صحیح نیست.

پرسیدم مرد می تواند با شلوار و رداء پیش نماز باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از شب زنده داری ماه رمضان آیا صحیح است؟ فرمود: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن، ابتدا فاتحه را می خوانی بعد ساکت می شوی برای قرائت امام وقتی به رکوع رفت قل هو الله احد را و غیر آن سوره را می خوانی بعد به رکوع می روی. وقتی امام به رکوع رفت تو هم در رکوع تکبیر بگو و در سجده چنانچه تنها



در نماز این کار را می‌کنی ولی نمازت تنهائی بهتر است (۱).

پرسیدم آیا شلوار می‌تواند به جای لنگ در نماز کافی باشد؟ فرمود: آری.
پرسیدم مرد می‌تواند در لنگ و کلاه نماز بخواند یا اینکه عبا و رداء هم دارد؟
فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم مرد می‌تواند پیش نماز باشد با شلوار و کلاه؟ فرمود: صحیح نیست.
پرسیدم مُحْرَم می‌تواند لنگ خود را در نماز به گردن ببندد؟ فرمود: صحیح
نیست به گردن ببندد ولی می‌پیچد به گردن خود و نمی‌بندد.
پرسیدم مرد می‌تواند دو طرف ردای خود را به طرف چپ جمع کند؟ فرمود:
صحیح نیست جمع آن در طرف چپ ولی می‌تواند در طرف راست جمع کند یا رها
نماید.

پرسیدم آیا ماهی (حنکلس که فقط استخوان سر و مهره پشت دارد و به آن
اژدهای دریا می‌گویند) خوردن آن صحیح است؟ فرمود: در کتاب امیرالمؤمنین
علیه السلام آن را حرام یافتیم.

پرسیدم از مردی که به استخوان گوش او ضربتی زده‌اند مدعی است که
نمی‌شنود؟ فرمود: اگر مسلمان است تصدیق می‌شود.

پرسیدم چارپاداران که سفر به نیل می‌کنند آیا نماز را باید تمام کنند؟ فرمود:
وقتی در رفت و آمد هستند روزه بگیرند و نماز را تمام کنند مگر اینکه تازه به سفر
می‌روند که باید افطار کنند و نماز را قصر نمایند.

پرسیدم مردی با زنش در ماه رمضان که مرد روزه دار بوده همبستر شده چه باید
بکند؟ فرمود: باید قضای روزه را بگیرد و یک بنده آزاد کند، اگر نداشت دو ماه
متوالی روزه بگیرد اگر نتوانست شصت نفر را غذا بدهد اگر نداشت استغفار کند.
پرسیدم جایز است برای روزه دار در ماه رمضان کنیز را به پشت بخواباند و به

۱- این جملات با هم هم‌آهنگ نیست شاید سؤال در نماز تراویح به جماعت کرده، فرموده
است: صحیح نیست مگر با قرائت قرآن بعد حال کسی که باید تقیه کند بیان می‌نماید. ۱



شکم و ران و پشت او بزنند؟ فرمود: اگر این گار از روی شهوت نکند اشکالی ندارد اما از روی شهوت صحیح نیست.

پرسیدم صدقه (زکات) در چه چیزها است؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: در نه چیز است: گندم، جو، خرما، میز، طلا، نقره، شتر، گاو، گوسفند از چیزهای دیگر عفو شده.

پرسیدم شخص مسلمان می تواند به سیاحت بپردازد یا در گوشه خانه ای رهبانیت و ترک دنیا نماید و خارج نشود؟ فرمود: نه.

پرسیدم لباس شخصی بر خورد به الاغ مرده می کند آیا قبل از شستن می تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: شستن آن لازم نیست، نماز بخواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی لباسش بر خورد به سگ مرده می کند می تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: تکانش می دهد (یا آب بر آن می پاشد) و نماز می خواند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به نماز میت می رسد که یک یا دو مرتبه تکبیر را گفته اند چکار باید بکند؟ فرمود: بقیه تکبیرها را می گوید و دست بر می دارد و نماز را سبک و کوتاه می کند.

پرسیدم وبا در سرزمینی پیدا می شود آیا شخص می تواند از ترس مرگ فرار کند؟ فرمود: فرار می کند تا وقتی که در مسجدی که نماز می خواند اتفاق نیفتاده باشد، اگر در میان اهل مسجدی که نماز در آن می خواند وبا افتاد نباید فرار کند.

پرسیدم شخصی مسواک می کند در حال روزه و استفراغ می نماید چگونه است؟ فرمود: اگر قی کند عمداً باید قضا کند، اما اگر عمدی نباشد اشکالی ندارد. پرسیدم آیا می توان با شراب مداوا نمود؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص می تواند در پیراهن تنها و قبای تنها نماز بخواند؟ فرمود: باید بر پشت خود چیزی بیندازد.

پرسیدم شخص می تواند پیش نماز باشد در یک بارانی (لباسی که برای حفاظت از باران می پوشند) یا یک جبهه؟ فرمود: اگر در زیر پیراهن پوشیده باشد



اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص محرم می تواند کشتی بگیرد؟ گفت: صحیح نیست، ممکن است مجروح شود یا از موی بدنش بریزد.

پرسیدم شخص محرم صحیح است که مسواک کند؟ فرمود: صحیح است، ولی صحیح نیست دهانش را خونی کند.

سؤال کردم از شخصی که لباسش بر خورد به خوک کرده و در حال نماز یادش می آید؟ فرمود: اشکالی ندارد نمازش را بخواند ولی اگر داخل نماز نشده آنچه در لباس خود میابد پاک می کند و تکان می دهد مگر اینکه چیزی مشاهده کند که باید بشوید.

پرسیدم مرد می تواند در یک قبا و پیراهن پیش نمازی کند؟ فرمود: اگر دو جامه باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از شخصی که در حال وضو خون دماغ می کند یک قطره از خون در ظرف آب او می ریزد صحیح است یا نه؟ گفت نه

پرسیدم شخصی خون دماغ کرده بعد مخاط دماغ را می ریزد بعضی از خون ذره ای کوچک به ظرف او می رسد آیا می تواند وضو بگیرد؟ فرمود: اگر چیزی در آب دیده نشود اشکالی ندارد و اما اگر دیده میشود وضو نگیرد از آن

پرسیدم کنیز اگر گوسفندی را بکشد آیا صحیح است فرمود: اگر به نخاع نرسیده باشد و گردن را نشکسته باشد، اشکالی ندارد فرمود: در خانواده حضرت علی بن الحسین کنیزی بود که برای آنها کشتار می کرد

پرسیدم شخص محرمی شتر مرغی را شکار می کند چه باید بکند؟ فرمود: یک شتر قربانی کند اگر نداشت به شصت نفر صدقه بدهد اگر نداشت هجده روز روزه بگیرد.

پرسیدم از محرمی که گاومیشی را صید کرده؟ فرمود: یک گوسفند قربانی می کند اگر نیافت، ده نفر را صدقه می دهد اگر نیافت، سه روز روزه می گیرد.

پرسیدم از شخصی که می گوید این کنیز مال توبه تو اختیار دادم آیا می تواند با



آن کنیز همبستر شود، فرمود: اگر می‌تواند او را بفروشد با او همبستر شود و گرنه نمی‌تواند.

پرسیدم از کسی که بر خود لازم نمود عتق و آزاد نمودن بنده را، آیا می‌تواند بنده‌ای لنگ یا شل آزاد کند؟ فرمود: اگر خرید و فروش می‌شود می‌تواند، مگر نوع معینی را تعیین کرده باشد که باید همان نوع را آزاد کند.

پرسیدم از شخص آزادی که کنیزی دارد (می‌تواند با او رفع غریزه جنسی نماید) اگر زنا کرد باید او را رجم کنند؟ فرمود: آری.
پرسیدم از کسی که جنس را نسیه می‌دهد آیا می‌تواند ضامنی بگیرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم از کسی که پیش خرید می‌کند خرما را قبل از اینکه شکوفه خرما بریزد و خرمای ریزه دیده شود، آیا حلال است؟ فرمود: در خرما پیش خرید صحیح نیست.

پرسیدم معامله نخل و خرما را؟ فرمود: وقتی تازه خرما رنگ انداخته و خرمای آن دیده می‌شود و تمیز داده می‌شود از خرمای نبسته خرید و فروش آن جایز است.
پرسیدم پیش فروش گندم صحیح است؟ فرمود اگر از تو مقدار معینی را بخرد صحیح است.

پرسیدم از پیش فروش در خرما؟ فرمود: صحیح نیست اما اگر بخرد از تو این خرمای معینی را اشکالی ندارد، یعنی یک اندازه معین.

پرسیدم از دو نفر که شریکند در معامله سلف و سلم، آیا می‌توانند قبل از گرفتن جنس سهم خود را تقسیم کنند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر حیوانی را به حیوان دیگر نسیه بدهند با افزایش مقداری پول که پول را نقداً بپردازد و حیوان را بعد بدهد آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم اگر کسی برده خود را مکاتبه نماید (یعنی در آزادی او قراردادی بنویسد) که یک پسرک غلام به او بدهد و ضمانت می‌دهد در چنین موقعی آیا



صحیح است؟ فرمود: اگر معین شود پسر بچه پنج ساله باشد یا چهارساله یا سن دیگری اشکال ندارد.

پرسیدم شخص کنیزی می‌خرد و با او همبستر می‌شود می‌تواند او را با ریح و سود بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مقداری از دیگری گندم طلب دارد می‌تواند به همان مقدار جو بگیرد؟ فرمود: اگر راضی باشند هر دو اشکالی ندارد؟

پرسیدم شخصی از کسی مقداری خرما یا جو یا گندم طلب دارد می‌تواند قیمت آن را دریافت کند؟ فرمود: وقتی آن را قیمت نماید به درهم درست نیست، چون اصل معامله پول بوده و معاوضه پول به پول درست نیست.

پرسیدم شخصی مقداری طعام خریده می‌تواند آن را به دیگری واگذارد قبل از گرفتن آن طعام؟ فرمود: اگر از آن دیگری سود نگیرد اشکال ندارد، اما اگر سود گرفت درست نیست مگر بعد از تحویل گرفتن طعام (آرد گندم).

پرسیدم شخصی آرد گندم می‌خرد می‌تواند آن را قبل از تحویل بفروشد؟ فرمود: اگر سود بگیرد نمی‌تواند مگر بعد از تحویل اما اگر واگذار نماید اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روغن می‌خرد بعد زیاد می‌شود می‌تواند به جای آن یک رطل یا دو رطل روغن زیتون بگیرد؟ فرمود: در صورتی که دو نوع باشد و راضی شوند هر چه مایل است می‌تواند بگیرد.

پرسیدم شخصی زمین یا یک کشتی را اجاره می‌کند به دو درهم بعد نصف آن را به یک درهم و نیم به اجاره می‌دهد و خود در بقیه سکونت می‌کند این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم یک کنیز متعلق به دو نفر است که یکی از آن دو شریک غائب است شریک دیگر می‌تواند آن کنیز را به ازدواج بدهد؟ فرمود: اگر شخص غائب ناراضی باشد ازدواج صحیح نیست.

پرسیدم شخصی خانه‌ای را به ده درهم اجاره می‌کند خیاط یا صنعت‌گر دیگری



می آید و می گوید من اینجا کار می کنم مال الاجاره بین من و تو تقسیم شود و هر چه سود بردم با هم شریک باشیم بعد بیشتر از اجاره خانه سود ببرد، آیا چنین معامله ای صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری می گوید به توده درهم می دهم تا به من صنعت خود را بیاموزی و شریک من باشی، آیا چنین کاری صحیح است؟ فرمود: وقتی راضی باشد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به دیگری صد درهم می دهد که کار کند با آن به شرط اینکه پنج درهم یا بیشتر و یا کمتر به او بدهد، آیا چنین کاری حلال است؟ فرمود: نه این رای محض است.

پرسیدم شخصی به بنده اش ده درهم می دهد که هر ماه به او ده درهم پردازد، آیا این کار حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص زکات نقره اش را با طلا می پردازد و زکات طلا را نقره به همان قیمت پرداخت می کند، صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی متاعی را می فروشد و شرط می کند که نصف آن متعلق به خود او باشد، بعد با سود می فروشد، آیا این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی خانه ای را اجاره می کند به یک مبلغ معین و شرط می کند که بعد خانه را گل کاری و درب هایش را اصلاح نماید، آیا حلال است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی چیزی را می خرد به مدت معین، مدت فرا می رسد و جنس نزد فروشنده است. خریدار می آید و می گوید چیزی که از تو خریده ام خودت بخر و این مبلغ هم کم کن، من از خودم تاوان آن را می دهم آیا حلال است؟ فرمود: وقتی راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم قربانی در مینی چند روز است؟ فرمود: سه روز و پرسیدم در غیر مینی قربانی چند روز است؟ فرمود: سه روز.

پرسیدم شخصی مسافرت بوده دو روز پس از عید قربان می آید آیا می تواند



روز سوم قربانی کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ده درهم از دیگری طلبکار است، بدهکار می‌گوید یک پیراهن از من بخر و آن را بفروش هر چه کمتر فروختی من از خودم می‌دهم آیا صحیح است؟ فرمود: اگر هر دو راضی باشند صحیح است.

پرسیدم شخصی جامه‌ای خریده به ده درهم تا مدت معینی بعد همان جامه را می‌فروشد به پنج درهم نقد؟ فرمود: اگر شرط نکرده باشد و راضی باشند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی پشت سر امام که قرائت را به حمد و بلند می‌خواند ایستاد و به او اقتدا کرده می‌تواند پشت سر او بخواند؟ فرمود: نه، ولی باید سکوت کند برای قرآن.

پرسیدم شخصی پشت سر امام است و به او اقتدا کرده در ظهر و عصر قرائت خود را پشت سر او می‌خواند؟ فرمود: صحیح نیست، باید تسبیح و تمهید بخواند و صلوات بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرستد و بر اهل بیت او. پرسیدم انگشتی که در آن نقش جانوری درنده یا پرنده باشد آیا با آن نماز می‌تواند بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم آیا شخص می‌تواند بعضی از فرزندان خود را بر بعضی دیگر ترجیح دهد؟ فرمود: فلان کس را من بر تمام اهل خانه خود و فرزندانم ترجیح داده‌ام اشکالی ندارد.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع نموده‌اند بر کشتن دیگری چه باید کرد؟ فرمود: کشته می‌شوند به واسطه او.

پرسیدم از چند نفر که اجتماع کرده‌اند بر کشتن یک غلام و برده و خود آزادند؟ فرمود: باید قیمت او را بپردازند.

پرسیدم زنی که قبل از انقضاء عده خود ازدواج کند؟ فرمود: باید بین او و شوهرش جدائی انداخت، بعد او یکی از خواستگاران این زن به حساب خواهد آمد. پرسیدم از مردی که با کنیز بزرادری یا عمو یا پسر برادرش ازدواج کرده باشد،



بچه‌ای بزاید بچه چه خواهد شد؟ فرمود: اگر بچه از صاحب و مالک خود ارث ببرد به مقدار کمی آزاد می‌شود.

پرسیدم از شخص نصرانی که فرزندش از دنیا می‌رود با اینکه فرزند مسلمان است آیا پدر نصرانی از او ارث می‌برد؟ فرمود: اهل ملتی از ملت دیگر ارث نمی‌برد.

از گوشت الاغ اهلی سؤال کردم؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی نمودند و این نهی به واسطه آن بود که با آن الاغ کار می‌کردند و نخوش نداشت خوردن گوشت آن را تا نابود نشوند.

پرسیدم زن موی از صورت خود می‌کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از زنی که با عموی یا دایی خود ازدواج کند؟ فرمود: نمی‌تواند.

پرسیدم از کسی که قسم می‌خورد و استثناء می‌کند حال او چگونه است؟

فرمود: او آنچه را استثناء کرده است برایش هست.

پرسیدم فاصله انداختن بین انگشتان در رکوع آیا سنت است؟ فرمود: اگر

خواست این کار را می‌کند و خواست ترک می‌کند.

پرسیدم از آب باران که در محلی جریان پیدا می‌کند که در آن محل عذره است

و به لباس انسان برخورد می‌کند می‌تواند در آن لباس نماز بخواند قبل از شستن؟

فرمود: وقتی آب باران راه برود اشکالی ندارد.

پرسیدم از لباسی که می‌افتد در محل چهارپایان و برخورد به ادرار و پشگل آنها

می‌کند چه باید کرد؟ فرمود: اگر چیزی به آن چسبیده باشد باید بشوید اما اگر خشک

باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از غذائی که نهاده می‌شود روی سفره یا محلی که شراب به آن رسیده،

آیا می‌توان از آن طعام خورد؟ فرمود: اگر سفره یا خوان خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم از خوردن گوشت لاک پشت، خرچنگ و جزئی (نوعی ماهی است که

قبلاً معنی شد به نام حنکلس) فرمود: جزئی و لاک پشت و خرچنگ را نمی‌توان

خورد.



پرسیدم گوشت صدف دریا و زهر را می توان خورد؟ فرمود: این گوشت قورباغه است، نمی توان خورد.

پرسیدم در گیل مقداری سرگین داخل می کنند و مسجد یا خانه را به آن اندود می نمایند می توان در آن نماز خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم بوریای تر می شود و به آن آب کثیفی می رسد، می شود روی آن نماز خواند؟ فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم که گچ را به وسیله عذره و مدفوع می پزند آیا صحیح است که با چنین گچی مسجد را گچ کاری کرد؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم زنی مسلمان می شود بعد از او شوهرش مسلمان می شود اما آن زن با دیگری ازدواج نموده چه باید کرد؟ فرمود: متعلق به شوهر بعد است که با او ازدواج کرده به شوهر اولی بر نمی گردد.

پرسیدم زنی مسلمان می شود و بعد شوهرش مسلمان می گردد، آیا برای او حلال است؟ فرمود: آن مرد شایسته تر است برایش تا وقتی ازدواج با دیگری نکرده باشد ولی منخیر است هر که را خواست اختیار می کند.

از حد قطع دست دزد پرسیدم که چگونه است؟ فرمود: امیرالمؤمنین در بهای یک تکه آهن که معادل دو درهم یا سه درهم بود قطع نمود.

پرسیدم از شخصی که کنیزی را دزدیده است و او را فروخته کسی که خریده می تواند با آن کنیز همبستر شود؟ فرمود: اگر متهم به سرقت شد نمی تواند، ولی اگر نداند می تواند.

پرسیدم سگ یا موش اگر از پنیر یا روغن بخورند آیا می توان آن پنیر و روغن را خورد؟ فرمود: آنچه زبان آنها رسیده باید دور انداخت و بقیه خورده می شود.

پرسیدم از موشی یا سگی که از روغن باز یا زیتون یا شیر آشامیده می توان آن را خورد؟ فرمود: اگر در کوزه یا شبیه آن باشد خورده نمی شود، ولی می توان برای چراغ استفاده کرد اگر بیشتر از آن بود می توان خورد مگر اینکه صاحب ثروتمند باشد که باید آن را بریزد و از آن استفاده نبرند.



سؤال کردم از مردی که صدقه بدهد به یکی از فرزندانش بعد بخواهد دیگری را در آن صدقه‌ای که به فرزندش داده شریک کند صحیح است؟ فرمود: پدر در مال فرزند خود هرچه بخواهد می‌کند. بخشش پدر به فرزند مانند صدقه است به دیگری (در نسخه دیگری بخشش پدر به فرزند شبیه صدقه دیگری است به او).

پرسیدم دو نفر نصرانی یکی به دیگری خوک یا شراب می‌فروشد تا مدت معینی قبل از پرداخت پول هر دو مسلمان می‌شوند آیا بعد از مسلمان شدن می‌توانند پول آن را بگیرند؟ فرمود: پول متعلق به اوست، می‌تواند بگیرد.

پرسیدم از مردی که سه نفر علیه او شهادت دادند که زنا کرده با فلان زن، نفر چهارم می‌گوید نمی‌دانم با چه کسی زنا کرده با آن زن یا دیگری. فرمود: حال مرد چگونه است اگر زن داشته باشد یا نداشته باشد حدیث تمام نشد (۱).

پرسیدم مردی زنش را طلاق می‌دهد قبل از آنکه همبستر شده باشد اما آن زن مدعی شود که از آن مرد حامله است؟ فرمود: اگر گواهان شهادت دادند که او به حجله رفته و بعد انکار فرزند را می‌کند با او لعان می‌کند و از آن زن جدا می‌شود باید تمام مهر را بپردازد.

پرسیدم از نان که با روغن مخلوط می‌شود؟ فرمود اشکالی ندارد.

پرسیدم می‌توان در رختخواب یهودی خوانید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در لباس نصرانی و یهودی می‌تواند مسلمان نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم از مردی که نسبت زنا به زن خود داده سپس او را طلاق می‌دهد، بعد زن حق خویش را در مورد این نسبت زنا طلب می‌کند؟ فرمود: اگر اقرار کند باید او را تازیانه زد و اگر در عده بود با او لعان می‌کند.

پرسیدم مرد مسلمانی که زنی یهودی یا نصرانی یا کنیزی دارد بچه‌اش را منکر می‌شود و او را نسبت به زنا می‌دهد آیا باید لعان کنند؟ فرمود: نه.

۱- حدیث از جایی که گرفته شده همینطور ناقص بوده ولی به روایت تہذیب که عمار

همین سؤال می‌کند، می‌فرماید نه حد زده می‌شود و نه رجم می‌شود.



پرسیدم مردی به کنیز خود که می‌خواهد او را آزاد کند و با او تزویج نماید می‌گوید تو را آزاد نمودم و آزادیت را مهر ازدواجت قرار دادم. فرمود: آزاد می‌شود اگر خواست ازدواج می‌کند و گرنه نمی‌کند اما اگر با او ازدواج نمود باید یک چیزی به او بدهد و اگر بگوید با تو ازدواج کردم و مهر تو را آزادیت قرار دادم این عقد ازدواج درست است، اگر خواست به او چیزی می‌بخشد.

پرسیدم از برده‌ای که قرارداد آزاد شدن دارد (مکاتب) و بین چند نفر مشترک است، بعضی از آنها سهم خود را آزاد می‌کنند ولی بعد مکاتب عاجز می‌شود از انجام قرارداد چه باید کرد؟ فرمود: آزاد می‌شود به واسطه همان مقداری که آزاد شده و باید به کار و ادارش کرد برای پرداخت حق بقیه.

پرسیدم شخصی غلام خود را مکاتبه می‌کند، بعد از قرارداد غلام می‌گوید به من مقداری از قرارداد را ببخش و بقیه را زودتر بگیر از برای تو است مکاتم آیا حلال است؟ فرمود: اگر به صورت هبه و بخشش باشد اشکال ندارد اما اگر بگوید کم کن تا زودتر بدهم صحیح نیست.

پرسیدم از برده‌ای که نصف قرارداد مکاتبه خود را پرداخته یا مقداری از آن بعد می‌میرد و فرزند و مال زیادی می‌گذارد چه باید کرد؟ فرمود: اگر نصف را پرداخته باشد، آزاد می‌شود و بقیه آن را از مالش می‌پردازند و ارث او متعلق به فرزندش هست.

پرسیدم مسلمان می‌تواند با یک مجوسی در یک کاسه غذا بخورد و روی فرش او بنشیند یا در مسجدش و یا با او مصافحه کند؟ فرمود: نه. پرسیدم یک برده‌ای که مکاتبه شده است جنایتی انجام داده به گردن کیست؟ فرمود: بر عهده مکاتب است.

از فطره ماه رمضان پرسیدم که مکاتب باید بپردازد یا بر کسی است که با او مکاتبه نموده است و یا شهادتش پذیرفته است؟ فرمود: فطره به عهده اوست و شهادتش پذیرفته نیست.

پرسیدم از شخصی که نصف غلام خود را آزاد کرده با اینکه غلام صحیح است



چه باید بکند؟ فرمود: نصف دیگر آزاد می شود و باید کار کند و به یک قیمت عادلانه بهای نصف دیگر را بپردازد.

پرسیدم آیا مرد می تواند عبائی بپوشد که در آن دیا به کار رفته و کسای سیاه که ابریشم در آن به کار رفته؟ فرمود: نه.

پرسیدم مردم می توانند لباس دیا بپوشند؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن می تواند خلخال (پای بند طلا) بپوشد و بچه ها؟ فرمود: اگر صدا نداشته باشد اشکال ندارد ولی اگر صدا بدهد نه.

پرسیدم شخص می تواند سوار مرکبی بشود که زنگ کوچک دارد؟ فرمود: اگر صدا دارد نه ولی اگر بی صدا است اشکال ندارد.

پرسیدم که موش در روغن یا غسل جامد می میرد می توان آن را خورد؟ فرمود: اطراف بجایی که مرده دور بیانداز و بقیه را می توانی بخوری.

پرسیدم مرکب سواری که مال شخصی است می میرد آیا می تواند پوستش را بفروشد و دباغی کند و بپوشد؟ فرمود: نه، اگر پوشید نماز در آن نخواند.

پرسیدم می توان چهارپا را زد یا به وسیله داغ کردن نشانه بر روی آن گذاشت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می تواند ریش خود را بگیرد و کم کند؟ فرمود: از دو طرف چهره اش می تواند اما از جلوش نه.

پرسیدم شارب کوتاه کردن سنت است یا نه؟ گفت آری و سؤال کردم که شیرینی می پاشند در عروسی یا غیر عروسی. فرمود: کراهت دارد خوردن آنچه را به غارت برد.

پرسیدم از جایزه ای که برای هر بنده فراری یا گمشده می گذارند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از فروش مالی که به وسیله عتق به ارث به کسی رسیده؟ گفت نه. پرسیدم می تواند شخص نماز بخواند در مسجدی که دیوارهای قبله و اطرافش دارای سوراخ و رخنه ها است و زنی روپرویش نماز می خواند او را می بیند؟ فرمود:



صحیح نیست.

پرسیدم زن مشغول نماز است در حال قیام بچه اش پهلوی او گریه می کند می تواند در حال قیام او را بردارد و در آغوش بگیرد؟ فرمود: در حال قیام نمی تواند. از قربانی پرسیدم فرمود: قوچ چاق قربانی کن، شاخ دار و نر و چاق باشد، اگر گوسفند چاق نر پیدا نکردی بز نر چاق و بی خایه از گوسفند یا بز اگر نیافتی بزه چاقی. علی علیه السلام می فرمود: قربانی با گوسفند دوساله بکن و گوسفند خریداری کن که گوشها و چشم هایش سالم باشد و رو به قبله بگذارد و هنگام قربانی بگو «وَجْهَتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ أَنْ صَلَاتِي وَنَسْكَي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أَمَرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ» بعد بخور و به دیگران بخوران.

سؤال کردم از تکبیر در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان ایام تشریق است) فرمود: روز عید قربان نماز اول تا آخر ایام تشریق از نماز عصر تکبیر می گوید «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا هَدَانَا اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى مَا رَزَقْنَا مِنْ مِهْمَةِ الْأَنْعَامِ».

پرسیدم از شخصی که بچه اش کنیزی دارد می تواند با کنیز بچه اش همبستر شود. فرمود: اگر مایل باشد قیمت آن را برای خود تعیین می کند و دو نفر شاهد می گیرد، اگر خواست با او همبستر می شود و اگر فرزندش مالی داشت در صورتی که بخواهد می تواند از آن مال بردارد اگر مادر زنده باشد دوست ندارم از او چیزی بگیرد مگر به عنوان قرض.

پرسیدم شخصی رو به قبله گوسفند را نمی کشد چگونه است؟ فرمود: اگر عمدی نباشد اشکال ندارد، اگر کشتار کرد و نام خدا را نبرد اشکالی ندارد وقتی بسم الله را بگوید، اول و آخرش سپس بخورد.

پرسیدم زکات آیا داده می شود به کسی که دارای صد (درهم) باشد؟ فرمود: آری و به کسی که خانه دارد و بنده دارد زیرا خانه را نباید مال شمرد.



پرسیدم از حائض؟ فرمود: نیم خورده او را می توان خورد ولی وضو از آن نمی گیرد.

پرسیدم آیا پر بنده زکات می توان داد؟ فرمود: نه.

پرسیدم از کسی که به مکه نرفته آیا از زکات می توان خرج حج او را داد؟ فرمود: آری، اهل مکه نباید مانع حاجی ها بشوند از ورود به خانه هایشان. از این آیه پرسیدم «اذکروا الله کثیراً» پرسیدم اگر کسی دوست بار ذکر بگوید کثیر گفته؟ فرمود: آری.

پرسیدم از خوابیدن بعد از صبح. فرمود: نه تا وقتی خورشید طلوع کند. گفت صحبت از انگشتی شد، فرمود: وقتی غسل می کنی آن را تکان بده از جایش، اگر فراموش کردی تا به نماز ایستادی نمی گویم نمازت را دو مرتبه بخوان. صحبت از ذوالقرنین شد که بنده بود یا پادشاه؟ فرمود: بنده ای بود که خدا را دوست داشت خداوند هم او را دوست می داشت و خیرخواه خدا بود، خدا هم خیر او را می خواست.

پرسیدم از اختلاف در قضاوت که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده در چیزهایی که آنجناب نه امر به آن کرده و نه نهی از آنها کرده جز اینکه خود و فرزندانش را از آن نهی نموده. پرسیدم چنین چیزی چگونه امکان دارد؟ فرمود: یک آیه حلال کرده و آیه دیگر حرام نموده، گفتم چنین چیزی ممکن است مگر به این صورت که یکی از دو آیه ناسخ دیگری باشد یا هر دو آیه محکم هستند و باید به آنها عمل شود؟ فرمود: توضیح داده وقتی خود و فرزندانش را نهی نموده. گفتم پس چرا برای مردم توضیح نداده فرمود: ترسیده که اطاعت نکنند اگر امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله خلافت برایش استوار می شد و پاهایش محکم می گشت، تمام کتاب خدا را به پا می داشت و حق را اقامه می نمود، امام حسن و امام حسین پشت سر مروان نماز خواندند ما نیز با آنها نماز می خوانیم.

پرسیدم شخصی که از شما تفسیری را نقل می کند یا روایتی را در مورد قضاء یا طلاق یا چیزی دیگر که تا کنون نشنیده ایم از قبیل مناسک یا مشابه آن بی آنکه



شهرت به دشمنی شما داشته باشد، می توانیم بگوئیم خدا می داند آل محمد چنین چیزی را نگفته اند (یعنی انکار کنیم) می فرماید: نمی توانید مگر اینکه یقین نمائید. پرسیدم آیا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز چیزی درباره خدا گفته یا از روی هوی نفس حرفی زده و یا تحمیل نموده؟ فرمود: نه. گفتم این سخن آنجناب که درباره علی علیه السلام فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه آیا خداوند چه او دستور داده بود؟ فرمود: آری. گفتم پس من بیزار باشم از کسی که انکار این حرف را کرد، از روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فرمود؟ فرمود: آری. گفتم ممکن است مردم نجاتی داشته باشند مگر اینکه این جریان را معتقد شوند. فرمود: نه، مگر اشخاص مستضعف از مرد و زن و بچه ها که راه به جائی و چاره ای ندارند.

پرسیدم آنها چگونه اشخاصی هستند؟ فرمود: مگر ندیده اید خدمتکاران و زنانان پیدا می شوند که این مقام را معتقد نیستند مگر آنها را می کشید با اینکه اقرار نسبت به شما دارند؟ و فرمود: هر کس بر او این مقام علی علیه السلام ابراز شود و انکار کند خدا او را، دور گرداند و مرگش دهد که خیری در او نیست.

پرسیدم شخصی می گوید اگر فلان بنده را خریدم آزاد است و اگر این جامه را خریدم صدقه است و اگر با زنی ازدواج کردم او طلاق داده است. فرمود: این چیزی نیست.

پرسیدم مرد زنش را طلاق می دهد در غیر موقع. فرمود: پسر عمر زنش را طلاق داد در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در حال حیض. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد به او مراجعه نماید و این کار را طلاق حساب نکرد.

پرسیدم مردی به زنش می گوید تو بر من حرامی. فرمود: این نوع قسم است باید کفاره آن را بدهد. خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می فرماید «یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لك تبغی مرضات ازواجك والله غفور رحیم قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم و الله مولیکم» این کار را قسم گرفت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کفاره آن را پرداخت.

پرسیدم به چه مقدار کفاره قسم را می دهد؟ فرمود: اطعام ده نفر مسکین.



پرسیدم هر مسکینی چقدر غذا باید داد؟ فرمود: ده سیر، ده سیر.

پرسیدم شخصی ریا خورد اما عقیده اش این بود که حلال است. فرمود: اشکالی ندارد مگر این کار را عمداً بکند که ریا است.

از این آیه پرسیدم «أَوْ كَسَوْتَهُمُ لِلْمَسَاكِينِ» فرمود: جامه ای بدهد که پوشش برای عورت او باشد. گفتم شخصی می گوید من نذر کرده ام اما چیزی را بیان نمی کند. فرمود: چیزی نیست.

پرسیدم از روزه در وطن؟ فرمود: هر ماه سه روز، دو پنجشنبه که وسط آن یک چهارشنبه بگیرد.

شخصی می میرد و یک فرزند از کنیزی دارد و بچه های دیگر هم دارد آیا میتواند کسی آن زن را به ازدواج خود درآورد؟ فرمود: برایت نقل کنم سفارشی که علی علیه السلام در مورد کنیزان دارای فرزند فرمود گفتم بفرمائید. فرمود: علی علیه السلام دستور داد که هر زنی از کنیزان فرزند داشته آن زن از سهم فرزندش محسوب می شود.

از شغل حجامت گر پرسیدم. فرمود: مردی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین مسئله را سؤال کرد به او فرمود: تو شتر آب کش داری؟ جواب داد آری. فرمود: از آن شغل او را علف بده.

پرسیدم شخصی به غنا مشغول است می شود با او نشست؟ فرمود: نه. پرسیدم شخصی به فرزندش صدقه ای می دهد می تواند آن را بازپس بگیرد؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود هر کسی که صدقه ای بدهد و بعد آن را پس بگیرد مثل کسی است که استفراغ کند و استفراغ خود را دو مرتبه ببلعد.

پرسیدم مردی از درخت میوه رد می شود و از آن می خورد. فرمود: آری. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرد که دیوارها را بلند نمایند که پوشاند درخت را. سؤال کردم شخصی زمینی را در اختیار دیگری می گذارد که آبادش کند ولی آب آن را به مبلغ معین به اجاره می دهد. فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از اهل ذمه (یهود و نصاری) می توان از غذای آنها خورد در صورتی که



گوشت مرده و خوک بخورند؟ فرمود: نه، و نمی توان در ظرف طلا و نقره غذا خورد.
 پرسیدم کبائری که خداوند در این آیه می فرماید «ان تجتنبوا کبائر ماتنهون عنه
 فکفر سیئاتکم» چه نوع گناهانی است؟ فرمود: گناهانی که وعده آتش به آنها داده.
 پرسیدم شخصی کناره گیری می کند از برادر یا خویشاوندش از کسانی که عارف
 به ولایت نیستند؟ فرمود: اگر طلاق و عتق و آزادی بنده ای در کار نباشد با او حرف
 بزند.

پرسیدم یک شخص به تنهایی شب اول ماه رمضان ماه را می بیند و دیگری غیر
 از او نمی بیند آیا روزه بگیرد؟ فرمود: اگر شکی در آن ندارد، تنها خودش روزه بگیرد
 و روزه می گیرد با مردم وقتی آنها روزه گرفتند.
 پرسیدم شخصی که روزه ماه رمضان را قضا می کند می تواند با همسر خود
 ملامسه و بوس و کنار داشته باشد؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخصی بر خورد به مدفوع خشک می کند به لباس و پای او می رسد
 می تواند داخل مسجد شود و نماز بخواند و شستشو ندهد به آنچه بر خورد به مدفوع
 کرده؟ فرمود: وقتی خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی بدون وضو اذان یا اقامه می گوید، همین کافی است؟ فرمود:
 اذان اشکالی ندارد اما اقامه را باید با وضو بگویند. گفتم اگر اقامه گفت بدون وضو آیا
 می تواند با آن اقامه نماز بخواند؟ فرمود: نه.

پرسیدم شخص تخم کبوتر را می شکند یا مقداری از آن را در حالی که جوجه
 در داخل تخم تکان می خورد چه کار باید بکند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه ای یک
 گوسفند صدقه می دهد و گوشت آن را صدقه می دهد وقتی محرم است و اگر جوجه
 حرکتی نداشته باشد، پول تخم مرغ را صدقه می دهد یا با پول آن خوراکی برای کبوتر
 حرم می خورد.

پرسیدم شخصی تخم شتر مرغ را دست می زند با اینکه جوجه داخل آن حرکت
 می کند؟ فرمود: در مقابل هر جوجه یک شتر باید در قریانگاه قربانی کند.

پرسیدم نضوح (یک نوع بوی خوش است) در آن شراب می ریزند می تواند زن



نماز بخواند در صورتی که آن نضوح روی سرش باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه بشوید آن را.

پرسیدم سورمه چشم را می توان با شراب مخلوط کرد؟ فرمود: نه.
پرسیدم مرد لباس زرد پرونگ می پوشد؟ فرمود: اگر در آن بوی خوش نباشد اشکالی ندارد.

پرسیدم زن خضاب به حنا و وسه نموده؟ فرمود: اشکالی ندارد و نمی تواند نماز با آن بخواند.

پرسیدم پوشیدن پوست سمور و سنجاب و روباه کوچک و قاقم چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد، نماز با آن نمی خواند مگر اینکه تزکیه شده باشد.

پرسیدم انجیر و خرما را با هم مخلوط کردن و میوه های دیگر آیا صحیح است؟ فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهی کرده از مخلوط کردن اگر تنها بودی هر چه مایلی بخور، اما اگر با دیگران بودی این کار را نکن مگر با اجازه آنها.

پرسیدم مرد در مسجد نشسته ولی پایش خارج از مسجد است یا از مسجد منتقل می شود در حال نماز صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

سؤال کردم نقره در خوان یا کاسه و یا شمشیر و کمر بند و زین یا افسار فروخته می شود به قیمتی کمتر از نقره یا بیشتر، آیا حلال است؟ فرمود: باید ثمر را به طلا بخرد و غیر آن را به درهم.

پرسیدم زین نقره دار و لجام نقره ای را می توان سوار شد؟ فرمود: اگر آب نقره باشد که نتوان آن را جدا کرد، اشکالی ندارد و گرنه سوار نشود.

پرسیدم شمشیر را در مسجد می آویزد؟ فرمود: رو به قبله نه، اما طرف دیگر اشکالی ندارد.

پرسیدم شیرخرد برای دوا می توان آشامید یا در دواء می توان قرار داد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در ظرفی که شراب خورده اند می توان آب آشامید قدح چوبی یا ظرف شراب، فرمود: وقتی شسته شود اشکالی ندارد.



پرسیدم شخصی در محلی غسل بجنابت می کند یا ادرار می نماید بعد خشک می شود، می تواند آنجا را فرش کند؟ فرمود: آری در صورتی که خشک شده باشد. پرسیدم شخصی از جایی می گذرد که مدفوع انسان آنجاست، باد می وزد و از عذره و مدفوع به لباس و سر او می پاشد، می تواند قبل از شستن نماز بخواند؟ فرمود: بلی، می تکاند و پاک می کند نماز می خواند.

پرسیدم شراب اول شراب بوده بعد سرکه شده آیا می توان آن را خورد؟ فرمود: آری، وقتی سکر و مستی آن از بین برود.

پرسیدم در کوزه شراب می توان سرکه ریخت یا روغن زیتون و چیز دیگر؟ فرمود: اگر شسته شود اشکالی ندارد.

پرسیدم عقیقه برای پسر و دختر چگونه است؟ فرمود: فرقی نمی کند، قوچ و قوچ سرش را در روز هفتم می تراشد و به وزن آن طلا یا نقره صدقه می دهد، اگر نتوانست صدقه بدهد، موی را نگه می دارد یا وزن آن را می سنجد وقتی توانگر شد صدقه می دهد. پرسیدم شخصی دعا می کند، برادرانش اطراف او هستند، واجب است آنها آمین بگویند؟ فرمود: اگر خواستند چنین کاری را می کنند و اگر نخواهند ساکتند. اگر دعای خوبی کرد و به آنها گفت آمین بگوئید، لازم است که آمین بگویند.

پرسیدم آیا غنا در روز فطر و عید قربان و شادی جایز است؟ فرمود: اشکالی ندارد، اگر نی زنی نکند.

پرسیدم شراب خوار چه حالی دارد وقتی مست شود؟ فرمود: هرکس شراب بخورد و بعد بمیرد تا چهل روز مانند بت پرست است.

پرسیدم نوخه سرائی بر مرده صحیح است؟ فرمود: کراهت دارد.

پرسیدم می توان شعر در مسجد خواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم می توان گمشده را در مسجد جستجو کرد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم فطره ماه رمضان برای تمام افراد واجب است یا برای کسانی که روزه گرفته اند و اهل نمازند؟ فرمود: هر کوچک و بزرگ خانواده که تحت تکفل او هستند.



پرسیدم کشتن مورچه جایز است؟ فرمود: آن را نکش، مگر تو را بیازارند.
پرسیدم کشتن شانه سر (هدهد) اشکال دارد؟ فرمود: او را نیازار و نکش، پرنده خوبی است.

پرسیدم کسی که قرائت سوره حمد را ترک نموده چگونه است؟ فرمود: اگر عمداً ترک کرده نمازش درست نیست، اما اگر فراموش کرده اشکالی ندارد.
پرسیدم خوردن سوسمار و موش خرما (که در صحرا رو پا می‌ایستد) چگونه است؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم شخصی دو روز روزه ماه رمضان بدهکار است، چگونه روزه بگیرد؟ فرمود بین آن دو روز یک روز فاصله می‌اندازد و اگر بیشتر بود از این فقط متوالی و پشت سر هم می‌گیرد.

پرسیدم مرد با زن خود شوخی می‌کند یا او را عریان می‌نماید یا می‌بوسد، چیزی از او خارج می‌شود چگونه است؟ فرمود: اگر منی خارج شود با شدت و سست شدن، باید غسل کند. اما اگر آبی است که به شدت و شهوت و سستی خارج نشده، غسل ندارد و برای نماز وضو می‌گیرد.

پرسیدم زن می‌تواند از خانه شوهرش چیزی بدون اجازه او به کسی بدهد؟ فرمود: نه، مگر از او حلال بود را بخواهد.

پرسیدم مردی طواف می‌کند بعد فجر، آیا دو رکعت را می‌تواند خارج از مسجد بخواند؟ فرمود: نماز را در مکه می‌خواند و خارج از آن نمی‌شود مگر فراموش کند که خارج می‌شود و نماز را می‌گزارد، وقتی به مسجد بازگشت باید بخواند آن دو رکعت طواف را هر ساعتی که می‌خواهد.

پرسیدم شخصی یک هفت طواف می‌کند و آن دو رکعت را نمی‌خواند تا باز تصمیم می‌گیرد هفت شوط دیگر طواف کند، آیا صحیح است؟ فرمود: نه، مگر دو رکعت هفت شوط اول را بخواند بعد هرچه می‌خواهد طواف کند.

پرسیدم مرد می‌تواند وقوف در عرفات نماید بدون وضو؟ فرمود: صحیح نیست، مگر وضو داشته باشد.



پرسیدم شخص می تواند وقوف در مشعر بنماید بدون وضو؟ فرمود: بدون وضو صحیح نیست.

پرسیدم شخصی پیراهنی دارد که جنابت به آن رسیده و آن را نشسته می تواند در آن بخوابد؟ فرمود: مکروه است.

پرسیدم مرد در جامه خود عرق می کند می داند که در آن جنابت است چه باید بکند؟ می تواند قبل از شستشو نماز بخواند؟ فرمود: اگر بداند وقتی عرق می کند از آن جنابت به بدنش می رسد باید بشوید آنچه به بدنش رسیده، اما اگر بداند که به بدنش رسیده ولی محل آن را نداند باید تمام بدنش را بشوید.

پرسیدم کیفیت نشستن در نماز عیدین و جمعه موقعی که امام مشغول خطبه است چگونه است؟ باید رو به قبله باشد یا رو به امام؟ فرمود: رو به امام.

پرسیدم پیرزن و دختری که تازه بالغ نشده لازم است خود را تزئین نماید و عطر استعمال کنند در جمعه و عیدین، چنانچه بر مردان لازم است؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخص سهو می کند بعد بنا را بر گمان می گذارد، باید چه کند؟ آیا نماز را شروع کند یا بایستد و تکبیر بگوید و قرائت بخواند؟ آیا اذان و اقامه دارد؟ اگر در دو رکعت آخر سهو کند بعد از تمام کردن قرائت آیا باید تسبیح و تکبیر بگوید؟ فرمود: بنا را بر آنچه خوانده می گذارد، اگر از قرائت فارغ شده باشد دیگر قرائت بر او نیست و نه اذان و اقامه باید بگوید و سهوی بر او نیست.

پرسیدم در تکبیر ایام تشریق آیا دست های خود را باید بلند کند یا نه؟ فرمود: مستحب است، اگر فراموش کرد چیزی بر او نیست.

پرسیدم زنها باید ایام تشریق تکبیر بگویند؟ فرمود: آری ولی بلند نمی گویند. پرسیدم از مرد داخل می شود با امام که یک رکعت جلوتر از اوست، امام بعد از سلام تکبیر می گوید تکبیر ایام تشریق آن مرد چه کار باید بکند؟ فرمود: حرکت می کند، بقیه نمازش را می خواند، وقتی تمام کرد تکبیر می گوید.

پرسیدم شخصی تنها نماز می خواند، تنها در ایام تشریق آیا باید تکبیر بگوید؟ فرمود: آری، اگر فراموش کرد اشکالی ندارد.



پرسیدم در ایام التشریق چه باید بگوید؟ فرمود: می گوید الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا، الله اکبر علی ما رزقنا من
بهیمة الانعام.

پرسیدم از نافله ها در ایام التشریق، آیا در آنها تکبیر هست؟ فرمود: آری، و اگر
فراغش کرد، اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی اذان را می شنود و نماز فجر را می خواند، اما نمی داند فجر
طلوع کرده یا نه فقط گمان به فجر دارد به واسطه اذان چنین گمانی را دارد، آیا همین
کافی است؟ فرمود: کافی نیست مگر علم داشته باشد که فجر طلوع کرده.

پرسیدم مسلمان عارف داخل خانه برادرش می شود، او برایش نبیذ (یک نوع
شراب است) یا آشامیدنی که نمی داند چیست به او می دهد، می تواند بیاشامد
بی آنکه از او پرسد؟ فرمود: اگر مسلمان عارف باشد بیاشامد آنچه برایش آورد، مگر
اینکه نشناسد آن را.

پرسیدم مرد می تواند انگشتر طلا دست کند؟ فرمود: نه.

پرسیدم بازی چهارده تائی و مشابه آن چگونه است؟ فرمود: هیچ نوع لعب و
بازی مستحب نیست غیر از رهان (شرط بندی) و تیراندازی.

پرسیدم شخصی سوره را شروع می کند مقداری از آن را می خواند بعد اشتباه
می کند، سوره دیگری را می خواند تا تمام کند، بعد می فهمد که اشتباه کرده، آیا باید
برگردد و همان سوره اول را بخواند گرچه رکوع و سجده را انجام داده باشد؟ فرمود:
اگر به رکوع نرفته باشد برگردد، در صورتی که بخواند اما اگر رکوع کرده نماز خود را
ادامه دهد.

پرسیدم که قربانی را شخصی به اشتباه در موقع ذبح نام دیگری را می برد آیا
برای صاحب آن کافی است؟ فرمود: آری همان نثی که کرده صحیح است.

پرسیدم از شخصی که قربانی را می خرد که کور است و این را نمی داند مگر بعد
از خریدن، آیا همان کافی است؟ فرمود: آری مگر اینکه (هدی) باشد زیرا هدی
صحیح نیست ناقص باشد.



پرسیدم از گروهی که در کشتی هستند و نمی‌توانند خارج شوند مگر در گل و آب می‌توانند نماز واجب را در کشتی بخوانند؟ فرمود: آری.

پرسیدم گروهی نماز جماعت در کشتی می‌خوانند امام کجا بایستد؟ اگر زن‌ها هم باشند چه کار کنند؟ ایستاده بخوانند یا نشسته؟ فرمود: ایستاده، اگر نتوانند بایستند نشسته می‌خوانند، امام جلو می‌ایستد و زن‌ها پشت سر آنها اگر کشتی جا نداشت زن‌ها می‌نشینند مردها نماز می‌خوانند، اشکالی ندارد که زن‌ها جلو آنها باشند پرسیدم شخصی در تشهد و قنوت اشتباه می‌کند، می‌تواند تکرار کند تا به یادش بیاید یا ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید. فرمود: اشکالی ندارد، تکرار کردن و ساعتی سکوت کند تا یادش بیاید در قنوت اشتباه نیست مانند تشهد.

پرسیدم شخصی در قرائت خود اشتباه می‌کند می‌تواند ساعتی ساکت باشد تا یادش بیاید؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی سوره‌ای را می‌خواهد بخواند ولی سوره دیگری را می‌خواند، می‌تواند بعد از خواندن نصف سوره برگردد و سوره‌ای که می‌خواست بخواند؟ فرمود: آری، مگر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون باشد.

پرسیدم مردی یک سوره را در دو رکعت نماز واجب می‌خواند در صورتی که سوره دیگر هم می‌تواند بخواند چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر سوره دیگری را خوب می‌خواند این کار را نکند اما اگر سوره دیگر یاد ندارد اشکالی ندارد، اگر کرد چیزی بر او نیست و نباید اعاده کند.

پرسیدم مردی در نماز می‌ایستد آیا می‌تواند یک پای خود را جلو و پای دیگر را عقب بیاورد بدون مرض و علتی؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در دو رکعت اول نماز می‌ایستد، آیا می‌تواند دست به دیوار مسجد بگیرد و به کمک دیوار حرکت کند و به پا بایستد بدون اینکه بیماری یا ناراحتی داشته باشد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم در حج تمتع شخصی روز ترویبه مقدم می‌دارد قبل از زوال چه کار باید بکند؟ فرمود: طواف می‌کند و از احرام خارج می‌شود، وقتی نمازش را خواند محرم



می شود.

پرسیدم شخصی چیزی را پیدا می کند چند درهم یا لباس یا چهارپا چه کار باید بکند؟ فرمود: یک سال اعلان می کند اگر اعلان نکرد جزء اموال خود قرار می دهد تا صاحبش پیدا شود و به او بدهد، اگر مُرد وصیت می کند بدهند، او ضامن آن شیء است.

گفتم شخصی چیزی را پیدا می کند و یک سال هم اعلان می نماید بعد صدقه می دهد، پس از صدقه دادن صاحبش می آید آن صدقه ای که داده چه می شود و اجر آن متعلق به کیست؟ فرمود: باید به صاحبش بدهد یا قیمت آن را. فرمود: ضامن آن است و اجر متعلق به او است مگر صاحبش راضی شود و از آن بگذرد و اجرش متعلق به او است.

پرسیدم زن در نماز واجب است و بچه اش در پهلوی او گریه می کند و آن زن نشسته است، آیا می تواند بچه اش را بنشانند در دامن خود و ساکتش کند یا شیر به او بدهد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم زن مجراحتی در ران یا شکم یا بازو دارد، مرد می تواند نگاه کند و معالجه نماید؟ فرمود: نه.

پرسیدم مرد در زیر ران یا دو طرف نشیمنگاهش مجراحتی دارد، زن می تواند نگاه کند و آن را معالجه کند؟ فرمود: اگر عورت او نباشد می تواند.

پرسیدم فضله موش داخل آرد می شود، می توان آن را خورد وقتی مخلوط آرد شود؟ فرمود: اگر نداند اشکالی ندارد، اما اگر فهمید فضله را از آرد خارج کند.

پرسیدم کسی که قربانی می کند می تواند پوست آنها را برای خود مشک بسازد؟ فرمود صحیح نیست مگر اینکه قیمت پوست را صدقه بدهد.

پرسیدم شخصی روی مصلی و فرش نماز یا حصیر نماز می خواند. موقع سجده کف دست او روی فرش قرار می گیرد اما انگشتهایش خارج از فرش روی زمین است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز واجب سوره و سوره دیگر را با یک نفس می خواند



صحیح است، اشکالی ندارد اگر انجام داد؟ فرمود: در صورتی که بخواهد می تواند به یک نفس بخواند و اگر به چند نفس هم خواند چیزی بر او نیست.

شخصی در نماز است صدائی را می شنود، سکوت می کند تا گوش بدهد اگر چنین کرد اشکالی دارد؟ فرمود: این نقصی است در نماز ولی چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخص در قرائت نماز می تواند زبانش را حرکت ندهد و همین طور آهسته بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در قرائت به آیه ای می رسد که در آن ترسانیدن است گریه می کند و آیه را تکرار می نماید؟ فرمود: هرچه می خواهد آیه را تکرار کند و اگر گریه اش گرفت اشکالی ندارد.

پرسیدم زن می تواند با انگشتر نقره کار کند؟ فرمود: اشکالی ندارد، کراهت دارد ظرف آب را استعمال کند که نقره است.

پرسیدم شخص می تواند قرآن را بنویسد روی لوح یا صفحه بدون وضو؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص مجوسی ملیخ و ماهی صید می کند ما می توانیم بخوریم؟ فرمود: صید آنها همان زکات آنها است و اشکالی ندارد.

پرسیدم کودک دزدی می کند چه حکمی دارد؟ فرمود: اگر صغیر باشد بخشیده است، اگر تکرار کرد انگشتهایش قطع می شود و اگر باز دزدی کرد از پائین ترا قطع می شود یا جایی که خدا می خواهد.

پرسیدم می توان در خوابگاه شتر نماز خواند؟ فرمود: صحیح نیست مگر بترسد که اسبابش از بین برود، اول جاروب کن بعد آب پاشی نما بعد نماز بخوان.

در خوابگاه گوسفند پرسیدم می تواند نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم درخت خرما را دو سال یا چهار سال بفروشد؟ فرمود: اشکالی ندارد می گوید اگر امسال چیزی نداد ان شاءالله سال دیگر می دهد.

پرسیدم درخت خرما را می تواند برای یک سال بخرد؟ فرمود: نمی تواند مگر خرما برسد.



پرسیدم احرام به یک حجة چگونه است؟ فرمود: وقتی احرام بست و گفت یک حجة این عمل او عمره است که در خانه از احرام خارج می شود عملش عمره کوفه است و حج مکه.

پرسیدم عمره در چه زمانی انجام می شود؟ فرمود: هر ماه که بخواهد می تواند برود.

پرسیدم ایستادن پشت سر امام در صف اندازه آن چگونه است؟ فرمود: هر طور می توانی بایست وقتی نشستی اگر جا تنگ بود جلو برو یا عقب اشکالی ندارد. پرسیدم شخص می تواند در نماز کف دو دست را روی هم بگذارد یا آرنج را؟ فرمود: صحیح نیست، اگر انجام داد دو مرتبه نخواهد کرد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از پدرم این مسئله را سؤال کرد ایشان از پدرشان بالاخره از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که فرموده است این یک کار است و در نماز کار نیست.

پرسیدم کرم از مستراح روی لباس می افتد، می تواند در آن نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد مگر روی لباس خود اثری ببیند که باید آن را بشوید.

پرسیدم یهودی و نصرانی دست در آب فرو می برند آیا می توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر مضطر باشد.

پرسیدم نصرانی و یهودی شستشو می کنند با مسلمانان در حمام؟ فرمود: وقتی بدانند او نصرانی است با غیر آب حمام باید غسل کند مگر اینکه تنها غسل کند داخل حوض او شستشو می کند بعد او غسل می نماید.

پرسیدم یهودی و نصرانی از خم آب می خورند، مسلمان می تواند از آن آب بخورد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از طرف دسته کوزه و خم و قدح و شیشه و عیدان می تواند آب بیاشامد؟ فرمود: از طرف دسته کوزه و آفتابه و قدح و از طرف دسته وضو هم نمی گیرد.

پرسیدم مریض که نمی تواند بایستد چگونه نماز می خواند؟ فرمود: نافله را



نشسته می‌خواند، هر دو رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، اما در نماز واجب هر رکعت را یک رکعت حساب می‌کند، در صورتی که نتواند بایستد.

پرسیدم مریض در چه صورت می‌تواند روزه خود را بخورد؟ فرمود: هر بیماری که روزه برایش ضرر داشته باشد می‌تواند روزه‌اش را بخورد.

پرسیدم شخصی در موقع ذبح کردن گوسفند را قطع نموده قبل از سرد شدن گوشت آن این کار را اشتباهاً انجام داده یا کارد یک مرتبه بریده، می‌توان آن را خورد؟ فرمود: اشکالی ندارد، دو مرتبه نکند.

پرسیدم پسر چه وقت نماز و روزه بر او واجب می‌شود؟ فرمود: وقتی نزدیک بلوغ می‌شود و روزه و نماز را بشناسد.

پرسیدم مرد را دزد می‌زنند یا لباسش غرق می‌شود و لخت است موقع نماز می‌رسد، چگونه نماز بخواند؟ فرمود: اگر خاشاک پیدا کرد عورت خود را می‌پوشاند و نمازش را با رکوع و سجود تمام می‌کند، اگر چیزی پیدا نکرد می‌ایستد و برای رکوع و سجده اشاره می‌کند.

پرسیدم زن فقط یک چادر دارد چگونه نماز بخواند؟ فرمود: خود را در آن می‌پیچد و سرش را می‌پوشد و نماز می‌خواند، اگر پایش بیرون ماند و چاره‌ای نداشت اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز جماعت است، یک نفر آیه سجده را می‌خواند چکار بکند؟ فرمود: با سرش اشاره کند. پرسیدم می‌تواند در زمین شوره‌زار نماز بخواند؟ فرمود: نه، مگر در آن زمین گیاه روئیده باشد و مگر بترسد نمازش فوت شود.

پرسیدم شخصی با درنده روبرو می‌شود موقع نماز نمی‌تواند از ترس او حرکت کند، اگر نماز را بایستد و بخواند در رکوع و سجود از درنده که روبروی اوست، در غیر قبله می‌ترسد، اگر روبه قبله بایستد می‌ترسد شیر به او حمله کند، چه کار کند؟ فرمود: روبه شیر نماز بخواند و با سر اشاره می‌کند در حال قیام، گرچه شیر روبه قبله نباشد.

پرسیدم شخصی در نماز است، دیگری آیه سجده می‌خواند؟ فرمود: سجده می‌کند وقتی یکی از چهار سوره واجب را شنید بعد حرکت می‌کند و نمازش را تمام



می نماید، مگر در نماز واجب باشد که با سر اشاره می نماید.

پرسیدم حرف زدن بعد از تمام شدن نماز عشاء چگونه است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم از دمل چرک می آید، چه کار کند؟ فرمود: اگر غلیظ است و خون به همراه دارد در هر شبانه دوبار می شوید صبح و شب وضو را باطل نمی کند، اگر به لباس به اندازه یک دینار خون رسیده، آن را بشوی، در آن جامه نماز نخوان مگر بعد از شستن.

پرسیدم شخصی می گوید قربانی به کعبه می برم چنین و چنان چیزهایی که قدرت آن را ندارد؟ فرمود: اگر نذر برای خدا کرده باشد و مالک چیزی نباشد اشکالی ندارد اما اگر مالک غلام یا کنیز یا مشابه آنها است می فروشد و از بهای آن عطر می خرد و کعبه را معطر می کند، اگر مالک چهارپا باشد چیزی بر او نیست.

پرسیدم مردی دوزن دارد، یکی از آنها می گوید سهم شب و روز من یک روز یا یک ماه و از این قبیل متعلق به تو باشد و به تو بخشیدم. فرمود: اگر واقعاً راضی باشد یا از او بخرد اشکالی ندارد حق اوست.

پرسیدم شخصی در نماز در صفی هست می تواند به صف دوم یا سوم برود یا به پشت برگردد و در کنار صف دیگر؟ فرمود: اگر در بودن آنجا خللی مشاهده می کند اشکال ندارد.

پرسیدم می توان اذان و اقامه را روی مرکب گفت؟ فرمود: اذان اشکالی ندارد ولی اقامه را نمی گوید تا پائین بیاید.

پرسیدم کلاغ دورنگ و سیاه را می توان خورد؟ فرمود: صحیح نیست خوردن گوشت هیچ نوع کلاغ زاغ و غیر آن.

پرسیدم روزه سه روز در حج و هفت روز، آیا پشت سر هم بگیرد یا جدا کند؟ فرمود: سه روز را پشت سر هم فاصله نیاندازد ولی بین سه روز و هفت روز جمع نکند.

پرسیدم کفاره روزه قسم را باید متوالی بگیرد یا فاصله بیاندازد؟ فرمود: باهم



می‌گیرد.

پرسیدم مرد می‌تواند مرد را ببوسد یا زن زن را؟ فرمود: برادر و خواهر و دختر و مانند آن اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد می‌تواند در خانه تنها بخوابد؟ فرمود: کراهت دارد تنهایی و من دوست ندارم چنین انجام دهد.

پرسیدم شخصی در انگشت یا دستش چیزی است، می‌تواند با آب دهان آن را مرطوب کند و در نمازش مسح نماید؟ فرمود: اشکال ندارد.

پرسیدم شخصی در طشت ادرار می‌کند، می‌تواند در آن وضو بگیرد؟ فرمود: بعد از شستن ادرار اشکالی ندارد.

پرسیدم مشک و عنبر در روغن اشکال ندارد؟ فرمود: من در روغن می‌ریزم اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد وقتی تصمیم حج دارد از موی سر و شارب و ریش خود می‌گیرد تا وقتی محرم نشده؟ گفت: اشکالی ندارد.

پرسیدم مسلمانان می‌توانند با مشرکین روابط تجارتي داشته باشند؟ فرمود: وقتی سلاح نباشد می‌توانند حمل کنند.

پرسیدم شخص قنوت را فراموش می‌کند تا به رکوع می‌رود چه کند؟ فرمود: نمازش را تمام کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر قربان کردن و گاو برای چند نفر می‌تواند قربانی باشد؟ فرمود: سرپرست خانواده نام خود را می‌برد، همان قربانی برای خانواده کافی است، اگر چهار پنج نفر باشند.

پرسیدم در صورت خشک شدن آب و مردن صیدهای دریائی (از قبیل ماهی) آیا خوردن آنها حلال است؟ فرمود: نه.

پرسیدم صید دریائی را در طور و شبکه نگه می‌دارند تا می‌میرد، خوردن آن حلال است؟ فرمود: اگر در طور بماند تا بمیرد، بخورد اشکالی ندارد.

پرسیدم شکارچی آهو یا گورخر یا پرندهای را به زمین می‌اندازد بعد دیگری آن



را با تیر می زند و می میرد آیا خورده می شود؟ فرمود: بخور تا تغییر نکرده (در نسخه دیگر تا وقتی غایب نشده باشد) در صورتی که موقع تیراندازی نام خدا را برده باشد. پرسیدم شخص مسلمان برده ای مشرک می خورد در سرزمین شرک. برده می گوید نمی توانم راه بروم مسلمان می ترسد او ملحق به مشرکان بشود، می تواند او را بکشد؟ فرمود: در صورتی که بترسد به دشمن پیوندد می تواند او را بکشد.

پرسیدم مردی از شخصی طلبکار است، مرد بدهکار منکر می شود بعد همان مرد منکر از این شخص طلبکار می شود، آیا می تواند طلبکار اولی مانند او منکر بدهی خود شود مثل او؟ فرمود: آری، ولی اضافه نه.

پرسیدم شخصی کنیزی را به دیگری صدقه می دهد، آیا آمیزش با آن کنیز حلال است برایش تا هنوز کنیز را به شخص صدقه گیرنده نداده است؟ فرمود: وقتی به او صدقه داد آمیزش با آن کنیز برایش حرام است.

پرسیدم نماز میت در صورتی که خورشید قرمز شود جایز است؟ فرمود: صحیح نیست مگر در وقت نماز، وقتی خورشید غروب کرد نماز مغرب را بخوان بعد نماز میت را.

پرسیدم شخص پشت سر امام نماز می خواند، تشهد را طولانی می کند ادرارش می گیرد یا می ترسد چیزی از دستش برود یا دچار دردی شود چه کار باید بکند؟ فرمود: سلام می دهد و تمام می کند و امام را رها می کند.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می تواند خارج شود؟ فرمود: نه.

پرسیدم زن بدون اجازه شوهرش می تواند روزه بگیرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم قرضی به گردن شخص ثروتمندی است هر وقت طلبکار بخواهد می تواند بگیرد. آیا زکات باید بدهد؟ فرمود: نه، تا طلبش را بگیرد و یک سال بر آن بگذرد.

ابوالحسن علی بن جعفر از برادر خود حضرت موسی بن جعفر نقل کرد که می تواند دو هفت شوط طواف را به هم ضمیمه نماید. بعد نماز طواف بخواند و پیش



از دو هفت شوط نمی‌تواند طواف نماید بدون نماز (۱).

پرسیدم مریض را داغ نمایند یا می‌تواند دعا برایش بنویسند؟ فرمود: اشکالی ندارد گرفتن دعا، در صورتی که به نوع حرام نباشد. (مانند سحر)
پرسیدم زن مطلقه تا تمام نشدن عده نفقه از شوهرش طلبکار است؟ فرمود: آری.

پرسیدم زنی شنید شوهرش مرده. عده وفات نگه داشت، بعد ازدواج کرد. باز فهمید شوهرش زنده است. آیا برای شوهر دوم حلال است؟ گفت: نه.

پرسیدم شخصی نماز شب را فراموش می‌کند. وقتی یادش می‌آید که برای نماز ظهر آماده می‌شود. چه کار بکند؟ فرمود: اول نماز ظهر را می‌خواند. بعد از نماز ظهر، نماز شب و وتر را قضا می‌کند. بین ظهر و عصر یا هر وقت خواست.

پرسیدم مردی حجامت کرده و خون به لباسش رسیده. نمی‌داند تا فردا چه کار باید بکند؟ فرمود: اگر دیده و نشسته باید آنچه نماز در آن حال خوانده قضا کند. چیزی کم ننماید اگر دیده و شروع به نماز کند. بعد همین نماز را قضا نماید.

پرسیدم لحاف حریر یا متکای حریر یا مصلائی حریر یا تمام اینها از دیبا باشد می‌تواند مرد روی آنها نماز بخواند و تکیه کند؟ فرمود: روی زمین پهن می‌کند و می‌ایستد اما سجده نمی‌کند بر آنها.

پرسیدم شخصی فراموش می‌کند سجده آخر نماز واجب را؟ فرمود: سلام نماز را می‌دهد، بعد سجده می‌کند همین‌طور در نافله.

پرسیدم شخصی نماز را شروع کرده با سوره‌ای قبل از حمد، پس از تمام کردن سوره یادش بیاید چه باید بکند؟ فرمود: نمازش را می‌خواند، حمد را بعد می‌خواند. پرسیدم شخصی سوره‌ای را شروع کرده قبل از سوره حمد در صورتی که خطا و اشتباه کرده باشد همین او را کافی است؟ فرمود: آری.

۱- قبلاً گذشت که تا نماز طواف، هفت دور اول را نخواند نمی‌تواند هفت دور دوم را شروع کند. شاید پتران حمل کرد که طواف اولی واجب است.

پرسیدم شخص می تواند در گشتی بر قیر سجده کند؟ فرمود: اشکالی ندارد.
پرسیدم شخص می تواند در نماز به نقش انگشتی خود نگاه کند مثل اینکه
می خواهد آن نقش را بخواند یا در تکه کاغذی یا کتابی که رو به قبله است؟ فرمود:
این کار نقصی در نماز است اما آن را قطع نمی کند.

پرسیدم شخص می تواند در رکوع یا سجود باقیمانده سوره ای که می خواند،
بخواند؟ فرمود: در رکوع نمی تواند ولی در سجده اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می تواند در رکوع یا سجده اش سوره ای غیر از سوره ای که
همیشه می خواند، بخواند؟ فرمود: اگر شروع به آیه ای نموده اشکالی ندارد.

پرسیدم مرد فراموش کرده به پهلوی راست بخوابد، بعد از دو رکعت نماز صبح
یادش آمد وقتی که مشغول اقامه شده است چه کار بکند؟ فرمود: پا می شود و نمازش
را می خواند و آن را رها می کند اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص در نماز است و پهلوی او کسی خوابیده، می خواهد او را بیدار
کند تسبیح می گوید و صدایش را بلند می کند به قصد بیدار کردن او، آیا این کار
نمازش را باطل می کند و چه باید بکند؟ فرمود: نمازش صحیح است. چیزی هم بر او
نیست اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی مشغول نماز است. کسی در می زند تسبیح می گوید و صدایش
را بلند می کند تا خادمش بفهمد و بیاید با دست نشان دهد که درب منزل کسی است.
آیا نمازش باطل می شود و چیزی بر او هست؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی وضو ندارد. باران می بارد بر سر و رویش تا از سر به صورت و
دستها و پاهایش جاری می شود. آیا همین او را از وضو بی نیاز می کند؟ اگر بشوید
کافی است. مضمضه و استنشاق نیز می کند.

پرسیدم شخص می تواند برای غسل جنابت در باران بایستد تا روی سر و بدنش
جاری شود، با اینکه می تواند با آب دیگری غسل کند؟ فرمود: اگر غسل می کند
همانطور که با آب غسل می کند کافی است جز اینکه شایسته است مضمضه و
استنشاق کند و دست بکشد به جایی از بدنش که دست می رسد.



پرسیدم شخصی مبتلا به جنابت می‌شود، آب ندارد. باران می‌آید، آیا همان باران کافی است یا باید تیمم نماید؟ فرمود: اگر بشوید کافی است از تیمم.
پرسیدم شخصی جنب یا بی‌وضو است، آب پیدا نمی‌کند اما برف و یخ هست و خاک نیز وجود دارد. کدامیک از این دو بهتر است تیمم کند یا برف به صورت و بدن و سر خود بکشد؟ فرمود: برف در صورتی که سر و بدنش را تر کند بهتر است. اگر نتوانست با برف غسل کند تیمم بگیرد.
پرسیدم شخص می‌تواند دو چشمش را در نماز عمداً ببندد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در نماز است، می‌فهمد بادی از او خارج شد اما استشمام بر نمی‌کند و صدائی نمی‌شنود؟ فرمود: نماز و وضویش را اعاده می‌کند و آنچه از نماز خوانده به حساب نمی‌آورد، در صورتی که به یقین بداند.
پرسیدم شخصی احساس باد در شکم می‌نماید. دست بر دماغ می‌گذارد و از مسجد عمداً خارج می‌شود تا باد از او خارج شود، بعد برمی‌گردد و نماز می‌خواند بی آنکه وضو بگیرد آیا کافی است؟ فرمود: صحیح نیست، مگر اینکه وضو بگیرد و آنچه در نماز خوانده رها می‌کند.

پرسیدم وقتی از تشهد دو رکعت اول می‌خواهد حرکت کند چگونه حرکت نماید دو دست و دو زانویش را به زمین می‌گذارد بعد حرکت می‌کند؟ چگونه انجام دهد؟ فرمود: هر کار خواست می‌کند. اشکال ندارد.

پرسیدم شخصی در مسجد می‌تواند عمامه یا عرقچین خود را زیر پیشانی بگذارد؟ فرمود: نه، باید پیشانی روی زمین قرار گیرد.

پرسیدم شخصی دو رکعت نماز صبح را نخواند تا وارد مسجد می‌شود و امام ایستاده در نماز است چه بکند؟ فرمود: وارد نماز آنها می‌شود و آن دو رکعت را رها می‌کند. وقتی خورشید برآمد قضا می‌کند. (منظور دو رکعت نافله صبح است)
پرسیدم شخص می‌تواند در نماز چشم به آسمان بیاندازد؟ فرمود: اشکالی



ندارد.

پرسیدم زنی که شوهر بر او غضبناک است آیا نمازش صحیح است یا چگونه است حال او؟ فرمود: پیوسته در حال گناه است، تا شوهر از او راضی شود. پرسیدم اشخاصی مشغول صحبت می‌شوند تا یک ثلث از شب می‌گذرد یا بیشتر، همه حرکت کنند و نماز عشا را بخوانند یا به جماعت برگزار کنند، کدام بهتر است؟ فرمود: در جماعت بخوانند بهتر است.

پرسیدم شخصی در نماز واجب، سوره نجم را می‌خواند بعد به رکوع می‌رود سپس حرکت می‌نماید و بقیه نماز را می‌خواند؟ فرمود: سجده می‌کند (برای سجده واجب که در سوره نجم هست) بعد حرکت می‌کند و سوره حمد را می‌خواند سپس به رکوع می‌رود، این یک کار اضافی است در نماز واجب دو مرتبه نکند سجده را در فریضه می‌خواند.

پرسیدم مردی در نماز است. خیال می‌کند جامه‌اش پاره شده یا چیزی به آن رسیده، می‌تواند در حال نماز جامه خود را بررسی نماید؟ فرمود: اگر در جلو لباس یا دو طرف آن است اشکالی ندارد، اما اگر پشت است توجه به آن نکند که صحیح نیست.

پرسیدم شخص می‌تواند پشت درخت خرما میوه‌دار نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخص می‌تواند در میان درختان تاک نماز بخواند وقتی انگور دارد؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به پشت گربه دست کشیده می‌تواند قبل از شستن دست نماز بخواند؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم امامی پیش نماز مسافرین است، مسافرها چگونه نماز بخوانند؟ فرمود: آنها دو رکعتی می‌خوانند، امام بقیه نماز را می‌خواند، وقتی سلام داد و تمام کرد آنها نیز می‌روند.



پرسیدم شخصی می‌تواند نماز بخواند با اینکه جلو او الاغی ایستاده؟ فرمود: در فاصله خود و او یک نی یا چوب یا چیزی می‌گذارد و بعد نماز می‌خواند، اشکالی ندارد. گفتم اگر این کار را نکرد آیا باید نمازش را دو مرتبه بخواند یا چیزی بر او هست؟ فرمود: نمازش را اعاده کند، چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی یک ثلث از حج خود را به میتی می‌بخشد و یک ثلث را به شخص زنده؟ فرمود: برای میت صحیح است اما برای زنده صحیح نیست.

پرسیدم شخصی بر خود لازم شمرده که در کوفه یک ماه روزه بگیرد و در مدینه یک ماه و در مکه یک ماه. بعد چهارده روز در مکه روزه گرفت، می‌تواند برگردد پیش خانواده خود و روزه کوفه را بگیرد؟ فرمود: اشکالی ندارد و چیزی بر او نیست. پرسیدم مردی دختر خود را به ازدواج پسری که مخنث است (ظاهر مردی را دارد ولی قدرت مجامعت ندارد) این کار صحیح است؟ فرمود: اگر در او ناپکاری و فاحشه‌ای نیست به ازدواج درآورد.

پرسیدم چند نفر آزاد با چند برده یک غلام را می‌کشند چه باید بکنند؟ فرمود: غلامها را باید کشت و آزاده‌ها دیه دهند.

پرسیدم شخصی وصیت می‌کند وقتی مُردم، کنیزم فلانی آزاد است. زنده می‌ماند تا چند فرزند از او متولد می‌شود بعد می‌میرد. حال او چگونه است؟ فرمود: کنیز آزاد است، اما بچه‌ها برده هستند.

پرسیدم مردی جامه خود را بر شانه می‌افکند و به زمین می‌خورد یا زیر بغل می‌اندازد. این کار صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی به غلام خود می‌گوید برادرم پسر، آیا صحیح است؟ گفت اشکالی ندارد.

پرسیدم چهارپا ادرار نمی‌کند. ادرارش به مسجد یا دیوار می‌رسد. می‌توان نماز خواند در آنجا قبل از شستن؟ فرمود: خشک باشد اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی در حال جماع یا رفتن به مستراح انگشتی دارد که نام خدا یا



آیه‌ای از قرآن در آن هست آیا صحیح است؟ فرمود: نه. (در نسخه دیگری است که اشکال ندارد)

پرسیدم نشست و برخاست و نماز بر پوست حیوانات درنده و خرید و فروش و سوار شدن بر آنها (که زین اسب مثلاً باشد) آیا صحیح است؟ فرمود: اشکالی ندارد اگر سجده بر آن نکند.

پرسیدم شخصی بر اوست روزه سه روز در ماه. آیا روزه قضا بگیرد با اینکه در همان ماهی است که آن سه روزش را روزه نگرفته؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه را تأخیر می‌اندازد و تا آخر ماه بطوری که دیگر نمی‌تواند پنج شنبه آخر را درک کند مگر با جمع کردن با چهارشنبه آیا کافی است؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی روزه سه روز در ماه که به گردش هست پشت سر هم می‌گیرد. قضای آن صحیح است یا باید فاصله بیااندازد؟ فرمود: هر طور مایل است. پرسیدم مردی زنش را طلاق داده یا زنش مرده است. بعد زنا می‌کند، آیا باید او را سنگسار کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم زنی را طلاق داده‌اند. یک سال پس از طلاق یا بیشتر زنا کرده، آیا باید او را رجم کرد؟ فرمود: آری.

پرسیدم شخصی مشغول طواف است یادش می‌آید که جنب بوده آیا طواف خود را قطع کند؟ فرمود: طواف را قطع می‌کند و آنچه طواف کرده حساب نمی‌کند. پرسیدم جنب دست خود را در آبی فرو می‌برد که می‌خواهد خویشتن را شستشو دهد قبل از شستن دست خود اشکالی دارد؟ فرمود: اگر دستش آلوده به جنابت نشده اشکالی ندارد، اما اگر قبل از وارد کردن در آب دستش را بشوید من مایل ترم.

پرسیدم ولد زنا شهادتش پذیرفته است و می‌تواند پیش نماز شود؟ فرمود: شهادتش پذیرفته نیست و نمی‌تواند پیش نماز شود.

پرسیدم اگر کسی کنیزی را پیدا کند، پیداکننده می‌تواند با او همبستر شود؟
فرمود: نه، فقط می‌تواند آن را بفروشد در مقابل مخارجی که برایش نموده.

پرسیدم آب زیادی گوسفند، گاو، شتر را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟ فرمود:
اشکالی ندارد.

پرسیدم آب در مستراح می‌ریزد و ترشح به لباس می‌کند چه کار باید کرد؟
فرمود: اگر خشک باشد اشکالی ندارد. (شاید منظور اینست که نجاست همراه آن
نباشد).

پرسیدم ملخ را صید می‌کنند بعد از صید می‌میرد. می‌توان آن را خورد؟ فرمود:
اشکالی ندارد.

پرسیدم ملخ مرده در دریا یا صحرا است می‌توان آن را خورد؟ فرمود: نخورد.
پرسیدم تشک پر پشم است و ادرار به آن رسیده. چگونه آن را بشویند؟ فرمود:
ظاهر آن را می‌شویند بعد آب روی آن می‌ریزند در محلی که ادرار فرورفته تا آب از
آن طرف لحاف (یا تشک) برآید.

پرسیدم بالای سقف مستراح است باران بر آن می‌بارد. آب چکه می‌کند. از
ترشح آن به لباس می‌رسد. می‌تواند قبل از شستن بر آن نماز بخواند؟ فرمود: اگر از
آب باران جاری شود اشکالی ندارد که نماز با آن بخواند.

پرسیدم موش به لباس می‌خورد می‌توان با آن نماز خواند؟ فرمود: اگر موش تر
نباشد اشکالی ندارد و اگر تر باشد بشوی به جایی که با لباس برخورد کرده. سگ هم
همین طور است.

پرسیدم اضافه آب اسب و قاطر و الاغ را می‌توان آشامید و وضو گرفت؟
فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم نماز روی بوریاهای نصرانیان و یهودان که بر آن نشسته‌اند در
خانه‌هایشان صحیح است؟ فرمود: روی فرش آنها نماز نخوان.

پرسیدم موش و مرغ و کبوتر و نظائر آنها پا می‌گذارد روی مدفوع بعد روی

لباس می‌روند، باید شست؟ فرمود: اگر چیزی دیده شود از آثار پای آنها بشوی وگرنه اشکالی ندارد.

پرسیدم مرغ و کبوتر و گنجشک و نظائر آنها به مدفوع برخورد می‌کنند بعد داخل آب می‌شوند می‌توان با آن آب وضو گرفت؟ فرمود: نه، مگر آب زیاد باشد به اندازه کُتر.

پرسیدم کلیاسه و وزغ و مار در آب می‌افتد نمی‌میرند می‌توان از آب آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم عقرب و سوسک و پشه آنها در خم یا کوزه می‌میرند. می‌توان از آن وضو گرفت؟ فرمود: اشکالی ندارد.

پرسیدم شخصی ماه رمضان در سفر است. در محلی اقامت می‌گزیند. لازم است روزه بگیرد؟ فرمود: نه، مگر تصمیم ماندن ده روز داشته باشد. وقتی تصمیم گرفت روزه را می‌گیرد و نماز را تمام می‌خواند.

پرسیدم شخصی چند روز روزه ماه رمضان قرض دار است و در مسافرت است. اگر قصد اقامت در محلی را بنماید می‌تواند قضای روزه‌اش را بگیرد؟ فرمود: نه، مگر قصد اقامت ده روز را داشته باشد.

پرسیدم نماز خورشید گرفتن چگونه است؟ فرمود: هر وقت مایل است نماز را می‌خواند و هر سوره‌ای می‌خواند، جز اینکه قرائت می‌خواند به رکوع می‌رود باز نماز قرائت می‌خواند و به رکوع می‌رود باز قرائت و رکوع و قرائت می‌خواند در رکوع، تا چهار رکوع و در رکوع پنجم به سجده می‌رود بعد حرکت می‌کند همین کار را تکرار می‌نماید.

پرسیدم زنی را که طلاق دهند چقدر عده دارد؟ فرمود: سه حیض و عده ننگه می‌دارد از اول طلاق.

پرسیدم مرد یک طلاق یا دو طلاق می‌دهد بعد زن را رها می‌کند تا عده‌اش تمام شود. حال چنین زنی چگونه است؟ فرمود: اگر رهایش کرد که دیگر او را



نمی‌خواهد از او جدا می‌شود برایش حلال نیست مگر با مرد دیگری ازدواج کند اما اگر ترک کرد و تصمیم رجوع داشت بعد یک سال گذشت او به رجوع شایسته‌تر است.

پرسیدم صدقه را وقتی نگرفته جایز است برای صاحبش؟ فرمود وقتی پدر صدقه بر فرزند صغیر خود بدهد بجایز است زیرا او قبض می‌کند برای فرزندش وقتی صغیر است. اگر بچه کبیر باشد جایز نیست مگر قبض کند.

پرسیدم مردی صدقه داده به مرد دیگری، اما او هنوز صدقه را تصرف نکرده. آیا جایز است؟ فرمود بجایز است چه تصرف کرده باشد و چه تصرف نکرده باشد. پرسیدم مردی مالی را کرایه کرده تا مکان معینی از آن محل رد شود و بگذرد. چهارپا مُرد و سقط شد. چه باید بکند؟ فرمود: اگر از آن محل تجاوز کرده مستاجر و ضامن است.

پرسیدم شخصی چهارپائی را کرایه کرده و به دیگری واگذار نموده و چهارپا سقط شد و مُرد. بر او چیست؟ اگر شرط کرده دیگری جز او سوار نشود ضامن آن است، اما اگر حرفی نزده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شخصی مال سواری را کرایه کرد. افتاد در چاه و اعضایش شکست. چه باید بکند؟ فرمود: او ضامن است. باید مال سواری را ببندد. اگر گواه آورد که بسته و محکم نموده چیزی بر او نیست.

پرسیدم شتر مست می‌شود و کسی را می‌کشد. برادر مقتول شتر را می‌کشد. چه باید بکنند؟ فرمود: صاحب شتر باید دیه مقتول را بدهد و کشنده شتر باید قیمت شتر را پردازد.

پرسیدم مردی در اختیارش کنیزی هست که متعلق به دو نفر است. یکی از آن دو نفر به او می‌گوید من منصرف شده‌ام که کنیزم را از تو بگیرم و سهم خود را می‌فروشم به دیگری. سهم خودش را می‌فروشد. خریدار می‌گوید من کنیزم را می‌خواهم. آیا زنش بر او حرام می‌شود؟ فرمود: اگر خریدار غیر از کسی است که با او



ازدواج کرده، طلاق به دست اوست. اگر خواست جدائی می‌اندازد بین آن دو وگرنه رهایش می‌کند با او باشد. زن برای شوهر حلال است و بر همان ازدواج هستند تا مشتری کنیز خود را بگیرد. اما اگر به ازدواج مجدد درآورد، در اینصورت طلاق در اختیار شوهر اوست، به دست صاحب کنیز نیست.

پرسیدم مرد برای فرزندش زنی گرفته در حالی که صغیر است. آن پسر با زن خود دخول می‌کند. مهر آن زن باکی است بر پدر یا پسر؟ فرمود: مهر بر پسر است. اگر چیزی نداشته باشد به گردن پدر است. اگر ضامن فرزند خویش باشد یا ضامن نباشد، وقتی به ازدواج او درآورده در حال صغیر بودن او.

پرسیدم شخصی آزاد کنیزی که مال دو نفر است به ازدواج در آورده. یکی از دو نفر می‌خواهد کنیز را از او بگیرد آیا می‌تواند؟ فرمود: طلاق به دست شوهر است. صحیح نیست برای هیچ کدام از دو شریک، که او را طلاق بدهند و کنیز را بگیرند. پرسیدم حُم آبی است که در آن هزار رطل آب می‌باشد. در آن قطره ادراری ریخته. آیا می‌توان آشامید یا وضو گرفت؟ فرمود: صحیح نیست.

پرسیدم در یک دیگ هزار رطل که در آن آب گوشت می‌پزند داخل دیگ مقداری خون ریخته می‌توان آن را خورد؟ فرمود: وقتی پخت بخور، اشکالی ندارد. پرسیدم موشی در چاهی افتاده و مرده است. می‌توان با آن آب وضو گرفت؟ فرمود: هفت دلو از چاه آب بکش، بعد وضو بگیر، اشکالی ندارد.

پرسیدم موشی در چاهی افتاده، بیرون آورده‌اند که تکه تکه شده، می‌توان وضو گرفت از آب چاه؟ فرمود: بیست دلو می‌کشی. وقتی قطعه قطعه شد بعد وضو می‌گیری. اشکال ندارد.

پرسیدم بچه‌ای ادرار کرده در چاهی. می‌توان از آن آب وضو گرفت؟ فرمود: تمام آب را باید کشید.

پرسیدم مردی دست به میت زده. آیا باید غسل کند؟ فرمود: اگر میت سرد نشده باشد غسل ندارد. اگر سرد شده باشد وقتی دست زد باید غسل کند.

پرسیدم در چاهی شراب ریخته. می توان وضو گرفت از آن آب؟ گفت: صحیح نیست مگر همه آب را بکشند.

پرسیدم مرد صدقه‌ای را در راه خدا می دهد. قطعی می تواند از صدقه خود برگردد؟ فرمود: وقتی صدقه در راه خدا داد، مال مساکین و ابن السبیل است، نمی تواند برگردد.

پرسیدم مرد می تواند نماز یا روزه بگیرد از طرف بعضی اموات خود؟ فرمود: آری، هرچه می خواهد نماز می خواند و به میت می دهد. وقتی به میت بخشید، متعلق به او می شود.



بخش نهم

احتجاج اصحاب امام علیه السلام با مخالفین

سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب فصول می نویسد: شیخ فرمود: هزارین عمرو ضبی پیش یحیی بن خالد برمکی رفت. یحیی به او گفت یا ابا عمرو علاقه داری مناظره کنی با یکی از استوانه های شیعه؟ ضرار گفت: هر که را مایل هستی بیاور.

یحیی بن خالد از پی هشام بن حکم فرستاد و او را آورد. به او گفت: ابا محمد! این شخص ضرار است، او را در قدرت عقیده شناسی می شناسی و می دانی که در عقیده با تو مخالف است، در مورد امامت با او سخن بگو. گفت بسیار خوب. آنگاه توجه به ضرار نموده، گفت: یا ابا عمرو بگو بینم باید در ولایت و تبری به کدام یک از این دو می توان اعتماد نمود؟ بر شخصیت و مقام ظاهری یا باطنی؟

ضرار در پاسخ گفت: بر شخصیت ظاهری، زیرا از باطن جز خدا کسی خبر ندارد مگر به وسیله وحی. هشام حرکت نموده گفت: بگو بینم کدام یک از آن دو مرد بیشتر دفاع یا شمشیر در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کرد و دشمنان خدا را مقابل آن جناب بیشتر کشت و بیشتر در جنگ ها مؤثر بود علی بن ابیطالب یا ابابکر؟ ضرار در جواب گفت: علی بن ابیطالب، اما ابابکر یقین بیشتری داشت.

هشام گفت این مطلب در ارتباط با باطن است که قرار شد در آن مورد بحث نکنیم ولی خود اعتراف کردی که علی علیه السلام با ظاهر کار خود مقامی را در



ولایت داشت که ابابکر نداشت. ضرار گفت: صحیح است، این ظاهر است. سپس هشام گفت: اگر باطن با ظاهر مساوی بود مگر این فضیلت نیست که غیر قابل دفع است؟ ضرار جواب داد: آری. هشام گفت: مگر نمی‌دانی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام فرمود: تو نسبت به من مانند هارون همسپتی نسبت به موسی، جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. ضرار گفت صحیح است. هشام گفت: مگر می‌شود چنین حرفی را به علی علیه‌السلام بزنند جز اینکه علی در نزد او در باطن مؤمن است؟ گفت: نه. هشام گفت: پس ظاهر و باطن علی علیه‌السلام هر دو مساوی شد و برای دوست تو نه ظاهری هست و نه باطن الحمدلله.

مناظره دیگر هشام

شیخ گفت یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید از هشام بن حکم پرسید آیا می‌شود حق در دو حجت مخالف باشد؟ هشام جواب داد نه. یحیی گفت اینک بگو دو نفر در یک مسئله دینی اختلاف دارند و نزاع می‌کنند خالی از این نیست، یا هر دو محق باشد یا هر دو یاوه سرا، یا یکی بر حق و دیگری بیهوده گو. هشام گفت صحیح است، اما نمی‌توانند هر دو محق باشند به دلیل سخنی که قبلاً گفتم در این موقع یحیی گفت پس بگو بینم.

علی و عباس که پیش ابابکر شکایت کردند در میراث کدامیک محق بودند و کدامیک مبطل. چون تو گفتی نمی‌تواند هر دو محق و هر دو مبطل باشند. هشام گفت با خود فکر کردم اگر بگویم علی بیهوده ادعا می‌گردد کافر شده‌ام و از مذهب خارج می‌شوم، اما اگر بگویم عباس بیخود ادعا می‌گردد، گردنم زده می‌شد. سوالی کرده بود که قبلاً از من نشده بود و جوابی برایش آماده نکرده بودم. از این دعای امام صادق علیه‌السلام یادم آمد که فرمود: هشام پیوسته در تائید روح‌القدس خواهی بود تا وقتی ما را کمک می‌کنی فهمیدم من خوار نخواهم شد. جواب به نظم آمد در همان حال.

گفتم هیچکدام خطائی نکرده بودند و هر دو محق بودند، این مسئله در قرآن نظیر دارد در داستان داود چنانچه خداوند می فرماید «هل اتیک نبؤ الخضم اذ تسوروا المحراب» تا این آیه «خصمان بغی بعضنا علی بعض» اینک بگو کدام فرشته بر حق و کدام بر باطل بود یا می گوئی هر دو خطا کار بودند، هر جوابی بدهی من هم همان جواب را خواهم داد.

یحیی گفت من نمی گویم آن دو فرشته خطا کرده اند می گویم هر دو صحیح می گفتند زیرا آن دو باهم واقعاً اختلافی نداشتند و نه در حکم اختلاف داشتند این حرف را زدند تا داود را متوجه اشتباه خود بکنند و او را متوجه حکم نمایند.

گفتم همین طور علی و عباس اختلافی در حکم نداشتند و در واقع مخاصمه نداشتند این اختلاف را ابراز کردند تا ابابکر را متوجه اشتباهی بکنند و او را بر خطایش آگاه سازند و بفهمانند که در میراث به آن دو ستم روا داشته. آنها شکی در کار خود نداشتند، کار آنها عیناً مانند کار آن دو فرشته بود. یحیی نتوانست حرفی بزند. رشید از جواب من خوشش آمد.

مناظره‌ای از هشام

شیخ نیز گفت: هارون الرشید مایل بود مناظره هشام را با خوارج مشاهده کند. دستور داد هشام بن حکم و عبدالله بن یزید اباضی را آوردند. هارون در جایی قرار گرفت که سخن آنها را بشنود ولی او را نبینند. این مناظره در حضور یحیی بن خالد بود.

یحیی به عبدالله بن یزید گفت سؤالی از هشام بکن. هشام گفت ما با خوارج سؤالی نداریم. عبدالله گفت چگونه؟ زیرا شما گروهی هستید که با ما بر ولایت علی و تعدیل او و اقرار به امامتش هم عقیده بودید، بعد از ما جدا شدید در عداوت و بیزاری از او ما بر همان اجماع هستیم و گواهی شما را می پذیریم. این اختلاف شما به عقیده ما ضرری نمی رساند و ادعایتان مورد قبول نیست زیرا اختلاف نمی تواند



مقابله با اتفاق و هم آهنگی نماید. گواهی دشمن برای دشمنش پذیرفته است ولی شهادت علیه او مردود است.

یحیی بن خالد گفت نزدیک مغلوب نمودن او رسیدی ولی بیشتر ادامه بده که امیرالمؤمنین این کار را دوست می‌دارد. هشام گفت اشکالی ندارد اما استدلال ما گاهی به جایی می‌رسد که دقیق است و زود نمی‌توان فهمید. ممکن است یکی از ما دو نفر به معانده برخیزیم و یا واقعاً نفهمیم اگر واقعاً مایل است با هم بحث کنیم یک نفر را قرار بدهد بین ما و او حکومت کند، اگر خارج از جاده شدم مرا برگرداند و اگر او متمگری کرد متوجهش نماید.

عبدالله بن یزید گفت هر کسی را مایلی انتخاب کن، من راضیم. هشام گفت ولی من می‌گویم اگر از اصحاب من باشد ممکن است تعصب بی‌جا به خرج دهد و اگر از یاران تو باشد ممکن است علیه من حکم کند، اگر مخالف عقیده من و تو باشد نه من و نه تو به او اطمینانی نداریم. به همین جهت یک نفر از یاران تو یک نفر از اصحاب من انتخاب می‌کنیم که آن دو نفر ناظر استدلال من و تو باشند و به حجت حکومت کنند. عبدالله بن یزید گفت خوب انصاف دادی، من هم انتظار همین نظر را از تو داشتم.

هشام روی به یحیی بن خالد نموده گفت من او را مغلوب کردم و تمام پایه‌های اعتقادی او را به سادگی واژگون کردم، دیگر چیزی ندارد بگوید و لازم به مناظره نیست. گفت در این موقع پرده بالا رفت و یحیی بن خالد گوش داد. هارون گفت این مرد مدعی است که متکلم و مذهب شناس شیعه است، با این مرد هم آهنگ شد و مناظره‌ای نکرد، بعد ادعا کرد که من او را مغلوب کرده‌ام و اعتقادش را به باد دادم. بگو این ادعای خود را ثابت نماید.

یحیی بن خالد به هشام گفت امیرالمؤمنین می‌گوید این ادعای خود را ثابت کن. هشام گفت اینها با ما پیوسته به روایت علی بن ابی طالب هم اعتقاد بودند. تا جریان حکمین پیش آمد به واسطه حکم قرار دادن علی علیه السلام را کافر دانستند و گمراه به شمار آوردند و این همان جهت امتیاز و مشخصات مذهبی آنها است. اینک



خود این مرد حکم قرار داد، با اینکه سر آمد چنین عقیده ایست پی آنکه ضرورتی ایجاب نماید. دو مرد مختلف را به عنوان حکم پذیرفت که یکی مخالف عقیده اوست و او را نسبت به کفر می دهد، دیگری مذهب او را می پسندد، اگر این کار را صحیح انجام داده علی علیه السلام به انجام آن شایسته تر است و اگر خطا کرده و کافر شده دیگر احتیاجی نداریم به مناظره، زیرا خود گواه شده است بر کفر خویش. توجه به اینکه خودش کافر است یا مؤمن مهم تر است از اینکه علی علیه السلام را کافر می داند یا نه. هارون خوشش آمد دستور داد به او جایزه بدهند.

مناظره های دیگر

شیخ ادام الله بقاه گفت هشام از بزرگترین یاران حضرت صادق علیه السلام بود، مردی فقیه و روایات زیادی نقل کرده، از صحابه حضرت صادق علیه السلام به شمار می رفت و خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز رسیده بود، او را ابا محمد و اباالحکم می گفتند و مولی بنی شیبان و ساکن کوفه بود. به مقامی در خدمت امام صادق علیه السلام رسید که روزی در مینی وارد بر امام شد تازه موی بر گونه اش روئیده بود و در محضر امام شخصیت های بزرگ شیعه از قبیل حمران بن اعین و قیس ماصر و یونس بن یعقوب و ابی جعفر احوال و دیگران حضور داشتند. او را بر تمامی آنها برتری بخشید با اینکه همه از او بزرگتر بودند در سن، وقتی متوجه شد که این برتری موجب ناراحتی اصحاب شد فرمود «هَذَا نَاصِرُنَا بَقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ» این جوان یاور ما است با دل و دست و زبان.

روزی از امام علیه السلام از اسماء الله و اشتقاق آنها سؤال کرده بود. آنجناب جواب داد بعد به او فرمود: فهمیدی آنطور که بتوانی دشمنان ملحد ما را دفع کنی؟ عرض کرد آری «قال ابو عبد الله عليه السلام نفك الله عزوجل به وثبتك» خداوند تو را بهره مند کند از این و ثابت قدم بدارد تو را.

هشام گفت به خدا قسم از آن وقت تا کنون هیچ کس در توحید نتوانسته بر من

غلبه کند.

شیخ می فرماید هشت نفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که تمام آنها هشام نامیده می شدند:

- ۱- ابو محمد هشام بن حکم مولی بنی شیبان همین هشام. ۲- هشام بن سالم مولی بشر بن مروان که از اسیران جوزجان بود. ۳- هشام کفری همان کسی که علی بن حکم از او نقل می کند. ۴- هشام معروف به ابی عبدالله یزاز. ۵- هشام صید نانی رحمة الله علیه. ۶- هشام خیاط رحمة الله علیه. ۷- هشام بن یزید رحمة الله علیه. ۸- هشام مثنی کوفی رحمة الله علیه.

شیخ نقل می کند که از هشام بن حکم سؤال کردند روایتی را که اهل سنت از قول امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند که پس از مردن عمر علی علیه السلام وارد شد در حالی که عمر را کفن کرده بودند. فرمود: دوست داشتم خدا را با صحیفه این کفن شده ملاقات می کردم و در حدیث دیگری است من امیدوارم که خدا را با صحیفه این مرده ملاقات کنم.

هشام در جواب گفت این حدیث ثابت نشده و سند آن معروف نیست و از طریق حدیث سازان و بازاریها است. بر فرض ثابت هم باشد معنی حدیث واضح است. جریان این است که عمر و ابابکر و مغیره و سالم مولی ابی حذیفه و اباعبیده با هم قراردادی نوشتند که هرگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفت نگذارند هیچ کدام از اهل بیت او ارث ببرند و جانشین گردند. این قرارداد از عمر بود چون سر کرده آنها به شمار می رفت. پس آن صحیفه ای که مایل بود امیرالمؤمنین علیه السلام خدا را با آن ملاقات کند، همین قرارداد بود تا با او به مخالفت پردازد و علیه او احتجاج نماید.

و دلیل بر این مطلب روایتی است که عامه از ابی بن کعب نقل کرده اند که بعد از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صدای بلند که تمام اهل مسجد صدایش را شنیدند می گفت مردم قرارداد نویسان هلاک شدند، من برای آنها متأثر نیستم ولی تأثر من به واسطه کسانی است که آنها گمراهشان کردند.



گفتند ای صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله این قرارداد نویسان کیانند و قرارداد آنها چه بود؟ گفت گروهی با هم قرارداد بستند که پس از قوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذارند احدی از اهل بیت آنجناب ارث ببرد و مقامش را به آنها ندهند. به خدا قسم اگر تا روز جمعه زنده بمانم در میان مردم به پا می ایستم و برای مردم آنها را معرفی خواهم کرد اما تا جمعه زنده نماند.

اختصاص - احمد بن حسن از عبدالعظیم بن عبدالله نقل کرد که هارون الرشید به جعفر بن یحیی بر مکی گفت من مایلم استدلال اهل کلام را بشنوم به طوری که مرا نبینند و عقیده خود را اظهار نمایند.

جعفر دستور داد متکلمین را احضار نمایند. همه حاضر شدند. هارون در جائی پرده آویخته بود و سخن آنها را می شنید. همه جمع شدند و مجلس پر شد. انتظار هشام بن حکم را می کشیدند. هشام وارد شد؛ پیراهنی داشت که تا زانویش آمده بود و شلواری تا نیمه ساق به پا داشت. به همه سلام داد و جعفر بن یحیی را به خصوص مورد احترام قرار نداد. یکی از حاضران گفت چرا علی را بر ابابکر فضیلت می بخشی با اینکه خداوند می فرماید «ثانی اثنین اذهبا فی الغار اذ یقول مصاحبه لا تحزن ان الله معنا» هشام گفت بگو بینم حزن ابابکر در غار آیا در راه رضای خدا بود یا خداوند راضی نبود؟ سؤال کننده از جواب سکوت کرد. هشام گفت اگر خدا راضی بود چرا پیامبر اکرم او را نپهی کرد و فرمود «لا تحزن» از اطاعت خدا او را نپهی می کند اما اگر می گوئی خدا راضی نبوده، نباید افتخار کنی به چیزی که خداوند راضی نبوده با اینکه خداوند می فرماید «فأنزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین» (۱).

و سپس دیگر اینکه شما می گوئید ما هم معتقدیم و هم می گویند که بهشت مشتاق چهار نفر است: علی بن ابی طالب، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر و ابوذر

۱- در آیه غار خداوند سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دهد و ابابکر مشمول سکینه نمی شود ولی در این آیه تمام مؤمنین را مشمول سکینه قرار می دهد که این خود نقص ابابکر است.



غفاری، علی علیه السلام در این چهار نفر هست و این فضیلت را دارد ولی ابابکر در اینجا نیست، او بر دوست شما به این امتیاز برتری دارد.

شما و ما معتقدیم و همه می گویند دفاع کنندگان از اسلام چهار نفرند: علی بن ابی طالب علیه السلام، زبیر بن عوام، ابودجانه انصاری و سلمان فارسی. ملاحظه می کنی که علی علیه السلام در این فضیلت با آنها همراه است ولی ابابکر جزء آنها نیست. علی علیه السلام به این امتیاز هم بر او برتری دارد.

ما و شما و تمام مردم معتقدند که قراء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و زید بن ثابت. علی در این فضیلت با آنها همراه است و دوست شما جزء آنها نیست. این امتیاز نیز اختصاص به او دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

همه ما و شما و مردم معتقد هستیم که ابرار چهار نفرند: علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام. دوست ما در این فضیلت شرکت دارد و رفیق شما این امتیاز را ندارد.

ما و شما و همه مردم معتقدند: که شهداء چهار نفرند: علی بن ابی طالب، جعفر، حمزه و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب. اینک ملاحظه می کنی که علی بن ابی طالب علیه السلام در این جمع نیز داخل است ولی دوست شما از آن تخلف دارد. این امتیاز نیز متعلق به علی است و او مشمول این امتیاز نیست.

در این موقع هارون پرده را بلند کرد و به جعفر دستور داد مردم خارج شوند. با ترس خارج شدند. هارون خود داخل مجلس شد و گفت چه کسی بود این زنزاده؟ تصمیم گرفتم او را بکشم و به آتش بسوزانم.



بخش نوزدهم

مناظرات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام با ملل مختلف و ادیان در حضور مأمون و دیگران

حسن بن محمد نوفلی می گوید وقتی حضرت رضا علیه السلام پیش مأمون آمد، مأمون به فضل بن سهل دستور داد سران مذاهب را از قبیل جاثلیق (رئیس نصرانیان) و رأس الجالوت (رئیس کلیبیان) و رؤسای صابئین (ستاره پرستان) و هریندا کبر و پیروان زردشت و نسطاس رومی و مذهب شناسان را جمع کند تا مناظره امام علیه السلام را با آنها بشنود.

فضل بن سهل آنها را جمع کرد و به مأمون اطلاع داد که اجتماع نموده اند. مأمون گفت همه را پیش من بیاور، وقتی وارد شدند خیلی به آنها احترام کرد. سپس گفت من شما را برای آن جمع کرده ام تا مناظره کنید با پسر عمویم که تازه از حجاز آمده. فردا صبح پیش ما بیایید،

مبادا کسی تخلف جوید. گفتند به دیده منت ان شاء الله خواهیم آمد.

حسن بن محمد نوفلی گفت من در خدمت حضرت رضا علیه السلام مشغول صحبت بودم که یاسر خادم وارد شد، او عهده دار کارهای حضرت رضا علیه السلام بود. گفت آقا امیرالمؤمنین سلام می رساند می گوید برادرت فدایت شود. رؤسای مذاهب مختلف پیش من جمع شده اند اگر مایل باشید صبح زود شما هم تشریف بیاورید در صورتی که مایل باشید سخن آنها را بشنوید اگر میل نداشتید شما را به



زحمت نمی‌اندازم اگر اجازه بدهید ما خدمت شما می‌رسیم هیچ زحمتی ندارد برای ما.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو می‌دانم منظور شما را من ان شاء الله صبح زود خواهم آمد.

حسن بن محمد گفت وقتی یاسر رفت امام رو به من کرده فرمود: تو عراقی هستی. عراقیان تیز هوش هستند، نظرت چیست در این اجتماعی که مأمون تهیه دیده؟ گفتم فدایت شوم می‌خواهد شما را امتحان نماید و بداند معلومات شما چقدر است؟ اما پایه‌ای نااستوار بنا نموده و بد نظری دارد. امام علیه‌السلام پرسید بر چه پایه‌ای کار را بنا نموده؟

گفتم اصحاب کلام و بدعت سازان برخلاف علماء و دانشمندان هستند. زیرا دانشمندان مسائل غیر واقعی را منکر می‌شوند ولی متکلمین و اصحاب نظر و مشرکان منکر واقعیت‌ها می‌شوند و اهل تهمت و ناروا گوئی هستند. اگر ثابت کنی خدا یکتا است می‌گویند وحدانیت او را برای ما تحقیق کن. اگر بگوئی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر است می‌گویند رسالت او را اثبات نما. بعد شروع به تهمت می‌کنند. با اینکه طرف برای آنها استدلال می‌نماید آنقدر مغالطه می‌کنند تا شخص حرف خود را پس بگیرد، باید شما از بحث آنها پرهیزی.

امام علیه‌السلام لبخندی زده فرمود: نوفلی می‌ترسی که بر من غلبه کنند؟ گفتم نه به خدا چنین ترسی ندارم. امیدوارم خداوند شما را بر آنها پیروز نماید ان شاء الله. فرمود: می‌دانی مأمون چه وقت پشیمان می‌شود؟ گفتم آری. فرمود: وقتی بشنود که با اهل تورات به وسیله توراتشان و با انجیلیان با انجیل خود آنها و با اهل زیور به وسیله زیور و با ستاره پرستان با زبان عبری و با زردشتیان به زبان فارسی و با رومیان با زبان رومی و با مذهب شناسان مختلف به زبان خودشان استدلال نمایم. وقتی همه را مغلوب نمایم و استدلالشان را باطل کنیم و حرف خود را پس بگیرند و سخن مرا بپذیرند، آن وقت می‌فهمد که مسندی که بر آن تکیه نموده استحقاق ندارد در این موقع پشیمان می‌شود ولا حول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم.



فردا صبح فضل بن سهل آمد و گفت فدایت شوم پسر عمویت انتظار شما را دارد، تمام علماء آمده‌اند آیا تشریف می‌آورید. فرمود: تو جلو برو من هم خواهم آمد ان شاء الله بعد امام وضو برای نماز گرفت و مختصری شربت سویق (غذائی است که با آب و آرد و روغن درست می‌کنند) به من نیز عنایت کرد با هم خارج شدیم و پیش مأمون رفتیم.

تمام مدعوین حضور داشتند. محمد بن جعفر نیز با گروهی از فرزندان ابوطالب و بنی‌هاشم حضور داشتند. مدتی آنها ایستاده بودند و حضرت رضا علیه‌السلام با مأمون نشسته بود و صحبت می‌کرد تا اجازه جلوس به آنها داد نشستند. مأمون با تمام صورت توجه به امام داشت و با او صحبت می‌کرد تا یک ساعت.

بعد رو کرد به جاثلیق و گفت اینک پسر عمویم علی بن موسی بن جعفر که از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است تشریف آوردند. مایلم با ایشان بحث کنی ولی جانب انصاف را رعایت نمائی. جاثلیق گفت چگونه بحث نمایم با شخصی که استدلال به کتابی می‌نماید که من منکر آن کتاب هستم و به پیامبری که ایمان به نبوت او ندارم.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: اگر استدلال به انجیل خودت بنمایم اقرار می‌کنی؟! جاثلیق پاسخ داد مگر می‌توانم گفته انجیل را نپذیرم. به خدا قسم اقرار می‌کنم گرچه خلاف میلم باشد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هر چه مایلی بپرس ولی دقت در جواب بکن.

جاثلیق گفت عقیده شما درباره نبوت حضرت عیسی و کتاب او چیست؟ آیا منکر آن دو هستی؟ امام فرمود: من معتقد به نبوت عیسی و کتاب او و بشارتی که به امتش داده و آنچه حواریین به آن اقرار نموده‌اند هستم. ولی کافرم به نبوت عیسائی که اقرار به نبوت حضرت محمد و به کتاب او نداشته باشد و امتش را به این بشارت نداده باشد.

جاثلیق گفت مگر اثبات سخن به وسیله دو شاهد عادل نمی‌شود؟ فرمود: چرا. گفت دو شاهد عادل که نصرانیت آنها را بپذیرد بر نبوت حضرت محمد



صلی الله علیه وآله اقامه بکن از ما نیز همین دو شاهد را از غیر ملتمان بخواه. حضرت رضا علیه السلام فرمود: انصاف دادی آیا از من آن عادل که از همه مقدم تر پیش عیسی بن مریم بود نمی پذیری؟ گفت چرا، اما آن امام عادل که بود؟ نامش را ببر. فرمود: نظر تو در باره یوحنا دیلمی چیست؟ گفت به به محبوب ترین شخص را در نزد عیسی مسیح نام بردی. فرمود: تو را سوگند می دهم آیا انجیل نمی گوید که یوحنا گفت حضرت مسیح به من خبر داد از نبوت محمد عربی و بشارت داد که او بعد از من خواهد آمد و من به حواریین بشارت دادم ایمان به او آوردند. جاثلیق گفت این حرف را یوحنا از حضرت مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی داده و اهل بیت او. و وصیش اما معین نکرده که چه وقت خواهد آمد و نام نبرده که ما او را بشناسیم. فرمود: اگر من یک نفر را بیاورم که انجیل بخواند و ذکر محمد و اهل بیت و امتش را بنماید آیا ایمان می آوری به او؟ گفت: حتماً.

حضرت رضا علیه السلام به نسطاس رومی گفت سفر سوم انجیل را از حفظ هستی؟ گفت آری. فرمود: گوش کن من می خوانم اگر نام حضرت محمد و اهل بیتش را برده بود گواهی بده اما اگر نبرده بود شهادت نده. بعد شروع کرد به خواندن سفر سوم. همینکه رسید به ذکر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ایستاد آنگاه فرمود: تو را سوگند می دهم به حق عیسی مسیح و مادرش. قبول داری که من عالم به انجیل هستم؟ گفت آری. بعد شروع به خواندن کرد آنچه در باره محمد و اهل بیت و امتش بود. آنگاه فرمود: حالا چه می گوئی نصرانی! این گفته عیسی بن مریم است اگر تکذیب کنی گفته انجیل را تکذیب موسی و عیسی را نموده ای، چنانچه منکر این وحی شوی کشتن تو واجب می شود چون تو کافر به خدا و پیامبر و کتاب او شده ای. جاثلیق گفت منکر آنچه از انجیل خوانده ای نیستم و اقرار می کنم حضرت رضا علیه السلام فرمود گواه باشید که اقرار دارد بعد فرمود: از هر چه مایلی پرس. گفت بفرمائید حواریین عیسی چند نفر بودند؟ فرمود: از شخص مطلعی پرسیدی اما حواریین دوازده نفر بودند. داناترین و بهترین آنها الوقا بود. اما علمای نصاری سه نفر بودند یوحنا کبر که ساکن باج بود و یوحنا که در قریسا سکونت داشت و یوحنا



دیلمی که در زجاری بود در نزد او ذکر پیامبر و اهل بیت و امتش بود هم او بشارت داد امت عیسی و بنی اسرائیل را به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله.

سپس فرمود: نصرانی! به خدا قسم ما ایمان به عیسانی داریم که ایمان به محمد صلی الله علیه و آله دارد و هیچ ایرادی به عیسی شما نداریم جز ضعف و ناتوانی و کمی روزه و نمازش. جاثلیق گفت علم خود را تباه کردی و امر خود را تضعیف نمودی. من گمان می‌کردم تو داناترین فرد مسلمان هستی. حضرت رضا فرمود: منظورت چیست؟ جاثلیق جواب داد از طرف شما که می‌گوئی عیسی کم روزه می‌گرفت و نماز کم می‌خواند با اینکه عیسی نه یک روز افطار کرد و نه شبی را خوابید و در تمام سال روزه داشت.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟ جاثلیق زبانش بند آمد و نتوانست جوابی بدهد (۱).

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از مسئله‌ای سؤال می‌کنم. گفت بفرمائید اگر دانستم جواب می‌دهم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: انکار نداری که عیسی مرده زنده می‌کرد به اجازه خدا. جاثلیق گفت این مطلب را انکار می‌کنم زیرا کسی که مرده زنده کند و کور را بینا نماید و برص را شفاء دهد شایسته پرستش است.

حضرت رضا فرمود: یسع نیز کار حضرت عیسی را کرد، به روی آب راه رفت و مرده زنده کرد و کور و برص را شفا بخشید ولی امت او یسع را به عنوان خدا نگرفتند هیچکس او را پرستش نمی‌کرد. حزقیل پیامبر نیز کار عیسی مسیح را انجام داد می و پنج هزار نفر را بعد از مرگ زنده کرد با اینکه شصت سال از مرگ آنها گذشته بود. سپس روی به رأس الجالوت (رئیس کلیمیان) نموده فرمود: آیا تو در تورات میان جوانان بنی اسرائیل آنها را دیده‌ای که بخت نصر انتخابشان کرد از میان اسیران بنی اسرائیل موقعی که در بیت المقدس جنگ کرد و آنها را به بابل برد. خداوند حزقیل را مبعوث نمود. آنها را زنده کرد این مطلب در تورات هست، هرکس منکر

۱- چون آنها که معتقدند به خدائی عیسی پس برای که روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند.

شود کافر است.

رأس الجالوت در پاسخ گفت شنیده‌ام و می‌دانم شما راست می‌گوئید بعد ابام
علیه‌السلام فرمود: اینک گوش کن تا آن سفر را بخوانم. شروع به خواندن تورات
کرد. یهودی از این قرائت در شگفت شد و تعجب می‌کرد.

سپس روی به نصرانی نموده فرمود: اینها قبل از عیسی بودند یا عیسی قبل از
آنها گفت قبل از عیسی بودند.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: قریش اجتماع نمودند خدمت پیامبر اکرم
صلی‌الله‌علیه‌وآله و تقاضا نمودند که مرده‌هایشان را زنده کند. علی بن ابی طالب
علیه‌السلام را فرستاد. فرمود: با اینها می‌روی به قبرستان و نام اینها را با صدای بلند
فریاد بزنی فلانی! فلانی! و بگو محمد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌گوید به
اذن خدا از جای حرکت کنید. از جای حرکت کردند درحالی خاک از سر خود
می‌افشانند. قریش شروع کردند به سؤال کردن از وضعشان. به آنها گفتند حضرت
محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به رسالت مبعوث شده. گفتند ای کاش ما او را درک
می‌کردیم و ایمان به او می‌آوردیم. او کور و برص و دیوانه را شفا بخشید و
چهارپایان و پرنده‌ها و جن و شیاطین با او صحبت می‌کردند ولی ما پیامبر خودمان را
به عنوان پروردگار نپذیرفتیم. در مقابل خدا منکر فضل هیچکدام از پیامبران هم
نیستیم، اما شما که عیسی را خدا می‌دانید باید حزقیل و یسع را نیز خدا بدانید چون
همان کار عیسی را انجام دادند.

گروهی از بنی اسرائیل از خانه و زندگی خود فرار کردند از ترس و با هزاران نفر
بودند. خداوند در یک ساعت آنها را میراند. اهالی ده اطراف آنها دیواری کشیدند.
همانجا بودند تا استخوانها پوسیده شد و کهنه گردید. پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل
از آنجا گذشت. در شگفت شد از اینهمه استخوان پوسیده. خداوند به او وحی کرد
می‌خواهی آنها را برای تو زنده کنم تا به تبلیغ ایشان پردازی؟ گفت: آری پروردگارا
خداوند وحی کرد به او که ایشان را صدا بزنی. صدا زد استخوانهای پوسیده از جای
حرکت کنید. به اذن خدا همه زنده شدند و خاک از سر خود می‌افشانند. از آن



گذشته ابراهیم خلیل الرحمن موقعی که پرنده‌ها را قطعه قطعه کرد و روی هر کوهی مقداری از آنها را قرار داد. بعد صدا زد، با سرعت آمدند. غیر از آن موسی بن عمران و آن هفتاد نفری که انتخاب کرد که با او به کوه بیایند و گفتند تو خدا را دیده‌ای، به ما نیز نشان بده. گفت من خدا را ندیده‌ام. گفتند ما ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم. صاعقه‌ای بر آنها جهید، تمامشان سوختند. موسی تنها ماند. عرض کرد خدایا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را انتخاب کردم و آوردم. حالا تنها برگردم چگونه حرف مرا قبول می‌کنند. اگر می‌خواستی آنها را قبلاً می‌کشتی با من و به واسطه حرف نادان مردم ما را هلاک می‌کنی. خداوند پس از مرگ آنها را زنده کرد. تمام آنچه برایت نقل کردم نمی‌توانی دفع کنی زیرا تورات و انجیل و زیور و فرقان گویای این مطالب است.

اگر هر کس مرده زنده کند و کور و برص و دیوانه را شفا بخشد بتوان او را خدا گرفت باید تمام اینها خدا باشند. یهودی چه می‌گوئی؟ جاثلیق گفت سخن، سخن تو است لا اله الا الله.

بعد متوجه راس الجالوت شده فرمود: یهودی توجه کن. سؤال می‌کنم از توده آیه‌ای که نازل شده بر موسی بن عمران. آیا در تورات ذکر محمد صلی الله علیه و آله و امتش آمده آنجا که می‌فرماید «زمانی که آمد امت اخیر پیروان شتر سوار خدا را تسبیح می‌کنند به واقع تسبیحی جدید در عبادتگاههای تازه. بنی اسرائیل به آنها پناه آورند و به قدرت ایشان سر فرود آورند تا آرامش خاطر می‌یابند. زیرا در اختیار آنها شمشیرهایی است که به وسیله آنها انتقام می‌گیرند از امت‌های کافر جهان در اطراف زمین» مگر همین طور در تورات نوشته نیست؟ راس الجالوت گفت چرا همین طور است. آنگاه رو به جاثلیق نموده فرمود: یا نصرانی! چقدر از کتاب شعیا اطلاع داری؟ گفت کلمه به کلمه واردم. به آن دو فرمود: این تهمت از این سخن او را می‌دانید «مردم من دیدم چهره الاغ سوار را که لباسی از نور پوشیده و شتر سوار را دیدم که نورش چون ماه می‌درخشید» گفتند چرا این حرف را زده؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نصرانی آیا در انجیل این سخن عیسی را



می دانی «من می روم به سوی خدای شما و خودم و بارقلیبا می آید. او به واقعیت من گواهی می دهد چنانچه من گواهی به حقیقت او دادم. آن کسی که همه چیز را برای شما تفسیر می کند به دست اوست رسوائی امت ها و او استوانه کفر را در هم می شکند. جاثلیق گفت هر چه فرمودی در انجیل هست. ما اقرار کردیم. فرمود: این یکی را در انجیل قبول داری؟ گفت آری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: جاثلیق! بگو بینم انجیل اول را که گم کردید پیش چه کسی آن را یافتید؟ و این انجیل را چه کسی برای شما به وجود آورد؟ گفت ما فقط یک روز انجیل را گم کردیم بعد آن راتر و تازه یافتیم و یوحنا و متی برای ما آوردند.

فرمود: تو خیلی ناوارد هستی به اسرار انجیل و علمای آن. اگر این مطلب صحیح است پس چرا شما در مورد انجیل اختلاف دارید؟ این اختلاف در مورد همان انجیلهایی است که در دست شما است.

امروز اگر مطابق انجیل اول است اختلاف برای چیست؟ ولی من برایت جریان را توضیح می دهم. بدان وقتی انجیل اول گم شد امت نصاری پیش علمای خود اجتماع کردند و گفتند عیسی بن مریم کشته شد، انجیل را هم گم کرده ایم، اینک نزد شما دانشمندان چیست؟ لوقا و مرقابوس گفتند انجیل در سینه ما است ما سفر سفر برایتان خواهیم آورد. محزون نشوید و دست از عبادتگاهها برندارید ما به زودی در تمام مورد سفر به سفر تمام آن را جمع می کنیم. لوقا و مرقابوس و یوحنا و متی نشستند این انجیل را برای شما نوشتند پس از گم شدن انجیل اول. اینها شاگرد شاگردان عیسی بودند، حالا فهمیدی؟

جاثلیق گفت این مطلب را نمی دانستم حالا فهمیدم و متوجه شدم که چقدر شما از انجیل مطلع هستی و مطالبی را شنیدم که دلم شاهد و گواه آن است و اطلاعاتم افزایش یافت. فرمود: گواهی اینها در نزد تو چگونه است؟ گفت: صحیح است، اینها دانشمندان انجیل هستند به هر چه گواهی دهند حق است. فرمود: به مأمون و سایر حاضرین از خویشاوندان خود که شما شاهد باشید. گفتند بسیار خوب.



سپس فرمود: به جاثلیق تو را به حق پسر و مادرش می دانی که متی گفته است: عیسی مسیح پسر داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب یهودا بن حضرون است. و مرقابوس در نژاد عیسی می گوید «او کلمة الله است که در جسد آدمی خداوند او را حلول داده و انسان شده است» لوقا گفته است عیسی بن مریم و مادرش دو انسان از گوشت و خون بودند در آن دو روح القدس داخل شده.

بعد تو معتقد هستی که از شهادت عیسی بر خود این بود که گفت: «این واقعی است که می گویم ای حواریین به آسمان صعود نمی کند مگر کسی که از آن فرود آمد جز شتر سوار خاتم الانبیاء که او بالا می رود به آسمان و فرود می آید»

در باره این گفته عیسی چه می گوئی؟ جواب داد این سخن عیسی است، منکر آن نیستیم. فرمود: چه می گوئی در مورد گواهی لوقا و مرقابوس و متی بر عیسی و نژادی که برای او ترتیب دادند، آنها دروغ بر عیسی بسته اند. حضرت رضا فرمود: مردم مگر او اول پذیرفت گواهی اینها را و نگفت اینها علمای انجیل هستند و گفتارشان صحیح است.

جاثلیق گفت ای دانشمند مسلمانان مایلیم در مورد آنها مرا معاف داری. امام علیه السلام فرمود: پذیرفتم اینک هر چه مایلی سؤال کن. جاثلیق گفت دیگری سؤال کند به حق عیسی مسیح گمان نمی کنم در میان علمای مسلمانان مانند تو کسی باشد.

امام متوجه راس الجالوت شده، فرمود: تو می پرسی از من یا من از تو پرسم؟ گفت من می پرسم ولی دلیلی جز از تورات نمی پذیرم یا انجیل و یا زیور داود یا آنچه در صحف ابراهیم و موسی است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: دلیلی از من پذیر مگر آنچه تورات گویای آن است، به زبان موسی بن عمران و انجیل به زبان عیسی بن مریم و زیور به زبان داود راس الجالوت گفت از کجا تو اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را می کنی؟ فرمود: به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داود خلیفة الله در زمین گواهی داده اند. گفت گفتار موسی بن عمران را بگو.



حضرت رضا فرمود: یهودی‌ها می‌دانند که موسی بن عمران وصیت کرد بنی اسرائیل را و به آنها گفت به زودی پیامبری خواهد آمد از برادرانتان، او را تصدیق کنید و حرفش را بشنوید برای بنی اسرائیل برادری جز فرزندان اسماعیل سراغ داری؟ اگر آشنا به خویشاوندی اسرائیل یا اسماعیل هستی و نژادی که بین آنها است از طرف اسماعیل.

راس الجالوت گفت این گفتار موسی است، رد نمی‌کنیم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمده است؟ گفت نه. فرمود: پس این مطلب قبول است در نزد شما؟ گفت آری، ولی ما یلم از تورات شاهی برای آن بیاوری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو منکری که تورات می‌گویی: «نور از کوه طور سیناء آمد و درخشید برای ما از ساعیر و آشکار شد برای ما از کوه فاران». راس الجالوت گفت این کلمات را آشنا هستم اما تفسیر آنها را نمی‌دانم. امام علیه السلام فرمود: من برای تو توضیح می‌دهم. این سخن که آمد فوراً از طرف کوه طور سیناء، این همان وحی است که خداوند بر موسی بن عمران در کوه طور سیناء نازل کرد و اما این که: «درخشید برای ما کوه ساعیر» همان کوه است که خداوند به عیسی بن مریم وحی نمود و او در آن کوه بود و اما این گفته: «آشکار شد بر ما از کوه فاران» فاران کوهی از کوههای مکه است که یک روز با مکه فاصله دارد. شیعیان نبی در مورد آنچه در تورات آمده می‌گویند: دو سواره را دیدم که زمین برای آنها روشن شده یکی سوار بر الاغ و دیگری بر روی شتر. اینک بگو الاغ سوار و شتر سوار کیست؟

راس الجالوت گفت نمی‌شناسم آنها را، برایم توضیح بدهید! فرمود الاغ سوار عیسی است اما شتر سوار حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. این مطلب را در تورات منکری گفت نه منکر آن نیستم. سپس فرمود: حقیقاً پیامبر را می‌شناسی؟ گفت آری او را می‌شناسم. فرمود: آن پیامبر می‌فرماید سخنی را که کتاب شما نیز شاهد آن است: خداوند بیان را از کوه فاران آورد و آسمانها از تسبیح احمد و امتش پر شده است. سپاهش در دریا حرکت می‌کند، طوری که در صحرا حرکت می‌کند



برای ما کتابی جدید می آورد بعد از خراب شدن بیت المقدس، منظور قرآن است، آیا این را قبول داری و ایمان به آن می آوری؟

راس الجالوت گفت این مطلب را حقوق گفته است منکر آن نیستم. حضرت رضا علیه السلام فرمود: داود در زبور خود که آن را تو قرائت می کنی فرموده است ((خدا یا به پادارنده سنت را بعد از یک رکود و فترت بفرست)) آیا پیامبری می شناسی که سنت به پا دارد بعد از رکود جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله؟ راس الجالوت گفت این سخن داود است منکر آن نیستم ولی منظورش عیسی بوده و ایام او فترت و رکود است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نمی دانی عیسی مخالف سنت نبود او موافق سنت تورات بود تا خداوند او را به آسمان بالا برد و در انجیل نوشته است که پسر بره سرود و بارقلیطا بعد از او خواهد آمد. او سختی ها را تخفیف می دهد و همه چیز را تفسیر می کند. برای من گواهی می دهد چنانچه من برای او شهادت دادم. من برای شما امثال آوردم او تأویل برای شما می آورد، آیا به این در انجیل ایمان داری؟ گفت آری، منکر آن نیستم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: راس الجالوت! درباره پیامبرت موسی بن عمران سؤال می کنم. گفت پرسید. فرمود: به چه دلیل نبوت حضرت موسی را ثابت می کنی؟ گفت او چیزهایی آورد که هیچ یک از پیامبران قبل نیاورده بودند. عصایش به اژدها تبدیل شد، یا عصا به سنگ زد از آن چشمه ها جاری شد و ید بیضاء برای ناظرین بیرون آورد و علاماتی که خلق قدرت مانند آن را ندارند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: صحیح است که دلیل موسی بر نبوتش این است که چیزهایی آورد که کسی مانند آن را نیاورده مگر هر کسی ادعای نبوت کرد و چیزی آورد که کسی نتوانست مانند آن را بیاورد لازم نیست او را تصدیق کنیم؟ گفت نه، زیرا موسی نظیری نداشت در مقام نزد پروردگار و نزدیکی به خدا و ما نمی توانیم اقرار به ادعای نبوت کسی بکنیم مگر اینکه شبیه حضرت موسی برای ما باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود پس چگونه اقرار به انبیای پیش از موسی دارید

با اینکه دریا نشکافتند و از سنگ دوازده چشمه خارج نکردند و ید بیضاء نداشتند و عصا را ازدها نمودند.

یهودی گفت قبلاً گفتم که وقتی برای اثبات نبوت خود معجزاتی بیاورند که مردم نتوانند مانند آن را بیاورند اگر چه مثل معجزات موسی نباشد و یا غیر آنها باشد واجب است آنها را تصدیق کنیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: چرا به حضرت عیسی ایمان نمی‌آوری با اینکه مرده زنده کرد و کور و پسر را شفا بخشید و با گیل شبیه پرنده ساخته سپس در آن دمید و پرنده شد به اجازه خدا؟

راس الجالوت گفت می‌گویند چنین کرده ما ندیده‌ایم. فرمود: مگر آنچه حضرت موسی آورده مشاهده کرده‌ای؟ مگر نه این است که اخبار متواتری رسیده از اصحاب مورد اعتماد حضرت موسی که این کارها را کرده؟ گفت صحیح است.

فرمود: همین طور اخبار متواتر رسیده به آنچه عیسی بن مریم انجام داده، چه شده که موسی را تصدیق کرده‌اید اما به عیسی ایمان ندارید؟ نتوانست جوابی بدهد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: همین طور است کار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه آورده و کار هر پیامبری که خدا فرستاده از معجزات پیامبر ما صلی الله علیه و آله این است که یتیمی بود فقیر و چوپان، نه درس خوانده بود و نه با معلمی رفت و آمد داشت. قرآن را آورد که داستانهای پیامبران و اخبار آنها حرف به حرف و اخبار گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت در آن هست. به آنها از اسرارشان خبر می‌داد و آنچه در خانه داشتند و معجزات بی‌شمار دیگری آورد. راس الجالوت گفت جریان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله برای ما ثابت نشده و نمی‌توانیم چیزی که ثابت نشده بپذیریم. امام علیه السلام فرمود: پس کسی که گواهی به نبوت عیسی و محمد صلی الله علیه و آله داده گواهی پوچ و بی‌اصل بوده؟ نتوانست جوابی بدهد.

سپس هر بذا کبر را پیش خواند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: از زردشت به ما خبر بده که به چه دلیل به نبوت او ایمان داری؟ گفت او معجزاتی آورده برای ما



که کسی قبل از او نیاورده با اینکه ندیده ایم اما اخبار از گذشتگان به ما رسیده که برای ما چیزی را حلال کرده که دیگری نکرده. به همین جهت پیرو او شده ایم. امام فرمود: مگر شما از راه اخبار پیرو او نشده اید؟ گفت چرا. فرمود: همین طور سایر امت های گذشته به وسیله اخباری که به آنها رسیده از پیامبران و آنچه موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم انجام داده، ایمان آورده اند. شما چه دلیل دارید که ایمان به آنها نمی آورید، همانطور که به زردشت ایمان آورده اید از طریق اخبار متواتری که شاهد است چیزی آورده که دیگری نیاورده. هر بنده در جای خویش فرو ماند و جوابی نداشت.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مردم، اگر میان شما کسی مخالف اسلام هست و سؤالی دارد بدون وحشت پرسد. عمران صابی که یکی از متکلمین بود از جای حرکت کرده گفت اگر دعوت به سؤال نمی کردید اقدام به پرسش نمی کردم. من در کوفه و بصره و شام و جزیره کسی را از متکلمین ندیده ام که برایم ثابت کند یکتائی را که جز او آفریننده ای نیست و پایدار به وحدانیتش باشد، اجازه می دهی سؤال بکنم؟

مناظره عمران صابی

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اگر در میان جمعیت عمران صابی وجود داشته باشد تو همانی؟ عرض کرد من عمرانم. فرمود: سؤال کن ولی انصاف را از دست مده و جانب یاوه سرائی و ستم را فرو گذار. عرض کرد به خدا قسم سرورم، منظورم این است که برایم مطلبی را اثبات کنی که به آن چنگ زنم. فرمود: پرس. در این موقع جمعیت خود را جمع نموده و متوجه جریان مناظره شدند و به یکدیگر چسبیده و به هم نزدیک می شدند. عمران گفت از موجود اول و آنچه آفریده مرا مطلع فرما. فرمود: اینک که پرسیدی، درست دقت کن.



خدای یکتا پیوسته یکتا بود، بی آنکه چیزی با او باشد و بدون حد و محدودی یا عرض و کیفیت و کمیتی؛ پیوسته چنین بود، آنگاه مخلوقی مختلف دارای کیفیت و کمیت و اندازه و عرض و طول متفاوت نه در جایی آنها را نهاد و نه در چیزی محدود نمود و نه در مقابل چیزی قرار داد و نه قبلاً نقشه آنها را کشیده بود. بعد آفریده‌های خود را ممتاز و غیرممتاز و جدا و به هم پیوسته و رنگارنگ و دارای طعم و مزه قرار داد. نه اینکه احتیاجی به آنها داشته باشد و نه مقامی را جویا باشد که جز با آفریدن آنها به آن مقام نرسد و با آفریدن آنها در خود زیادی یا نقصانی ندیده، عمران! توجه کردی؟ عرض کرد آری سرورم!

فرمود: عمران اگر این آفرینش برای رفع نیاز و احتیاج او بود چیزهایی را می‌آفرید که از آنها می‌توانست بهره‌مند شود و باید چند برابر اینها خلق می‌کرد زیرا هرچه کمک کار و یاور زیاد گردد شخص قوی‌تر می‌شود با اینکه نیاز و حاجت را حد و اندازه‌ای نیست زیرا هر مخلوقی را بیافریند باز در مورد او حاجت و نیاز به وجود می‌آید. به همین جهت گفتم آفرینش او از جهت احتیاج نبود ولی مخلوق را به یکدیگر نیازمند کرد و برخی را به دیگری برتری داد نه اینکه احتیاجی به برتر داشته باشد و نه به واسطه خشمی که به وجود بی‌مقدارتر و خوار گرفته باشد. بعد سخنانی که بین آنها رد و بدل شد آنگاه پرسید:

آقا بفرمائید خدا که یکتا بود و چیزی جز او نبود با آفرینش مخلوقات تغییری در او به وجود نیامد؟ حضرت رضا علیه‌السلام در پاسخ او فرمود: خدای عزوجل با آفرینش موجودات تغییری نکرده ولی موجودات تغییر یافتند با دگرگونی که در آنها قرار داد. عمران عرض کرد با چه چیز او را می‌شناسیم؟ فرمود: به وسیله غیر خدا (از مخلوقات). عرض کرد غیر او چیست؟ فرمود: مشیت و اراده (که موجب پیدایش موجودات شده). و نام و صفتش و چیزهای دیگری که شبیه اینها است، تمام اینها مخلوق و آفریده شده است و به تدبیر اوست عمران عرض کرد آقا خدا چیست؟ فرمود: نور است اما به این معنی که هادی و راهنمای آفریده‌های آسمان و



مخلوقات زمین است. دیگر در این مورد حق توضیح بیشتری بر من نداری جز اینکه وحدانیت او را برایت اثبات کنم^(۱).

عمران صابی (برای اینکه اثبات یک نوع تغییر در خدا نماید) گفت مگر او اول ساکت نبود قبل از آفرینش موجودات، بعد سخن گفت؟

حضرت رضا فرمود: سکوت وقتی صحیح است که قبلاً کسی صحبتی کرده باشد بعد می گویند ساکت شد. در این مورد مثالی می زنم به چراغ که در باره اش سخن گفتن و ساکت بودن صحیح نیست. نباید گفت چراغ ساکت است و صحبت نمی کند (چون سخن گفتن به چراغ ارتباطی ندارد) در مورد خداوند نیز نمی توان گفت سخن، گفت به آن معنی که تو از سخن گفتن درک می کنی که با زبان و لب و دهان می گوید (بلکه ایجاد صوت می نماید) مثل چراغ که نور می بخشد نه به آن معنی است که تغییری می کند و حرکتی می نماید و برای بخشیدن نور اعضا و جوارح خود را به کار می برد همین که توالی و پشت سر هم آمدن نور باشد می گوئیم، چراغ نور می بخشد. خداوند نیز در آفریدن موجودات احتیاج به حرکت و به کار بردن آلت و ابزار یا فکر و اندیشه ندارد تا تغییری در او به وجود آید^(۲).

عمران گفت آقا من خیال می کنم خداوند به آفرینش موجودات تغییر حال می دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: سخن محالی گفتی. به همین که مدعی شدی ذات او به وجهی از وجوه تغییر یابد آیا آتش در ذات خود تغییری به وجود

۱- منظور این است که سؤال از کیفیت و چگونگی خدا صحیح نیست و این مطلب که چگونه است، جواب ندارد مگر به همان اندازه که وحدانیت او را ثابت کند و از مشابهت مخلوقات منزهش نماید.

از این روایت و روایت دیگر که بعد خواهد آمد معلوم می شود که تفسیر (الله نور السموات والارض) خدا نور آسمانها و زمین است. یعنی هدای و راهنمای مخلوقات زمین و آسمانها است.

۲- این قسمت نقل به معنی شده و با توضیح اضافی ذکر شده.



می آورد یا حرارت خویش را هم می سوزاند یا چشم خود را هم می بیند (یعنی همان طور که حرارت خود را می سوزاند و چشم خود را نمی بیند، خداوند نیز از فعل و کار خود تغیر نمی یابد) گفت صحیح است. گفت آقا بفرمائید آیا خدا در خلق است یا خلق در خدا قرار دارد؟ فرمود: عمران خداوند منزّه از چنین حرفهاست، اینک به لطف خدا برایت مثالی می زنم که درک کنی. بگو بینم وقتی به آینه نگاه می کنی و خود را در آن می بینی تو در آینه هستی یا آینه در تو قرار دارد؟ اگر هیچ کدام از شما دو تا در هم قرار ندارید پس به چه چیز خود را در آن می بینی؟!

عمران گفت به وسیله نوری که بین من و آینه قرار دارد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا آن نوری که در آن آینه است بیشتر از نوری است که در چشم خود می یابی؟ گفت آری. فرمود: پس به ما نشان ده. عمران نتوانست جوابی بگوید. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در واقع نور واسطه شده که خود و آینه را ببینی بدون اینکه در یکی از شما دو تا داخل شود (پس امکان دارد خداوند نیز تأثیر در آفرینش نماید بدون اینکه او در آنها باشد یا آنها در او باشند) فرمود: برای این موضوع مثالهای زیادی هست غیر از این مثال که جای اشکال و ایرادی نیست.

«والله المثل الاعلی»

در این موقع حضرت رضا علیه السلام رو به جانب مأمون نموده فرمود: موقع نماز است. عمران صابی عرض کرد آقا بحث و سخن مرا قطع نفرمائید، قلبم رقت یافته و دلم تکان خورده.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: نماز می خوانم بعد ادامه خواهم داد، از جای حرکت کرد مأمون نیز برخاست.

حضرت رضا علیه السلام در داخل مجلس نماز خواند، مردم در خارج پشت سر محمد بن جعفر نماز خواندند، بعد از نماز حضرت رضا علیه السلام در جایگاه خود قرار گرفت و عمران را خواست، به او فرمود: اکنون سؤال کن.

گفت آقا بفرمائید آیا یکتائی خدا را با درک کنه و حقیقت او می یابیم یا با درک صفاتش؟ فرمود: خداوند آفریننده یکتای بی همتا بود، بدون اینکه چیزی با او



باشد و دومی داشته باشد از قبیل چیزهای معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و غیر مذکور و نه هر چه که بتوان او را چیز نامید. بودنش را ابتدائی نیست و نه انتهائی و نه به چیزی پایدار است و نه بر روی چیزی ایستاده و نه بر چیزی تکیه کرده و نه در چیزی جای گرفته. خدا با این صفات قبل از آفرینش بوده زیرا چیزی جز خدا نبوده. بدان که ابداع و مشیت و اراده سه لفظ هستند دارای یک معنی. اولین چیزی که ابداع نمود و مشیتش به آن تعلق گرفت و اراده کرد همان حروفی بودند که آنها را ریشه همه چیز قرار داد و راهنما برای هر مدرکی و مشخص کننده برای هر شکلی و با همین حروف هر اسم باطل و حقی از هم تمیز داده می شود یا فعل و مفعولی و غیر معنی و تمام امور بر آنها جمع گردیده است.

برای حروف در ابداع معنائی جز نفس خود حرف قرار نداد (یعنی لام معنی آن همان حرف لام است) و آنها وجودی ندارند چون به ابداع آفریده شده اند (منظور شاید این باشد که حروف سابقه ماهیت و اصل و ریشه ای ندارند که از آنها گرفته شده باشد).

نور در اینجا اولین فعل خدا است که او نور سموات و زمین است. حروف مفعول همین فعل است و اینها همان حروفی هستند که از آنها کلام و عبارات از جانب خدا صادر می شود که به مردم و مخلوق آنها را آموخت و تعدادشان سی و سه حرف است که بیست و هشت حرف آن بر لغات عربی دلالت دارند و از بیست و هشت حرف، بیست و دو حرف آن راهنما و به ریشه زبان سریانی و عبرانی است و پنج حرف دیگر به کار برده می شود در سایر لغات غیر عرب برای تمام زبانهای مختلف دنیا و مجموع حروف با آن بیست و هشت حرف می شود سی و سه حرف اما آن پنج حرف مختلف به واسطه علل و اسبابی آفریده شده که بیش از این صحیح نیست درباره آنها صحبت کنم بعد خداوند حروف را پس از محدود نمودن بعدد معینی فصل خویش گردانید مانند این سخن خداوند (کن فیکون) و همین لفظ (کن) از جانب خدا ساختن شش است و آنچه به وسیله این حرف به وجود آمد مصنوع خداست.



پس اولین خلق خدا ابداع بود که نه وزن داشت و نه حرکت و نه سمع و نه رنگ و نه حس خلق، دوم حروف بودند که آنها نیز وزن و رنگ نداشتند اما مسموع و موصوف بودند اما به خود آن حروف نظری از نظر معنی نبود.

خلق مردم انواع مختلف از محسوسات و ملموسات بود که دارای طعم و مزه هستند و خود آنها مورد نظر بودند (مانند آب زمین آسمان) خداوند تبارک و تعالی پیش از ابداع بود زیرا چیزی قبل از خدا وجود نداشته و نه یا او چیزی بوده اما ابداع قبل از حروف به وجود آمد و حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند.

مأمون گفت چگونه حروف جز بر نفس خود دلالت ندارند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: زیرا خداوند ترکیب حروف را جز برای معنی قرار نداده. هرگاه چهار یا پنج یا شش حرف یا بیشتر و یا کمتر با هم ترکیب شوند جز برای فهمیدن یک معنی مخصوص نیست بلکه برای دلالت بر یک معنی تازه که سابقه نداشته.

عمران گفت از کجا ما این مطلب را بفهمیم؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: توضیح مطلب چنین است که وقتی تو این حروف را ذکر می کنی و جز نفس آنها را اراده نکرده باشی تنها و فرد ذکر می کنی می گوئی ا ب ت ث ج ح خ تا آخر در این صورت جز نفس خودشان معنی دیگری ندارند، اما وقتی آنها را ترکیب کردی و به صورت اسم و صفتی درآوردی برای منظوری که داری و چیزی که قصد نموده ای آن وقت دارای آن معنی مخصوص می شوند و راهنما به همان مفهوم هستند، حالا فهمیدی عمران!

عرض کرد آری. فرمود: عمران! بدان که هیچ صفتی نیست مگر موصوفی دارد و هیچ اسمی بدون معنی وجود ندارد اندازه فقط مربوط به اشیاء محدود است ولی صفات و اسماء شاهد بر کمال و وجود هستند و دلیل بر احاطه نمودن نخواهد بود چنانچه حدود راهنمای ما به وضع مخصوصی است چون مربع بودن یا مثلث و یا مسدس بودن.

زیرا خداوند شناخته می شود با صفات و اسماء ولی به طول و عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مشابه آن هرگز توصیف نمی شود و هیچ کدام از این حدود بر



ذات او صدق نمی‌کند تا مردم همان طوری که خویشان را به حد و اندازه و طعم و مزه می‌شناسند خدا را نیز بشناسند.

راهنمای به خدای عزیز صفات و اسماء اوست و استدلال بر وجود او به وسیله مخلوقات می‌شود تا برای شخص مشکوک دیگر شک و تردیدی باقی نماند و احتیاج به دیدن و شنیدن با گوش و یا لمس کردن با دست و یا تصور به دل نداشته باشد، اگر صفات خدای عزیز دلالت بر او نداشتند و اسماء راهنمای ما به سوی او نبودند و پژوهش‌گران از مردم درک نمی‌کردند معنی آن را به ناچار مردم اسمها و صفات او را پرستیده بودند نه معنای آن را در چنین فرضی معبود یکتا غیر ذات خدا بود (یعنی معبود و لفظ همان اسماء و صفات می‌شد) زیرا اسماء و صفات خدا غیر خدایند (لفظ دیان که خدا نیست و همچنین لفظ رحمن به تعدد این الفاظ متعدد می‌شد) آیا درست فهمیدی عمران؟ عرض کرد آری، ولی باز برایم بیشتر توضیح بدهید. حضرت رضا علیه السلام فرمود: عمران! مبادا گول کسانی را بخوری که گمراه و ناپایند آنهایی که معتقدند خدا در آخرت برای حساب و ثواب و عقاب دیده می‌شود ولی در دنیا دیده نخواهد شد برای پرستش و امید آمرزش. اگر دیده شدن خداوند در دنیا موجب لفظی برای او باشد در آخرت هم نباید دیده شود. اما آنها سرگردان و گمراه و کور و کر شده‌اند از درک واقعیت این آیه قرآن ناظر به همین اشخاص است «من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضلّ سبیلاً».

خردمندان می‌دانند که آنچه در آخرت استدلال می‌شود عیناً همان است که در دنیا استدلال می‌شود کسی که با خودرایی و مقایسه با خویش می‌خواهد خدا را درک کند جز فاصله از واقعیت چیزی نخواهد داشت زیرا خداوند این دانش را اختصاص به کسانی داده است که عقل و اندیشه را به کار می‌برند و می‌فهمند.

عمران گفت آیا توضیح نمی‌فرمائید که ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟ فرمود: مخلوق ساکن است که به سکون درک نمی‌شود و مخلوق بودن او از این جهت است که آفریده است و قدیم نیست و خداوند آن را به وجود آورده، پس مخلوق خدا است. در این مورد باید گفت فقط خدای یکتا است با مخلوق او، سومی



بین آنها نیست (یعنی هرچه غیر خدا است مخلوق اوست) و جز آن دو سومی وجود ندارد. ولی بعضی از مخلوقات او ساکن و متحرک و مختلف و مرکب و معلوم و شپیه یکدیگرند هرچه را بتوان محدود نمود مخلوق خدا است، و توجه داشته باش که هرچه را حواس تو درک کنند آنها مفهوم و مدرک حواسند و هر یک از حواس مخصوص درک محسوس همین هستند ولی تمیز و فهم از مغز اندیشه است نسبت به تمام آنها.

بدان عمران خدای یکتا که پایدار است بدون تقدیر اندازه گیری و جدّ مخلوقات را آفرید که محدود و دارای اندازه هستند، آنچه خلق کرد دو قسمت بود یکی حروف و دیگری حدود قائم به آن که در هیچ کدام از آنها رنگ و وزن و طعم وجود نداشت، یکی از آن دو را به وسیله دیگری قابل درک قرار داد و هر دو به نفس خود درک می شوند هرگز چنین چیزی را نیافریده که تنها قائم به نفس خویش باشد و قیام او به دیگری وابسته نباشد، چون خواست همه مخلوقات دلالت بر ذات او بنمایند و سبب اثبات وجود خدا باشند.

پس خدای تبارک و تعالی یکتا و بی همتا است دومی ندارد که او را به پا دارد و کمک به او بنماید و در خویش بجایش دهد ولی مخلوقات یکدیگر را نگه می دارند به اذن و مشیت خدا. مردم در راه شناخت او چنان حیران و سرگردان شده اند که برای رهایی از گرداب ظلمت و تاریکی پناه به ظلمت و نادانی برده اند. در توصیف خدا به صفات نفس خود (مانند دیده شدن) به جای راه یافتن پیوسته از واقعیت فاصله گرفته اند. اگر خدا را با صفات خودش و مخلوقات را نیز با صفات خودشان توصیف نمایند واقعیت را خواهند یافت و اختلاف از میان می رود ولی وقتی به دنبال مطالبی رفتند که خود از آنها سر در نمی آورند و متحیرند، در آن فرو می مانند، اما خداوند هر که را بخواهد راهنمایی به راه مستقیم می نماید.

عمران عرض می کند آقا من گواهی می دهم خدا همان طوری است که توصیف نمودی اما سؤال دیگری دارم فرمود: هر چه مایلی پرس.

گفت بفرمائید آیا خدا در چیزی قرار دارد و یا چیزی او را احاطه نموده است.



یا از چیزی به چیز دیگری تغییر مکان می دهد یا احتیاج به چیزی دارد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: عمران! درست دقت کن سوالت را جواب می دهم. این از مشکل ترین سؤالات است که بین مردم می شود و کسی که ثبات عقیده و درک ندارد نمی تواند این مطلب را بفهمد ولی خردمندان با انصاف از درک آن عاجز نیستند. جهت اول این است که اگر برای رفع احتیاج خود موجودات را می آفرید می توانست کسی بگوید تکیه بر مخلوقات خود نموده، چون به آنها نیاز داشت ولی احتیاج او را بر آفرینش وادار نکرد پیوسته پایدار است نه در چیزی و نه بر چیزی آن آفریده ها هستند که بعضی بعض دیگر را نگه می دارند و برخی در برخی دیگر جای می گیرند و از درون آن بعض خارج می شوند اما خداوند قادر و توانا تمام آفرینش را به قدرت خویش نگه داشته، نگهداری آنها موجب خستگی خدا نمی شود و او را ناتوان نمی کند. کسی کیفیت و چگونگی این مطلب را نمی داند جز ذات پاک خدا و پیامبرانی که آنها را مطلع گردانیده و صاحبان اسرار و نگهبانان فرمان و خزینه های حافظ شریعتش: کار خدا همچون چشم برهم زدن است بلکه از این هم نزدیک تر. هر وقت تصمیم آفرینش چیزی را بگیرد می گوید باش، به وجود می آید، با خواست و اراده او هیچ یک از آفریده ها به او نزدیک تر از دیگری نیست و نه چیزی از او دورتر از دیگری است. عمران! متوجه شدی؟

عرض کرد آری سرورم فهمیدم گواهی می دهم خدا آن طور است که تو توصیف کردی و یکتائی اش را ستودی و محمد مصطفی بنده پرانگیخته برای هدایت جهان است. در این موقع خود را به سجده انداخت روی به جانب قبله و اسلام آورد. حسن بن محمد نوفلی گفت همین که دانشمندان و متکلمین مغلوب شدند و اسلام آوردند عمران را مشاهده کردند با اینکه کسی را یارای بحث و مناظره با او نبوده و نه تاکنون او را مغلوب کرده بودند، دیگر کسی جرأت اشکال گرفتن و سخریه گفتن نداشت. شب شده، مأمون و حضرت رضا علیه السلام از جای حرکت کرده داخل منزل شدند و مردم متفرق گردیدند. من با چند نفر از دوستان بودم که محمد بن جعفر (عموی حضرت رضا) از پی من فرستاد. پیش او رفتم. گفت دیدی دوست تو



چه کرد؟ به خدا گمان نمی کردم علی بن موسی الرضا علیه السلام تا کنون در این مسائل بحث کرده باشد و نه سابقه این کارها را داشت. او در مدینه گاهی که سؤال می کردند جواب می داد مگر متکلمین در آنجا پیش او اجتماع می کردند؟!

گفتم حاجیان که رهسپار مکه بودند از مسائل حلال و حرام سؤال می کردند. به آنها جواب می داد. بعضی که اهل بحث و مناظره بودند با آنها نیز به مناظره می پرداخت. محمد بن جعفر گفت من می ترسم مأمون بر او رشک برد و عاقبت او را به وسیله سم از میان بردارد یا بلائی بر سرش درآورد به او گوشزد کن تا خودداری کند از این کارها. گفتم از من نمی پذیرد. این مرد می خواهد او را آزمایش کند و ببیند از علوم اجدادش بهره ای دارد. گفتم بگو عمویت از این کار خوشش نمی آید و مایل است در این موارد خوددار باشی به دلائل زیادی.

وقتی من خدمت حضرت رضا علیه السلام در منزلش رسیدم پیغام عمویش را نقل کردم امام علیه السلام لبخندی زده فرمود: خدا عمویم را حفظ کند، خوب او را می شناسم. چرا کار مرا دوست نمی دارد؟ در این لحظه رو به غلام خود نموده فرمود: برو عمران صابی را بیاور.

عرض کردم من محل او را می دانم در خانه یکی از دوستان شیعه ما است. فرمود: اشکالی ندارد برایش مرکب سواری بپسند. من پیش عمران رفتم و او را آوردم. امام (ع) احترام زیادی نمود و یک دست لباس خواست و به او خلعت داد با مرکبی سواری و ده هزار درهم.

عرض کردم آقا فدایت شوم از روش امیرالمؤمنین جعد بزرگوارت پیروی کردی؟ فرمود: چنین باید کرد. بعد امام دستور داد شام بیاورند. مرا در پهلوی راست خود و عمران را طرف چپ نشاند تا از خوردن غذا فارغ شدیم. آنگاه فرمود: اینک با دوستان خود برو ولی فردا پیش ما بیا تا تو را با غذاهای مدینه پذیرائی کنم.

پس از این جریان دانشمندان و متکلمین که دارای عقاید مختلف بودند پیش او می آمدند و به مناظره می پرداختند. عمران همه را مغلوب می کرد تا دیگر از بحث و مناظره با او اجتناب کردند. مأمون نیز به او ده هزار درهم داد، فضل بن سهل نیز



مقداری به او بخشید. حضرت رضا علیه السلام موقوفات بلخ را به او سپرد از این راه مبالغ زیادی به دست آورد (۱).

در کتاب توحید صدوق و عیون اخبار الرضا از حسن بن محمد نوفلی نقل می‌کند که سلیمان مروزی متکلم خراسان پیش مأمون آمد. خلیفه او را گرامی داشت و احترام زیاد کرد. آنگاه به او گوش زد کرد:

که پسر عمویم علی بن موسی الرضا از حجاز، تازگی آمده و علاقه مند به بحث و مناظره است. دوستان او نیز در این فن مهارت دارند. در صورت تمایل می‌توانی در روز هشتم ماه ذیحجه (روز ترویبه) پیش او بیائی و با هم مناظره کنید.

سلیمان در جواب مأمون گفت من خوشم نمی‌آید در حضور تو و گروهی از بنی‌هاشم با ایشان مناظره کنم چون ممکن است هنگام مناظره فروماند و موجب شکست او بشود و نمی‌توانم پی‌گیری از بحث و مناظره کنم.

مأمون گفت اتفاقاً من چون تو را می‌شناختم و قدرت استدلال را می‌دانم از پی تو فرستادم. منظوری جز همین ندارم که حداقل در یک قسمت او را مغلوب کنی. سلیمان گفت اگر چنین است اشکالی ندارد و فقط مرا با او در یک مجلس جمع کن، دیگر کارت نباشد، بعد از من گله نکنی.

مأمون کسی را خدمت امام رضا علیه السلام فرستاد و پیغام داد که مردی از اهالی مرو که در مذهب شناسی و کلام بی‌نظیر است، بر ما وارد شده. اگر موجب ناراحتی شما نیست اینجا تشریف بیاورید.

امام علیه السلام از جای حرکت کرد تا وضو بسازد. به من و عمران صابی فرمود:

۱- در پایان توضیح خبر مجلسی رحمة الله علیه می‌نویسد این خبر از مستشابهات اخبار است که تأویل آن را جز خداوند و راسخین در علم نمی‌دانند و ما جز تسلیم، وظیفه‌ای نداریم به مقدار فهم و بینش خود به صورت احتمال توضیح دادیم. با اینکه در چنین اخبار طولانی معمولاً از طرف راویان لفظ و تحریف نیز می‌شود. خدا و پیشوایان دین می‌دانند من نیز به مقدار فهم خود ترجمه کردم و همان اعتقاد مرحوم مجلسی را دارم - مترجم.



شما جلوتر بروید. ما رفتیم به در خانه مأمون یاسر و خالد دست مرا گرفته پیش مأمون بردند. سلام کردیم. گفت برادرم حضرت رضا کجا است؟ گفتم مشغول لباس پوشیدن بود. به ما دستور داد جلوتر خدمت برسیم. آنگاه گفتم یا امیرالمؤمنین، غلامت عمران صابی بر در خانه است. اگر اجازه می فرمائید او هم داخل شود. اجازه داد. عمران وارد شد.

مأمون بسیار او را احترام نمود. گفت عمران! بالاخره عمرت دراز شد تا بجزء بنی هاشم شدی. عمران گفت خدای را سپاسگزارم که این نعمت را به واسطه شما به من ارزانی داشت.

مأمون به عمران گفت این مرد سلیمان مروزی متکلم و عقیده شناس خراسان است.

عمران گفت او را می شناسم. خود را برجسته ترین دانشمندان خراسان می داند. اما مسئله بداء را منکر است. مأمون گفت چرا در این مورد با او مناظره نمی کنی؟ عمران پاسخ داد این بسته به میل اوست.

در همین هنگام علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شد (۱) فرمود: در چه چیز صحبت می کردید؟ عمران گفت آقا این مرد سلیمان مروزی است. سلیمان قبل از اینکه سخن عمران تمام شود به او گفت تو راضی هستی هرچه حضرت رضا در این باره بگوید و عقیده ایشان را قبول داری در مسئله بداء؟

عمران گفت با کمال میل خشنودم که امام علیه السلام برای ما دلیلی در مورد

۱ - حضرت رضا علیه السلام در این استدلال با چند آیه بداء را با تمام معانی آن اثبات می نماید.

۱ - بداء به معنی ایجاد که از آیه «اولم یر الاتسان» فهمیده می شود.

۲ - بداء به معنی نسخ احکام که از آیه «و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» معلوم می شود.

۳ - تقدیر حوادث و موجودات و محو و اثبات آن طبق مصالح و حکم الهی که از آیه «وما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره» که معروف از معنی بداء همین قسمت سرور است.



بداء بیاورد تا بوسیله آن بر صاحب نظران استدلال نمائیم. مأمون گفت نظر شما در مورد بحث این دو نفر چیست؟

امام علیه السلام فرمود: من منکر بداء نیستم با اینکه خداوند در قرآن می فرماید: «او لم یر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا» انسان نمی بیند ما او را آفریدیم با اینکه چیزی نبود و آیه «و هو الذی یبدأ الخلق ثم یعیده» اوست که جهانیان را آفریده سپس باز می گرداند و در این آیه می فرماید: «یزید فی خلق ما یشاء» می افزاید در آفرینش هر چه را بخواهد و آیه دیگر «و بدأ خلق الانسان من طین» انسان را از گل سرشت و می فرماید: «و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم» گروهی انتظار فرمان خدا را دارند که یا آنها را عذاب کند و یا از ایشان درگذرد و در این آیه می فرماید: «و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب» هیچ کس عمر طولانی نمی کند و هیچ کس از عمر او کاسته نمی شود مگر اینکه در کتابی ثبت است.

سلیمان گفت آیا در مورد بداء از آباء گرام چیزی روایت شده؟ فرمود: آری، پدرم از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: خدا را دو علم است:

۱- علمی پنهان و مخفی کسی جز خود او از آن علم اطلاع ندارد که بداء جزء همین علم است.

۲- علمی که به ملائکه و پیامبران آن را آموخته. علمای اهل بیت (امامان) از این علم اطلاع دارند.

سلیمان گفت مایلم از قرآن مطالبی در مورد بداء استخراج فرمائید. فرمود: این آیه که خداوند خطاب به پیامبرش می کند: «فتول عنهم فما انت بملوم» از آنها فاصله بگیر تو سرزنش نخواهی شد. خداوند تصمیم داشت آنها را هلاک کند ولی از این تصمیم صرف نظر کرد. بعد فرمود: «فذکر فان الذکری تنفع المؤمنین» آنها را متوجه ساز. تذکر برای مؤمنین سودمند است.

سلیمان تقاضا کرد پیش از این بفرمائید. فرمود: پدرم از آباء گرام خود نقل کرد که پیامبر اکرم فرمود: خداوند به یکی از پیامبران وحی کرد که به فلان پادشاه بگو من

و برخی را تأخیر می‌اندازد بنا به خواست و اراده خود.

علی علیه السلام می‌فرمود علم دو نوع است:

۱- علمی است که خداوند به ملائکه و پیامبران آموخته است آن شدنی است، هرگز خداوند خویشتن و ملائکه و پیامبران را دروغگو نخواهد ساخت.

۲- علمی که در نزد او مخزون و مکتوم است و هیچ‌کدام از مخلوقات بر آن اطلاع ندارند. هرچه بخواهند از آن علم مقدم می‌دارد و آنچه بخواهد تأخیر می‌اندازد و برخی را از میان می‌برد و برخی را نگه می‌دارد.

سلیمان رو به مأمون نموده، گفت یا امیرالمؤمنین از امروز به بعد دیگر منکر بداء نخواهم شد و هرگز تکذیب این اعتقاد را نمی‌کنم.

مأمون به سلیمان گفت اینک تو از حضرت رضا سؤال کن. ولی درست دقت نما و انصاف را از دست مده. سلیمان گفت آقا اجازه می‌فرمائی از شما سؤالی کنم؟ فرمود: هرچه مایلی بپرس. سلیمان گفت شما چه می‌فرمائید درباره کسی که اراده را اسم و صفت از برای خدا قرار می‌دهد مانند حی، سمیع، بصیر، قدیر؟

حضرت رضا فرمود: شما می‌گوئید موجودات بوجود آمده و اختلاف پیدا کرده‌اند بواسطه خواست و اراده خدا است، اما نمی‌گوئید بوجود آمده و اختلاف یافته چون خدا سمیع و بصیر است. این خود یک دلیل واضح است بر اینکه مانند سمیع و بصیر و قدیر نیست (یعنی اراده از صفات ذات نیست).

سلیمان گفت پس در ازل مرید بوده. حضرت رضا پرسید آیا اراده او غیر او است؟ گفت آری. فرمود: در این صورت تو با خداوند چیز دیگری را ثابت کردی که ازلی است و معتقد به دو قدیم و ازلی شدی. سلیمان گفت نه سخن من موجب اثبات دو ازلی و قدیم نمی‌شود. فرمود: پس تو می‌گوئی اراده خدا ازلی نیست؟

سلیمان در جواب چنان متحیر مانده بود که گفت نه ازلی است اراده او قدیم است. مأمون از این جواب ضد و نقیض سلیمان برآشفته. فریاد زد سلیمان آیا با مثل حضرت رضا مکابره می‌کنی و بی‌مطالعه سخن می‌گوئی؟ متوجه حرفهای خود باش. نمی‌بینی اطرافت چقدر از سخن سنجان و اهل نظر گوش فرا داشته‌اند؟



مأمون رو به جانب حضرت رضا علیه السلام نموده، گفت بحث خود را ادامه دهید. او متکلم خراسان است. باز امام (ع) به او فرمود: بالاخره اراده را قدیمی می‌دانی یا غیر قدیم زیرا اگر چیزی ازلی نبود باید حادث باشد و اگر حادث باشد هرگز نمی‌تواند ازلی باشد.

سلیمان گفت اراده خدا جزئی از اوست، همانطور که شنوائی جزئی و بینائی جزئی و علم جزئی از اوست. حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد پس اراده، نفس خدا است؟ گفت نه (۱). فرمود: پس اراده کننده (مرید) مانند سمیع و بصیر نیست (چون این صفات عین ذات خدا است) و سلیمان می‌گفت اراده عین ذات او نیست. سلیمان در جواب گفت خدا اراده نفس خود را کرده، چنانچه نفس خویش را شنیده و نفس خود را می‌بیند و علم به نفس خود دارد. حضرت رضا فرمود: معنی اینکه نفس خود را اراده نموده یعنی چه؟ اراده کرده چیزی باشد یا اراده کرده حی و زنده باشد یا شنوا و بینا باشد یا قدیر و توانا؟

گفت بلی، منظورم همین است. فرمود: پس این حی و سمیع و بصیر و علیم بوسیله اراده‌اش بوجود آمده؟ سلیمان که متوجه شد تفسیر نامناسبی برای اراده کرده و به اشکال برمی‌خورد گفت نه، چنین نیست که اینها به اراده‌اش به وجود آمده باشد. حضرت رضا فرمود: پس در این صورت اینکه می‌گوئی به اراده‌اش حی بودن و سمیع و بصیر بودن پیدا شده، حرفی است بی‌معنی، زیرا گفتی به اراده‌اش به وجود نیامده. باز سلیمان نتوانست حرف سابق خود را منکر شود، گفت چرا، همه اینها به اراده‌اش پیدا شده. در این موقع مأمون و اطرافیان با صدای بلند شروع به خنده کردند. حضرت رضا علیه السلام نیز خندید و رو به جانب حاضرین نموده، فرمود: پس بنا به عقیده تو، خدا از وضعی که داشته تغییر یافته و دگرگونی در او پیدا شده (چون به اراده‌اش شنوائی و بینائی و... به وجود آمده) و این اعتقادی است که خداوند، منزله از

۱ - وقتی او اراده را با علم و سمع یکی دانست فرمود: پس اراده عین خدا است، چون صفات خدا عین ذات اوست.

آن است و نمی توان به خدا نسبت داد. سلیمان از جواب و ادامه سخن عاجز شد. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان از تو سؤالی می کنم. عرض کرد فدایت شوم. فرمود: بگو بینم تو و پیروانت با مردم بحث و مناظره می کنید با مطالبی که خودتان می فهمید و می دانید یا با چیزهایی که نمی فهمید و نمی دانید؟ عرض کرد با چیزهایی که می فهمیم و می دانیم.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در این صورت مردم چنین می پندارند که اراده کننده، غیر از اراده است و مرید قبل از اراده وجود دارد و فاعل قبل از مفعول است. این اعتقاد شما را باطل می کند که مدعی هستید مرید و اراده شما واحد است. سلیمان گفت فدایت شوم این مطلب منطبق با صورتی که مردم می فهمند و می دانند نیست. فرمود: پس شما ادعا می کنید از چیزی اطلاع دارید بدون معرفت و گفتید اراده مانند شنوائی و بینائی است، با این توجیه که کردی چنین ادعائی برخلاف فهم و عقل مردم است (چنین چیزی را نمی توان اثبات نمود).

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! آیا خداوند تمام آنچه در بهشت و جهنم است می داند؟ سلیمان در پاسخ گفت آری. فرمود: پس هرچه در بهشت است همانهایی است که خدا می داند؟ سلیمان گفت همینطور است.

فرمود: اگر آنچه خداوند از نعمت های بهشت می داند همه را به آنها ارزانی داشت، بطوری که هیچ چیز باقی نمی ماند. آیا دیگر به آنها چیز اضافه ای نمی دهد و به همان مقدار اکتفا می نماید؟ سلیمان گفت نه، اضافه می دهد. فرمود: در این صورت اضافه داد چیزی را که در علم او نبود و نمی دانست که خواهد بود.

سلیمان گفت اضافه دادن انتهائی ندارد. امام علیه السلام فرمود: پس در این صورت خداوند احاطه علمی به آنچه در بهشت و جهنم است نخواهد داشت، زیرا انتهای آن را نمی داند. وقتی احاطه علمی نداشت نمی داند چه چیز در بهشت و جهنم خواهد بود. خداوند منزّه است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت ما که می گوئیم نمی داند، چون انتها ندارد زیرا خداوند عالم آخرت را سرای جاوید دانسته. ما نمی خواهیم برای آن انقطاع و تمام شدن قرار دهیم.

امام علیه السلام فرمود: علم خدا به آنها، موجب انقطاع عالم آخرت نمی‌شود زیرا خداوند می‌داند بعد اضافه می‌دهد و قطع نمی‌کند از آنها. در قرآن کریم همین مطلب را فرموده: «كَلَّمَا نَضَحِبَتْ جَلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ». و برای اهل بهشت می‌فرماید «و عطاءً غير مجذوذ» و این آیه «و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة».

خداوند این نعمت را می‌داند و اضافه دادن را هم از آنها نمی‌برد. مگر تو معتقد نیستی که هرچه اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند، جای آن باز پر می‌شود؟ گفت چرا. فرمود: پس وقتی جای نعمت قبلی را پر می‌کند و خالی نمی‌ماند، آیا از آنها قطع نموده؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس هر چه در آنجا وجود داشته باشد وقتی جایش پر شود از آنها قطع ننموده. سلیمان گفت از آنها می‌برد و قطع نمی‌کند و اضافه به آنها نمی‌دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در این صورت تمام می‌شود نعمت‌های بهشت و این خلاف جاوید بودن و خلود است و خلاف کتاب خدا است که می‌فرماید «لهم ما يشاؤون فيها و لدینا مزید» و می‌فرماید «عطاءً غير مجذوذ» و می‌فرماید «و ما هم منها بمخرجین» و می‌فرماید «خالدین فیها ابدأ» و می‌فرماید «و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة». سلیمان نتوانست جوابی بدهد.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! بگو ببینم، اراده فعل است یا غیر فعل؟! گفت فعل است. فرمود: پس آفریده خدا است زیرا تمام افعال حادث هستند. سلیمان گفت نه فعل نیست. فرمود: پس با خدا چیز دیگری از قدیم بوده؟ سلیمان گفت اراده انشاء و به وجود آوردن است.

فرمود: سلیمان! این همان مطلبی است که بر ضرار و پیروان او شما خرده می‌گیرید که آنها معتقدند هر چه خداوند آفریده در آسمان یا زمین یا در دریا و خشکی از قبیل سگ و خوک یا میمون یا انسان و یا جنبنده، همه اراده خدا هستند و اراده خدا زندگی می‌کند و می‌میرد، می‌رود و می‌خورد و می‌آشامد و ازدواج می‌کند و می‌زاید، ظلم می‌کند و کارهای زشت انجام می‌دهد، کافر و مشرک می‌شود. ما از آنها اظهار بیزاری می‌نمائیم و دشمن آنهائیم. اینست حد و مرز اعتقاد آنها.



سلیمان گفت اراده مانند سمع و بصر و علم است. امام علیه السلام فرمود: باز برگشتی به مطلب اول. برای بار دیگر ادعای قبلی را کردی. حالا بگو بینم، سمع و بصر و علم مخلوق است یا غیر مخلوق؟ سلیمان گفت مصنوع و مخلوق نیست. فرمود: پس اگر مصنوع و مخلوق نیست، چگونه آن را از خدا نفی می‌کنید؟ یک بار می‌گوئید اراده نکرده و بار دیگر می‌گوئید اراده کرده، با اینکه بنا به اعتقاد شما مخلوق او نیست.

سلیمان گفت این مثل سخن ما است که می‌گوئیم یک بار دانست و یک بار می‌گوئیم ندانست. (مثلاً ممکن است مداد نباشد اما علم به مداد باشد) ولی نفی مداد نفی اراده است، زیرا وقتی چیزی را اراده نکرد اراده وجود ندارد، اما علم هست با اینکه ممکن است معلوم وجود نداشته باشد مانند دیدن که انسان بینا است با اینکه ممکن است دیدنی وجود نداشته باشد و علم هم باشد با اینکه معلومی نباشد. سلیمان گفت اراده مصنوع و مخلوق است. فرمود: پس مخلوق و محدث است و مانند سمع و بصر نیست زیرا سمع و بصر مخلوق و مصنوع نیستند، با اینکه اراده مصنوع است.

سلیمان گفت اراده صفتی از صفات خدا است که قدیم است. فرمود: پس انسان نیز باید قدیم و ازلی باشد، زیرا صفات خدا قدیم و ازلی (و خلقت انسان را از قدیم اراده کرده بنا به عرض تو). سلیمان در جواب گفت نه، چنین لزومی ندارد، چون این کار را نکرده.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: خراسانی! چقدر اشتباه می‌کنی؟! مگر بوسیله اراده و سخن او اشیاء بوجود نمی‌آیند؟ سلیمان گفت نه. فرمود: پس اگر با اراده و مشیت و امر و مباشرت خدا نباشد، چگونه است؟ خدا منزّه است از چنین نسبتی. سلیمان باز در جواب فرو ماند.

سپس فرمود: سلیمان! این آیه را برایم توضیح بده «واذا اردنا ان نهلك قرية



امرنا متر فیها ففسقوا فیها» (۱). آیا خداوند در آن حال اراده را بوجود می آورد؟ جواب داد آری. فرمود: در صورتی که اراده بوجود آورد اعتقاد تو که اراده خود خدا است یا جزئی از اوست باطل می شود، زیرا خداوند خود را بوجود نمی آورد و نه تغییری در او پیدا می شود منزّه است از چنین نسبتها.

سلیمان گفت نه معنی آن نیست که اراده بوجود می آورد. فرمود: پس یعنی چه؟ سلیمان جواب داد منظور انجام کار است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: وای بر تو. چقدر این مطلب را تکرار می کنی. من که گفتم اراده محدث است چون انجام کار محدث است و قدیم نیست. سلیمان که دیگر فرو مانده بود گفت پس معنی ندارد.

فرمود: به نظر تو خداوند خود را توصیف نموده با اراده ای که معنی ندارد در صورتی که معنی قدیم و حدوثی نداشته باشد. ادعای تو باطل می شود که می گوئی خداوند ازلاً و ابداً اراده داشته. سلیمان گفت منظورم این است که اراده یکی از افعال ازلی خدا است. فرمود: مگر نمی دانی چیزی که ازلی بود دیگر مفعول نمی شود و قدیم هرگز حادث نمی باشد در حالت واحده باز سلیمان در جواب فرو ماند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشکال ندارد، سؤال خود را تمام کن. سلیمان گفت اراده یکی از صفات خدا است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: چقدر تکرار می کنی که یکی از صفات خدا است. این صفت محدث است یا قدیم؟ سلیمان گفت صفت محدث است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: الله اکبر، پس اراده محدث است و اگر از صفات قدیم او باشد نباید چیزی را اراده کرده باشد (زیرا اراده ازلی یا تعلق به شیء ازلی می گیرد که ادعائی است محال، چون شیء قدیم و ازلی مفعول و محدث نمی تواند باشد یا اراده به چیز حادث تعلق می گیرد در این صورت موجب می شود که اراده از مراد تخلف پذیرد که این نیز جایز نمی باشد). فرمود: چیز

۱ - ترجمه آیه: گاهی که تصمیم هلاک قریه ای را بگیریم تبه کاران را امر می کنیم به فسق و فجور در آن پردازند.



قدیم و ازلی نمی تواند مفعول قرار گیرد.

سلیمان گفت اشیاء اراده نیستند چنانچه ضرار معتقد است و اراده او به چیزی تعلق نگرفته است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: یاوه سرائی می کنی و پرت و پلا می گوئی. اگر اراده چنین باشد و قدیم و ازلی باشد این صفت چیزی است که شعور ندارد (مثل آتش که سوزاندن او قهری است باید اراده خدا هم قهری باشد) منزله است از چنین نسبتی.

سلیمان گفت سرورم! من گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. مأمون پرنخاش کرده گفت سلیمان! این چقدر غلط و اشتباه است که از تو سر می زند و چقدر تکرار می کنی. این مطلب را رها کن و در مطلب دیگری وارد شو، زیرا تو پیش از این نمی توانی حرفی بزنی.

حضرت رضا علیه السلام رو به مأمون نموده فرمود: او را واگذار. سخنش را قطع نکن که همین کار را دلیل بر حقانیت خود می گیرد. به سلیمان فرمود: حرف خود را بزن.

سلیمان باز گفت من از اول گفتم که مانند سمع و بصر و علم است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشکالی ندارد. بگو بینم معنی اینها چیست یک معنی دارد یا معانی مختلف؟ سلیمان گفت یک معنی دارد. فرمود: اگر دارای یک معنی باشد پس اراده قیام همان اراده قعود است و اراده حیات، بسان اراده مرگ است زیرا یک اراده دارد و بعضی از آن مقدم بر بعض دیگر نیست و چند جزء مخالف ندارد. یک شیء واحد است.

سلیمان گفت معنی آن مختلف است. فرمود: بگو بینم آیا مرید همان اراده است یا غیر اراده است؟ سلیمان گفت مرید همان اراده است. فرمود: پس مرید نیز بنا به عقیده شما مختلف است چون او خود اراده است. سلیمان که باز فرو مانده بود گفت نه سرورم! اراده، مرید نیست. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس اراده محدث است نه قدیم و گرنه لازم می آید با او دیگری باشد. درست توجه کن و سخن خود را ادامه بده.

سلیمان گفت اراده اسمی است از اسماء خدا. حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا این نام را خودش برای خویش گذاشته؟ سلیمان گفت نه، به این نام خود را ننامیده. فرمود: پس تو می توانی اسمی که خودش نگذاشته به او نسبت دهی. سلیمان گفت خویشتن را به این توصیف نموده که مرید است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: این که خود را توصیف نموده مرید است. دلیل نمی شود که منظورش این باشد که اراده است یا منظورش این باشد که اراده اسمی از اسمهای اوست.

سلیمان گفت اراده خدا، علم خدا است. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نادان، پس وقتی چیزی را دانست او را اراده کرده. گفت آری. فرمود: پس وقتی چیزی را اراده نکرد آن را نمی داند. سلیمان گفت همینطور است.

فرمود: از کجا چنین ادعائی را می کنی؟ و چه دلیل داری که اراده خدا، علم اوست با اینکه خداوند چیزهائی را می داند که هرگز اراده آنها را نخواهد کرد. دلیل این مطلب این آیه قرآن است «و لئن شئنا لنذهبن بالذی ارحینا الیک». خداوند می داند چگونه وحی را از میان برد ولی هرگز نبرده. سلیمان گفت چون کار را تمام کرده و فارغ شده و چیزی اضافه نخواهد کرد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: این عقیده یهودان است. اگر چنین عقیده ای صحیح باشد چگونه در قرآن می فرماید «ادعونی استجب لکم». سلیمان گفت منظورش این است که قادر به این کار است. فرمود: پس وعده می دهد ولی وفا نمی کند. پس چگونه می فرماید «یزید فی الخلق ما یشاء» و می فرماید «یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الكتاب». با اینکه کار را تمام کرده باشد این آیات دیگر معنی ندارد. سلیمان در جواب فروماند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: سلیمان! آیا ممکن است که خداوند بداند انسانی خواهد بود ولی اراده خلق انسانی را هرگز نکند یا بداند انسانی می میرد و اراده نکند که امروز بمیرد؟ سلیمان جواب داد آری. حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس در این صورت می داند چیزی را که در اراده دارد باشد و چیزی را که اراده ندارد باشد. سلیمان گفت می داند که این دو با هم خواهند بود. حضرت رضا علیه السلام فرمود: در این صورت می داند انسانی زنده است، مرده است، ایستاده و نشسته، کور و



بینا است در یک حالت و این محال است. عرض کرد فدایت شوم او می داند یکی از این حالات هست نه دیگری. فرمود: اشکالی ندارد. کدامیک از آنها هست آنچه اراده کرده باشد یا آنچه اراده نکرده؟ سلیمان گفت چیزی که اراده کرده باشد.

حضرت رضا خندید. مأمون و سایر دانشمندان حاضر نیز خندیدند. فرمود: غلط کردی و گفته خود را زیر پا گذاشتی زیرا گفتم او می داند انسانی می میرد امروز و اراده مرگ او را نمی کند و می داند چیزی را می آفریند و اراده آفرینش آنها را ندارد. وقتی علم به نظر شما جایز نباشد در مورد چیزی را که اراده نکرده باشد پس خداوند فقط چیزی را می داند که اراده کرده وجود داشته باشد (چیز دیگر را که اراده نکرده نمی داند این مخالف حرف قبل تو است). سلیمان گفت منظورم این است که اراده نه خدا است و نه غیر خدا. حضرت رضا فرمود: نادان! وقتی می گوئی خدا نیست او را غیر خدا فرض کرده ای. وقتی می گوئی خدا است او را ذات خدا شمرده ای.

سلیمان گفت پس او می داند چگونه چیزی را می آفریند. فرمود: آری. سلیمان گفت در این صورت اثبات چیزی در ازل لازم می آید (این سخن را سلیمان از آن جهت می گوید که خیال می کند علم به شیء موجب وجود آن شیء می شود)

حضرت رضا علیه السلام فرمود: سخن نادرستی گفتم. زیرا شخص ممکن است بتای خوبی باشد با اینکه بنائی نکند و خیاط ماهری باشد و خیاطی نکند و یا کاری را خوب انجام دهد گرچه تا کنون آن کار را انجام نداده باشد (یعنی علم به شیء موجب وجود آن نمی شود). سپس فرمود: سلیمان! آیا خداوند می داند که یکتا است و چیزی با او نیست؟ گفت آری. فرمود: پس موجب اثبات چیزی در ازل می شود این علم خدا. سلیمان گفت او نمی داند که یکتا است و چیزی با او نیست. حضرت رضا

فرمودند: تو این مطلب را می دانی؟ گفت آری. فرمود: پس تو از خدا داناتری؟! سلیمان گفت این سؤال محال است. فرمود: در نزد تو محال است که یکتا باشد و چیزی با او نباشد و او سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر باشد. گفت آری. فرمود: پس چگونه از خود خبر می دهد که واحد، حی، سمیع، بصیر، حکیم، قادر، علیم و خبیر است با اینکه خودش نمی داند که چنین هست؟! این ادعا رد حرف خدا

است و تکذیب نمودن اوست که خداوند منزّه از چنین نسبتی است. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس چگونه می‌آفریند چیزی را که ساخت آن را نمی‌داند و اطلاع ندارد و چگونه است آن وقتی که سازنده نداند چگونه می‌سازد چیزی را قبل از ساختن آن. او متخیر و سرگردان است که منزّه است خداوند از چنین نسبتی.

سلیمان گفت اراده همان قدرت است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند قدرت دارد بر چیزی که هرگز اراده آن را نکرده. باید هم چنین باشد. زیرا می‌فرماید «و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک». اگر اراده همان قدرت باشد، پس باید اراده از بین بردن وحی را نموده باشد، چون قدرت از بین بردن آن را دارد. سلیمان نتوانست حرفی بزند. مأمون گفت سلیمان! این آقا داناترین فرد بنی هاشم است. بعد مجلس به هم خورد و متفرق شدند.

شیخ صدوق رحمه الله علیه، پس از ذکر این دو خبر می‌نویسد: مأمون هر یک از دانشمندان و متکلمین را که می‌شنید در بجائی هست او را به حضور می‌خواند تا با حضرت رضا علیه السلام به مناظره پردازد. چون زیاد علاقه داشت یک نفر آن جناب را مغلوب کند. چون سخت به آن جناب و مقام علمی ایشان حسد می‌ورزید. ولی حضرت رضا علیه السلام با احدی مناظره نکرد مگر اینکه اقرار به فضل او کرد و حجت را بر آنها تمام نمود زیرا خداوند پیوسته حجت خود را بالاتر قرار می‌دهد و حجت خویش را یاری می‌نماید.

این وعده را در قرآن کریم خود داده است «انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا» منظور از «و الذین آمنوا» در آیه ائمه هدی علیهم السلام و پیروان عارف به آنها و کسانی که اخذ علم از ایشان نموده‌اند آنها را یاری می‌کند با حجت و استدلال بر مخالفین تا وقتی در دنیا هستند همینطور نیز در آخرت خداوند وعده خلافی نخواهد کرد.

عیون الاخبار صفحه ۳۴۵.

صفوان بن یحیی دوست صابری گفت ابوقره دوست جاثلیق از من درخواست



کرد که او را خدمت حضرت رضا علیه السلام بپریم. از امام علیه السلام اجازه خواستم، فرمود: بگو بیاید. وقتی وارد شد، به زمین افتاد و فرش امام را بوسید و گفت در دین ما چنین رسم است که شخصیت‌های بزرگ زمان خود را احترام نمائیم. سپس گفت آقا چه می‌فرمائید در باره گروهی که ادعائی بنمایند گروه دیگری سخن آنها را تأیید می‌کنند؟ فرمود: این ادعا به نفع گروه اول ثابت می‌شود. گفت اما گروه دیگری ادعائی می‌کنند ولی شاهدهی از غیر کیش و مذهب خود پیدا می‌کنند. فرمود: آنها به نفع خود نمی‌توانند مدعی را اثبات نمایند.

ابو قره گفت ما ادعا کردیم که عیسی روح الله و کلمة الله است مسلمانان ادعای ما را پذیرفتند ولی مسلمانان ادعا کردند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است اما ما تابع آنها نشدیم، پس آنچه ما مدعی هستیم بهتر است از آنچه آنها ادعا کرده‌اند. حضرت رضا علیه السلام فرمود: اسم تو چیست؟

گفت یوحنا. فرمود: یوحنا ما به آن عیسی ایمان داریم که ایمان به محمد داشته باشد و بشارت به آمدن او بدهد و اقرار نماید برای خود که بنده خدا است. اگر آن عیسی که تو معتقدی روح الله و کلمة الله است، عیسائی است که ایمان به محمد ندارد و بشارت به او نمی‌دهد و اقرار به بندگی خود نسبت به خدا ندارد، ما از چنین عیسائی بیزاریم. پس ما و تو چطور در یک عقیده اجتماع نمودیم. از جای حرکت کرده، گفت به صفوان حرکت کن برویم این جلسه، برای ما سودی ندارد. عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه ۷۷.

ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی گفت مأمون از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسید «و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملاً». فرمود: خداوند تبارک و تعالی عرش و آب و ملائکه را آفرید قبل از آفریدن آسمانها و زمین. ملائکه به واسطه وجود خودشان و عرش و آب استدلال بر وجود خدای تبارک و تعالی می‌کردند. سپس عرش خود را بر آب نهاد تا قدرت خویش را به ملائکه نشان دهد و بداند خداوند بر هر چیزی قادر است. سپس عرش خود را برافراشت و آن را بالای هفت آسمان قرار داد.



پس از آن آسمانها و زمین را آفرید در شش روز. در حالی که استیلا بر عرش داشت تا ملائکه متوجه شوند خداوند آنچه را می آفریند به تدریج و بفهمند و استدلال نمایند به حدوث و آفریده بودن موجودات یکی پس از دیگری. خداوند عرش را نیافریده و واسطه احتیاج به آن، چون از عرش بی نیاز است و از هر چه آفریده و توصیف نمی شود به اینکه در بجائی قرار دارد چون جسم نیست، منزّه است از صفات مخلوقات خویش.

اما این فرموده خداوند «لیبلوکم ایکم احسن عملاً». خداوند خلق را آفرید تا آنها را بوسیله تکلیف و عبادت بیازماید نه آزمونی که برای خودش امتحان و تجربه باشد. زیرا او خود عالم به تمام چیزها است. مأمون گفت عقده دلم را گشودی خدا عقده دلت را بگشاید یا ابالحسن. سپس گفت یا بن رسول الله معنی این آیه چیست؟ «ولو شاء ربك لا من من في الارض كلهم جميعاً اذ انت تكرة الناس حتى يکونوا مؤمنين و ما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پدرم نقل کرد از آباء گرام خود: از علی بن ابیطالب علیهم السلام که فرمود: مسلمانان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند یا رسول الله اگر به اجبار وادار کنی مردم را که ایمان آورند عده ما زیاد می شود و بر دشمن پیروز می شویم. فرمود: من کاری را از پیش خود انجام نمی دهم که بدعت گزارم، بدون اینکه دستوری به من رسیده باشد و زور و اکراهی ندارم. خداوند این آیه را نازل کرد که یا محمد (اگر بخواهد پروردگارت، تمام مردم روی زمین ایمان می آورند) بصورت اجبار و اضطراب چنانچه این ایمان اضطرابی را در آخرت با مشاهده کردن عذاب می آورند. اگر چنین کاری بکنم دیگر استحقاق ثواب و ستایشی از طرف من نخواهند داشت. من می خواهم آنها به میل خود، بدون اجبار ایمان بیاورند تا شایسته مقام و لطف و سکونت دائم در بهشت شوند (آیا تو می خواهی وادار کنی مردم به زور ایمان آورند).

اما این آیه «و ما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله». معنی آیه این نیست که ایمان آوردن را بر آنها تحریم نماید. معنی آیه اینست ایمان نمی آورد هیچکس مگر



به اجازه خدا و اجازه او امر کردن به ایمان است. تکلیف و تعبد اجباری و الزامی نیست. این اجبار هنگام زوال تکلیف و پرستش است (یعنی بعد از مرگ). مأمون گفت عقده دلم را گشودی یا ابوالحسن، خداوند عقده دلت را بگشاید. این آیه را برایم توضیح دهید «الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سماعاً». فرمود: پرده روی چشم مانع ذکر نیست زیرا ذکر با چشم دیده نمی شود ولی خداوند تشبیه نموده آنهایی را که کافر به ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام هستند. به کورها که گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره او سنگین می شمردند و طاقت شنیدنش را نداشتند. مأمون گفت مرا آسوده کردی خدا آسوده ات کند.

اینهم مناظره‌ای از حضرت رضا علیه السلام

صفوان بن یحیی گفت ابوقره‌ی محدث دوست شهرمه از من درخواست کرد برای او از حضرت رضا علیه السلام اجازه بگیرم. اجازه گرفتم. خدمت امام علیه السلام رسید. چندین مسئله از حلال و حرام و احکام و واجبات پرسید تا بالاخره سؤالش منتهی به توحید گردید. عرض کرد فدایت شوم توضیحی درباره سخن با موسی بدهید.

فرمود: خدا می داند که به کدام لهجه با او صحبت کرده بسریانی یا عبری.

ابوقره با دست زبان خود را گرفت. گفت منظورم از این زبان است.

فرمود: منزله است خدا از آنچه تو می گوئی پناه می برم به خدا که او را شبیه

مخلوقش قرار دهم یا مثل مردم حرف بزند. او را مثل و مانندی نیست و گوینده و فاعلی مانند او وجود ندارد.

پرسید چگونه سخن گفته؟ فرمود: سخن خدا با مردم مانند سخن مردم با

یکدیگر نیست. بوسیله زبان و دهان صحبت نمی کند ولی می گوید باش. با اراده او

بوجود می آید. آنچه خدا به موسی خطاب نموده از امر و نهی بدون اینکه در آن مورد

فکر و اندیشه نماید.



ابوقره گفت درباره کتابهای آسمانی چه می فرمائید؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: تورات و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی که خدا فرستاده کلام خدا است که برای جهانیان چراغ هدایت و راهنما است. تمام آنها آفریده شده است (۱) و آن کتابها، غیر خدا هستند. چنانچه در قرآن نیز می فرماید: «و یحدث لهم ذکرا» (۲) و در آیه دیگر «ما تأتیهم من ذکر من ربهم الا استمعوه و هم لا یلبون» (۳). خداوند تمام کتابهای آسمانی را به وجود آورده.

ابوقره گفت آیا فنا پذیرند؟ فرمود: مسلمانان اجماع نموده و بر این مطلب اتفاق دارند که غیر خدا هرچه هست فانی است. غیر خدا فعل اوست. تورات و انجیل و زبور و فرقان همه فعل خدایند. مگر نشنیده‌ای که مردم می گویند «پروردگار قرآن» و یا می گویند قرآن روز قیامت می گوید «خدای من این فلان کس است با اینکه خدا او را بهتر می شناسد. روزها به گرسنگی و شبها به بیداری به سر برده. مرا شفیع او قرار ده». همینطور است تورات و انجیل و زبور. تمام آنها مخلوق و آفریده هستند. آنها را کسی به وجود آورده که مثل و مانند ندارد و وسیله راهنمایی خردمندان قرار داده. کسی که معتقد باشد که این کتابها پیوسته با خدا بوده‌اند، باید بگوید خدا تنها قدیم نیست و یکتا نخواهد بود. کلام نیز همیشه با او بوده از ازل. با اینکه خدا هم نیستند.

ابوقره گفت ما روایت داریم که تمام کتابهای آسمانی روز قیامت می آیند در حالی که مردم در صحرای محشرند و به صف در مقابل پروردگار ایستاده تماشا می کنند. این کتابها برگشت به خدای که چون جزء او هستند و به سوی او برمی گردند.

۱ - بخشی بس داغ و پریهاو از زمان هارون بین اشاعره و معتزله بوجود آمد در اینکه آیا کلام خدا قدیم است یا حادث و آفریده شده.

۲ - طه ۱۳ برای آنها تذکری می فرستد.

۳ - بقره ۲۱ تذکری از جانب پروردگار آنها پامده مگر اینکه گوش دادند درحالی که به بازی مشغول بودند.



حضرت رضا علیه السلام فرمود: نصرانیان نیز درباره عیسی همین عقیده را داشتند که جزء او است و به سوی او برمی گردد. زردشتیان نیز درباره آتش و خورشید همین عقیده را دارند و می گویند جزء خدا است و به سوی او برمی گردد. خدای ما منزله است از اینکه جزء پذیر باشد، زیاد و کمی مخلوق هستند و دلالت می کنند بر خالق خود.

ابو قره گفت روایت داریم که خداوند دیده شدن و کلام را بین دو پیامبر تقسیم نموده. کلام را به موسی داده و دیده شدن را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس آن شخص که بود به جهانیان اعلام کرد از جانب خدا: که دیده ها او را درک نمی کنند و نمی توانند تصورش کنند و مانند ندارد. مگر این اعلامیه ها از محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیست؟ گفت چرا. فرمود: پس چطور می شود که شخصی از جانب خدا به مردم اعلام کند که من از طرف خدا مبعوث شده ام و شما را به دین خدا دعوت می کنم، او می فرماید: «لا تدركه الابصار و لا یحیطون به علماً و لیس کمثله شیء».

بعد خودش می گوید من با چشم خود او را دیده ام و تصورش کرده ام که به صورت انسان است. خجالت نمی کشید از چنین نسبتها. خداشناس ها و کفار نمی توانند چنین نسبتی به پیامبر ما بدهند که از جانب خدا دستوری بیاورد. بعد برخلاف آن نیز به طریق دیگر سخن می گوید.

ابو قره گفت خداوند در قرآن می فرماید: «و لقد رآه نزلة اخری» (۱).

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیه بعد معنی می کند که پیامبر اکرم چه چیز را دیده.

«ما کذب الفؤاد ما رآی» قلب محمد دروغ نمی گوید نسبت به آنچه چشمهایش دیده. در این آیه معنی می کند که چشمهایش چه چیز را دیده. «لقد رآ من آیات ربه الکبری» آیات و نشانه های بزرگ خدا را دیده. غیر از خداست. در این آیه می فرماید: «و لا یحیطون به علماً» اگر چشمها او را ببینند پس احاطه علمی

به او پیدا کرده‌اند و شناسائی به موجود آمده.

ابوقره گفت پس روایت را صحیح نمی‌دانید. فرمود: وقتی روایت مخالف قرآن و اجماع مسلمانان باشد البته تکذیب می‌کنم، زیرا مسلمانان اتفاق دارند. او را نمی‌توان دریافت و چشمها او را درک نمی‌کنند و مثل و مانندی ندارد.

ابوقره از این آیه سؤال کرد: «سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» (۱).

فرمود خداوند در این آیه اعلام می‌کند که پیامبرش را به شب سیر داده. بعد خودش می‌فرماید سیر برای چه بوده.

«(لنریه من آیاتنا) برای اینکه نشان دهیم آیات خود را. آیات خدا غیر خدا است. در آیه توضیح علت سیر را داده و آنچه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دیده است. در آیه دیگر می‌فرماید: «فبای حدیث بعد الله و آیاته تؤمنون» به چه گفتاری پس از خدا و آیاتش ایمان می‌آورید. از این آیه معلوم می‌شود که آیات غیر از خدا هستند (چون می‌گویند بعد از خدا و آیاتش).

ابوقره گفت خدا کجا است؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: کجا مکان است و این را کسی سؤال می‌کند که اینجا هست. درباره کسی که اینجا نیست (می‌گویند فلانی کجا است)، خدا غائب نیست و کسی پیش او نمی‌رود. او در هر مکانی است. موجود و مدبر و صانع و حافظ است و نگهدار آسمانها و زمین است.

ابوقره گفت مگر خدا بالای آسمانها و زمین نیست بالاتر از هرچه که هست. فرمود: او خدای آسمانها و زمین است. او کسی است که در آسمان خدا است و در زمین خدا است. او شکل می‌دهد به شما در رحم مادر به هر صورتی که بخواهد. او با شما است هر کجا باشید و اوست که تسلط بر آسمان دارد، با اینکه به صورت گاز است و او فرمانروای آسمان است و آنها را به هفت آسمان ترتیب داده و اوست که بر عرش مستولی است. او بود وقتی مخلوق وجود نداشت همانطور که هست. آن

موقعی که هیچ آفریده‌ای وجود نداشت، او بود. تغییر مکان نداد با موجودات است. ابوقره گفت پس چرا شما وقتی دعا می‌کنید دستهای خود را به طرف آسمان بلند می‌کنید؟ فرمود: خداوند از بندگان به شکلهای مختلف عبادت خواسته و پناهگاهی چند قرار داده که به آن جاها پناه برند و پرستشگاههایی قرار داده از آنها عبادت لفظی و علمی و عملی و توجه خواسته است. دستور داده در موقع نماز به جانب کعبه رو کنند و حج عمره را در آنجا به جا آرند و امر کرده هنگام دعا و درخواست و زاری دستها را به سوی آسمان بلند کنند، که این خود نشانه کوچکی و علامت بندگی و اظهار خواری در نزد اوست.

ابوقره گفت پس چه کس به خدا نزدیکتر است، ملائکه یا مردم؟ فرمود: اگر منظورت نزدیکی به اندازه طول و جب یا نیمی از دست است، تمام اشیاء از این جهت یکسانند. آفریده او هستند. متوجه برخی از آنها نمی‌شود بطوری که از بعض دیگر فاصله داشته باشد. بالاترین موجود را در اختیار دارد همانطوری که پائین‌ترین آنها را تدبیر می‌کند. اولین را نیز مانند آخرین آنها به راه می‌برد بدون رنج و ناراحتی و کمک و مشورت و زحمت. اما اگر منظورت این است که کدام آفریده از نظر مقام به او نزدیکتر است هر کدام بیشتر مطیع خدا باشد. خودتان روایت می‌کنید نزدیکترین موقعی که بنده به خدای خود نزدیک می‌شود همان موقعی است که در سجده است و روایت دارید که چهار ملک با یکدیگر ملاقات کردند. یکی از بالای آسمانها آمده بود، دیگر از پائین‌ترین قسمت آفریده‌ها. سومی از شرق موجودات، چهارمی از غرب. از هم سؤال کردند از کجا می‌آئید؟ همه گفتند از جانب خدا مرا برای فلان کار مأمور کرده. این روایت گواه است که قرب و بعد در مقام و منزلت است نه تشبیه و تمثیل.

ابوقره گفت مگر شما قبول ندارید که خدا روی چیزی قرار گرفته و محمول است. حضرت رضا فرمود: هر چه محمول باشد و بر روی چیزی قرار داشته باشد مخلوق است و به دیگری نیازمند است. محمول خود اسمی است که در لفظ بی‌ارزش است. حامل فاعل است و در لفظ پسندیده است. چنین اسمی سخن آن



کس که می‌گوید بالا و پائین و بالاتر و پائین‌تر (مسلم است بالا بهتر از پائین است). خداوند در قرآن می‌فرماید: «لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» خدا را اسمهای پسندیده‌ایست. بوسیله آن اسمها او را بخوانید. در هیچ یک از کتابهای آسمانی نقرموده خدا محمول است. او حامل است در بیابان و دریا و نگهدار آسمانها و زمین است. غیر خدا همه محمول هستند. از کسی نشنیده‌ایم که ایمان به خدا و عظمتش داشته باشد و در دعا بگوید «یا محمول».

ابوقره گفت پس این روایت دروغ است که می‌گوید خداوند وقتی خشمگین شود ملائکه‌ای که حامل عرش هستند، سنگینی او را بر روی دوش خود احساس می‌کنند و به سجده می‌افتند. وقتی خشم خدا بر طرف شد به جای خود برمی‌گردند. حضرت رضا فرمود: بگو بینم خداوند از وقتی شیطان را لعنت کرد تا امروز و تا روز قیامت آیا بر او و پیروانش خشمناک است یا از آنها راضی است؟ گفت خشمناک است.

فرمود: پس چه وقت راضی شده که سبک شود با اینکه تو خود می‌گوئی پیوسته بر شیطان و پیروانش خشم دارد. فرمود وای بر تو چقدر جرئت می‌کنی که خدای خود را توصیف کنی به صفتی که تغییر پذیر باشد از حالی به حال دیگر و بر او عارض شود حالی که بر مخلوق عارض می‌گردد. منزه است ذات پاکش. او پایدار است با ناپایداران و تغییر پذیر نیست با تغییر پذیران. صفوان گفت ابوقره فروماند و نتوانست دیگر سخنی بگوید. از جای حرکت کرده، رفت (۱).

مناقب آل ابیطالب جلد ۲ صفحه ۴۰۴.

احمد طوسی در حدیثی از مشایخ خود نقل کرد که گروهی اجتماع نمودند تا با حضرت رضا علیه‌السلام در مسئله امامت مناظره کنند. آنها از بین خود یحیی بن ضحاک سمرقندی را نائب گرفتند تا مناظره کند. امام علیه‌السلام به او فرمود: سؤال کن. یحیی در پاسخ عرض کرد شما سؤال بفرمائید تا مرا به این سؤال

مفتخر فرمائید.

فرمود: یحیی! چه می‌گوئی درباره مردی که ادعای راستگویی درباره خود بنماید ولی راستگویان را تکذیب کند آیا او راستگو و حقیقت‌جو است در دین خود یا دروغگو است؟ یحیی نتوانست جواب بدهد. ساعتی فروماند.

مأمون گفت جواب بده. یحیی گفت مرا مغلوب نمود یا امیرالمؤمنین. مأمون رو به حضرت رضا علیه‌السلام نموده گفت این چه سؤالی بود که یحیی خود اعتراف می‌نماید که از جواب آن فرومانده. امام علیه‌السلام فرمود: اگر یحیی بپذیرد که راستگویان را تصدیق نموده در این صورت امامت صحیح نیست برای کسی که خود اعتراف به عجز نماید که خود بالای منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فریاد زد «ولیتکم ولست بخیرکم» من فرمانروای شما شده‌ام اما بهترین شما نیستم با اینکه باید امیر بهتر از رعیت باشد و اگر یحیی بپذیرد که تصدیق صادقین را نموده باز امامت صلاح نیست برای کسی که اقرار نماید در منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به خود که «ان لی شیطاناً یعترینی» مرا شیطانی است که دچار می‌شود. امام را نباید شیطان دچار شود. اگر گمان یحیی تصدیق صادقین باشد در این صورت امامت شخصی که دوستش به ضرر او اقرار نمود صحیح نیست زیرا عمر گفت «کانت بیعة ابي بکر فلتة وقی الله شرها فن عاد الی مثلها فاقتلوه» بیعت با ابابکر کار عجولانه‌ای بود که خداوند شر این بیعت را نگه داشت. اگر کسی مبادرت به چنین کاری بنماید او را بکشید. در این موقع مأمون فریاد زد متفرق شوید. همه متفرق شدند. آن‌گاه روی به بنی‌هاشم نموده. گفت من به شما نگفتم باب مناظره را نگشاید و مردم را جمع نکنید. اینها علمشان از علم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

در کتاب صفوانی است که حضرت رضا علیه‌السلام به ابوقره نصرانی گفت درباره حضرت مسیح چه می‌گوئی؟ گفت آقا او از خدا است. فرمود: منظورت از (من) که از خدا است چیست؟ (من) چهار قسم است که پنجمی ندارد. یا منظورت جزء از کلی است. در اینصورت خدا را تجزیه پذیر دانسته‌ای یا مانند سرکه است که از شراب بوجود آید. اینهم تغییر ماهیت و استحاله است یا مانند فرزند که از پدر بوجود می‌آید باز از راه آمیزش جنسی است یا چون مصنوع است که از صنعتگر بوجود آمده. این



وجه چون مخلوق است که از خالق پدید آید یا وجه دیگری تو داری برای ما توضیح بده. او نتوانست جوابی بدهد و فروماند.

مناقب آل بو طالب جلد ۲ صفحه ۴۰۵

ابواسحاق موصلی گفت گروهی از ماوراءالنهر از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردند حوران بهشتی را خداوند از چه آفریده و اینکه اهل بهشت وقتی وارد بهشت می شوند اول چیزی که می خورند چیست و تکیه گاه خدای جهان کجا بود وقتی زمین و آسمانی وجود نداشت.

فرمود: حوران بهشتی از زعفران و خاک آفریده شده اند که فناپذیر نیستند. اولین چیزی که بهشتیان می خورند از کبد ماهی است که زمین روی آن قرار دارد. اما تکیه گاه خدا، او خود جا را بوجود آورده و کیفیت را آفریده. خود نه جا دارد و نه کیفیت و تکیه گاه او قدرتش بود. منزه است و متعال.

توضیح: سید مرتضی رضوان الله علیه در کتاب فصول از استاد خود شیخ مفید نقل می کند که در بین راه حرکت مأمون به جانب خراسان که حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت. روزی مأمون گفت یا ابالحسن من در مورد موضوعی فکر کرده ام. بالآخره مطلب را فهمیدم. اما آنچه درباره اش فکر کردم مربوط به ما و شما و نژادمان بود که بالآخره به این نتیجه رسیدم ما هر دو از نظر امتیاز نژادی برابریم. اختلاف پیروان ما جز هوی پرستی و تعصب نیست.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این سخن جوابی دارد. در صورتی که بخواهم جواب آن را می دهم وگرنه سکوت می کنم. مأمون گفت من این مطلب را مطرح نکردم، مگر اینکه بدانم نظر شما چیست؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم اگر خداوند پیامبرش را بفرستد و از پشت این تپه ها بیرون آید و دختر تو را خواستگاری کند آیا تو این ازدواج را می پذیری؟

مأمون با تعجب گفت آیا کسی هست که سر از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله باز زند؟ فرمود: حالا بگو بینم آیا حلال است برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که تقاضای چنین ازدواج را از من بکند؟ مأمون مدتی سکوت کرد. آنگاه گفت شما به خدا قسم به پیامبر اکرم از ما نزدیکترید.



شیخ مفید می‌فرماید: منظور امام علیه‌السلام اینست که فرزندان عباس برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال هستند، همانطوری که ازدواج با سایر مردم که ارتباط نژادی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارند حلال است. ولی فرزندان امیرالمؤمنین از فاطمه زهرا علیهاالسلام و از امامه دختر زینب، دختر دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او حرام هستند، زیرا آنها واقعاً فرزند خود پیامبرند صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پس فرزند انتسابش نزدیکتر است به پدر و امتیاز بیشتری دارد از پسر عمودر نزد تمام متدینین. در اینصورت چطور ممکن است با هم در فضیلت نژادی برابر باشند. امام علیه‌السلام همین مطلب را برای او توضیح داد.

فصول المختاره جلد ۱ صفحه ۱۶.

سید مرتضی رحمةالله‌علیه می‌نویسد استادم شیخ مفید نقل کرد که مأمون روزی به حضرت رضا علیه‌السلام گفت بزرگترین امتیاز امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که شاهی از قرآن بر آن دلالت کند برایم توضیح دهید:

حضرت رضا علیه‌السلام امتیاز مباحله که خداوند در قرآن می‌فرماید «فن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نساؤنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين» را بیان کرد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مباحله امام حسن و امام حسین که فرزندان او بودند آورد و فاطمه زهرا علیهاالسلام را آورد که در اینجا تعبیر زنانمان در آیه شده و امیرالمؤمنین را نیز آورد که او نفس پیامبر به شمار می‌رفت طبق آیه قرآن در نتیجه ثابت شد که احدی از جهانیان باارزشترا از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود نداشت در نتیجه احدی از جهانیان نیز باارزشترا از نفس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست طبق آیه قرآن.

مأمون گفت مگر در این آیه خداوند ابناء را به تلفظ جمع ذکر نکرده اما پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دو فرزندش را فقط آورد و نساء را نیز به لفظ جمع فرموده و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فقط فاطمه علیهاالسلام را تنها آورد چرا نمی‌توان مدعی شد که مستظور از (انفسنا) واقعاً نفس خود پیامبر اکرم



صلی الله علیه وآله باشد نه دیگری در نتیجه فضیلتی که شما از آیه استفاده کردید برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نخواهد شد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: این ادعای تو صحیح نیست یا امیرالمؤمنین زیرا شخص دیگری را می خواند و صدا می زند نه خود را چنانچه امر کننده به دیگری امر می کند نه به خود و این صحیح نیست که واقعاً خود را صدا زده باشد چنانچه نمی شود امر به خود بکند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مباحله مردی جز امیرالمؤمنین علیه السلام را شرکت نداد می فهمیم که نفس پیامبر در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است و این امتیاز را در قرآن به او بخشید. مأمون گفت وقتی جواب آمد سؤال از بین می رود.

کتاب الدرّة الباهرة نقل می کند که گروهی از صوفیان و پشمینه پوشان به حضرت رضا علیه السلام عرض کردند: مأمون این مقام را به تو رد کرد زیرا شما شایسته ترین مردم به این مقام هستی اما لازم است که لباس پشمینه پوشی و لباسی که شایسته شما است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: وظیفه امام اجرای قسط و عدالت است حرف راست بگوید و به عدالت حکم کند و خلاف وعده ننماید خداوند در این آیه می فرماید «قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق» حضرت یوسف دیبای طلا باف می پوشید و تکیه بر اریکه و تخت آل فرعون می زد.

روایت دیگر: مأمون تصمیم گرفت مردی را بکشد در این مورد با حضرت رضا علیه السلام مشورت نمود. آنجناب فرمود: خداوند عزت آن کس که عفو شایسته بنماید افزایش می دهد. مأمون او را بخشید.

در کتاب درة باهره می نویسد: مردی نصرانی را پیش مأمون آوردند که با زنی از بنی هاشم زنا کرده بود همینکه چشم او به مأمون افتاد مسلمان شد علماء گفتند: اسلام بجرائم قبل را از میان می برد اما حضرت رضا علیه السلام فرمود: نه او را باید بکشی زیرا وقتی مسلمان شد که خویشان را در چنگال عدالت دید و بیم از خطر داشت خداوند در این آیه می فرماید «فلما رأوا بأسنا».



بخش بیستم

دستورالعمل‌هایی که حضرت رضا علیه‌السلام برای مأمون
نوشت از اسلام واقعی و دستورات دین و مطالب دیگری از
جوامع علوم

عیون اخبار الرضا: فضل بن شاذان گفت مأمون از حضرت رضا علیه‌السلام
درخواست کرد خلاصه‌ای از اسلام واقعی به اختصار برایش بنویسد. امام علیه‌السلام
این مطالب را نوشت. اسلام واقعی شهادت لا اله الا الله وحده لا شریک له الهأ واحداً
احداً صمداً قیوماً سمیعاً بصیراً قدیراً قدیمماً باقیماً. عالمی است که جهل در او راه ندارد
و قادری است که ناتوانی در او نیست غنی است که هرگز نیازمند نمی‌شود. عادل
است که ستم روا نمی‌دارد. او آفریننده هر چیزی است و مثل و مانند ندارد و نه
مخالف و ضد و همطرازی دارد و کسی که شایسته عبادت و سزاوار شوق و بیم و ملجا
و پناه دعاکنندگان است اوست.

محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بنده و رسول و امین و برگزیده و ممتازترین خلق و
سید المرسلین و خاتم الانبیاء و بهترین فرد جهانیان است که پیامبری بعد از او نیست
و ملت او قابل تبدیل به ملت دیگری نیستند و شریعتش تغییرپذیر نیست و آنچه او
آورده واقعیت محض است. تصدیق به رسالت آنجناب و تمام پیامبران گذشته و
انبیاء و حجج الهی و تصدیق به کتاب خدای عزیز که باطل در او رخنه نیافته در
گذشته و آینده و کتابی است از جانب خداوند حمید و قرآن حافظ و نگهبان و حاکم



بر تمام کتب آسمانی است و تمام آن حقیقت واقعی است از فاتحه‌الکتاب تا آخر آن ایمان به محکم و متشابه و خاص و عام و مؤده و تهدید و ناسخ و منسوخ و داستانها و اخبار او داریم. هیچ کس نمی‌تواند مانند آن را بیاورد.

و اینکه راهنما پس از پیامبر و حجت برای مردم و حاکم بر امور مسلمانان و سخنگوی قرآن و عالم به احکام آن برادر و جانشین و وصی و ولی او است. آن کسی که نسبتش به پیامبر چون نسبت هارون است به موسی، علی بن ابی طالب امیر المؤمنین علیه السلام، امام متقین و پیشوای سفید چهرگان و ممتازترین اوصیاء، وارث علم پیامبران و بعد از او حضرت امام حسن و امام حسین سرور جوانان اهل بهشت سپس علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام بعد از او محمد بن علی شکافنده علوم پیشینیان و بعد از آنجناب جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام وارث علم اوصیاء و پس از او موسی بن جعفر علیه السلام و پس از آن سرور علی بن موسی الرضا سپس محمد بن علی و بعد از آنجناب علی بن محمد و پس از او حسن بن علی و بعد از آنجناب حجت قائم منتظر فرزندش صلوات الله علیهم.

من گواهی می‌دهم برای آنها به ولایت و امامت و اینکه زمین خالی از حجت خدا بر خلق نیست در هر عصر و زمان که آنها عروة الوثقی و ائمه هدی و حجت بر اهل دنیا تا روز قیامت هستند.

هر کس با آنها مخالفت کند گمراه و گمراه کننده است و تارک حق و هدایت آنها نیز که منفسر قرآنند و توضیح فرموده‌های پیامبر را می‌دهند. هر کس بمیرد و آنها را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده. روش این اوصیاء ورع، عفت و راستگویی و درست‌کاری و استقامت و کوشش و ادای امانت به خوب و بد و سجده طولانی و روزه‌داری در روز و شب، زنده‌داری به شب و پرهیز از گناهان و انتظار فرج با صبر و همدردی و معاشرت نیکو با مردم است.

سپس وضو را طوری که خداوند در کتاب کریم بیان نموده: شستن صورت و دو دست تا آرنج و مسح سر و دو پا یکی مرتبه و وضو را جز تغوط و ادرار یا گازهای معده یا خواب یا جنابت باطل نمی‌کند و اگر بر روی کفش مسح کرد خلاف دستور خدا و پیامبر



انجام داده و ترک واجب و قرآن را کرده.

غسل روز جمعه مستحب است و همچنین غسل عید فطر و قربانی و غسل ورود به مکه و مدینه و غسل زیارت و غسل احرام و غسل اولین شب ماه رمضان و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم آن ماه، اینها تمام غسل های مستحب است اما غسل جنابت واجب است و غسل حیض نیز واجب است.

نمازهای واجب عبارت است از نماز ظهر چهار رکعت، عصر چهار رکعت، مغرب سه رکعت، عشاء چهار رکعت و صبح دو رکعت که مجموعاً هفده رکعت می شود ولی نماز مستحب سی و چهار رکعت است، هشت رکعت قبل از نماز ظهر و هشت رکعت قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء که یک رکعت حساب می شود و هشت رکعت در سحر و شفع و وتر سه رکعت که سلام می دهد بعد از دو رکعت و دو رکعت نماز صبح. نماز باید اول وقت خوانده شود، برتری نماز جماعت بر فرادی بیست و چهار برابر است. ولی نماز خواندن پشت سر فاجر صحیح نیست و نباید اقتدا کرد مگر به اهل ولایت و معتقدین به امامت. با پوست درندگان نمی توان نماز خواند و جایز نیست در تشهد اول بگوئی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین زیرا تحلیل نماز سلام است. وقتی این حرف را زدی نماز را سلام داده ای و نماز قصر در هشت فرسخی است و بیشتر از آن و هر جا نماز را قصر کردی روزه هم افطار می شود و کسی که افطار نکند روزه اش صحیح نیست زیرا در سفر نباید روزه گرفت. قنوت سنت لازمی است در نماز صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشاء.

نماز میت پنج تکبیر است هر که کمتر بخواند مخالف سنت رفتار نموده. مرده را از طرف پا داخل قبر می کنند با رفق و مدارا. بسم الله الرحمن الرحیم را بلند گفتن در همه نمازها مستحب است.

زکوة واجب در هر دو بیست درهم، پنج درهم است و کمتر از دو بیست درهم زکات ندارد زکات واجب نمی شود مگر اینکه یک سال بگذرد و جایز نیست زکات را به غیر اهل ولایت و امامت داد. در گندم، جو، خرما، مویز یک دهم باید داد وقتی



پنج وسق که هر وسقی شصت صاع و هر صاع چهار مد است برسد (۱).
 زکات فطره واجب است که برای هر فرد کوچک یا بزرگ بنده یا آزاد، مرد یا زن لازم است. یک من گندم یا جو و یا خرما و یا مویز داد و نمی توان به غیر معتقدین به ولایت داد.

حداکثر حیض ده روز است و حداقل آن سه روز. زن مستحاضه پنبه به خود می گیرد و غسل می کند و نماز را می خواند اما زن حائض نماز را نمی خواند و قضا هم ندارد اما روزه را نمی گیرد ولی قضا باید بنماید.

روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن ماه باید روزه گرفت و با دیدن ماه شوال افطار نمود. نماز مستحب را به جماعت نمی توان خواند که این کار بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هر ضلالتی در آتش جهنم است. روزه سه روز در هر ماه سنت است در مقابل هر ده روز یک روز که یک چهارشنبه بین دو پنجشنبه روزه می گیرد. روزه ماه شعبان خوب است برای کسی که بگیرد اگر قضای روزه های ماه رمضان را متفرق بگیرد صحیح است.

انجام حج واجب است برای کسی که استطاعت رفتن داشته باشد و استطاعت عبارت از زاد و وسیله سواری و صحت بدن و حج جایز نیست مگر تمتع، حج قران و افراد جایز نیست که عامه و اهل سنت آن را انجام می دهند مگر برای اهل مکه و حاضرین آنجا. نباید جلوتر از میقات محرم شد. خداوند می فرماید «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ الْعَمْرَةَ لِلَّهِ».

نمی توان گوسفند بی خایه را قربانی کرد چون ناقص است اما گوسفندی که رگ خایه های آن را کشیده باشند تا از کار افتاده شده اشکالی ندارد.
 جهاد واجب است با امام عادل کسی که برای حفظ مالش کشته شود شهید است.

نمی توان هیچ یک از کفار و ناصبیان را در هنگام تقیه کشت مگر به جنگ

۱- در رساله های عملی ۲۸۸ من تبریز در -/۴۵ مثقال کم معادل ۲۰۷/۸۲۷ کیلوگرم.

برخیزد و سعی در فساد نماید، آنهم در صورتی است که بر جان خود و دوستان خویش بیم نداشته باشی. تقیه در دار تقیه (هنگام دولتی باطل) واجب است و کفاره قسم لازم نیست بر کسی که برای حفظ جان خود و جلوگیری از ظلمی بر خویش قسم خورده باشد.

طلاق به همان روش مرسوم از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح است که خداوند در قرآن کریم بیان نموده و به غیر آن جایز نیست و هر نوع طلاق که مخالف قرآن باشد طلاق نخواهد بود. چنانچه هر نوع ازدواجی برخلاف قرآن ازدواج نیست و نمی توان بیش از چهار زن آزاد گرفت اگر زنی را سه مرتبه طلاق داد دیگر به شوهرش حرام است مگر با مرد دیگری ازدواج نماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پرهیز از ازدواج با زنانی که در یک ساعت سه طلاق داده شده اند زیرا آنها شوهر دارند. صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واجب است همه جا هنگام عطسه زدن و کشتار نمودن و جاهای دیگر.

دوستی اولیای خدا واجب است همینطور دشمنی با دشمنان خدا و بیزاری از آنها و رهبران ایشان.

نیکی به پدر و مادر واجب است اگر چه مشرک باشند ولی اطاعت آنها در معصیت خدا لازم نیست و نه اطاعت دیگری غیر پدر و مادر زیرا اطاعت هیچ کس در ارتباط با معصیت خدا صحیح نیست.

بزه داخل شکم گوسفند کشتارش با همان کشتار مادر کافی است وقتی موی و کرک برآورده باشد.

حلال دانستن دو متعه که خدا در کتاب خود بیان کرد و سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله بوده یکی متعه نساء و دیگری حج تمتع.

فرائض به همان صورتی است که در قرآن بیان شده است و عول در آن وجود ندارد. با داشتن فرزند و پدر و مادر هیچ کس جز شوهر و زن ارث نمی برد صاحب



سهام شایسته تر است از کسی که سهمی ندارد و عصبه در دین خدا وجود ندارد (۱)
 عقیقه از پسر و دختر واجب است همینطور نام نهادن و تراشیدن سر در روز
 هفتم که به وزن موی او طلا یا نقره صدقه بدهد و ختنه سنت واجب است برای
 مردان و شایسته است برای زنان.

خداوند تبارک و تعالی هیچ کس را بیش از طاقتش مکلف ننموده و افعال مردم
 مخلوق خداست به خلق تقدیری نه به خلق تکوینی و خداوند خالق هر چیزی است
 و نباید معتقد به جبر و تفویض شد.

هرگز خداوند کسی که خطا نکرده به جرم خطا کار نمی گیرد و خداوند عذاب
 نمی کند بچه ها را به واسطه گناه آباء و هیچ کس گناه دیگری را به دوش نمی گیرد و
 جز سعی و کوشش چیز دیگری برای انسان مفید نیست.

خداوند می تواند گناه کاران را ببخشد و به آنها تفضل نماید ولی ستم روا
 نمی دارد و ظلم نمی کند زیرا خدا منزّه است از چنین نسبتی.

خداوند اطاعت کسی را که می داند مردم را گمراه می کند و به بدبختی می کشاند
 لازم ننمود، و هرگز برای نبوت انتخاب نمی کند کسی را که می داند کافر خواهد شد
 به او و به عبادتش و شیطان پرست می شود.

اسلام غیر ایمان است، هر مؤمنی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست.

۱- عول به مذهب اهل سنت است که عمر بن خطاب به وجود آورد و آن در صورتی است
 که اگر فرائض و سهام معین شده در قرآن مجموعاً از واحد بیشتر شد مانند $\frac{۱}{۲}$ و $\frac{۱}{۳}$ و $\frac{۱}{۴}$ در سهم
 دختر و پدر و مادر و شوهر مقدار کمبود را از همه سهام اگر کسر کنند عول است و تعصیب
 نیز به مذهب آنها است که در صورت کم شدن فرائض از یک واحد در این صورت اهل سنت
 مازاد از فرائض معین شده را اختصاص به خورشاندان پدر می دهند ولی مذهب شیعه
 اضافه دادن و کم کردن هر دو اختصاص دارد به کسانی که سهم آنها معین نشده که چقدر است
 و آنها اولاد و برادران پدر و مادری یا پدری است تفسیر المیزان سوره نساء.



دزد در هنگام دزدی ایمان ندارد و زنا کار در هنگام زنا مؤمن نیست (۱). کسانی که حد بر آنها است مسلمانند نه مؤمن و نه کافر خداوند عزیز مؤمن را وارد جهنم نمی کند که او را وعده بهشت داد و از جهنم کافر را خارج نمی نماید که او را مخلّد در آتش نموده و کسی که شرک بورزد به او نمی آمرزد ولی گناه کمتر از شرک برای کسی که بخواهد می آمرزد و گناهکاران مؤحد داخل جهنم می شوند ولی خارج از آن نخواهند شد و شفاعت برای آنها جایز است و امروز کشور تقیه است و آن دارالاسلام است نه کشور کفر و نه کشور ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر واجب است. در صورت امکان و ترس از نفس وجود نداشته باشد ایمان ادای امانت است و پرهیز از تمام گناهان کبیره و آن عبارت است از عرفان قلبی و اقرار به زیان و عمل به ارکان.

و تکبیر در دو عید واجب است. در عید فطر پس از پنج نماز که ابتدای آن بعد از نماز مغرب در شب عید فطر است و در عید قربان بعد از ده نماز که از نماز ظهر روز قربان شروع می شود ولی در مینی بعد از پانزده نماز.

زن زانویش از هجده روز نباید از نماز خودداری نماید اگر قبل از هجده روز پاک شد نماز می خواند اما اگر پاک نشد تا هجده روز گذشت غسل می کند و نماز می خواند و اعمال مستحاضه را انجام می دهد.

ایمان به عذاب قبر و منکر و نکیر و برانگیخته شدن بعد از مرگ و میزان و صراط و بیزاری از کسانی که ظلم به آل محمد علیهم السلام نموده اند و تصمیم به خارج نمودن آنها گرفتند و ستم را بر ایشان رواج دادند و تغییر دادند سنت پیامبر اکرم

۱- در توضیح این مطلب چند نوع جواب داده شده: اول یعنی شایسته صفت ایمان نیست دوم اینکه لفظ اخبار است ولی معنی آن نهی است سوم یعنی در امان خدا نیست چهارم یعنی کسی که این کار را حلال بشمارد ممکن است معنی این باشد که در حال عمل سرقت یا زنا هوای نفس پرده ای می شود او غرق در هوای نفس خویش است و توجهی به ایمان ندارد که می توان این صفت را از آن سلب نمود.



صلی الله علیه و آله را و بیزاری از ناکثین و قاسطین و مارقین واجب است آنها که پرده پیامبر را دریدند و بیعت امام خود را شکستند و آن زن را بیرون آورده با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ پرداختند و شیعیان را کشتند خداوند آنها را رحمت کند.

و همچنین لازم است بیزاری از کسانی که شخصیت‌های برجسته مذهبی را تبعید کردند ولی مطرودها و ملعون‌ها را پناه دادند و بیت المال را وسیله زراندوزی قرار دادند و مردم سغیه و نادان را به کارگماشتند مانند معاویه و عمرو بن عاص که هر دو مورد لعنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند.

و براثت و بیزاری لازم است از پیروان آنها که به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام پرداختند و انصار و مهاجر و متدینین و صالحین را کشتند و بیزاری از دنیاطلبان و ریاست خواهان و از ابوموسی اشعری و پیروان او که سعی و کوشش آنها در دنیا به هدر رفت و خیال می‌کنند کار خوبی انجام داده‌اند. آنها کافر به آیات خدا شدند و به ولایت امیرالمؤمنین و دیدار او کافرند که خدا را با امامت علی باید دیدار نمایند. اعمال آنها نابود است و ارزشی در قیامت ندارند، سگ‌های جهنمیند و براثت از انصابت و ازلام پیشوایان گمراهی و رهبران ستمگری از اول تا آخر و بیزاری از اشخاصی که شبیه پی‌کننده ناقه صالح هستند، تبهکاران پیشین و آنها که بعد آمدند و هر که آنها را دوست بدارد.

و ولایت امیرالمؤمنین و کسانی که به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتار نمودند و هیچ تغییر و تبدیلی به وجود نیاوردند مانند سلمان فارسی و ابی ذر غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و ابی الهیثم بن تیهان و سهل بن حنیف و عباده بن صامت و ابویوب انصاری و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین و ابی سعید خدری و امثال آنها رضی الله عنهم و ولایت و دوستی کسانی که پیرو آنهایند از هدایت ایشان استفاده کرده‌اند و راه و روش آنها را پیموده‌اند رضوان الله علیهم و رحمة.

حرام دانستن شراب کم و زیادش را و تحریم هر مست کننده‌ای چه کم چه زیاد هرچه زیاد آن مست بکند کم آن هم حرام است و مضطر شراب نمی‌نوشد زیرا



موجب کشتنش می شود.

حرام دانستن گوشت هر درنده پنجه دار و هر پرنده چنگال دار و تحریم طحال که آن خون است و حرام دانستن جری^(۱) و ماهی به روی آب آمده و مار ماهی و زمیر (ماهی آبنوس) و هر نوع ماهی که فلس ندارد.

و اجتناب از کبائر که عبارتند از قتل نفس و زنا و سرقت و شرب خمر و عقوق والدین و فرار از جنگ و مال یتیم خوردن و خوردن گوشت مرده و خون و گوشت خوک و آنچه به غیر نام خدا کشته شده در غیر ضرورت و احتیاج مبرم و رباخواری و حرام خواری و قمار و کم فروشی و نسبت ناشایست به زنان محترم دادن و لواط و شهادت به دروغ و یأس از رحمت خدا و ایمن از مکر خدا بودن و ناامید از رحمت خدا شدن و کمک به ستمکاران و اعتماد به آنها و قسم به دروغ خوردن و حبس حق مردم نه به واسطه گرفتاری و دروغ گفتن و تکبر و اسراف و تبذیر و خیانت و حج را سبک شمردن و جنگ با اولیای خدا و اشتغال به کارهای لهو و اصرار بر گناه.

این حدیث از فرزند علی بن شاذان به نام قنبر نیز نقل شده که او می گوید امام علیه السلام این مطالب را به صورت نوشته به مأمون نداده و مختصر اختلافی با حدیث سابق دارد که (مرحوم مجلسی می نویسد حدیث عبدالواحد بن محمد بن عبدوس به نظر من صحیح تر است).

روایت دیگری از تحف العقول مرحوم مجلسی نقل می کند که مأمون فضل بن سهل ذوالریاستین را خدمت حضرت رضا علیه السلام فرستاد تقاضا کرد برایش سنن و آداب و حلال و حرام را بنویسد. همان روایت را با مختصر اختلافی نقل می کند مثلاً در فضیلت جماعت بر افرادی که در روایت اول ۲۴ برابر بود در اینجا هزار برابر است و در زکات غلات بین دیم و زراعت که با دلو آب داده می شود فرق می گذارد که دیم $\frac{۱}{۴}$ زکات دارد و آبیاری به وسیله دست $\frac{۱}{۴}$ و موارد مختصر دیگری که از

۱- قبلاً توضیح جری داده شده، ماهی معروف به حنکلس که در آب های شیرین زندگی می کند و فقط تیره پشت دارد.



توس تکرار به ترجمه آن نپرداختیم. خود مجلسی می نویسد که روایت دیگری هم با سند دیگری در همین مورد دیده‌ام که به جهت تکرار شدن آن را ذکر نمی‌کند.

توضیح: مجلسی رحمه الله علیه می نویسد به خط شیخ محمد بن علی جبائی دیدم که از خط شیخ محمد بن مکی به این صورت نقل می‌کند:

که سید فقیه ادیب نسابه شمس الدین ابوعلی فخار بن معد، جزوه‌ای به من داد که در آن احادیثی مسند وجود داشت. از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و سلسله این نقل را می‌رساند به یوسف بن احمد غازی که می‌گوید حضرت رضا علیه السلام مرا حدیث کرد از پدرش از آباء گرام، خود که نام یکایک آنها را می‌برد تا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آنجناب فرمود: ایمان اقرار به زبان و معرفت با دل و عمل به ارکان است.

علی بن مهران گفت که ابو حاتم محمد بن ادريس رازی از اباصلت هروی نقل کرد که این سند اگر بر دیوانه خوانده شود به هوش می‌آید. شیخ ابواسحاق گفت از عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی شنیدم می‌گفت با پدرم در شام بودم. مردی را دیدم که غش کرده یادم از آن سند آمد، گفتم همین را تجربه نمایم همان سند را بر او خواندم به هوش آمد و گرد و خاک از لباس خود می‌افشاند و رفت.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: از ما نیست کسی که با مسلمانی غش بزند یا به او زیان رساند یا با او به حيله رفتار نماید.

با همین سند فرمود: جبرئیل از جانب خدا پیام آورد که پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید که: یا محمد بشارت بده به مؤمنینی که عمل صالح انجام می‌دهند و ایمان به تو و اهل بیت دارند به بهشت بهترین پاداش را در نزد من خواهند داشت به زودی وارد بهشت می‌شوند.

با همین اسناد می‌فرماید: مثل مؤمن نزد خدا مانند ملک مقرب است و مؤمن در نزد خداوند برتر از ملک مقرب است. کسی محبوبتر نزد خدا نیست از مرد مؤمن توبه کننده و یا زن مؤمن توبه کننده.

با همین سند می‌فرماید: پرهیزید از رفت و آمد با سلطان که دین را از میان



می برد و از کمک به او پرهیز نمائید که شمارا مورد ستایش قرار نمی دهند در کار سلطان.
 با همین سند فرمود: هر کس به قبرستان گذر کند و یازده مرتبه قل هو الله احد
 را بخواند و ثواب آن را ببخشد به مرده ها، به تعداد اموات به او اجر می دهند.
 با همین سند می فرماید: هر وقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبتلا به سر درد
 یا چیز دیگر می شد، دو دست می گشاد و سوره حمد را با دو قل اعوذ می خواند و با
 آن دو دست به صورت خود می کشید، ناراحتی اش برطرف می شد.
 با همین سند پیامبر اکرم می فرماید هر کس معصیتی را ترک کند از ترس خدا،
 خداوند او را در روز قیامت خشنود می کند.

با همین سند پیامبر اکرم می فرماید: فرزند صالح گیاهی خوشبو از گیاه های
 بهشت است.

با همین سند فرمود: علم گنجینه هائی است که کلیدهای آن پرسش است. سؤال
 کنید، خدا شما را رحمت کند که چهار نفر در پرسش شما اجر می برند:
 ۱- سؤال کننده. ۲- معلم. ۳- شنونده. ۴- دوستدار آنها.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند خشم دارد بر مردی
 که دفاع از (خانه و زندگی خود نمی کند).
 و با همین سند از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: اگر بنده
 سرعت و شتاب اجل خود را ببیند، دشمن آرزو و طلب دنیا می شود.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: سه چیز است که بر امت
 پس از خود می ترسم:

گمراهی بعد از معرفت، فتنه های گمراه کننده و شهوت شکم و فرج.
 با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چهار گروه
 را من شفاعت می کنم روز قیامت، گرچه با گناهان اهل زمین وارد شوند: دفاع کننده
 با شمشیر پیشاپیش ذریه ام، برآورنده حاجات آنها و کوشش کننده در حاجات آنها
 هنگام اضطراب و دوستدار آنها به قلب و زبان.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: یا علی روز قیامت من



چنگ به لطف خدا می‌زنم و تو چنگ به دامن من و فرزندانم چنگ به دامن تو و شیعیانم چنگ به دامن فرزندانم می‌زنند. خیال می‌کنی ما را به کجا خواهند برد؟! با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرا صلاهی کوچ داده‌اند و پذیرفته‌ام و در میان شما دو چیز گران نهاده‌ام یکی از آن دو گران‌تر از دیگری است. کتاب خدا ریسمان پیوسته از آسمان تا زمین و عترت و اهل بیتم، دقت کنید چگونه رفتار می‌کنید بعد از من با آنها.

با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: شما را سفارش می‌کنم به حسن خلق زیرا خوش اخلاق بدون شک در بهشت است و از بد اخلاقی پرهیزید که بد اخلاق بدون شک در جهنم است. با همین سند می‌فرماید: اگر بنده بداند حسن خلق چه ارزشی دارد خواهد فهمید که نیازمند است به اخلاق نیکو.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس وقتی وارد بازار می‌شود بگوید: «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر». به اندازه تعداد خلق خدا روز قیامت به او پاداش می‌دهد.

با همین سند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: محافظت بر نمازهای پنجگانه داشته باشید زیرا خداوند تبارک و تعالی روز قیامت بنده را می‌خواند، اول چیزی که می‌پرسد نماز است، اگر کامل آن را آورده بود و گرنه برود رآتش افکنده می‌شود. با همین سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: پرنده‌ای در هوا پر نمی‌زند مگر اینکه در مورد آن پر زدن در نزد ما دانش و علمی است.



بخش بیست و یکم

مناظرات اصحاب و اهل زمان امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

سید مرتضی رحمة الله علیه در کتاب فصول می نویسد: علی بن میثم رحمة الله علیه از ابوالهذیل علاف سؤال کرده، گفت مگر تو معتقد نیستی که شیطان از تمام کارهای خوب نهی می نماید و به تمام کارهای بد امر می کند؟ گفت چرا. پرسید ممکن است امر به کار بد بکند ولی کار بد را نشناسد و نهی از کار خوب بکند ولی آن را نشناسد؟ ابوالهذیل جواب داد نه.

علی بن میثم گفت پس شیطان تمام بدی ها و خوبی ها را می داند. ابوالهذیل در پاسخ گفت همینطور است. علی بن میثم گفت حالا بگو بینم آیا امام و پیشوایی که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به او اقتدا می کنی تمام خوبی ها و بدی ها را می داند؟ گفت نه. علی بن میثم گفت پس ابلیس از امام تو داناتر است. ابوالهذیل نتوانست پاسخی بگوید.

علی بن میثم روز دیگری به ابوالهذیل گفت بگو بینم کسی که اقرار نماید لعنت به خود که دروغ گوست و گواهی به دروغ داده، آیا شهادت او در این مقام بر ضرر دیگری مقبول است؟ ابوالهذیل در پاسخ گفت شهادتش پذیرفته نیست. ابوالحسن علی بن میثم گفت مگر انصار ادعای خلافت را برای خود نکردند سپس در همین مورد خود را تکذیب نمودند و گواهی دروغی دادند سپس اقرار به



خلافت ابی بکر کردند و به نفع او شهادت دادند. چگونه پذیرفته می شود شهادت کسانی که دروغ بر خود بستند و گواهی به دروغ دادند با اینکه قبلاً از تو اقرار گرفتم که چنین شهادتی قبول نمی شود.

شیخ می فرماید این یک کلام موجز و مختصری است ولی شرح آن چنین است که وقتی مخالفین ما در مورد خلافت ابابکر استدلال به اجماع امت از مهاجر و انصار می نمایند، خود معترفند که شهادت انصار باطل است زیرا اقرار نمودند که ادعای خلافت برای خودشان ادعای باطلی بود. با همین تکذیب شهادتشان به امامت ابابکر باطل می شود و بی ارزش است. در این صورت شهادت به امامت ابابکر منحصر به بعضی از امت می شود نه همه و ادعای اجماع باطل می گردد و هیچ یک از ما و مخالفین مان در این مطلب تردید نداریم که اجماع بعضی از امت دلیل بر اثبات ادعای آنها نیست و ممکن است اشتباه کرده باشند با این تقریب امامت ابابکر باطل می شود طبق ادعای آنها و دلیل بر این مطلب از هیچ جهت ندارند.

می نویسد شیخ نیز برایم نقل کرد که ضرار پیش ابوالحسن علی بن میثم رحمة الله علیه آمده گفت آمده ام با تو مناظره کنم. پرسید در چه مورد؟ گفت در مورد امامت.

علی بن میثم گفت به خدا قسم برای مناظره نیامده ای، آمده ای که به زور حرف خود را ثابت کنی. ضرار گفت این حرف را به چه دلیل می گوئی؟
ابوالحسن جواب داد برایت توضیح می دهم. و در توضیح مطلب گفت تو خورد می دانی که مناظره گاهی به بجائی می رسد جواب به اشکال برمی خورد و لازم است که خصم دلیل بیاورد یا خود را به نادانی می زند و یا عناد می ورزد، گرچه متوجه این مطلب شنونده ها نشنوند یا همه و یا برخی از آنان اما برای پیش گیری از چنین پیش آمدی من از تو می خواهم که انصاف را در گفتار بپذیری. یکی از دو پیشنهاد را انتخاب کن یا حرف مرا درباره امامت بپذیر و من حرف تو را درباره امامت بپذیرم این یکی.

ضرار گفت چنین کاری را نمی کنم. ابوالحسن پرسید چرا؟ گفت زیرا اگر من



ادعای تو را درباره امامت بپذیرم خواهی گفت او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خدا بعد از آنجناب است و خلیفه پیامبر بر قوم اوست و سرور مسلمانان است. در این صورت ادعای من درباره امامت سودی نمی بخشد که می گویم او صدیق بود و مردم به امامت انتخابش کردند زیرا در صورت پذیرفتن حرف تو این ادعا باطل می شود.

گفت پس کار دیگری بکن. حرف مرا درباره امامت بپذیر و من حرف تو را درباره امام خود می پذیرم. ضرار گفت اینهم امکان ندارد زیرا اگر من حرف تو را درباره امامت بپذیرم خواهی گفت او گمراه و گمراه کننده است و ظالم به آل محمد صلی الله علیه و آله است و خلافت را غصب نموده و حق امام را گرفته و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منافق بوده، در این صورت برایم سودی نخواهد داشت که بگویم او بهتر و باشخصیت بوده و دوست امین پیامبر، زیرا با پذیرفتن ادعای تو درباره او هرچه من بگویم بی فایده است چون پذیرفته ام که او گمراه و گمراه کننده است.

ابوالحسن علی بن میثم به او گفت در صورتی که ادعای خود را درباره امامت نپذیری و نه ادعای مرا درباره او پس تو فقط آمده ای که به زور حرف بزنی نه مناظره کنی.

مناظره دیگری از علی بن میثم

شیخ مفید فرمود: ابوالحسن علی بن میثم روزی به مردی نصرانی که صلیب به گردن آویخته بود گفت چرا این صلیب را به گردن آویخته ای؟
جواب داد چون شبیه چیزی است که عیسی را بر آن دار زده اند. پرسید آیا عیسی دوست داشت بر آن آویخته شود؟ جواب داد نه.

علی بن میثم گفت حالا بگو بینم آیا عیسی سوار بر الاغ می شد و برای انجام کارهای خود به وسیله الاغ رهسپار می گردید؟ جواب داد آری. پرسید آیا عیسی الاغ



را دوست داشت تا به وسیله آن به حاجت خود نائل گردد؟ گفت آری. گفت پس تو آنچه را عیسی در زمان زندگی دوست داشت و علاقه به بقائش داشت و سوار آن می شد برای انجام کارها چون دوستش می داشت رها کرده ای و چیزی را به گردن آویخته ای که عیسی را به زور بر آن بسته اند و سوار آن با ناراحتی و خشم شده بود و آن را به گردن آویخته ای. باید طبق این استدلال الاغ را به گردن می آویختی و صلیب را رها می کردی و گرنه خود را به نادانی زده ای.

گفتگوهای دیگر از علی بن میثم رحمة الله علیه

شیخ مفید فرمود: از علی بن میثم رحمة الله علیه پرسیدند چرا امیرالمؤمنین پشت سر آنها نماز خواند؟ جواب داد آنها را چون دیوارهای مسجد خیال می کرد. پرسید چرا ولید بن عقبه را در مقابل عثمان حدّ زد؟ گفت زیرا اختیار حدّ دست او بود، در صورتی که امکان بیابد به هر حيله اقامه باید بنماید.

گفت چرا در مشورت با ابابکر و عمر شرکت می کرد و رأی می داد؟ جواب داد چون مایل بود که احکام دین زنده بماند و پایدار باشد، چنانچه حضرت یوسف پادشاه مصر را راهنمایی کرد برای نفع مردم. چون زمین و حکومت در زمین مال اوست وقتی بتواند به نفع مردم حرفی بزند می زند وقتی برای خودش امکان نداشته باشد به وسیله دیگران که می توانند این کار را می کند چون مایل است که امر خدا پایدار باشد.

پرسید چرا از جنگ کردن با آنها خودداری نمود؟ جواب داد به همان دلیل که هارون بن عمران برادر حضرت موسی از جنگ با سامری خودداری کرد باینکه آنها بت پرست شدند گفت قدرت نداشت. جواب داد همانطوری که هارون گفت «انی مغلوب فانتصر» و مانند لوط که گفت «لو ان لی بکم قوه او آری الی رکن شدید» و مانند هارون و موسی بود که گفت «رب انی لا املك الا نفسی و اخی».



پرسید چرا در شوری شرکت کرد؟ جواب داد چون خود را قادر بر احتجاج و استدلال می‌دانست و یقین داشت که اگر آنها با او مناظره کنند و انصاف دهند او غالب خواهد بود. در صورتی که چنین نکنند حجت بر آنها تمام می‌شود زیرا کسی که حقی داشته باشد او را دعوت به مناظره کنند در صورتی که دلیل ثابت کننده داشته باشد و به او حقش را بدهند، اگر شرکت نکند حقش از میان می‌رود و با این کار مردم به شبهه می‌افتند. خود فرمود: امروز وارد مجلسی شده‌ام که اگر به انصاف با من رفتار کنند به حق خود خواهم رسید یعنی ابابکر به زور در روز سقیفه به آن مسند تکیه کرد و مشورتی ننمود.

پرسید چرا دختران خویش را به ازدواج عمر بن خطاب درآورد؟ جواب داد چون اظهار دو شهادت را می‌کرد «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» و به فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار داشت می‌خواست به این وسیله او را به راه بدارد و جلوی او را بگیرد. لوط پیامبر دختران خود را در اختیار قوم خویش گذاشت با اینکه آنها کافر بودند تا از گمراهی آنها را باز دارد و گفت «هو لاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیق الیس منکم رجل رشید».

مناظره‌های دیگر

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت روزی ابوالحسن علی بن میثم وارد شد بر حسن بن سهل و دید پهلوی او مرد ملحدی نشسته که حسن خیلی به او احترام می‌گذارد و مردم اطرافش را گرفته‌اند.

رو به آنها نموده گفت چیزی عجیبی در کنار خانه شما دیدم. حسن بن سهل پرسید چه چیز؟ جواب داد کشتی‌ای دیدم که بدون ملاح و ریسمان مخصوص که بین نهر می‌گذارند تا قایق به وسیله آن از آب رد شود مردم را از این طرف به آن طرف می‌برد. مرد منکر خدا به حسن بن سهل گفت این مرد آدم دیوانه‌ایست. علی بن میثم



گفت به چه دلیل من دیوانه‌ام؟ جواب داد یک چوب بدون اراده که زنده نیست و قدرت ندارد چگونه می‌تواند مردم را از این طرف شط به طرف دیگر ببرد؟
 ابوالحسن در پاسخ او گفت این کار شکفت‌انگیزتر است یا آبی که بر روی زمین به طرف شرق و غرب جاری است با اینکه نه روح دارد و نه اراده و نه قدرت یا این گیاه که از زمین می‌روید و آب باران که از آسمان می‌بارد که تو مدعی هستی اینها هیچ کدام مدبری ندارند اما انکار می‌کنی که یک قایق بدون قایقران مردم را به این طرف و آن طرف ببرد. شخص منکر و ملحد نتوانست پاسخی بگوید.
 با ابوالهذیل علاف.

شیخ مفید رحمه‌الله علیه گفت ابوالهذیل از علی بن میثم در حضور علی بن ریاح پرسید چه دلیل داری بر اینکه علی از ابابکر به خلافت و امامت شایسته‌تر بود؟
 گفت اجماع تمام مسلمانان که علی هنگام وفات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مؤمن و عالم و با کفایت بود. اما چنین اجماعی در مورد ابابکر نیست.

ابوالهذیل گفت چه کس چنین اجماعی را ندارد (که ابابکر در زمان وفات پیامبر مؤمن و عالم و با کفایت نبوده) جواب داد من و تمام هم عقیده‌های من از گذشتگان و هم‌کیشان من هم اکنون.

ابوالهذیل گفت تو و یارانت همه گمراه و سرگردانید. ابوالحسن در جواب او گفت پاسخ این استدلال جز ناسزا و فحش دادن چیز دیگری نیست.
 استدلال فضل بن شاذان نیشابوری بر امامت علی علیه‌السلام.

شیخ مفید رحمه‌الله علیه گفت از ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری پرسیدند چه دلیل بر امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب داری؟ گفت دلیل بر امامت آنجناب هم از کتاب خدا است و هم از سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و هم از اجماع مسلمانان.

اما کتاب خدا این آیه ((یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم)) خداوند ما را مأمور به اطاعت اولی الامر نموده چنانچه امر به اطاعت از



خود و پیامبرش کرده، ما لازم است اولی الامر را بشناسیم. به جستجوی آن به سراغ امت می‌رویم می‌بینیم در معنی اولی الامر اختلاف کرده‌اند ولی اجماع دارند بر مطلبی که آیه فقط شامل علی بن ابی طالب علیه السلام می‌شود.

بعضی گفته‌اند اولو الامر فرماندهان لشکرند و برخی علما را اولو الامر می‌دانند و گروهی گفته اولو الامر فرمانروایان بین مردم و کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند عده‌ای هم می‌گویند اولو الامر علی ابن ابی طالب و امامان از ذریه اوست. از دسته اول می‌پرسیم آیا علی ابن ابی طالب فرمانده لشکر نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته دوم می‌گوئیم آیا از علما نبود؟ می‌گویند چرا. به دسته سوم می‌گوئیم مگر علی از فرمانروایان بر مردم و امر به معروف و ناهی از منکر نبود؟ می‌گویند چرا. با این توضیح امیرالمؤمنین به اجماع امت به وسیله این آیه معین می‌شود و یقین به این مطلب می‌نمائیم به اقرار مخالف و موافق ما در مسئله امامت پس باید او امام باشد به دلیل این آیه که به اتفاق معلوم شد منظور آنجناب است و لازم نیست به دیگری جز او تمسک جست و امامتش را پذیرفت چون اختلاف درباره اوست و اتفاقی وجود ندارد و دلیلی که جایگزین برهان شود برای کسی نیست.

اما سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، ما می‌بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به منصب قضاوت برای اهل یمن فرستاد و او را فرمانده لشکر کرد و اموالی را در اختیارش گذاشت و دستور داد که به بنی جذیمه پردازد که خالد بن ولید آنها را به ستم کشته بود و او را مأمور ابلاغ سوره برائت و پیام خداوند کرد و در غیاب خود او را جانشین خویش قرار داد ولی درباره احدی جز خداوند ندیده‌ایم که این اعمال را انجام دهد و در احدی این موارد بعد از پیامبر جمع نشده به آن‌طور که درباره علی علیه السلام انجام گرفت روش پیامبر بعد از مرگ او نیز لازم الاجرا بود. چنانچه در زمان حیاتش واجب است و امت احتیاج به امامی دارد که دارای این امتیازات باشد. وقتی این امتیازات را در یک فرد مشاهده کردیم او شایسته‌تر به مقام امامت است از کسانی که هیچ‌یک از این امتیازات را ندارند.

اما اجماع: امامت علی بن ابی طالب علیه السلام به دلیل اجماع از چند جهت ثابت می شود:

۱- تمام مسلمانان اجماع دارند که علی علیه السلام امام بوده، گرچه برای یک روز باشد و در این مطلب هیچ کدام از مسلمانان اختلاف ندارند ولی در این مورد اختلاف دارند که بعضی می گویند در فلان تاریخ امام بوده و بعضی می گویند پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته امام بوده است اما امت اجماع بر امامت احدی جز او نکرده اند که به اندازه یک چشم به هم زدن بگویند کسی به اجماع تمام امت امام بوده پس اجماع شایسته تر است که از آن پیروی شود تا اختلاف.

۲- همه مسلمانان اجماع دارند که علی علیه السلام صلاحیت برای امامت داشت و امام برای بنی هاشم است، اما در مورد دیگران اختلاف کرده اند. بعضی می گویند جز برای علی بن ابی طالب علیه السلام صلاحیت ندارد و غیر بنی هاشم نمی تواند امام شود، اجماع یک واقعیت است که شبهه پذیر نیست و اختلاف نمی تواند دلیل باشد.

۳- تمام مسلمانان اجماع دارند بر اینکه علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم عدالت ظاهری داشت و ولایت او واجب بود، بعد اختلاف کرده اند. بعضی می گویند در عین عدالت معصوم نیز بوده و از انجام گناه کبیره و گمراهی محفوظ بوده است و گروهی گفته اند نه، معصوم نبود اما شخصی عادل، نیکوکار و پرهیزگار بوده است؛ علی الظاهر که واقعاً دچار آلودگیها نشده پس اجماع بر عدالت علی علیه السلام دارند ولی اختلاف در مورد عصمت ایشان است اما تمام امت اجماع دارند که ابابکر معصوم نبوده زیرا حق دیگران را غصب کرده پس کسی که به اجماع امت عادل است و اختلاف در نفی عصمت او است به امامت شایسته تر است از کسی که به اجماع امت معصوم نیست و اختلاف در عادل بودن او است.

دیگر از پاسخ‌های ابن‌شاذان رحمه‌الله علیه

از گفتار شیخ مفید و سخنان اوست که از فضل بن‌شاذان رحمه‌الله علیه معنی این روایت را پرسیدند که عامه و اهل سنت روایت نموده‌اند که امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام فرمود: اگر شخصی را بیاورند که برابر ابابکر و عمر فضیلت بخشد او را حد دروغگو و تهمت زن می‌زنم.

در جواب گفت این حدیث را سوید بن غفله نقل کرده و خبرگان خبر اجماع دارند که او غلط زیاد داشته. از آن گذشته خود حدیث متناقض است زیرا امت اجماع دارند که علی‌علیه‌السلام در قضاوت کمال عدالت را داشته چگونه حد افتراء می‌زند به کسی که افتراء نبسته. این کار به نظر تمام امت جور و ستم است و علی‌علیه‌السلام از چنین کاری مبرا است.

شیخ مفید می‌فرماید این حدیث اگر صحیح باشد که امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام فرموده با اینکه هرگز صحیح نیست به دلائلی که ذکر خواهیم کرد، چنین توجیه می‌شود که شخص فضیلت دهنده علی‌علیه‌السلام بر آن دو نفر باید حد افتراء بخورد که ادعای فضیلت برای آن دو نفر نموده که هیچ استحقاق فضیلت ندارند زیرا برتری و بالاتری نیست مگر بین چند نفر که به هم نزدیک باشند و یکی بهتر باشد و باید در شخص مفضول فضلی وجود داشته باشد. وقتی دلیل‌های مختلف حاکی بود که آنها سختشان در دین پذیرفته نیست و فضیلتی نخواهند داشت، کسی که از اسلام مرتد باشد در او فضیلتی دینی وجود ندارد. آن دو نفر به واسطه انکار نص از ایمان خارج شدند و دیگر فضلی برای آنها در اسلام باقی نمی‌ماند بعد چگونه دارای فضلی می‌شوند که مشابه و قریب به فضل امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام باشد. وقتی کسی امیرالمؤمنین را بر آن دو فضیلت بخشد به ناچار برای آن دو قائل به فضلی در دین شده است. به همین جهت لازم است به او حد مفتری و کاذب زده شود نه حد افترائی که مرتکب عمل قبیح شده باشد زیرا او با تفضیل امیرالمؤمنین بر آن دو افترائی زده



که برای آنها فضیلتی در دین قائل شده است و مشابه آن است که کسی یک فرد متقی و متدین را بر شخص کافری که مرتد و خارج از دین است، فضیلت بخشد؛ و شبیه فضیلت دادن جبرئیل است بر شیطان و فضیلت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بر ابا جهل، زیرا مقایسه فضیلت بین مثالهایی که زدیم موجب فضیلت می شود برای کسانی که ابدأ فضیلتی ندارند. یک نوع فضیلتی که مشابه و مقارن با شخصیت‌هایی که در نزد خداوند دارای فضیلتند این مطلب آشکاری است با اینکه اگر این حدیث صحیح باشد و تأویل آن به همان طوری باشد که آنها گمان می کنند لازم است این حد مفتری به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زده شود. منزه است از چنین نسبتی زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بر تمام جهانیان فضیلت بخشیده و او را برادر خویش نموده و به حکم خدا در آیه مباهله او را نفس خود قرار داده و در ب تمام مردم را به مسجد بست جز درب خانه علی و بیشتر صحابه را از ازدواج یا دخترش زهرا علیها السلام رد کرد و به ازدواج او در آورد و در تمام فرمائرواثیها او را بر دیگران مقدم داشت و هرگز او را تحت نظر دیگری قرار نداد.

اعلام کرد که علی علیه السلام خدا و پیامبر را دوست می دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز او را دوست می دارند و او محبوبترین خلق در نزد خداست و او سرور هر کسی است که پیامبر مولی و سرور اوست و نسبتش به پیامبر صلی الله علیه و آله همچون نسبت هارون است به موسی بن عمران و اینکه او از دو سرور جوانان اهل بهشت افضل است و جنگ او جنگ پیامبر و مسالمت او مسالمت با پیامبر صلی الله علیه و آله است و چیزهای دیگری که شرح آن به طول می انجامد.

و نیز لازم بود این حد را بر خود بزند زیرا او خود اظهار کرد که بر سایر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد. آنجا که فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبرم، کسی که این ادعا را نکرده و نخواهد کرد مگر اینکه مفتری و دروغگو است. قبل از آنها هفت سال نماز خواندم و به عثمان که گفته بود ابا بکر و عمر بهتر از علی است،



فرمود: من از تو و آن دو بهترم خدا را قبل از آنها و بعد از آنها پرستیدم و لازم است حد بر فرزند خود امام حسن و تمام فرزندان و پیروان و یاران و اهل بیتش بزند زیرا هیچ تردیدی نیست که آنها علی علیه السلام را برتر از تمام صحابه می دانند.

امام حسن علیه السلام در همان صبحگاه شبی که از دنیا رفت، فرمود: امشب از دنیا رفت مردی که هیچ کس از پیشینیان و آیندگان بر او پیشی نگرفته است. در عمل این سخن به هیچ وجه قابل قبول نیست.

شیخ مفید رحمه الله علیه فرمود: من مخالف این عبارت نیستم که امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از ابابکر و عمر در گفتگوهای جدلی بنا به اعتقاد خصم که آنها دارای فضیلت دینی هستند، اما بنا به تحقیق و حقیقت مسئله مفاضله و برتری غلط و باطل است (چون این مقایسه صحیح نیست، آنها فضیلتی ندارند) گواه این ادعایم که در جدل صحیح است و نظیر آن فرمایش خود امیرالمؤمنین به اهل کوفه است که فرمود: خدایا من از آنها آزرده ام و آنها نیز از من آزرده اند و بر آنها سنگینی و دشوار شده ام و آنها نیز مرا سنگین و دشوار می یابند. خدایا به جای آنها بهتر به من عنایت کن و به جای من بدتری به آنها بده.

این سخن ظاهرش آنست که امیرالمؤمنین بد است و بدتری به آنها خدا بدهد و حال اینکه در امیرالمؤمنین شرّ و بدی وجود ندارد. این سخن را مطابق عقیده آنها فرموده است. شبیه این فرمایش مولی گفتار حسان بن ثابت است که درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اتهم جوه و لست له بکفو فخير كما لشر كما فداء^(۱)

با اینکه در پیامبر صلی الله علیه و آله شرّی وجود ندارد که این سخن مطابق عقیده هجو کننده گفته شده و این آیه نیز «انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» با

۱- آیا هجو پیامبر صلی الله علیه و آله را می کنی با اینکه با او هیچ مناسبتی در شخصیت نداری. از شما دو تا هر کدام بدتر است فدای نفر بهتر شود.



اینکه پیامبر در ضلالتی نیست (که در گفتگو و جدل سخن را مناسب با عقیده خصم می‌گویند تا بهتر بتوان او را مغلوب کرد).

استدلال دیگر فضل بن شاذان بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام

شیخ مفید می‌فرماید: فضل بن شاذان بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به این آیه استدلال می‌نماید «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین» با این توضیح که طبق این آیه خداوند نزدیکترین فرد را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از نظر قرابت ولایت می‌بخشد و حکم می‌کند که او اولی از دیگران است در نتیجه لازم می‌آید که امیرالمؤمنین علیه السلام اولی به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد از هر کس.

فضل بن شاذان می‌گوید اگر کسی بگوید: عباس از علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است به او جواب داده می‌شود که خداوند تنها نسبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نکرده جز اینکه این نسبت را مشروط به وصفی نموده و فرموده است «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین و المهاجرین» شرط اولویت را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان و هجرت قرار داده، عباس از مهاجرین نبود و به اتفاق جمیع دانشمندان سابقه هجرت نداشته.

شیخ رحمه الله می‌فرماید امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک تر به پیامبر صلی الله علیه و آله است از عباس و شایسته تر به مقام پیامبر صلی الله علیه و آله از اوست. اگر ثابت شود که مقام پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی است زیرا علی علیه السلام پسر عموی پدر مادری پیامبر است ولی عباس عموی پدری ایشان است و کسی که به دو سبب قرابت داشته باشد مقدم است بر کسی که به یک سبب قرابت دارد.



و نیز اگر فاطمه علیها السلام هم وجود نداشت، امیرالمؤمنین شایسته تر از عباس بود نسبت به میراث پیامبر صلی الله علیه و آله و اگر با فرزند، احدی غیر پدر و مادر و زن و شوهر ارث ببرند باز امیرالمؤمنین علیه السلام شایسته تر به ارث بود از عباس با بودن فاطمه علیها السلام، به همان دلیل که از دو سبب به ایشان انتساب داشت و عباس تنها از یک جهت.

شیخ می فرماید کسی از دانشمندان را ندیده ام که در این مطلب نظر مخالفی داده باشد که امیرالمؤمنین پسر عموی پدر و مادری پیامبر صلی الله علیه و آله است و عباس عموی پدری آنجناب. دلیل بر این مطلب روایتی است که نقل کردند حضرت ابوطالب از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله رد شد، در حالی که علی علیه السلام در کنارش بود. همینکه سلام داد گفت این چیست پسر برادر؟ فرمود: کاری است که خداوند مرا به آن مأمور نموده و موجب تقرب من به او می شود. به فرزندش جعفر گفت پسر پهلوی پسر عمویت به نماز بایست. پیامبر اکرم با علی و جعفر نماز خواند و این اولین نماز جماعت در اسلام بود بعد ابوطالب این شعر را سرود:

ان علیاً و جعفرأ ثقی	عند مَلَم الزمان والکرب
والله لا اخذل النبی ولا	یخذله من بنی ذوحسب
لا یخذ لا وانصرا ابن عمکما	اخی لامی من بینهم و ابی

و از آن جمله مطلبی است که جابر بن عبد الله انصاری رحمة الله علیه نقل می کند که شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر را می خواند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گوش می داد:

انا اخو المصطفی لا شک فی نسبی	معه ربیت و سبطاهما ولدی
جدی و جد رسول الله منفرد	وفاطمة زوجتی لا قول ذی فند
فالحمد لله شکرأ لا شریک له	البر بالعبد و الباقی بلا أمد

جابر گفت پیامبر از شنیدن این اشعار لبخندی زده فرمود: راست می گویی علی

جان.

در همین مورد شاعر می گوید:

ان علی بن ابی طالب

ابوعلی و ابوالمصطفی

جداً رسول الله جدّاه

من طینة طیّبها الله



بخش بیست و دوم

مناظرات حضرت جواد و احتجاج‌های آنجناب

در تفسیر قمی صفحه ۱۶۹ - ۱۷۲ نقل می‌کند:

وقتی مأمون تصمیم گرفت دختر خود ام‌الفضل را به ازدواج حضرت جواد درآورد خویشاوندان نزدیک او پیش مأمون آمدند و اظهار داشتند تو را به خدا سوگند می‌دهیم که این خلانت را که خداوند به ما داده از خاندان ما خارج نکنی و عزت خدادادی را از ما نگیری. تو خود اختلاف بین ما و اولاد علی بن ابی طالب را بهتر می‌دانی.

مأمون به آنها گفت ساکت باشید، حرف هیچ کدام از شما را دریاره او نمی‌پذیرم. گفتند می‌خواهی دختر خود را به پسر بچه‌ای بدهی که هنوز معلومات دینی ندارد و بین واجب و مستحب فرق نمی‌گذارد و خوب و بد را تمیز نمی‌دهد، در آن موقع امام جواد علیه‌السلام ده سال یا یازده سال داشت اگر صبر کنی اقلأً ادب بیاموزد و قرآن فراگیرد و فرق بین واجب و مستحب بگذارد بهتر است. مأمون به آنها گفت به خدا قسم او از شما فقیه‌تر است و بهتر از شما خدا و پیامبر را می‌شناسد و فرق بین واجب و مستحب می‌گذارد و کتاب خدا را از شما بهتر می‌خواند و دانایتر به محکم و متشابه و خاص و عام و ناسخ و منسوخ و تنزیل و تأویل آن است، او را آزمایش کنید اگر حرف شما صحیح بود نظر تان را می‌پذیرم، اگر حرف من درست بود خواهید فهمید که او از شما بهتر است.



از پیش مأمون خارج شدند و از پی یحیی بن اکثم فرستاده او را به طمع انداختند و وعده‌هایی به او دادند تا سؤالی برای حضرت جواد ترتیب دهد که نتواند پاسخ آن را در حضور مأمون در مجلس ازدواج بدهد.

مجلس آماده شد. همه حضور یافتند. امام جواد علیه‌السلام نیز حضور داشت. عباسیان، رو به مأمون، نموده گفتند اینک یحیی بن اکثم حاضر است، اگر اجازه می‌فرمائید از اباجعفر علیه‌السلام مسئله‌ای را سؤال کند. مأمون گفت یحیی از اباجعفر مسئله‌ای فقهی پرس تا بفهمیم اطلاعات فقهی او چگونه است.

یحیی گفت آقا بفرمائید حکم شخص محرمی که صید و شکاری را کشته باشد چیست؟ امام جواد علیه‌السلام فرمود: صید را در حل کشته یا در حرم؟ عالم بوده یا جاهل؟ عمداً بوده یا اشتباه؟ عبد بوده یا آزاد؟ صغیر بود، یا کبیر؟ دفعه اول او بوده یا برای چندمین بار این کار را کرده؟ صید پرنده بود یا غیر پرنده؟ از شکارهای کوچک بوده یا بزرگ؟ هنوز اصرار بر این کار دارد یا پشیمان شده؟ شب در آشیانه او را گرفته یا در روز آشکار؟ احرام برای حج بسته بوده یا برای عمره؟

یحیی بن اکثم (در توضیحاتی که امام جواد از او پرسید و شقوق مختلف مسئله گنج شد) و نتوانست چیزی بگوید، به طوری که موقعیت درخواست کنندگان و انتظار آنها را هیچ توجهی نداشت. مردم نیز از جواب امام جواد علیه‌السلام متعجب شدند اما مأمون پر و بال گشود و شاد و خندان شده، روی به امام جواد کرده گفت دخترم را خواستگاری می‌کنی؟ آنجناب جواب داد آری یا امیرالمؤمنین.

مأمون گفت «الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لعظمته و صلی الله علی محمد عند ذکره». خداوند لطفی به مردم نموده و آنها را با استفاده مشروع و حلال از نیروی جنسی بی‌نیاز نموده که به حرام این نیرو را به کار برند و فرموده است: «وانکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و اماءکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم».

اینک محمد بن علی ام الفضل دختر عبدالله مأمون را خواستگاری می‌کند و مهر او را پانصد درهم قرار می‌دهد. من ام الفضل را به ازدواج او در آوردم، آیا شما قبول



می‌کنید یا ابا جعفر؟!

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آری یا امیرالمؤمنین، این ازدواج را با همین مهر پذیرفتم. بعد مأمون ولیمه داد و مردم از خواص و غیر خواص طبق منصب و موقعیتشان آمدند. ناگاه دیدم که خدمتکاران یک کشتی نقره‌ای را روی زمین می‌کشند که در داخل کشتی پارچه‌های ابریشمی را به جای طناب معمول در کشتی استفاده کرده بودند. کشتی پر از عطر بود. سر و روی خواص را به وسیله آن عطر آگین کردند بعد بردند به مجلسی که سایر مردم بودند آنها را نیز معطر کردند.

وقتی مردم متفرق شدند مأمون روی به امام جواد نموده گفت اگر صلاح بدانید برای ما توضیح بدهید که هر کدام از این شقوق مسئله که در صید حرم ذکر فرمودید چه حکمی دارد؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بسیار خوب یا امیرالمؤمنین شخص محرم اگر شکاری را در جیل (خارج حرم) از پرنده‌های بزرگ بکشد باید یک گوسفند قربانی کند، اگر همین کار را در حرم کرد باید دو برابر جریمه شود. اگر جوجه‌ای را بکشد باید یک بره از شیر گرفته بدهد، قیمتش را نباید پردازد چون در حرم نبوده اما اگر در حرم بود باید یک بره به اضافه قیمت آن پردازد چون در حرم بوده.

اما اگر از وحوش بود (نه پرنده) در مورد گورخر یک شتر و همچنین در مورد شتر مرغ اگر قدرت مالی نداشت شصت نفر را طعام می‌دهد، در صورت نداشتن قدرت مالی هجده روز روزه می‌گیرد. اگر گاو وحشی بود باید یک گاو بکشد، اگر ندارد سی نفر را غذا بدهد، در صورتی که قدرت مالی نداشت نه روز روزه بدارد. اگر آهو بود باید یک گوسفند بکشد، اگر قدرت نداشت ده نفر را غذا می‌دهد در صورت عدم امکان سه روز روزه می‌گیرد و اگر در حرم چنین کرد جریمه او دو برابر می‌شود باید قربانی خود را به مکه بیاورد و واجب است آن را نحر نماید و بکشد. در صورتی که در حج و منی بود در همان قربانگاهی که مردم قربانی می‌کنند قربانی خود را می‌کشد اما اگر عمره انجام می‌داد باید در مکه او را قربانی کند و معادل قیمت آن هم صدقه می‌دهد تا جریمه دو برابر داده باشد.



همین طور اگر خرگوشی را صید کرد باید یک گوسفند بدهد اما اگر کبوتری را صید کرد یک درهم صدقه می دهد یا به وسیله آن درهم غذا می خورد برای کبوتران حرم. در جوجه کبوتر نصف درهم و در تخم کبوتر یک چهارم درهم. محرم هر چه انجام داد از روی نادانی چیزی بر او نیست به جز صید که باید فدا بدهد چه عالم باشد و چه جاهل، خطا کرده باشد یا عمد. اگر محرم بنده باشد هر چه انجام دهد کفاره آن به گردن آقا و سید و صاحب اوست. معادل آن مقداری که صاحبش جریمه می شود اگر صید کننده صغیر باشد چیزی بر او نیست.

اما در صورت تکرار صید از کسانی خواهد بود که خدا از او انتقام می گیرد، کفاره ای نباید پردازد، این انتقام در قیامت است. اگر صید را نشان داده باشد در حال احرام و صید کشته شود باید فدا بدهد و کسی که اصرار به این کار ورزد، علاوه بر فدا، عقوبت آخرت نیز هست. اگر در شب میان آشیانه او را پیدا کرده باشد به صورت اشتباه چیزی بر او نیست مگر اینکه عمداً این کار را کرده باشد، اگر عمداً باشد چه در شب و چه در روز باید فدا بدهد. محرم برای انجام حج فدا را در منی قربانی می کند، در همان قریانگاه مردم، ولی کسی که برای عمره احرام بسته در مکه می کشد.

مأمون دستور داد تمام آنها را از قول امام جواد علیه السلام نوشتند بعد خویشاوندان خود را که مخالف این ازدواج بودند فراخواند و گفت آیا کسی میان شما هست که این پاسخها را بدهد؟ گفتند نه، به خدا حتی قاضی هم نمی تواند (منظور همان یحیی بن اکثم است) مأمون گفت وای بر شما، این خانواده از شما و تمام مردم جدا هستند. مگر نمی دانید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با امام حسن و امام حسین بیعت کرد در حالی که کودکی نابالغ بودند و جز آن دو با کودک دیگری بیعت نکرد. مگر نمی دانید پدر آنها علی علیه السلام در سن ده سالگی ایمان آورد به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان او را پذیرفتند و از کودک دیگری نپذیرفتند و جز او هیچ کودکی را به ایمان دعوت نکرد. همه تصدیق نموده گفتند تو بهتر از ما آنها را می شناختی.



سپس مأمون دستور داد سه طبق بسته زعفران و مشک آمیخته با عطر گل که داخل آنها رقعتهایی بود در یک طبق حکم فرمانداری شهرها و در طبق دوم سند مالکیت باغها بود به دست هر کس بیاید و در طبق سوم بدره‌های زر. دستور داد طبقی که حکم فرمانداری داشت بر سر بنی‌هاشم تنها نثار کنند و آنها که حکم و سند باغ و ملک داشت بر سر وزراء و آنکه بدره زر داشت بر سر فرماندهان سپاه پیوسته امام جواد علیه‌السلام را احترام می‌کرد در طول زندگی خود به طوری که او را بر فرزند خویش نیز مقدم می‌داشت.

تحف العقول صفحه ۴۵۴.

مأمون به یحیی بن اکثم گفت سؤالی از ابی‌جعفر بکن تا فروماند. یحیی گفت یا اباجعفر چه می‌گویی درباره مردی که با زنی به زنا همبستر شده، آیا می‌تواند با او ازدواج نماید؟

فرمود: باید بگذارد مدتی تا از نطفه آن مرد و دیگری پاک شود زیرا اطمینانی به او نیست، شاید با دیگری هم مثل این شخص همبستر شده باشد. بعد از تمام شدن مدت اگر خواست با او ازدواج می‌کند. این مورد مانند درخت خرمائی است که کسی به حرام از میوه آن خورده بعد درخت را می‌خرد و به طور حلال از میوه آن استفاده می‌کند. یحیی بن اکثم نتوانست حرفی بزند.

امام جواد علیه‌السلام به او گفت یحیی! در توضیح این مسئله چه می‌گوئی مردی زنی بر او صبح حرام است وقتی آفتاب برمی‌آید حلال می‌شود و نزدیک ظهر حرام و ظهر حلال می‌شود بعد عصر حرام می‌گردد و در مغرب نیز حلال می‌شود باز نیمه شب حرام می‌شود سپس هنگام فجر حلال می‌گردد، باز موقع برآمدن آفتاب حرام می‌شود بعد نزدیک ظهر حلال می‌شود.

تمام فقها و یحیی بن اکثم مانند اشخاص لال فرو ماندند. مأمون رو کرد به امام جواد و گفت خداوند به تو عزت عنایت کند، برای ما توضیح بفرمائید. فرمود: این مردی است که نگاه می‌کند به کنیز دیگری که بر او حرام است بعد کنیز را می‌خرد حلال می‌شود، آزادش می‌کند حرام می‌شود بعد با او ازدواج می‌نماید حلال می‌شود



بعد با اوظهار می‌کند (۱) بعد کفارهظهار می‌دهد حلال می‌شود بعد یک طلاق می‌دهد حرام می‌گردد سپس رجوع می‌نماید حلال می‌شود بعد مرد مرتد می‌شود از اسلام، زن بر او حرام می‌گردد بعد توبه می‌کند و برمی‌گردد به اسلام با همان ازدواج اول برایش حلال می‌شود چنانچه پیامبر اکرم قبول کرد ازدواج زینب را با ابوالعاص بن ربیع، وقتی اسلام آورد با همان عقد اول.

«توضیح شیخ مفید در ارشاد و طبری در احتجاج و اربلی در کشف الغمه این سؤال امام جواد علیه السلام پشت سر روایت اول که مسئله عقد و ازدواج بود و یحیی از صید حرم پرسید در همان مجلس ذکر کرده‌اند.»

۱-ظهار طلاق جاهلیت بود که می‌گفتند: پشت تو به من مانند پشت مادرم هست بدینوسیله زن خود را طلاق می‌دادند. اسلام این نوع طلاق را طلاق واقعی نمی‌داند زن به او حرام می‌شود تا کفاره بپردازد پس از دادن کفاره به او حلال می‌شود.

بخش بیست و سوم

احتجاج‌های امام علی النقی صلوات‌الله‌علیه و یاران و
بستگان آنجناب با مخالفین و معاندین

تحف العقول صفحه ۴۷۶ - ۴۸۱.

موسی بن محمد بن الرضا گفت با یحیی بن اکثم در سرای عمومی خلیفه ملاقات کردم. از من چند مسئله پرسید. رفتم خدمت برادرم علی بن محمد (امام هادی) علیه‌السلام بین من و او گفتگوهایی شد که بالاخره مرا به مقام امامت خویش بینا کرد و اطاعتش را به گردن گرفتم.

عرض کردم فدایت شوم یحیی بن اکثم از من چند سؤال کرده و نوشته که جوابش را بدهم. امام علیه‌السلام خندید و فرمود: جوابش را دادی؟ گفتم نه. پرسید چرا؟ گفتم نمی‌دانستم. پرسید آن مسائل چه بود؟ گفتم از این آیه سؤال کرد «وقال الذی عنده علم من الكتاب انا آتیک به قبل ان یرتد طرفک» آیا پیامبر خدا نیاز و احتیاج به علم آصف داشت؟

و از این آیه «ورفع ابویه علی العرش و خروا له سجداً» آیا یعقوب و فرزندان‌ش برای یوسف سجده کردند به اینکه آنها پیامبرند و از این آیه «فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤن الكتاب» خداوند در این آیه به چه کس



خطاب می‌کند که پسر اگر مخاطب پیامبر است پس معلوم می‌شود مشکوک بوده و اگر مخاطب دیگری است پس بر چه کس کتاب نازل شده؟

و از این آیه «و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یذّه من بعد سبعة ابجر مانفدت کلمات الله» این دریاها چیست و کجا است و از این آیه «فیها ما تشتهی الانفس و تلذالاعین» آدم اشتها به خوردن گندم پیدا کرد و خورد و به حوآ داد دیگر چرا عقاب شود و از این آیه «او یزوجهم ذکراً و اناثاً» خداوند طبق این آیه مردها را به ازدواج درمی‌آورد ولی کسی که چنین کاری بکند او را عقاب می‌نماید. و از گواهی دادن زن به تنهایی با اینکه خداوند در این آیه می‌فرماید «و اشهدوا ذوی عدل منکم» و سؤال از خنثی کرد که علی علیه السلام می‌فرماید «ارث او از طریق ادرار کردن داده می‌شود» وقتی ادرار می‌کند چه کسی نگاه می‌نماید شاید زن باشد که مردها او را تماشا می‌کنند و شاید مرد باشد که زنان او را تماشا می‌کنند و هیچ کدام حلال نیست.

و شهادت همسایه به نفع خودش پذیرفته نیست و سؤال کرد از شخصی که به گله گوسفندی رسید، دید چوپان با گوسفندی در آمیخته. همینکه چشمش به صاحب گوسفند افتاد او را رها کرد. آن گوسفند داخل گله شد، چگونه او را باید کشت؟ می‌توان او را خورد یا نه؟ و از نماز صبح که بلند نخواند قرائت آن را با اینکه از نمازهای روز است و باید نمازهای شب را بلند خواند و از این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که درباره این خبر فرمود بشارت ده به قاتل پسر صفیه که وارد جهنم خواهد شد. چرا او را نکشت با اینکه امام بود؟

و جواب این سؤال را خواست که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل صفین به جنگ پرداخت و دستور داد تعقیب کنند از فرار کنندگان و آهنگ حمله کنندگان را نیز بنمایند و بر زوی مجروحین گذشت با اینکه در جنگ جمل دستور داد از فرار



کننده‌ها تعقیب نکنند و بر روی مجروحین راه نروند و امر به این کار نکرد. فرمود: هر که داخل خانه خود شود ایمن است و هر که سلاح بپندازد در امان است. چرا چنین کاری کرد اگر اول درست بود پس دومی اشتباه بوده و سؤال دیگر، مردی اقرار به لواط کرده، آیا حد بر او جاری می‌شود یا نباید او را حد زد؟

فرمود: بنویس. گفتم چه بنویسم؟ فرمود: بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم خدا راهنمائیت کند. نامه‌ات رسید که می‌خواستی ما را آزمایش کنی تا اگر نتوانستیم جواب بدهیم بر ما خورده بگیری خداوند بر این قیت تو را کیفر می‌نماید تمام سؤالهای تو را ملاحظه کردیم. اینک جواب خود را بشنو و درست دقت کن و کاملاً متوجه باش که حجت بر تو تمام می‌شود والسلام.

از این آیه پرسیده بودی «قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک» گویند آصف بن برخیا بود. سلیمان عاجز از آنچه آصف می‌دانست نبود ولی او می‌خواست به امت خود از جنتیان و انسانها بفهماند که حجت بعد از او آصف بن برخیا است.

این اطلاع آصف از طریق خود سلیمان بود با اجازه خدا به او این مطلب را آموخته بود، تا در مورد امامت و راهنمائی او اختلاف نکنند. چنانچه سلیمان در زمان داود اطلاعی به او داده شد تا بفهمد پیامبر راهنما بعد از داود سلیمان است و حجت بر مردم تثبیت گردد.

اما سجده یعقوب و فرزندانش اطاعت خدا بود و علاقه به یوسف چنانچه سجده ملائکه برای آدم برای خود آدم نبود. اطاعت امر خدا و محبت برای آدم بود. یعقوب و فرزندان او و خود یوسف با آنها به سجده افتادند. به جهت شکر خدا بود که جدائی چندین سال از بین رفت و اجتماع نمودند. مگر نفهمیدی که در مورد شکر این نعمت می‌گوید «رب قد آتیتنی من الملك و علمتنی من تأویل الاحادیث» تا آخر آیه.



اما آیه «فان كنت في شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب» مخاطب در آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و شکی در مورد انزال کتاب نداشته ولی مردم نادان می گفتند چرا خداوند پیامبری از جنس فرشته ها نفرستاده زیرا اکنون بین ما و پیامبر خدا فرقی نیست که او از خوردن غذا و آشامیدن و راه رفتن در بازارها بی نیاز باشد. خداوند به پیامبرش وحی می نماید «فاسئل الذين يقرؤن الكتاب» سؤال کن از آنها که کتاب می خوانند در حضور این نادان مردم آیا خدا پیامبری را قبل از تو فرستاده جز اینکه غذا می خورده و در بازارها راه می رفته. تو نیز مانند آنهایی. اما اینکه فرموده است «و ان كنت في شك» در رابطه با مماشات نسبت به خصم است. چنانچه در این آیه می فرماید «تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نساؤنا و نساؤکم و انفسنا و انفسکم ثم نبهّل لعنة الله على الكاذبين» اگر می فرمود لعنت خدا بر شما قرار گیرد بطور جزم آنها مباحله ای را نمی پذیرفتند با اینکه خداوند می دانست پیامبرش که امر رسالت را صحیح انجام داده از دروغ گویان نیست. همینطور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز می دانست که آنچه می گوید صحیح است ولی خواست انصاف را رعایت نماید و طریق مماشات با خصم را بیسماید.

اما این آیه «و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر يمده من بعده سبعة البحر ما نفدت کلمات الله» جریان همینطور است که اگر اشجار دنیا قلم باشد و دریا را هفت دریا کمک و مدد کند و چشمه ها بجوشد همه آنها تمام می شوند قبل از تمام شدن کلمات الله و آن چشمه ها عبارت از چشمه گوگرد و چشمه نمر (در بعضی از نسخه های من است) و چشمه برهوت (یک سرزمین یا چاهی است در حضر موت) و چشمه طبریه و چشمه آب گرم ماسبندان و آب گرم افریقا به نام لسان و چشمه بحرون. ما کلمات الله هستیم که نابود نمی شویم و فضائل ما را نمی توانند درک کنند. اما بهشت در آنجا خوردنیها و آشامیدنیها و لهر و بازیها و آنچه دل بخواهد و



چشم لذت ببرد همه آنها را خداوند برای آدم مباح کرده بود و درختی که مورد نهبی بود که از آن نخورند، درخت حسد بود که از آنها عهد گرفت به چشم حسد نگاه نکنند به کسانی که خداوند به آنها فضیلت بخشیده. آدم فراموش کرد و نگاه نمود با دیده حسرت و تصمیم استواری نداشت.

اما این آیه «او یزوجهم ذکر انا و اناثا» یعنی برایش پسر و دختر هر دو متولد می شود. عرب به هر دو تائی که نزدیک باشند زوجان می گوید که هر کدام یک زوج است. به خدا پناه می برم که به خدا نسبت داده شود آنچه به دل تو خطور کرده بود. تو می خواهی راه چاره ای برای انجام گناه بجوئی هر که چنین کند گرفتار گناه می شود و روز قیامت عذاب او دو چندان است و برای همیشه با خواری در جهنم خواهد بود. اما گواهی یک زن که پذیرفته است قابل است که شهادت او با رضای خصم تنهائی پذیرفته است، اگر راضی نبود باید لا اقل دو زن باشند که یک زن به جای یک مرد است. در مورد ضرورت چون نمی تواند شاهد زایمان زن بشود، اگر یک زن بود شهادت او پذیرفته است به ضمیمه قسم که می خورد، اما فرمایش علی علیه السلام در مورد خنثی به این طور است که چند نفر عادل هر کدام یک آینه به دست می گیرند و خنثی پشت سر آنها لخت می ایستد. آنها به آینه ها تماشا می کنند و شکل را می بینند و طبق آن حکم می نمایند.

اما مردی که مشاهده کرد چوپان با گوسفندان در آمیخته اگر گوسفند بخصوصی را بشناسد آن را می کشد و می سوزاند. اگر نشناسد گله را به دو قسمت می کند و بین آن دو قسمت قرعه می زند. وقتی یک قسمت از گوسفندان قرعه به آنها اصابت کرد نصفه دیگر آسوده است. باز آن نصف را دو نصف می کند. همیتطور پیوسته قرعه می زند تا بماند دو گوسفند. وقتی دو گوسفند باقی ماند بین آن دو قرعه می زند. به هر کدام اصابت کرد، آن را می کشد و آتش می زند، بقیه گوسفندان آزادند.



اما نماز صبح باید قرائت آن بلند خوانده شود، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریکی آخر شب می خواند. پس قرائت نماز صبح از شب است. اما سخن علی علیه السلام که فرمود: بشارت باد قاتل ابن صفیه را به آتش جهنم. این به واسطه فرموده پیامبر اکرم بود (که فرموده بودند قاتل زبیر اهل جهنم است) و این جرموز از کسانی بود که در جنگ نهروان شرکت کرد. امیر المؤمنین علیه السلام آن وقت او را نکشت، چون می دانست این شخص در جنگ نهروان شرکت می کند و با خوارج کشته خواهد شد.

اما سؤالی که در مورد اهل صفین کردی که علی علیه السلام امر به تعقیب از فراریان کرد و بر روی مجروحین عبور کرد و اجازه کشتن آنها را داد. با اینکه در جنگ جمل اجازه تعقیب از فراری را نداد و نه اجازه کشتن مجروح و فرمود: هر که سلاح خود را بیاندازد در امان است و هر که داخل خانه خود شود در امان است زیرا فرمانده و پیشوای سپاه جمل کشته شده بود. دیگر پناهی نداشتند که به آن مراجعه کنند و مردم به خانه خود برمی گشتند، بی آنکه تصمیم جنگ داشته باشند و نه مخالف و متفر بودند. همینکه از آنها دست بردارند خشنود می شدند. حکم در مورد آنها این بود که شمشیر از آنها برداشته شود و آزارشان نکنند زیرا برای جنگ همکار و معاندی نمی جستند.

اما در جنگ صفین جنگجویان برگشتند. به یک گروه مجهز و فرماندهی که برای آنها سلاح و زره و نیزه و شمشیر تهیه می کرد (معاویه) و جایزه به ایشان می داد و خوراک و زاد و توشه برایشان تهیه می دید. از مریض آنها عیادت می کرد و دست و پا شکسته را می بست و مجروح را مداوا می نمود و پیادگان را وسیله سواری می داد و برهنگان را می پوشانید. باز آنها را آماده می کرد و به جنگ می فرستاد. پس بین این دو واقعه مساوات در حکم برقرار نیست. چون علی علیه السلام عارف به حکم جنگ



با اهل توحید بود. به همین جهت برای آنها توضیح داد هر کس اعراض می کرد حواله به شمشیر می شد یا اینکه توبه نماید از کار خود.

اما شخصی که اعتراف به لواط نموده گواهی بر عمل او نبوده ولی او خود پیشقدم برای این اقرار شده در چنین صورتی امام و پیشوای منصوب از جانب خدا می تواند او را کیفر نماید و به او اجازه عفو از جانب خدا داده اند. این آیه را شنیده ای «هذا عطاؤنا» تمام سؤالات تو را جواب دادیم. متوجه باش سید مرتضی رحمة الله علیه و آله از استاد خود شیخ مفید رحمة الله علیه نقل می کند: ابو هاشم داود بن قاسم جعفری وارد شد بر محمد بن طاهر بعد از کشته شدن یحیی بن عمر که در شاهی کشته شد. به او گفت امیر ما آمده ایم به تو تهنیت بگوئیم در مورد پیش آمدی که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده بود به او در مورد این واقعه تسلیت می گفتیم. سید مرتضی از شیخ مفید نقل می کند از سلیمان بن جعفر که حضرت امام

علی النقی به من فرمود: خوابیده بودم و در فکر این شعر ابن ابی حفصه بودم:

انی یكون و لیس و ذاك بكائن	لبسنى البنات وراثة الاعمام
ناگاه شنیدم شخصی می گوید:	
قد كان اذ نزل القرآن بفضله	و مضى القضاء به من الحکام
ان ابن فاطمة المنوّه باسمه	حاز الوراثة عن بنی الاعمام
و بقى ابن نثلة واقفاً متحيراً	و یبکی و یسعه ذرو الارحام (۱)

۱ - شعر اول از ابن ابی حفصه می خواهد حمایت از ابن عباس بنماید و ارث بردن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یعنی به حضرت علی ارث نمی رسد که پسر عمو است یا بودن عمو. در شعر دوم گوینده تصریح می کند پسر فاطمه منظور شاید موسی باشد وراثت به حکم خدا گرفت و بنی عباس گریان و نالان چیزی نتوانستند بگویند و نثله مادر عباس است.



در کتاب استدراک نقل می‌کند که متوکل روزی کاتبی نصرانی را با کنیه (که علامت احترام است) نام برد و گفت ابا نوح. علماء حاضر این عمل او را نپسندیدند و گفتند اهل کتاب را نباید با کنیه نام ببرند و در این مورد متوکل نظریه خواست، به اختلاف سخن گفتند. نامه‌ای برای امام علی النقی نوشت و از ایشان نظر خواست. امام علیه السلام در جواب او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم» تبت یدا ابی لهب» متوکل فهمید که این کار حلال است و اشکالی ندارد، زیرا خداوند ابولهب کافر را با کنیه نام برده (۱).

۱ - کنیه نامی است که اول آن اب یا ام باشد که علامت احترام است میان عرب.

بخش بیست و چهارم

احتجاج حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

مناقب آل ابی طالب ج ۲ صفحه ۴۵۹.

ابوالقاسم کوفی در کتاب تبدیل می نویسد: اسحاق کندی که از فیلسوف های زمان خود بود شروع کرد به نوشتن کتابی به نام تناقض القرآن. مدتها مشغول نوشتن آن بود. تنها، بی آنکه کسی را متوجه نماید. به این کار اشتغال داشت.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. حضرت عسکری فرمودند: یک مرد توانا میان شما وجود ندارد استادت را از سرگرم شدن به قرآن وادارد؟ او گفت ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم بر او اعتراض نمائیم در این مورد یا کار دیگری؟! امام علیه السلام فرمودند: می توانی آنچه به تو می آموزم به او برسانی؟ جواب داد آری. فرمود: می روی پیش او خیلی به او محبت می کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی بتوانس گرفت و با او نزدیک شدی، می گوئی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می دهی پرسم؟ او خواهد گفت سؤالت را بکن.

به او بگو گمان کرده ای قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظورم از این سخن غیر آن چیزی است که تو گمان کرده ای (و با خود خیال می کنی متناقض است). او در جواب تو خواهد گفت ممکن است زیرا مرد فهمیده ای است وقتی بشنود می پذیرد. وقتی این کار را کردی بگو شاید غیر آنچه تو خیال کرده ای از سخن خود



نخواستہ باشد در این صورت تو کلام او را در غیر معنی مراد متکلم معنی کرده‌ای، شاگرد پش استاد کنندی رفت و خیلی به او محبت نمود تا بالاخره این سؤال را کرد. مرد کنندی گفت باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبه دوم گفت، استاد کنندی به فکر فرو رفت و فهمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است. توضیح: احتجاجات حضرت ولی عصر را در کتاب غیبہ ذکر نموده است.



پنجشنبه بیست و پنجم

مطالبی که صدوق محمد بن بابویه رحمة الله علیهما از
مذهب امامیه در یک جلسه برای اساتید ذکر کرده

در کتاب مجالس نوشته است دین امامیه اقرار به توحید خدا و نفی تشبیه و منزّه دانستن اوست. از آنچه شایسته نیست و اقرار به انبیای خدا و حجج او و ملائکه و کتب او و اقرار به اینکه محمد صلی الله علیه و آله سرور انبیاء و سید مرسلین است و از همه انبیاء و تمام ملائکه مقرب بهتر است و او خاتم انبیاء است که پیامبری پس از او تا روز قیامت نخواهد بود و اینکه تمام انبیاء و رسل و ائمه از ملائکه بهترند و آنها پاک و معصومند از هر پلیدی و گناهی هرگز اراده گناه صغیره و کبیره نخواهند کرد و مرتکب آنها نمی‌شوند و آنها امان برای مردم زمین هستند. چنانچه ستارگان امان برای اهل آسمانند.

پایه‌های استواری که اسلام بر آنها بنا شد، پنج چیز است:

۱- نماز ۲- زکاة ۳- روزه ۴- حج ۵- ولایت پیامبر و ائمه علیهم السلام بعد از او که دوازده نفرند. اولی آنها امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بعد امام حسن و بعد امام حسین سپس علی بن الحسین و بعد حضرت باقر محمد بن علی بعد از آنجناب امام صادق سپس حضرت موسی بن جعفر بعد حضرت رضا پس از آنجناب امام جواد محمد بن علی سپس حضرت هادی امام علی النقی بعد از آنجناب حضرت امام حسن عسکری سپس حجة بن الحسن بن علی علیهم السلام است.



و اعتراف به اینکه آنها اولوالامرند که خداوند دستور پذیرفتن اطاعت آنها را داده در این آیه «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» و اطاعت آنها اطاعت خدا است و معصیت آنها معصیت خدا، ولی آنها ولی الله است و دشمن آنها دشمن خدای عزیز است و دوستی ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله، وقتی به راه و روش آباء طاهرین خود باشند واجب است بر مردم و همین پاداش رسالت است طبق آیه «قل لا استئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی».

و اقرار به اینکه اسلام عبارت است از اقرار به دو شهادت «لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله» است و ایمان عبارت است از اقرار به زیان و اعتقاد قلبی و عمل بوسیله جوارح، بجز این ایمان صحیح نیست.

هر که دو شهادت را بدهد مال و جانش در پناه اسلام محفوظ است مگر جهت خاصی خون یا مال او را حلال نماید و حسابش بر خدا است و اقرار به سؤال و جواب در قبر هنگام دفن مرده و منکر و نکیر و عذاب قبر و اقرار به آفرینش بهشت و جهنم و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله تا آسمان هفتم و از آنجا تا سدره المنتهی و از آنجا تا حجب نور و اقرار به مناجات خدا با او و این عروج بوسیله جسم و روح او بوده در حال کمال صحت و واقعیت نه در خواب و بوسیله رؤیا و این عروج نه برای آن بود که خداوند در آن مکان قرار داشت زیرا خداوند منزّه است از احتیاج به مکان بلکه عروج برای این بود که موجب افزایش مقام و شخصیت آنجناب بشود و تا به او ملکوت آسمانها را نشان دهند چنانکه ملکوت زمین را نشان دادند و در آنجا مشاهده از عظمت خدای متعال و به امت خویش خبر دهد از آیات و علامات که بر فراز آسمانها دیده.

و اقرار به حوض و شفاعت گناهکاران از اصحاب کبائر و اقرار به صراط و حساب و میزان و لوح و قلم و عرش و کرسی، اقرار به اینکه نماز ستون دین است، اول چیزی که از بنده راجع به آن سؤال می شود روز قیامت از اعمال و اول چیزی است که پس از معرفت از آن بازخواست می گردد، اگر قبول شود بقیه اعمال نیز قبول می شود و اگر رد شد بقیه نیز رد می شود و نمازهای واجب در شبانه روز پنج قسم



است و هفده رکعت. ظهر چهار رکعت و عصر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و عشاء آخر چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت.

اما نافله دو برابر فریضه است. سی و چهار رکعت. هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ظهر قبل از نماز عصر و چهار رکعت بعد از مغرب و دو رکعت نشسته بعد از عشاء آخر که یک رکعت حساب می‌شود و آن نماز وتر است برای کسی که نائل به وتر در آخر نماز شب نشود و نماز شب هشت رکعت است که در هر دو رکعت سلام می‌دهد و شفع دو رکعت است با سلام و وتر یک رکعت است و نافله صبح دو رکعت است و مجموع نمازها در شبانه‌روز از فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است.

اذان و اقامه دو تا دو تا است. واجبات نماز هفت قسم است. وقت شناسی و طهارت و توجه و قبله و رکوع و سجود و دعاء و قنوت. در هر رکعت دوم نماز نافله و واجب قبل از رکوع بعد از قرائت می‌توان در قنوت همین دعا را خواند «رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انک أنت الاعز الاجل الاکرم». می‌تواند سه مرتبه تسبیح بگوید اگر مایل باشد. نماز گزار ائمه علیهم السلام را در قنوت خود یاد کند و صلوات بر آنها بفرستد احترام به ایشان نموده.

تکبیر الاحرام یک است ولی هفت تکبیر بهتر است. واجب است بسم الله الرحمن الرحیم را بلند بگوید در سوره فاتحه و نیز بسم الله الرحمن الرحیم سوره دیگر را. بسم الله یک آیه از قرآن است و این بسم الله به اسم اعظم خدا نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی آن است. مستحب است دستها را در موقع تکبیر بلند کنند که این آرایش نماز است. قرائت در دو رکعت اول حمد و سوره است به شرط اینکه از سوره‌هایی که سجده واجب دارد نخواند و آنها الم سجده و حم سجده و النجم و سوره اقره با اسم ربک است و نباید سوره لایلاف یا الم ترکیف یا والضحی یا الم شرح را بخواند زیرا لایلاف و الم ترکیف هر دو یک سوره است و والضحی و الم شرح نیز یک سوره است. نباید یکی از آنها را به تنهایی در یک رکعت نماز خواند. کسی که بخواهد بخواند باید لایلاف و الم ترکیف را با هم در یک رکعت بخواند و



الضحی و الم نشرح را نیز در یک رکعت. جایز نیست قرآن بین دو سوره نماز واجب اما در نافله نمازگزار هر چه می خواهد می تواند بخواند اشکالی ندارد سوره های سجده واجب دار را در نماز نافله بخواند زیرا این کار در نماز واجب مکروه است. واجب است در نماز ظهر روز جمعه سوره جمعه و منافقین را بخواند. سنت به همین منوال جاری شد. ذکر رکوع و سجده سه مرتبه تسبیح است که پنج مرتبه بهتر است و از آن بهتر هفت مرتبه است و یک تسبیح تمام هر رکوع و سجده برای مریض و شخصی که عجله دارد کافی است. هر کس در نماز رکوع یا سجده یک تسبیح از سه تسبیح بکاهد و مریض نباشد و عجله نداشته باشد. یک سوم از نماز خود را کاسته و هر کس دو تسبیح بکاهد دو سوم از نماز را ناقص کرده و هر که تسبیح در رکوع و سجده نگوید نمازی نخوانده مگر لا اله الا الله بگوید یا الله اکبر و یا صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد به تعداد تسبیحات که این کار کافی است. در تشهد دو شهادت کافی است، اضافه بر آن مستحب است. سلام نماز یکی کافی است. رو به قبله با چشم به طرف راست توجه می کند و کسی که در میان مخالفین بود دو سلام می دهد یکی به طرف راست و دیگری به طرف چپ. همانطوری که آنها انجام می دهند. به جهت تقیه شایسته است نمازگزار تسبیح حضرت زهرا علیها سلام را بعد از هر نماز بخواند و آن سی و چهار الله اکبر و سی و سه سبحان الله و سی و سه الحمد لله است. زیرا هر کس در نماز واجب این تسبیح را بخواند قبل از آنکه پای را حرکت دهد خداوند او را می آمرزد. بعد صلوات بر پیامبر و ائمه علیهم السلام می فرستد و برای خود هر دعائی که می خواهد می کند. بعد از فراغ از دعا سجده شکر می نماید و در آن سه مرتبه می گوید «شکراً لله» و این کار را ترک نمی کند مگر مخالفی باشد که برای تقیه ترک کند. جایز نیست دستها را در نماز موقع قیام روی هم بگذارد و نه گفتن آمین بعد از تمام شدن سوره حمد و نه گذاشتن دو زانو را قبل از دو دست بر زمین در سجده. و سجده جایز نیست مگر بر زمین و چیزی که از زمین روئیده به شرط اینکه خوردنی و پوشیدنی نباشد می توان نماز خواند با لباسی که از موی و کرک حیوان حلال گوشت تهیه شده و اما آنچه



حلال گوشت نیست با موی و کرک آن نمی‌توان نماز خواند مگر چیزهایی که بخصوص اجازه داده شده و آنها عبارتند از سنجاب و السمور و فنک^(۱) و خز. بهتر است که در خز نماز نخواند. اما کسی که خواند نمازش صحیح است اما پوست روباه صحیح نیست مگر در حال تقیه و ضرورت.

گاز معده اگر از نماز گزار خارج شود نمازش باطل است. یا چیزهای دیگری که وضو را باطل می‌کند یا اینکه یادش بیاید وضو نداشته یا یک ناراحتی و گرفتاری پیدا کند که نتواند صبر نماید یا خون دماغ کند و از بینی او خون زیاد بیاید یا پشت سر خود را نگاه کند نماز شکسته نمی‌شود. به اینکه چیزی از جلو او مانند سگ یا زن یا الاغ یا چیز دیگری بگذرد.

در نافله سهو وجود ندارد. اگر در نافله سهو کرد بنا را بر هر کدام که مایل است بگذارد. سهو در نماز واجب است. هر کس در دو رکعت اول سهو کرد باید نماز را اعاده کند و همچنین هر کس در نماز مغرب شک کند و کسی که در نماز صبح شک کند نماز را دو مرتبه می‌خواند. هر کس دوم و سوم یا در سوم و چهارم نماز شک کند بنا را بر اکثر می‌گذارد. وقتی سلام داد تکمیل می‌کند هر چه احتمال دارد کم کرده باشد دو سجده سهو بر نماز گزار واجب نیست مگر وقتی حرکت کند در جای نشستن یا بنشیند در جای حرکت یا تشهد را ترک نماید یا نداند کم کرده در نماز یا زیاد و این دو سجده بعد از سلام است. در زیادی و کم کردن و در سجده سهو می‌گوید «بسم الله و بالله السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته» اما سجده واجب قرآن در آن سجده می‌گوید: «لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً لا اله الا الله عبودية و رقاً سجدت لك يا رب تعبداً و رقاً لا مستكفاً لا مستكبراً بل انا عبد ذليل خائف مستجير» وقتی سر از سجده برداشت تکبیر می‌گوید. نماز شخص قبول نمی‌شود مگر به مقداری که توجه با قلب دارد بطوری که گاهی یک چهارم و گاهی یک سوم یا نصف یا کمتر از این و یا زیادتر قبول می‌شود ولی خداوند این کمبود را

۱ - یک نوع روباه است که از رویاهای معمولی کوچکتر است المنجد.

بوسیله نوافل ترمیم می نماید.

و شایسته ترین مردم برای امام جماعت شدن کسی است که قرآن بهتر بخواند. اگر هر دو در قرآن مساوی بودند کسی که زودتر مهاجرت نموده اگر در مهاجرت مساوی بودند سالمندترین آنها، اگر در سن هم برابرند هر کدام خوش صورت تر است صاحب مسجد اولی و شایسته تر است به مسجد خود. هر کس نماز بخواند به مردم با اینکه در میان آنها داناتر از او هست کارشان پیوسته در انحطاط است تا روز قیامت جماعت در روز جمعه واجب است و در سایر ایام مستحب. هر کس نماز جماعت را ترک کند به واسطه بی میلی بدون عذر نمازش صحیح نیست.

نماز جمعه از نه دسته برداشته شده شخص صغیر و کبیر (گرفتار) و مجنون و مسافر و برده و زن و مریض و کور و کسی که در فاصله دو فرسخ قرار دارد نماز جماعت فضیلتش بر نماز فرادی معادل بیست و پنج درجه در بهشت است.

نماز واجب در سفر دو رکعت است مگر نماز مغرب که پیامبر صلی الله علیه و آله در سفر و حضر به همان صورت خوانده در سفر نافله های روز هیچکدام خوانده نمی شود و نباید نافله های شب را ترک نمود و نماز شب جایز نیست در اول شب مگر در سفر وقتی انسان آن را قضا کند بهتر است از اینکه اول شب بخواند

حد سفری که موجب شکستن نماز و خوردن روزه می شود هشت فرسخ است اگر چهار فرسخ رفت و تصمیم ندارد شب برگردد می تواند شکسته بخواند یا درست هر طور مایل است اما اگر تصمیم برگشت دارد همان روز باید شکسته بخواند کسی که سفر معصیت رفته نماز را تمام و روزه را باید بگیرد کسی که نماز را در سفر تمام بخواند مانند کسی است که نماز را در وطن شکسته بخواند و کسانی که لازم است نماز را تمام بخوانند و روزه بگیرند در سفر عبارتند از مکاری و سوداگر و پیک و چوپان و ملاح زیرا این شغل آنها است و شکارچی اگر برای هوی و هوس شکار می کند اما اگر برای گذران زن و بچه خود صید می کند باید نماز و روزه را بشکند این که شخص در سفر روزه مستحبی بگیرد کار خوبی نیست برای کسی که در ماه رمضان روزه اش را خورده صحیح نیست مجامعت نماید.



نماز سه قسمت می شود یک سوم طهارت، یک سوم رکوع، یک سوم سجود. نماز درست نیست مگر با طهارت. وضو تا دو مرتبه صحیح است کسی که دوبار وضو بگیرد جایز است اما پاداشی به او نمی دهند. تمام آبها پاک است مگر بدانی که نجس شده آب را فاسد نمی کند مگر حیوانی که خون جهنده دارد می توان با گلاب وضو گرفت و غسل جنابت کرد و آبی که به وسیله آفتاب گرم شده اشکالی برای وضو ندارد و این که وضو و غسل با آن آب کراهت دارد به واسطه این است که موجب برص می شود. آب اگر به مقدار کر باشد هیچ چیز او را نجس نمی کند و کر عبارت از هزار و دوست رطل مدنی است و روایت شده که کر مقدار سه و چوب طول در سه و چوب عرض و در سه و چوب عمق است. آب چاه تماش پاک است مادامی که چیزی در آن نیافتاده که نجس نماید آن را و آب دریا همش پاک است. وضو را باطل نمی کند مگر خارج شدن چیزی از یکی دو مجرای بول یا غائط یا گاز معده و یا منی و خواب اگر بر عقل غلبه نماید و مسح بر عمامه جایز نیست و نه بر روی کلاه و مسح بر روی کفش نیز جایز نیست مگر به واسطه تقیه باشد یا برفی باشد که از سرما بترسد که در این صورت کفش قائم مقام جبیره می شود و روی آنها مسح می نماید.

عایشه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: اندوهگین ترین مردم روز قیامت کسی است که وضوی خود را روی پوست دیگری می بیند. عایشه گفت اگر بر روی پشت گورخری در بیابان مسح کنم خوشتر دارم که بر روی کفش مسح نمایم.

هر کس آب نیافت باید تیمم نماید، چنانچه خداوند می فرماید «فستیموا صعيداً طیباً» صعيد محل مرتفع است و طیب سرایشی است که آب از آن پائین می آید. وقتی شخص تیمم گرفت هر دو دست خود را بر زمین می زند یک بار بعد خاکش را می افشاند و با دو دست صورت خود را مسح می نماید بعد دست چپ را به زمین می زند و مسح می نماید با آن دست راست خود را از مرفق تا اطراف انگشتان بعد دست راست را به زمین و دست چپ را مسح می نماید از مرفق تا



اطراف انگشتان و روایت شده که مرد مسح می‌کند پیشانی و ابروان خود را و مسح می‌کند پشت دو دست را و بر همین روش علماء ما عمل کرده‌اند هرچه وضو را باطل می‌کند تیمم را نیز باطل می‌کند و رسیدن به آب تیمم را باطل می‌نماید. کسی که تیمم کند و نماز بخواند بعد آب پیدا کند با اینکه وقت نماز باقی باشد یا وقت گذشته باشد نباید نماز را اعاده کند زیرا تیمم یکی از دو طهارت است باید برای نماز دیگر وضو بگیرد. اشکالی ندارد که شخص با یک وضو نماز شب و روز را هم بخواند تا وقتی که وضویش باطل نشده باشد. همین طور تیمم تا باطل نشده باشد و یا به آب نرسیده باشد.

غسل در هفده مورد است: شب هفده ماه رمضان و شب نوزده و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم و برای دو عید و هنگام دخول مکه و مدینه و هنگام احرام و غسل زیارت و غسل دخول خانه خدا و روز ترویبه و روز عرفه و غسل میت و غسل کسی که میت را غسل داده یا کفن کرده یا دست به او زده بعد از سرد شدن و غسل روز جمعه و غسل خورشید گرفتن وقتی تمام قرص قرمز شود و شخص متوجه نشود و غسل جنابت واجب است همین طور غسل حیض زیرا امام صادق علیه السلام فرمود: «غسل جنابت و حیض یکی است» و هر غسلی باید برای نماز وضو گرفت مگر غسل جنابت زیرا آن واجب است و زمانی که دو حدث جمع می‌شوند بزرگتر کفایت می‌کند از انجام کوچکتر.

کسی که تصمیم دارد غسل جنابت بکند، سعی کند که ادرار نماید تا هرچه منی در مجرا باقی مانده خارج شود سپس دست خود را سه مرتبه می‌شوید قبل از اینکه در ظرف داخل نماید بعد استنجاء می‌نماید و محل ادرار را پاک می‌کند سپس بر روی سر خود سه مشت آب می‌ریزد و با انگشت موی‌ها را باز می‌کند تا آب به پوست سر برسد بعد ظرف آب را به دست می‌گیرد و بر روی سر و بدن خود دو مرتبه می‌ریزد و بر روی همه بدن خود دست می‌کشد و گوش‌های خود را با انگشت دست می‌کشد و هر جا آب برسد پاک است اما وقتی جنب فرو برود در آب یک مرتبه همین ارتماس به جای غسل کافی است. اگر زیر باران بایستد تا بدن خود را بشوید

از غسل کردن بی‌نیاز می‌شود. کسی که مایل باشد مضمضه و استنشاق بنماید در غسل جنابت خواهد کرد ولی واجب نیست زیرا غسل مربوط به ظاهر بدن است نه داخل جز اینکه اگر تصمیم خوردن یا آشامیدن داشته باشد. پیش از غسل جنابت جایز نیست مگر دو دست خرد را بشوید و مضمضه و استنشاق نماید زیرا اگر قبل از این کار به خوردن و آشامیدن پردازد ممکن است مبتلا به برص شود اگر جنب عرق کند در لباس خود و جنابت او حلال باشد نماز در آن لباس حلال است. اما اگر جنابت از حرام باشد نماز در آن حرام است.

حداقل حیض سه روز است و حداکثر آن ده روز و کمترین دوران طی ده روز است و حداکثر آن معین نیست و حداکثر ایامی که زن زائواز نماز خودداری می‌کند هجده روز است که بررسی می‌کند به یک روز یا دو روز (یعنی یک روز یا دو روز عمل مستحاضه را انجام می‌دهد) مگر اینکه قبل از آن پاک شود.

وزکات در نه چیز است: گندم، جو، خرما، مویز، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره پیامبر اکرم از غیر آنها بخشیده است.

زکات را به جز اهل ولایت و مؤمن نمی‌توان داد و به اهل ولایت نیز نمی‌توان به پدر و مادر و فرزندان و شوهر و همسر و غلام و هر کس واجب‌النفقة اوست بدهد. و خمس واجب است بر هر چیزی که قیمت آن به یک دینار برسد از گنج و معادن و صید دریایی و غنیمت و متعلق به خدا و پیامبر و خویشاوندان از اغنیاء و فقراء و یتیمان و مساکین و این سبیل از اهل بیت است.

روزه سال در هر ماه سه روز است: یک پنج‌شنبه و یک چهارشنبه در وسط و یک پنج‌شنبه در آخر ماه و روزه ماه رمضان واجب است با دیدن ماه نمی‌توان به رأی یا گمان عمل کرد. هر کس قبل از دیدن ماه روزه بگیرد یا افطار کند مخالف مذهب امامیه است.

شهادت زنان در طلاق و دیدن ماه پذیرفته نیست. نماز در ماه رمضان مانند غیر آن ماه است. هر کس مایل است اضافه کند در هر شب بیست رکعت می‌خواند. هشت رکعت آن بین مغرب و عشاء و دوازده رکعت بعد از عشاء تا بیست شب از ماه



رمضان بگذرد بعد هر شب سی رکعت می خواند. شش رکعت از آن بین مغرب و عشاء و بیست و دو رکعت بعد از نماز عشاء و در هر رکعت یک حمد و آنچه میسر شود برای او از قرآن مگر شب بیست و یکم و شب بیست و سوم زیرا مستحب است احیاء آن دو شب و اینکه در هر کدام از این دو شب صد رکعت نماز بخواند که در هر رکعت یک حمد و ده مرتبه قل هو الله احد می خواند و هر کس این دو شب را احیاء بدارد به مذاکره علم بهتر است و شایسته است مرد در شب فطر نماز مغرب را سه رکعت بخواند سپس سجده نماید و در سجده بگوید «یا ذالطول یا ذالحول یا مصطفی محمد و ناصره صل علی محمد و آل محمد واغفر لی کل ذنب اذنبته و نسیته و هو عندک فی کتاب مبین» سپس صد مرتبه بگوید «اتوب الی الله عز و جل» بعد از نماز مغرب و عشاء و نماز صبح و نماز عید و ظهر و عصر تکبیر می گوید به همان نحوی که در ایام تشریق تکبیر می گوید به این صورت «الله اکبر، الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد و الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا» نباید در این تکبیر بگوید «و رزقنا من بهیمة الانعام» زیرا این ذکر مربوط به ایام تشریق است.

زکات فطره واجب است که باید مرد زکات خود و تمام خانواده اش که متکفل آنها است از صغیر و کبیر و آزاد و بنده و نر و ماده یک من خرما یا مویز یا گندم یا جو بدهد. از همه بهتر خرما است. هر صاع چهار مد است و یک مد به وزن دویست و نود درهم و نصف درهم است که معادل هزار و صد و هفتاد درهم عراقی است. مثقالی ندارد که قیمت آن خوراکی را طلا یا نقره بدهد می تواند از جائب خود کسانی که تحت تکفل او هستند به یک نفر پردازد ولی نمی تواند فطره یک نفر را به دو نفر بدهد. می تواند فطره را از روز اول ماه رمضان تا روز آخر خارج نماید و آن زکات است تا نماز عید را بخواند. اگر بعد از نماز خارج نمود صدقه می شود و بهترین وقت آن، روز آخر ماه رمضان است. کسی که دارای غلام مسلمان یا ذمی (اهل کتاب) است باید فطره آنها را بدهد. کسی که برایش فرزندی متولد شود، روز عید فطر قبل از ظهر باید فطره او را بدهد اما اگر بعد از ظهر متولد شد فطره ندارد.



همین طور است اگر شخص نبل یا بعد از ظهر مسلمان شد.

حج بر سه قسم است: اقران، افراد، تمتع به عمره تا حج، برای اهل مکه تمتع به عمره تا حج جایز نیست، آنها جز به صورت اقران و افراد نمی توانند انجام دهند به واسطه این آیه «ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» و حدّ کسانی که خانواده آنها در مکه است. اهالی مکه و اطراف آن تا فاصله چهل و هشت مایلی است و کسی که خارج از این فاصله بود جز تمتع به عمره به سوی حج برایش جایز نیست و خداوند غیر آن را نمی پذیرد. اول احرام کشتارگاه و آخرش ذات عرق است و اول آن بهتر است. حضرت رسول صلی الله علیه و آله میقات عراقیان را عقیق و اهل طائف را قرن المنازل و برای اهل یمن یلملم و برای شامیان جحفه و برای اهل مدینه مسجد شجره قرار داده نمی توان احرام بست. قبل از رسیدن به میقات و نمی توان از میقات نیز به تأخیر انداخت مگر به واسطه عذری یا تقیه.

واجبات حج هفت است، احرام و تلبیه های چهارگانه که عبارت است از «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ أَنْ الْحَمْدُ وَالنِّعْمَةُ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» غیر از این نوع تلبیه گفتن سنت است و شایسته است لبیک گو زیاد بگوید «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ» زیرا این تلبیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده طواف بوده، طواف خانه واجب است و در رکعت نماز در مقام ابراهیم نیز واجب و همچنین سعی بین صفا و مروه.

وقوف در مشعر واجب است و هدی تمتع واجب است و سایر اعمال حج سنت و مستحب است. هرکس روز ترویبه هنگام ظهر تا شب را درک کرد تمتع را درک کرده و هرکس روز عید قربان مزدلفه را درک کرد و با او پنج نفر از مردم بودند حج را درک نموده.

در حج جایز نیست از شتر مگر پنج سال تمام که داخل شش شده باشد ولی کافی است در بز و گاو یک سال تمام که داخل سال دوم شده باشد و در گوسفند کافی است یک ساله باشد. نباید قربانی معیوب باشد.

یک گاو ماده برای پنج نفر کافی است، اگر از یک خانواده باشند و گاو نر از



یک نفر و شتر ماده پنج سال تمام برای هفت نفر کافی است و شتر آماده کشتن برای ده نفر که از خانواده‌های مختلف باشند. قریح از شخص ر خانواده‌اش کافی است اگر قربانی کمیاب باشد یک گوسفند از هفتاد نفر کافی است و قربانی را سه قسمت باید کرد، یک سوم را خورد و یک سوم هدیه داده شود و یک سوم را به فقیر باید داد. روزه ایام تشریق صحیح نیست زیرا روز خوردن و آشامیدن و ازدواج است و سنت معمول شده در افطار روز عید قربان بعد از برگشتن از نماز و در عید فطر قبل از خارج شدن به نماز و تکبیر در ایام تشریق در منی است و بعد از پانزده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز چهارم و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز از نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز سوم.

همبستری با زنان در سه صورت حلال می‌شود:

۱- ازدواج با ارث ۲- ازدواج بدون ارث ۳- ازدواج به خریدن. هیچ کس اختیار دار زن نیست تا وقتی بکر و دختر است مگر پدرش. اما اگر شوهر دیده شد (بیوه) هیچ کس اختیار دار او نیست. پدر یا غیر پدر نمی‌تواند او را به ازدواج دهد مگر با رضایتش و مهر معین.

طلاق بجایز نیست مگر به صورتی که قرآن و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حاکی است. قسم در طلاق و در آزاد کردن برده نیست «می‌گوید زن طلاق باشم یا بنده‌ام آزاد باشد». طلاق قبل از ازدواج وجود ندارد و آزاد کردن قبل از مالک شده نیست. هیچ نوع آزاد کردن صحیح نیست مگر در راه خدا باشد.

وصیت میت صحیح نیست مگر تا به مقدار ثلث و هر کس بیشتر از یک سوم وصیت کرده باشد تا یک سوم آن صحیح است. شایسته است مسلمان وصیت برای خویشاوندان خرد که از او ارث نمی‌برند بنماید کم یا زیاد هر که چنین کاری نکند کارش به معصیت خاتمه یافته.

سهم الارث در موقع اضافه شدن برگشت (که سهام از واحد زیاد شود) کسر آن برگشت بیشتر سهم نمی‌کند (که آن را عول می‌گویند، قبلاً توضیح داده شد) با بودن فرزند و پدر و مادر به جز زن و شوهر ارث نمی‌برند.



مسلمان از کافر ارث می برد اما کافر از مسلمان ارث نمی برد. فرزندی که از ملاعنه به وجود آمده باشد (یعنی مرد مدعی شده که زنا کرده وقتی لعان کنند از هم جدا می شوند) پدرش از او ارث نمی برد و نه کس دیگر قبل از پدر، اما مادر از او ارث می برد، اگر مادر نداشته، خاله و دایه‌هایش از طرف مادر ارث می‌برند وقتی لعان کننده اقرار به فرزندی آن فرزند بنماید بچه به او ملحق می‌شود اما زن بعد از لعان بر نمی‌گردد. اگر پدر بمیرد فرزند ارث می‌برد اما اگر فرزند بمیرد پدرش ارث نمی‌برد.

از شرایط دین امامیه یقین و اخلاص و توکل و رضا و تسلیم و ورع و اجتهاد و زهد و عبادت و صدق و وفا و ادای امانت به شخص خوب و بد است ولو قاتل امام حسین علیه السلام باشد و نیکی به پدر و مادر و مروت داشتن و صبر و شجاعت و پرهیز از حرام و ریشه کن نمودن طمع از آنچه مردم دارند و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه خدا با جان و مال با شرائط مخصوصی که دارا است و کمک به برادران و پاداش نیکیها و سپاس منعم و ستایش نیکوکار و قناعت و صله رحم و نیکی به پدران و مادران و حسن مجاورت و همسایگی و دیگران را بر خود مقدم داشتن و مصاحبت اخیار و دوری از اشرار و خوش معاشرت کردن و سلام دادن به همه مردم با اینکه معتقد باشد که سلام خدا به ستمگران نمی‌رسد و احترام پیرمرد مسلمان و احترام به بزرگتر و رحم به کوچکتر و احترام به بزرگ هر فامیل و تواضع و خشوع و زیاد ذکر خدا نمودن و تلاوت قرآن و دعا و چشم‌پوشی و تحمل و خوش رفتاری و تقیه و حسن معاشرت و فرو خوردن خشم و محبت به فقرا و مساکین و شرکت در معیشت آنها و پرهیزگاری در پنهان و آشکارا و نیکی به زنان و بردگان و نگه داشتن زبان جز در راه خیر و حسن ظن به خدا و پشیمانی از گناه و سخاوت وجود و اعتراف به تقصیر ر تمام کارهای نیک و اخلاق پسندیده در دین و دنیا و پرهیز از کارهای بد به طور اجمال و تفصیل و پرهیز از خشم و قهر و تعصب و حمیت و کبر و ترک بزرگ منشی و ترک تحقیر نمودن مردم و نخر و عجب و بدزبانی و فحش و ستم و قطع رحم و حسد و کارهای بد و قسم دروغ و کتمان



شهادت و شهادت به دروغ و غیبت و بهتان و حمایت و ناسزا و لعنت کردن و طعنه زدن و مکر و خدعه و کلاهبرداری و پیمان شکنی و کشتن بی مورد و ظلم و قساوت و ستم و نفاق و ریاء و زنا و لواط و رباخواری و فرار از جنگ و بیابان نشینی بعد از هجرت و عقوق والدین و نیرنگ با مردم و مال یتیم خوردن از روی ستم و نسبت بد دادن به زنان پاک.

این مقدار به طور عجله میسر شد که در مورد مذهب امامیه بنگارم و به زودی شرح و تفسیر این مطالب را می نگارم اگر خداوند توفیق داد پس از بازگشت از نیشابور ان شاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

توضیح: این قسمت از نوشته های شیخ صدوق را ذکر کردیم به واسطه آنکه معظم له از بزرگان فقهای پیشین است و از شخصیت های برجسته پیروان ائمه طاهرین علیهم السلام که پیرو هوی و هوس نبود. به همین جهت عقاید و گفتار او و پدرش را رضی الله عنهما به منزله نص منقول و خبر ماثور از ائمه علیهم السلام دانسته اند.



بخش بیست و هشتم

بعضی از احتجاج‌های علماء و دانشمندان در زمان غیبت

احتجاج طبرسی ۲۸۰ - ۲۸۲.

ابوالعلاء معری طبعی مذهب وارد بر سید مرتضی رحمة الله علیه شد. به او گفت آقا نظر شما دربارہ کل چیست؟ سید جواب داد نظر تو دربارہ جزء. گفت چه می‌گوئی دربارہ ستاره شعری؟ گفتم آنچه تو دربارہ دوران فلک می‌گوئی. پرسید نظر تو دربارہ عدم انتہاء چیست؟ گفتم نظر تو دربارہ جای گرفتن و چرخ چاه چیست؟ پرسید نظرت دربارہ هفت تا چیست؟ گفتم تو خود دربارہ زائد بڑی از هفت تا چه می‌گوئی؟ گفت دربارہ چهار تا چه می‌گوئی؟ جواب دادم دربارہ یکی دو تا نظر تو چیست؟ گفت دربارہ مؤثر چه می‌گوئی؟ گفتم نظر تو دربارہ مونورات چیست؟ پرسید دربارہ دو نحس چه می‌گوئی؟ گفتم دربارہ دو سعد چه می‌گوئی؟ ابوالعلاء متحیر ماند. سید مرتضی رحمة الله علیه در این موقع گفت هر ملحد ملهد است.

ابوالعلاء گفت از کتاب خدا استفاده کرده‌ای ((یا بنی لا تشرک باللہ ان الشرک لظلم عظیم)) از جای حرکت کرده خارج شد. سید مرتضی گفت این مرد از پیش ما رفت دیگر ما را نخواهد دید.

از سید مرتضی شرح این رمزها را پرسیدند. گفت از من راجع به کل پرسید که در نظر او کل قدیم است و با این لفظ کل اشاره به عالمی می‌کند که نام آن را عالم کبیر گذاشته‌اند. پرسید نظر تو دربارہ عالم کبیر چیست؟ جواب دادم تو دربارہ جزء



چه می‌گوئی؟ چون آنها خود جزء را آفریده و محدث می‌دانند که از عالم کبیر به وجود آمده و این جزء عالم صغیر است در نزد آنها. منظورم این بود که اگر صحیح باشد که عالم صغیر محدث و به وجود آمده است، پس عالم کبیر هم محدث و به وجود آمده است زیرا این هم از جنس آن است. طبق عقیده آنها یک شیء واحد نمی‌تواند بعضی از آن قدیم باشد و بعضی محدث. از شنیدن حرف من سکوت کرد. اما ستاره شعری که پرسید منظورش این بود که این ستاره از سیارات نیست. گفتم نظر تو درباره دوران فلک چیست؟ منظورم این بود که فلک در گردش است، پس اهمیت ندارد که شعری ثابت یا سیار باشد.

اما عدم الانتهاء منظورش این بود که عالم نامتناهی است، چون قدیم است. به او گفتم جای گرفتن و گردش به نظر من یک واقعیت است و هر دوی این جای گرفتن و دوران دلیل به انتها است نه متناهی بودن.

اما هفت نا مرادش ستاره‌های سیاری که در نزد آنها صاحب احکام هستند. گفتم به او این باطل است به واسطه آن زائد بری که محکوم به حکمی است. آن حکم ارتباطی به این سیاره‌ها ندارد و آن سیارات عبارتند از: زهره، مشتری، مریخ، عطارد، خورشید، ماه و زحل.

اما چهارتا منظورش طبایع بود. گفتم تو درباره یک طبیعت حرارت که از آن جانوری بوجود می‌آید پوستش به دست می‌خورد بعد همان پوست را روی آتش می‌گذارند اضافات آن آتش می‌گیرد و پوست سالم می‌ماند چون خداوند آن بجنبنده را بر طبیعت آتش آفریده و آتش، آتش را نمی‌سوزاند. یخ در آن گرم‌ها پدید می‌آید با اینکه یک طبیعت است و آب دریا دو طبیعت است. در میان آن ماهیها و قورباغه و مارها و سنگ‌پشت و چیزهای دیگر بوجود می‌آید با اینکه عقیده او اینست که حیوان فقط از چهار طبیعت بوجود می‌آید.

اما مؤثر منظورش زحل است. به او گفتم نظر تو درباره مؤثر و تحت تأثیر قرارگرفته چیست؟ خواستم به او بفهمانم که تمام مؤثرات تحت تأثیر مؤثر دیگر هستند. پس مؤثر قدیم چگونه مؤثر می‌شود؟ اما دو نحس منظورش این بود که آن



دو ستاره از سیارات وقتی با هم جمع می‌شوند از بین آنها سعد بوجود می‌آید. گفتم نظر تو درباره دو سعد چیست که وقتی جمع می‌شوند نحسی از آنها پدید می‌آید؟ این حکمی است که خداوند آن را باطل کرده تا بیننده بفهمند احکام تحت تأثیر ستاره‌ها نیست زیرا شخص متوجه است که وقتی عسل و شکر با هم مخلوط شود از آنها حنظل که تلخ است پدید نمی‌آید و نه علقم. وقتی علقم و حنظل که هر دو تلخند اگر جمع شوند و آمیخته گردد از آنها شیرینی و شکر پدید نمی‌آید. این دلیل بر بطلان گفتار آنها است.

اینکه گفتم هر ملحدی ملهد است. منظورم این بود که هر مشرکی ظالم است زیرا در لغت (الحد الرجل عن الدین اذا عدل عن الدین) الحاد به معنی انحراف از دین است و (الحد) به معنی ستم و ظلم است. ابو العلاء این مطلب را فهمید و به من گوشزد کرد که من فهمیدم منظورت چیست. برای همین آیه «یا بنی لا تشرک بالله» را خواند.

گویند وقتی معری از عراق خارج شد از او راجع به سید مرتضی رحمة الله علیه پرسیدند. این شعر را خواند:

یا سائلی عنہ لما جئت اسأله الا هو الرجل العاری من العار
لو جئته لرأیت الناس فی رجل والدھر فی ساعة والارض فی دار^(۱)

مناظره شیخ مفید و رحمة الله علیه

سید مرتضی در کتاب فصول می‌نویسد: شیخ ابی عبدالله مفید با قاضی ابوبکر

۱- ای کسی که از مقام سید می‌پرسی من وقتی با او ملاقات کردم دیدم شخصی است که نمی‌توان بر او خورده گرفت و خالی از عیب است. اگر او را ببینی خواهی یافت که خصال تمام مردم در او تنها جمع شده و همه روزگار در یک ساعت و تمام زمین در یک خانه پدید آمده.

احمد بن سیار در خانه ابو عبد الله محمد بن طاهر موسوی با هم برخورد کردند و بیش از صد نفر در آن مجلس حضور داشتند که چند نفر از اشراف سادات علوی و بنی عباس و شخصیت‌های برجسته و تجار آمده بودند برای دیدن شریف.

بالاخره چند نفر بحث را در مورد نص بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کشیدند. شیخ مفید رحمه الله علیه به اختصار بیانی در این مورد کرد که مناسب با موقعیت داشت.

قاضی ابوبکر گفت: بفرمائید نص در حقیقت چیست و معنی این کلمه چه می‌باشد؟ شیخ گفت نص یعنی اظهار و آشکار نمودن از این قبیل است سخن عرب که می‌گویند (فلان نص قلوبها) فلان کس شتر جوان و پرتحرک خود را نشان داد و از میان شتران او را مشخص نمود. به همین جهت شاه‌نشین را (منصبه) می‌گویند زیرا کسی که در آنجا نشسته از دیگران ممتاز و مشخص است چون این محل او را مشخص می‌نماید آنجا را (منصبه) می‌گویند. محل ظهور و بروز از این قبیل است نیز گفتار عرب که (قد نص مذهب) وقتی مذهب خود را اظهار و ابراز نمی‌کند از همین موارد است قول شاعر

وجید کجید الریم لیس بفاحش اذا هی نصّته ولا بمعطل

منظورش از (اذا هی نصّته) یعنی وقتی اظهار نماید بعضی شعر را (نصبتی) نقل کرده‌اند باز معنی برگشت به اظهار دارد اما این لفظ در شریعت استعمال شده مطابق همان معنی که قبلاً گفتم اما اگر می‌خواهی درست معنی آن را بدانی می‌گویم: حقیقت نص گفتاری است که خبر از آنچه درباره او سخن گفته شده است بدهد به صورتی که آن را اظهار و آشکار نماید.

قاضی گفت چقدر خوب گفتی و آنچه توضیح دادی واقعاً صحیح و درست بود. اینک بگو بینم اگر پیامبر نص بر امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده پس اظهار و جوب اطاعت او را کرده. وقتی چنین اظهاری بنماید محال است مخفی شود. پس چرا ما چنین اطلاعی نداریم اگر واقعاً طبق گفته شما نص نموده.

شیخ مفید اعلی الله مقامه فرمود: اما اظهار از طرف پیامبر وقوع یافته و مخفی



هم نبوده در حال اظهار آنجناب هر کس در آنجا حضور داشته و کاملاً فهمیده هیچ شک و شبهه‌ای برای او باقی نمانده. اما این سؤال تو که چرا حالا شما اطلاع ندارید و در این زمان برای شما مطلب واضح نیست اگر واقعاً همان طوری که از دل خود خبر می‌دهی اطلاع نداشته باشی علت آن شبهه‌ایست که از طریق این نص بر تو وارد شده زیرا تو منحرف شده‌ای از ینشی که موجب رسیدنت به این حقیقت بشود. اگر با دقت توجه به دلیل بکنی خواهی فهمید و اگر در زمان تو پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتی هرگز شکی برایت نمی‌ماند ولی علت شک تو همان مطلبی است که توضیح دادم.

قاضی گفت ممکن است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطلبی را ابراز و اظهار بنماید در زمان خود و برای کسانی که بعد از او می‌آیند مخفی شود به طوری که آن مطلب را نفهمند مگر با دقت زیاد و استدلال بر آن؟! شیخ مفید جواب داد آری، چنین چیزی امکان دارد بلکه یک مسئله اجتناب‌ناپذیری است برای کسانی که حضور نداشتند در مورد مطلبی اطلاع از آن باید به وسیله درک و استدلال باشد و نمی‌تواند علم ضروری پیدا کند چون از مسائلی است که در آن حضور نداشته جز اینکه استدلال در این باب مختلف است از نظر مشکل بودن و آسانی و سختی و سادگی بنا بر حسب اعتراضاتی که در رابطه با آن می‌شود گاهی ممکن است راه اطلاع خالی از چنین اعتراضاتی باشد که با کوچکترین استدلال مطلب را درک می‌کند و مانند علم ضروری و بدیهی می‌گردد ولی در طریق نص شبهات زیادی شده و اعتراضات فراوانی نموده‌اند که اطلاع و علم در آن مسیر نیست مگر با دقت نظر و استدلال مداوم و زیاد.

قاضی گفت در این صورت با چنین اعتراضی چه اشکالی دارد که پیامبر نص و تصریح نموده به پیامبر دیگری در زمان خود یا پیامبری که بعد از تو قائم مقامش خواهد شد و چنین اظهار و ابرازی نموده شبیه اظهاری که برای امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده و ما از آن اطلاع پیدا نکرده‌ایم چنانچه اطلاع از نص و امامت و اسباب آن نداریم.



شیخ مفید فرمود: این مطلب را نمی توان پذیرفت زیرا علم به این نص برای من و تمام معتقدین به شرع و منکرین آن حاصل است که هر کس ادعای چنین مطلبی را نسبت به پیامبر بنماید که تصریح به رسالت پیامبری دیگر نموده او را تکذیب می کنند اگر واقعیت داشت نباید تمام مردم به باطل بودن آن اعتراف نمایند و تکذیب نمایند کسی را که چنین ادعائی کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت تصریح به پیامبری را بدهد. اگر یک شنونده دایم اظهار بی اطلاعی نماید از چنین مطلبی در رد او استدلالی می نمائی به جز راهی را که می گوئی ولی مطلبی را که ذکر کردی مرا بی نیاز از اعتماد به دیگری کرد زیرا اگر نص بر امامت نیز نظیر نص بر پیامبری دیگری بود، باید همه مدعی بطلان آن شوند و حتی دو نفر پیدا نشود که اختلاف در این مورد بنمایند. همینکه مشاهده می کنیم در مورد امامت امت اسلام به اختلاف گرائیده بعضی معتقدند که تصریح به امامت شده و برخی این نص را منکرند می فهمیم که بین امامت و نص بر پیامبری فرق است.

سپس شیخ مفید رحمه الله علیه فرمود: چرا قاضی انصاف نمی دهد و آن اشکالی که بر خصم می گیرد در مورد خود نمی پذیرد از قبیل نفی آنچه خود معتقد هستند و فرق می گذارد بین خود و بین خصم در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که تصریح به رجم زناکار و انجام آن و محل قطع دست دزد و فعل آن و کیفیت طهارت و نماز و حدود روزه و حج و زکات و انجام آن را نموده و توضیح داده و تکرار کرده و اختلاف در مورد همه اینها نیز وجود دارد و واقعیت در مورد همین نماز و روزه و طهارت و حج با نوعی استدلال کشف می شود و همچنین در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به شق القمر که در زمان حیات خود پیامبر ظاهر و آشکار و مشهور بوده با اینکه گروهی از معتزله و دیگران از مذاهب مختلف و منکرین خدا این را انکار کرده اند و مدعی هستند این مسائل را خبر سبازان و نویسندگان تاریخ ساخته اند و واقعیت ندارد و ما نمی توانیم با مخالفین خود ادعا کنیم که علم ضروری در این جهات وجود دارد ما می گوئیم ادعای آنها اشتباه است، چگونه می تواند خلاص شود از این اشکال که پیامبر تصریح به نبوت پیغمبری دیگر



کرده، گرچه ما علم ضروری به آن نداریم و به چه دلیل رد می‌کند این شبهه را که ممکن است عواملی موجب شده باشد که ما اطلاع از این نص پیدا نکرده‌ایم. چنانچه از همین قبیل عوامل پیدا شده برای کسانی که با او در مورد طهارت و نماز و روزه و حج و شق القمر اختلاف دارند. بین این دو موضوع هیچ فرقی دیده نمی‌شود خلاصه استدلال اینست که برای اثبات اعتقاد خود در این گونه اختلافات قاضی به علم ضروری متکی نمی‌شود بلکه یک نوع استدلال می‌نماید پس چرا برای نص امامت مدعی است که اگر نص بود باید همه می‌دانستند و اختلاف وجود نداشت؟

قاضی در جواب گفت نص بر امامت شبیه مثالهایی که زدید نیست زیرا فرض نص در نظر شما فرضی عام است و اختلافی که در مثالها نقل کردی یک فرض خاص است، اگر درباره عموم بود باید اختلافی به وجود نمی‌آمد.

شیخ مفید فرمود: اکنون آنچه استدلال کردی باطل شد و فساد ادعایت آشکار گردید و احتیاج به استدلال دیگر داری زیرا تو برای رفع خلاف و بوجود آمدن علم گفتی مطلب باید در یک زمان ظاهر باشد و بین مردم شهرت یابد و دلیل دیگری را به آن اضافه نکردی و هیچ مطلب دیگری را برای ایجاد علم شرط نکردی. وقتی ما این مطلب را باطل کردیم و فهمیدی که این استدلال صحیح نیست. از استدلال خویش صرف نظر کردی و به دلیل دیگری چسبیدی و گفتی در آنجا عموم فرض است و در مورد نماز و روزه فرض خاصی است. چنین استدلالی سابقه ندارد و از این شاخ به آن شاخ رفتن دلیل بر مجاب شدن و مغلوب گردیدن است که دلیلی را رها کنی و دلیل دیگری را بچسبی. تازه چه می‌توانی بگوئی در مقابل این ادعا که پیامبر صلی الله علیه و آله نص بر پیامبری نموده باشد که حفظ شریعت او شده باشد و فرض عمل در عبادت خاصه باشد. چنانچه مواردی که ما نقل کردیم نیز موردی خاص بود. آیا می‌توانی فرقی بین آنها بگذاری؟ قاضی دیگر جوابی نداد که قابل ذکر باشد (منظور این است که قاضی فرق گذاشت امامت فرض عام است و نماز فرض خاص اگر نص بر پیامبری را در مورد فرض خاصی چون عبادت ادعا کنند چه فرقی بین این دو خواهد بود؟)



استدلال دیگری از شیعیان

شیخ مفید نقل می‌کند که در ضمن استدلال و محاوره‌ای که بین او و مردی ناصبی شده بود راجع به فضیلت آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شیعی پرسیده: بگو بینم اگر خداوند پیامبر را به رسالت مبعوث نماید بار و بنه خود را کجا خواهد انداخت؟ جواب داد در خانه خویش میان خانواده و فرزندش. شیعی در پاسخ او گفت من نیز علاقه و دوستی خود را جایی پیاده کرده‌ام که پیامبر بار و بنه خود را در آنجا پیاده می‌کند.

از سخنان شیخ مفید در مورد امامت ابابکر از طریق اجماع که شخصی به نام کتبی از او پرسید چه دلیل دارید بر صحیح نبودن امامت ابابکر؟ شیخ در پاسخ گفت دلیل زیاد است من فقط یک دلیل را ذکر می‌کنم که تو بهتر بفهمی و آن دلیل اینست که امت اجماع دارند که امام احتیاج به امام دیگری ندارد و تمام امت اجماع نموده‌اند بر اینکه ابابکر بالای منبر گفت «ولیتکم و لست بخیرکم فان استتمت فاتبعونی و ان اعوججت فقومونی» من فرمانروای شما شده‌ام با اینکه بهترین شما نیستم. اگر در طریق مستقیم بودم پیروم شوید ولی اگر راه کج پیمودم مرا به راه راست بدارید.

او خود اعتراف نمود که احتیاج به رعیت دارد و نیازمند به آنها است در تدابیر امور و این مطلب را همه خردمندان قبول دارند کسی که احتیاج به مردم داشته باشد احتیاج او به امام بیشتر است. وقتی ثابت شد احتیاج ابابکر به امام با امامتش باطل می‌شود به دلیل اجماع بر اینکه امام احتیاج به امام دیگر ندارد.

کتبی دیگر نتوانست حرفی بگوید و اعتراض بنماید ولی در آن جلسه مردی معتزلی مذهب به نام عززالت حضور داشت که زبان گشوده گفت چرا این حرف رانزدی که امت نیز اجماع دارند بر اینکه قاضی احتیاج به قاضی ندارد و امیر محتاج به امیر دیگری نیست. بنابراین باید امراء نیز معصوم باشند یا خارج از اجماع شویم. شیخ مفید فرمود: اگر ساکت می‌شدی بهتر از این حرف بود. خیال نمی‌کردم



چنین اشتباهی بکنی یا بی اعتباری، دلیلی که ذکر کردی بر تو پوشیده باشد زیرا در موردی که نقل کردی اجماعی وجود ندارد بلکه اجماع برخلاف آن است زیرا امت اتفاق دارند بر اینکه قاضی که از امام مقامش کمتر است احتیاج به قاضی که امام است دارد. همین مطلب باطل می‌کند استدلال تو را مگر اینکه منظورت از امیر و قاضی خود امام باشد که در این صورت او احتیاج به قاضی یا امیر دیگر ندارد و این بی‌نیازی به واسطه عصمت و کمالی است که در او هست. اینک چگونه توانستی ما را ملزم نمائی؟ شخص معترض نتوانست حرفی بزند.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه

مردی معتزلی به نام ابی عمر و شوطی به ایشان گفت مگر امت بر این اجماع ندارند که ظاهر ابابکر و عمر اسلام بود؟ در جواب او گفت چرا اجماع امت بر این است که آنها تا مدتی ظاهراً مسلمان بودند. اما اینکه اجماع داشته باشند که در تمام عمر مسلمان بودند چنین اجماعی وجود ندارد چون همه اتفاق دارند که آنها مشرک بودند و گروهی نیز معتقدند که آن گروه تعدادشان کم نیست بر اینکه آن دو پس از مسلمان شدن ظاهری کافر شدند بواسطه انکار نص و در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله نفاق از آنها سرزد.

شوطی گفت اشکالی که من می‌خواستم بنمایم با استدلالی که کردی باطل شد. خیال می‌کردم در مورد استدلالی که من کردم تو به اطلاق می‌پذیری. شیخ مفید فرمود: اینک فهمیدی عقیده من چیست و متوجه شدی که منظورم چه بود که اجازه ندادم از آن استفاده نمائی. اینک تو را مجبور می‌کنم به قبول مطلبی که می‌خواستی خصم را به آن دچار نمائی.

آیا امت اجماع ندارند بر اینکه هر کس شک در دین خدا داشته باشد و در نبوت مشکوک شود اعتراف به کفر نموده و اقرار به آن کرده؟ جواب داد چرا. شیخ فرمود: تمام امت قبول دارند که عمر بن خطاب گفت من هیچ روز شک



نکردم از روزی که مسلمان شدم مگر روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مکه از در صلح درآمد من خدمت ایشان رسیدم و گفتم مگر تو پیامبر نیستی؟ فرمود: چرا. گفتم مگر ما مؤمن نیستیم؟ فرمود: چرا. گفتم پس به چه جهت این پستی را پذیرفتی برای خود و به آنها این موقعیت را دادی؟ فرمود: این پستی نیست، این برای تو بهتر است.

گفتم مگر تو وعده ندادی که ما داخل مکه خواهیم شد؟ فرمود: چرا. گفتم پس چرا ما وارد نشدیم؟ فرمود: من به تو گفتم و وعده دادم که امسال وارد خواهیم شد؟ گفتم نه. فرمود: به زودی وارد خواهید شد ان شاء الله تعالی.

پس عمر به شک خود اعتراف نمود و تردیدی که درباره نبوت داشت و موارد شک و علت بوجود آمدن آن را هم اعتراف کرد به این مطلب اجماع بوجود می آید بر کفر او. بعد از اظهار ایمان و اعتراف خود به این مطلب.

گروهی از ناصبی ها گفته اند بعد عمر یقین پیدا کرد. یعنی بعد از شک و تردید یقین پیدا کرد و بعد از کفر به ایمان گرائید. نمی توانیم حرف آنها را بپذیریم چون دلیلی ندارند و همان اجماع بر اینکه کافر شده، مورد اعتماد ما است.

گویند نتوانست حرفی بزند جز اینکه گفت تا کنون نشنیده بودم کسی ادعای اجماع بر کفر عمر نماید تا شیخ فرمود حالا فهمیدی و برایت ثابت شد. به جان خود سوگند یاد می کنم که این مطلب را کسی قبل از من استدلال نکرده اگر جوابی داری بگو. اما آن شخص جوابی نداشت که بگوید.

استدلال دیگر شیخ مفید

در خانه ابو عبدالله محمد بن محمد بن طاهر رحمة الله علیه مردی از روحانی نمایان به نام ورثانی بود که از جمله رجال بافهم آنها به شمار می رفت. رو به شیخ نموده گفت مگر مذهب تو این نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم از خطا بوده و اشتباه و سهو و غلط برایش رخ نداده دارای نفس کامل و بی نیاز از مردم



بوده است. شیخ مفید گفت چرا همینطور بوده. آنجناب گفت پس در مورد این آیه چه می گوئی که خداوند می فرماید «وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله». مگر خداوند به او دستور نداده که در رای و اظهار نظر از آنها کمک بگیرد و او را نیازمند به مشاورت ایشان کرده. چگونه ادعای تو صحیح است یا ظاهر این آیه قرآن و عمل پیامبر صلی الله علیه و آله؟

شیخ در جواب گفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اصحاب خود مشورت نکرد به اینطور که نیازمند برای آنها باشد و نیازی به مشورت آنها نداشت چنانچه تو خیال می کنی، بلکه مشورت او جهت دیگری داشت که برایت توضیح می دهم و توضیح آن چنین است که ما معتقدیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ارتکاب کبائر معصوم است گرچه تو در انجام صغائر با ما مخالف هستی. به اجماع تمام مسلمانان کاملترین خلق و صاحب نظرترین آنها و عاقلترین ایشان بود و از همه تدبیر و اندیشه اش محکم تر بود. ارتباط بین او و خدا پیوسته برقرار بود و ملائکه پیوسته بر او نازل می شدند و او را مدد نموده در راه تهذیب کمک بودند و او را از مصالح و واقعیات مطلع می کردند. وقتی دارای چنین امتیازاتی باشد دیگر نیازی به اظهار نظر دیگران نداشت زیرا هر کس را نام ببری پائین تر از پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و مشورت کردن با دیگران برای استفاده از اظهار نظر آنها است و اقتباس از نظرش وقتی بداند که او صاحب نظرتر است و دارای تدبیر و اندیشه محکمتری است یا عقل کاملتری دارد و یا این احتمال را بدهد. اما وقتی بداند که او در این موارد پائین تر از خود اوست دیگر بجای استفاده و استعانت باقی نمی ماند زیرا کامل احتیاجی به ناقص ندارد در راه رسیدن به رشد و کمال چنانچه عالم به جاهل نیازمند نیست در راه رسیدن به مسائل علمی آیه نیز با مضمون خود شاهد همین مطلب است. مگر توجه نداری که خداوند می فرماید «وشاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله» انجام امر را به تصمیم پیامبر و در اختیار او می گذارد نه به رأی و صوابدید آنها. اگر امر به مشورت با آنها کرده بود تا راه خطا را از صواب تشخیص دهد باید می فرمود «فاذا أشاروا علیک فاعمل» وقتی رأی دادند به آن عمل کن و اگر اتفاق در



اظهار نظری داشتند خلاف نظر آنها عمل نکن در اینصورت انجام کار مؤکول به اظهار نظر آنها می‌شد نه تصمیم خود پیامبر صلی الله علیه و آله. اما آیه به صورتی که ملاحظه می‌کنی نازل شده و توهم شما صحیح نیست اما اینکه باید آنها را دعوت به مشورت نماید هدف اینست که آنها را به الفت و همبستگی وادارد و در موقع تصمیم‌ها از آداب و سنن پروردگار بیاموزند. هدف از مشورت این بوده نه احتیاج به مشورت آنها داشته باشد. جز اینکه در اینجا وجه دیگری هم هست آشکارا و واضح و آن اینست که خداوند به او اعلام کرد که در میان امت کسانی هستند که انتظار ناراحتی‌ها را دارند و فتنه‌انگیزی می‌کنند و پنهانی به دشمنی او می‌پردازند و خشم خویش را پنهان می‌کنند و پیوسته در راه از میان بردن امر رسالت هستند و راه نفاق می‌پیمایند. اما آنها را نام نبرد و نه معرفی کرد و در این آیه می‌فرماید «و من اهل المدينة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم». و در این آیه می‌فرماید «و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یریکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون». و در این آیه می‌فرماید «یحلفون لکم ترضوا عنهم فان رضوا عنهم فان الله لا یرض عن القوم الفاسقین». و می‌فرماید «و یحلفون بالله انهم لمنکم و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون». و می‌فرماید «و اذا رایتهم تعجبک اجسائهم و ان یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسنده یحسبون کل صیحة علیهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یوفکون». و می‌فرماید «و لا یأتون الصلاة الا و هم کسالی و لا ینفقون الا و هم کارهون». و می‌فرماید «و اذا قاموا الی الصلاة قاموا کسالی یراؤون الناس و لا یذکرون الله الا قلیلاً». خداوند در آیه دیگر پس از این که فی الجمله آنها را معرفی می‌کند، می‌فرماید «و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتمهم بسیاهم و لتعرفنهم فی لحن القول».

آنها را به بذریاتی معرفی می‌کند و راه شناسائی آنها را در نفاقی که دارند در گفتار زشت خود مشخص می‌کند. بعد دستور می‌دهد با آنها مشورت نماید تا از گفتار آنها پی به باطنشان ببرد زیرا نصیحت کننده باطن خود را در مشورت آشکار می‌کند خیانتکار و منافق نیز از حرف زدنش معلوم می‌شود. هدف از مشورت



شناسائی آنها بود مگر در شورتی که راجع به بدر نمود. نیت فاسد آنها در مورد اسیرها معلوم نشد و آنها را سرزنش نمود و دغلبازی آنها را آشکار کرد. در این آیه می فرماید «ما كان لنبی ان یكون له اسرى حتى یشخن فی الارض تریدون عرض الدنیا واللہ یرید الآخرة واللہ عزیز حکیم» ❦ لو لا کتاب من اللہ سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم» که آنها را مورد سرزنش قرار می دهد و آنها را با این رأیی که داده اند توبیخ می نماید و برای پیامبر صلی الله علیه وآله وضع آنها را توضیح داد. معلوم می شود که مشورت نه از جهت احتیاج به اظهار نظر آنها است. هدف از مشورت همین بود که ذکر شد.

یک نفر از حاضران به نام جراحی گفت سبحان الله تو ابابکر و عمر را منافق می دانی؟ خیال نمی کنم شما هم چنین منظوری داشته باشی. و در جنگ بدر با غیر آنها مشورت نکرد. اگر آن دو منافق بودند که ما نمی توانیم چنین حرفی را تحمل کنیم و صبر نخواهیم کرد و نمی توانیم این نسبت را بشنویم و اگر ز منافقین نبودند. همان حرف اول را بپذیر که گفתי پیغمبر می خواست آنها را عادت به مشورت بدهد و راهنمایی کند که در کارها چکار کنند.

شیخ مفید در جواب او گفت این طریقه بحث و استدلال نیست. چنین برخوردی متکبرانه و از روی بزرگ منشی است نه استدلال و برهان. ما شخص معینی را ذکر نکردیم یک توضیح اجمالی دادیم. اما شیخ آنها را مشخص کرد و لزومی هم نداشت که مشخص شود.

اما جناب وراثانی با صدای بلند فریاد زد صحابه مقامشان بالاتر از آن است که نسبت نفاق به آنها بدهند چه رسد صدیق و فاروق و داد و فریادهائی از این قبیل که بازاریها و ستمگران و آشوب طلبان می کنند به راه انداخت.

شیخ مفید گفت این سروصدها را رها کن. اگر می توانی دلیل بیاور و برای گشودن راه حل مطلبی ذکر کن و گرنه توضیح کافی داده شد و حق آشکار گردید به کوچکترین سعی و کوشش و الحمد لله رب العالمین.



استدلال دیگر از شیخ

یکی از اصحاب شیخ مفید رحمه الله علیه گفت معتزلیان و حشویها مدعی هستند که جلوس ابابکر و عمر با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عریش و سایبان از جهاد امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیر افضل بوده. اگر آن دو بهترین خلق نبودند این امتیاز را نمی یافتند که با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عریش همنشین باشند. چگونه می توان استدلال را دفع نمود.

شیخ فرمود در جواب باید جریان را معکوس نمود و داستان را زیر و رو کرد به این صورت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر می دانست آنها مبارز هستند و جهاد می نمایند و با این پیکار و جهاد مستوجب ثواب و درجه آخرت می شوند نباید مانع آنها می شد از رسیدن به چنین مقام و منزلتی که بهترین مقام و عالی ترین مرتبه است و از قعود و خودداری از جنگ بسیار با ارزشتر است به صریح آیه که می فرماید «لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً».

وقتی می بینیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانع این فضیلت و مقام برای آنها می شود و آن دو را با خود می نشاند می فهمیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دانسته اگر آن دو به جنگ پردازند کاری از پیش نمی برند و خراب خواهند کرد یا فرار می کنند و برمی گردند چنانچه در جنگ احد و خیبر و حنین انجام دادند و این به ضرر مسلمانان است و اعتمادی نبود که موجب سستی و پائین آمدن توان رزمی آنها شود که شیخین فرار اختیار کنند یا از ترس و ناراحتی پناه به مشرکان ببرند و امان بخواهند یا مفاصد دیگری که خداوند مطلع بوده و ممکن است لطفی خداوند به امت کرده که آنها را از مبارزه و جنگ باز داشته و آنچه آنها توهم کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را با خود نگه داشته تا از رأی و نظر ایشان استفاده نماید،

قبلاً ثابت شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کامل بوده و آنها به مرتبه کمال او نمی رسیدند و معصوم بوده که آنها معصوم نبوده اند و موید به ملائکه بوده که آنها



نبوده‌اند و قرآن به او وحی می‌شد که به آنها نمی‌شده. پس چه احتیاجی به آنها داشته با توضیحاتی که دادیم جز اینکه کوردلی و نادانی و کمی اعتقاد موجب چنین عقیده‌ای بشود.

آنچه این مطلب را آشکار می‌کند و هدف از نشستن آنها را در عرش واضح می‌نماید، آیه شریفه است ((ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان هم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التوریه و الانجیل و الفرقان)).

این دو نفر یا مؤمن بوده‌اند یا غیر مؤمن. اگر مؤمن بوده‌اند که خداوند جان آنها را خریده بود با جنگی که موجب کشته شدن شود که حریف را بکشند یا حریف آنها را بکشد.

اگر آنها چنین بودند نباید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حائل می‌شد بین آنها و شرطی که با خدا کرده بودند و همینکه مانع شده به ما می‌فهماند که آنها دارای این مزایا نبوده‌اند که بعضی از نادانان برای آنها معتقدند و مسئله عرش خود یک نوع وبال و گرفتاری برای آنها است نه مقام و مزیت و برعکس موجب نقص و اشکال می‌شود. به منت خدای متعال.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمة الله علیه

شیخ مفید اعلی الله مقامه می‌گوید ابوالحسین خیاط گفت مردی از معتقدین به امامت، پیش من آمد که مدعی بود رئیس آنها گفته است پرس از ابوالحسین خیاط این فرمایش پیامبر در آیه قرآن که به ابابکر می‌گوید «لا تحزن» محزون نباش. آیا ترس ابابکر اطاعت خدا بوده یا معصیت. اگر اطاعت خدا بوده لازم می‌آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از طاعت خدا نهی نموده باشد و اگر معصیت بوده، لازم می‌آید که ابابکر معصیت کرده باشد. به او گفتم امروز از جواب صرف نظر کن ولی برو پیش او و از این آیه که خداوند به موسی می‌فرماید «لا تخف» مترس سؤال کن که خوف



موسی یا معصیت بوده یا اطاعت. اگر اطاعت بوده خدا از اطاعت نهی کرده و اگر معصیت بوده باید موسی دچار معصیت شده باشد.

خیاط گفت آن مرد رفت و بعد برگشت. پرسیدم اشکال مرا برایش گفتم؟ جواب داد آری. پرسیدم چه جواب داد؟ گفت به من دستور داد که با تو ننشینم. شیخ مفید می فرماید من در صحت این داستان مشکوکم. گمان می کنم خیاط این جریان را ساخته باشد. اگر راست می گفت که یکی از رؤسای شیعه چنین سوالی را کرده است باید در جواب اشکال او گیری نمی کرد و جوابش را می داد. باید خیاط این داستان را ساخته باشد تا بدینوسیله به مردم اعلام کند که شیعه نمی تواند جواب بدهد.

اما من به او و یارانش می گویم فرق بین این دو مرد بسیار واضح است. به اینصورت که اگر ما باشیم و ظاهر آیه «لا تخف» خطاب به حضرت موسی و این آیه خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «لا یحزنک قولهم» و شبیه اینگونه خطابها به انبیا علیهم السلام قطع پیدا می کنیم که نهی و بازداشتن از کار قبیحی است که سزاوار سرزنش می شوند؛ چون ظاهر آیات نهی است «لا تفعل»، چنانچه ظاهر گفتار مخالف این نهی امر حقیقی است مانند «افعل» اما از این ظاهر به واسطه یک دلیل عقلی عدول می کنیم که چاره ای جز آن نداریم. چنانچه وقتی دلیلی نداشته باشیم برای عدول از ظاهر، همان ظاهر را صحیح می دانیم.

دلیلی که ما را از ظاهر آیه عدول می دهد عصمت انبیاء است که گواهی است بر انجام ندادن خطا و گناه. وقتی اجماع امت بر این قرار گرفت که ابابکر معصوم نیست مانند انبیاء لازم است آیه را به معنی ظاهر آن گرفت که نهی و کار ناشایست است. به همین جهت مورد نهی قرار گرفته که ادامه ندهد، چون دلیلی نیست که ما را از ظاهر آیه منصرف نماید از قبیل عصمت. خبری هم از خداوند و پیامبرش در این مورد نرسیده پس آنچه خیاط ایراد کرده باطل می شود. او در حقیقت رئیس معتزلیان است و معلوم می شود استدلالش بجائی بند نیست و تأیید مدعای ما را می نماید، آنچه از مشایخ و دانشمندان شیعه نقل شده که خداوند هر جا سکینه و آرامش را بر



پیامبر صلی الله علیه و آله و بر آنها نازل نموده، آیات قرآن شاهد این مطلب است «یوم حنین اذا عجزتکم کثرتکم فلن تغن عنکم شیئاً وضاعت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین». ولی در غار که جز ابابکر کس دیگری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود سکینه را اختصاص به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دهد نه ابابکر و او را شریک پیامبر صلی الله علیه و آله نمی نماید و در آیه می فرماید «فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها». اگر او مؤمن می بود باید سکینه و آرامش را به او هم می دادند مانند سایر مؤمنین به جهت همان کار ناشایستی که در غار از او سر زد که عبارت از حزن او بود. نهی متوجهش گردید تا این حزن را ادامه ندهد چون خداوند او را از سکینه ای که به مؤمنین ارزانی داشته در مواردی که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده اند محروم نموده که آیات قرآن شاهد این مطالب است و برای کسی که دقت کند واضح و آشکار است.

شیخ مفید می فرماید این استدلال، گروهی از ناصبیان را متحیر نموده و دلتنگ کرده و در فکر چاره برآمده اند که راه خلاصی از این استدلال پیدا نمایند و به اختلاف راه حل هائی بیان کرده اند و مجموعاً آنچه نقل کرده اند دلیل بر ضعف عقل و اشتباه آنها و گمراهی اوست. بعضی گفته اند سکینه و آرامش بر ابابکر نازل شده چون او ترسان و ناراحت بود ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطمئن و آسوده می نمود. مسلم است که آرامش خاطر احتیاج به سکینه ندارد ولی خائف و ترسان احتیاج به سکینه دارد.

شیخ مفید می فرماید با این استدلال مرتکب جنایت شده اید که طعن بر کتاب خدا می زنید زیرا اگر ادعای شما صحیح باشد نباید در روز بدر و حنین نیز بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شود چون در آن دو روز نیز خائف و ترسان نبوده و مطمئن بوده و یقین داشته که فتح با اوست و خداوند بر تمام ادیان او را پیروز می نماید. گرچه مشرکان نخواستند باشند و آیاتی که صریحاً نزول سکینه را بر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصریح می فرماید این استدلال را بی ارزش و بر باد می دهد.



اگر بگوئید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این دو مورد خائف بوده ولی اظهار نمی کرده به همین جهت سکینه بر او نازل شده است، ما همین ادعای شما را در غار هم می کنیم پس چرا شما قبول نمی کنید.

اگر بگوئید پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاج به سکینه در هر حال داشته تا ترس از او زائل شود و هرگز دچار بیم و هراس نشود، باین ادعا حرف قبلی خود را باطل کرده اید با اینکه نص صریح قرآن مخالف ادعای شما است.

«فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها» خداوند در این آیه به مردم اطلاع می دهد کسی که سکینه بر او نازل نموده همان کسی است که او را تأیید کرده بوسیله ملائکه. وقتی ضمیرها در نزول سکینه و تأیید و ضمیر از اول آیه یک نفر باشد «الا تنصروه فقد نصره الله» تا این قسمت آیه «و ایده بجنود لم تروها» و هرگز نمی تواند دو فرد باشد چنانچه نمی تواند در این کلام دو نفر را منظور داشته باشد «لقیت زیداً فاکرمته و کلمته» که زید را دیدم و او را احترام کردم و با او صحبت نمودم. نمی تواند ابتدای کلام مربوط به زید باشد ولی کرامت و احترام مربوط به عمر و یا خالد یا بکر باشد. وقتی به اتفاق امت موید به ملائکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد ثابت است که سکینه نیز به او اختصاص دارد نه رفیقش و این مطلبی است که شبهه ای در آن نیست.

بعضی از آنها گفته اند سکینه گرچه اختصاص به پیامبر اکرم داشته اما دلیل بر نقص ابابکر نیست زیرا احتیاج به سکینه رئیس دارد و نه مرئوس و تابع. در جواب آنها باید گفت این رد خدا است زیرا خداوند در بدر و حنین بر مرئوس ها و متبوعین نازل کرده و در جاهای دیگر بنا بر آنچه شما گفتید لازم می آید خداوند سکینه را در این موارد به کسانی داده باشد که احتیاجی نداشته اند و چنین کاری عبث و بیهوده است. خداوند منزله است از چنین نسبتی.

شیخ فرمود در اینجا شبهه ای است که می توان آن را ایراد کرد و از شبهه قبلی قوی تر است جز اینکه آنها این اشکال را متوجه نشده اند. خیال نمی کنم به خاطر هیچکدام از آنها رسیده باشد و آن اینست که بگوئیم خداوند دو چیز را ذکر کرده، بعد،



از یکی به کنایه تعبیر نموده. این کنایه مربوط به هر دوی آنها است نه یکی مانند این آیه «الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله» لفظ کنایه از فضا فقط آورده شد با اینکه منظور طلا و نقره هر دو هست و شاعر هم می گوید:

نحن بما عندنا و انت بما عندك راض و الامر مختلف

منظورش اینست که «نحن بما عندنا راضون و انت راض بما عندك» یکی را ذکر کرده و دیگری را ذکر نموده. همینطور خداوند می فرماید «فانزل الله سکینته علیه» و هر دو را مورد نظر داشته باشد.

جواب از این اشکال به توفیق خدا چنین است. اختصار به کنایه با ذکر یکی از موارد و تعمیم حکم به همه یک نوع مجاز و استعاره ایست که اهل زبان در موارد بخصوصی به کار برده اند و در قرآن هم تعداد معینی بکار برده شده. استعاره استعمال اصلی نیست که در همه جا اجرا شود و نمی توان بر آن قیاس نمود و ما نمی توانیم ظاهر قرآن را رها کنیم و از استعمال حقیقی صرف نظر نمائیم و به استعاره متوسل شویم مگر مجبور باشیم با اینکه دلیلی در آیه «فانزل الله سکینته علیه» نداریم که ما را ملزم نماید غیر از کسی که مراد هست از نازل شده سکینه بر او دیگری را هم به استعمال کنائی منظور نمائیم.

مطلب دیگر اینکه عرب این استعمال را به کار می برد. وقتی که معنی معروف باشد و اشتباه پیش نیاید در چنین صورتی یکی را ذکر می کند و هر دو را منظور می نماید به جهت اختصار چون جای اشتباه نیست و تردید بوجود نمی آید اما در صورتی که معروف نیست و اشتباه پیش بیاید چنین استعمالی را روا نخواهد داشت و هر که به کار برد کارش لغز و معما است. مگر نمی بینی که خداوند می فرماید «والذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها» هر کس بشنود می داند منظور انفاق نکردن طلا و نقره هر دو است با قرینه ای که قبلاً ذکر نموده از کراهت نسبت به ذخیره نمودن و برهم انباشتن طلا و نقره که مانع انفاق آنها است وقتی هر دو را در مورد ذخیره کردن آورد و حکمی به آن دو داد که شاهد و گواه است بر اینکه انفاق نیز مربوط به هر دو است که از جهت اختصار یکی را بیان نموده. خداوند در این آیه



می فرماید «و اذا رأوا تجارة أو لهواً انفضوا اليها» دیدن تجارت و لهو هر دو را سبب و مانع از یاد خدا دانسته و با این قرینه هیچ تردیدی به وجود نمی آید که خیال کنند یکی را مانع قرار داده بکله منظورش هر دو است چون اگر یکی را منظور نماید کلام از فائده عقلانی خالی خواهد بود. با توجه به همین مطلب کافی است که اشاره ای بنماید همچنین آیه شریفه «و الله و رسوله احق ان يرضوه». در این آیه چون نام خدا را تصریح نموده و پیامبر را نیز یاد کرده معلوم می شود این رضایت مربوط به هر دو است و گرنه ذکر خدا و رسول در اول آیه لزومی نداشت و مفید فایده ای نبود. همچنین قول شاعر «وانت بما عندك راض و الامر مختلف» اگر قبلاً نگفته بود «و نحن بما عندنا» نمی توانست اختصار به یکی بنماید و دیگری را ذکر نکند زیرا اگر از جمله اول «راضون» را ساقط شده ندانیم کلام بی فایده می شود «نحن بما عندنا» چه هستیم باید بگوئیم ما هم آنچه نزد ما است راضی هستیم چون چنین معنایی در نزد مخاطب و اهل فهم کاملاً معلوم است. بجای است از جهت اختصار و ایجاز یکی را بیان کند و دیگری را به کنایه منظور نماید اما آیه شریفه «فانزل الله سكينته عليه» اینطور نیست زیرا معنی کامل و تمام است با نزول سکینه بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نه بر رفیق مصاحب او در غار هیچ احتیاجی به برگرداندن ضمیر به هردو نیست با اینکه ضمیر در حقیقت کنایه از یک نفر است و ظاهر استعمال عرب هم همین است. اگر هردو را در نظر داشته باشد اشتباه پیش می آید و یک نوع پرده پوشی و لغزگوئی است.

زیرا در صورتی که ضمیر را در استعمال برای همه به کار برند ولی منظور یک فرد باشد موجب اشتباه می شود. همینطور اگر ضمیر مربوط به یک نفر باشد و منظور از آن همه باشند باز اشتباه پیش خواهد آمد با اینکه دلیلی هم وجود ندارد که چنین منظوری را معنی نماید و کلام هم در صورتی که مربوط به همان یک نفر باشد کامل و بی اشکال است. مگر نمی بینی اگر گوینده ای بگوید «لقيت زيدا و معه عمر و فخطبت زيدا و ناظرته» زید را دیدم که عمر و هم با او بود. با زید صحبت کردم و



مناظره نمودم.

اگر منظورش صحبت و مناظره کردن با هر دو باشد چنین استعمالی حالت لغز و معما دارد زیرا جمله دارای قرینه‌ای نیست که نشان دهد مناظره با هر دو بوده. اگر این جمله را مانند آیات گذشته بدانیم یک نوع جهالت و نادانی است چون خیلی فرق بین آیات و این جمله «لَقِيتَ زَيْدًا» هست و تناسبی بین آنها وجود ندارد.

دلیل دیگر اینکه ضمیر دوم در آیه «فانزل الله سكينته عليه و ائده» مسلماً اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. دیگر صحیح نیست که ضمیر اول به هر دو نسبت داده شود و غیر پیامبر را هم شامل گردد. چون در زبان عرب سابقه ندارد کنایه‌ای مربوط به دو نفر باشد و کنایه بعد مربوط به یک نفر از آنها باشد. در قرآن نظیری و مشابهی وجود ندارد و نه در اشعار عرب و نه در هیچ سخنی و چون «ه» در آیه «و ائده بجنود لم تروها» به اتفاق اختصاص به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد ثابت می‌شود که «ه» در قسمت اول «وانزل الله سكينته عليه» هم کنایه از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است نه دیگری و معلوم شد این آیه با تمام مثالها و اشعار فرق آشکاری دارد. خداوند راهنمای حقیقت است.

مناظره‌ای از شیخ مفید

مردی از پیروان عقائد کرابیسی به شیخ مفید گفت: من جسورتر از شیعیان ندیده‌ام در ادعای محالی که می‌کنند زیرا آنها مدعی هستند آیه «انما يريد الله ليهذب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیراً» درباره علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده با اینکه ظاهر آیه درباره ازواج و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است. اگر ظاهر آیه را دقت کنید می‌بینید سیاق آیه فقط در مورد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است و هیچ شاهی بر مدعای آنها در آیه وجود ندارد. شیخ مفید در جواب او گفت: جسورترین مردم در ارتکاب باطل و منکرترین



آنها نسبت به واقعیتها و نادانترین ایشان کسی است که ادعای تو را بنماید و مخالفت با اجماع کند به دلیل اینکه خلافتی بین امت وجود ندارد. بعضی از آیات قرآن اول آن مربوط به چیزی است و آخر آن مربوط به چیز دیگر و وسط آیه اختصاص به مطلبی دارد که اول آن مربوط به مطلب دیگری، موافق و مخالف، نقل کرده اند که این آیه در خانه ام سلمه نازل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خانه بوده با علی علیه السلام و حضرت فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام که آنها را داخل بمبائی خیری نمود و فرمود «اللهم هؤلاء اهل بیتی» خداوند این آیه را نازل فرمود «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» آیه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرائت فرمود. ام سلمه گفت آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: تو عاقبت به خیری. نفرمود تو از اهل بیت من نیستی. حتی اصحاب حدیث نقل کرده اند عمر از این آیه سؤال کرد به او گفتند از عایشه پرس. عایشه گفت این آیه در خانه خواهرم ام سلمه نازل شد، از او پرسید او بهتر از من می داند. هیچ یک از ناصبیان و راویان شیعه اختلافی در مورد این آیه به صورتی که گفتند ندارند.

حمل آیات قرآن را به صورتی که روایت رسیده بهتر است از اینکه توجیه و تفسیر از روی ظن و گمان بکنیم با اینکه خداوند شاهدهی بر صحت ادعای ما در خود آیه قرار نداده زیرا می فرماید «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» و زدودن رجس امکان ندارد مگر با عصمت زیرا گناه از پلیدترین رجسها است و این که خداوند می فرماید اراده کرده رجس را برطرف نماید خبر و اطلاع از وقوع این کار است نه اراده ای که به وسیله آن لفظ امر، امر می شود خصوصاً که اراده را در این آیه قدیم بدانیم و اراده در این آیه فرق دارد با اراده ای که در این آیه است «یرید الله لیبین لکم» و این آیه «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» زیرا اگر هر دو به یک معنی باشد دیگر معنی ندارد که اختصاص به اهل بیت داشته باشد زیرا اراده ای که مقتضای خبر و بیان است شامل همه مردم می شود چنانچه در تفسیر و معنی آن ذکر شده. وقتی می بینیم این اذهاب رجس را اختصاص



به اهل بیت علیهم السلام داده دلیل است بر اینکه اراده از بین بردن رجس به معنی انجام کار است و این خود موجب عصمت است طبق توضیحی که دادیم و اینکه تمام امت اتفاق دارند بر اینکه زنان پیامبر معصوم نبوده‌اند خود دلیل است بر اینکه آیه مربوط به زنان پیامبر نیست مضافاً بر اینکه اگر کسی عارف به زبان باشد چنین ادعائی را نخواهد کرد و نه توهم آن را می‌نماید زیرا بین عربی زبانان هیچ اختلافی نیست که جمع مذکر با میم و جمع مؤنث با نون و هرگز علامت مذکر را برای مؤنث به کار نبرده‌اند نه بطور حقیقی و نه مجازی و چون می‌بینیم خداوند ابتدای آیات را اختصاص به بانوان پیامبر صلی الله علیه و آله داده و جمع آنها را با نون مؤنث ذکر کرده و فرموده است «یا نساء النبی لستن کاحد من النساء اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض» تا این قسمت آیه «و اطعن الله و رسوله» بعد خطاب را از آنها برداشته بعد از این فاصله و جمع مذکر آورده و فرموده است «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» وقتی جمع را به وسیله (میم) ذکر نموده و (نون) را ساقط کرده می‌فهمیم خطاب متوجه اشخاص قبل نیست. به همان دلیل استعمال عرب بعد باز خطاب را متوجه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌کند و می‌فرماید «و اذکرن مایتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة ان الله کان لطیفاً خبیراً»

با این تغییر خطاب توجه داده که این طهارت و عصمت و فضیلت عالی اختصاص به آل محمد صلی الله علیه و آله دارد و جای هیچ ادعائی نیست که بگوئید در زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مردی را هم در نظر گرفته‌اند غیر از زنان ما تذکری به حد مردی نرسید (مثلاً بچه است) منظور بوده از باب تغلیب جمع را مذکر آورده‌اند. وقتی چنین ادعائی مکان نداشت و خطاب به زنان غیر ممکن بود غیر آنها جز اهل بیت یعنی همانهایی که ذکر کردیم کس دیگری نیست که روایت هم مؤید این مطلب است چنانچه توضیح داده شد.



استدلال شیخ رحمة الله عليه بر اینکه امیرالمؤمنین

عليه السلام با ابابکر بیعت نکرد

شیخ مفید رحمه الله عليه می فرماید: اجماع تمام امت مسلمان است که علی علیه السلام از بیعت ابابکر سر باز زد و به تأخیر انداخت از همه کمتر گفته اند. پس از سه روز بعد بیعت کرد. بعضی نوشته اند تا زمان وفات حضرت زهرا علیها السلام تأخیر انداخت ولی بعد از درگذشت آن بانوی عزیز بیعت کرد. بعضی نیز چهل روز گفته اند و برخی شش ماه. ولی محققین از دانشمندان شیعه معتقدند که یک ساعت هم بیعت نکرده، پس اجماع بر تأخیر بیعت حاصل است. اختلاف در بیعت بعدی است طبق توضیحی که داده شده اما دلیل بر اینکه هرگز بیعت نکرده اینست که ترک بیعت آن مولی برای مدت معینی خالی نیست از اینکه یا هدایت بوده و صحیح و انجام بیعت گمراهی و ضلالت و یا بیعت را تأخیر کردن ضلالت بوده و ترک آن درست و صحیح یا هم تأخیر درست بوده و هم بیعت کردن و یا تأخیر و تقدیم هر دو اشتباه بوده.

اگر بگوئیم تأخیر انداختن ضلالت و گمراهی است باید بگوئیم امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گمراه شده است به واسطه ترک بیعت که باید انجام می داده. تمام امت اجماع دارند بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز گمراه نشده.

در تمام دوران ابابکر و عمر و عثمان و مدتی از ایام حکومت خویش تا آن زمانی که خوارج مخالفت کردند هنگام تحکیم و از امت جدا گردیدند پس نمی تواند تأخیر بیعت با ابابکر ضلالت باشد. اگر تأخیر صحیح بوده و ترک آن خطا و اشتباه صحیح نیست که علی علیه السلام کار صحیح را رها کرده و به اشتباه گرائیده باشد و نه از هدایت به ضلالت. مخصوصاً که اجماع امت بر عدم ضلالت علی علیه السلام در طول مدت زمامداری آنها که جلو افتادند و هرگز نمی تواند تأخیر و تعجیل بیعت هر دو خطا باشد به واسطه اجماع بر اینکه چنین چیزی باطل است و قاعده هم این ادعا را باطل می داند و نمی تواند تأخیر و عدم تأخیر هر دو درست باشد چون



نمی تواند حق و واقعیت در دو جهت مخالف باشد و دو صفت متضاد و دلیل دیگر اینکه مخالفین ما در این مسئله اجماع دارند بر اینکه اشکال در جواز اختیار وجود ندارد و صحت امامت ابابکر، ولی مردم دو دسته اند. شیعیان می گویند امامت ابی بکر صحیح نبود که با این فرض هرگز نمی توان معتقد به امامت او شد و بعضی از ناصبیان می گویند بیعت با ابابکر صحیح بوده و احدی شک در درستی آن ندارد زیرا نمی تواند استحقاق امامت عدالت ظاهری و نسب و علم و قدرت بر اداره امورات و داشتن این امتیازات برای ابابکر پیش آنها جای شک و تردیدی نیست.

به اعتقاد آنها هرگز تأخیر اندازنده بیعت، کار صحیحی انجام نداده زیرا تأخیر به واسطه نداشتن دلیل نبوده و نه به جهت شبهه. این تأخیر به واسطه عناد و دشمنی بوده و قبلاً ثابت شد با توضیحی که دادیم امیرالمؤمنین علیه السلام به هیچ کدام از آن صورتها با ابابکر بیعت نکرد، ناصبیان از چنین استخراجی غافل بوده اند. با توجه به اینکه قائل به تأخیر بیعت برای مدت معینی بوده اند، اگر متوجه این اشکال می شدند مخالفت در اجماع می کردند. با اینکه از آنها بعید نیست که بعد از فهمیدن این ایراد باز مرتکب آن شوند جز اینکه اجماع سابق برای چنین شخصی که مرتکب خلاف شود مفید نیست و دلیل بر رد اوست و جریان احتیاج به بحث و انتقاد زیادی نیست.

استدلال در مورد شفاعت

ابوالقاسم کعبی گفت شنیدم ابوالحسین خیاط در رد اعتقاد مرجئه راجع به شفاعت به این آیه استدلال می کرد «افمن حق علیه العذاب افانت تنقذ من فی النار» آیا کسی که شایسته عذاب شده تو نجات می دهی کسی را که در جهنم است؟ می گفت شفاعت نیست مگر برای کسی که مستحق عقاب باشد (در این آیه هم می گوید مگر تو نجات می بخشی).

شیخ مفید می فرماید: چقدر ابوالحسین غافل شده و در چه خواب سنگینی است. مگر مرجئه که می گویند پیامبر اکرم شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته



می شود منظورشان اینست که آن جناب نجات می بخشد از آتش یا می گویند خداوند به فضل و رحمت خود نجات می بخشد و این امتیاز را از جهت احترام به پیامبرش بخشیده. پس چگونه با این آیه می خواهد منکر شفاعت شود؟

مگر نمی داند که حریف های او و مخالفینش معتقدند که باید در مورد اخبار توقف نمود و به ظاهر خبر قطع بر عموم و کلیت پیدا نمی کنند. اگر آیه بفهماند که احدی از آتش خارج نمی شود چنین مفهومی ظاهر و قطعی نیست در نزد آنها با اینکه خود جمله آیه گروه مخصوصی را بیان می کند نه همه را با این قید «افمن حق علیه کلمة العذاب» آن اشخاص کیان هستند که این آیه شامل آنها است. دلیل دیگری لازم دارد تا معرفی نماید. از خود آیه فهمیده نمی شود اجماع است بر اینکه آیه متوجه کفار است. کسی از مسلمانان هم هرگز معتقد نشده که شفاعت در مورد کفار هم هست. پس آنچه را خیاط دلیل گرفته باعث ردّ خود او می شود. ابوالقاسم کعبی گفت خیاط در ردّ شفاعت این آیه را نیز دلیل می گرفت «تالله ان کنا لفي ضلال مبين. اذ نسويکم برب العالمين. و ما اضلنا الا الحجر مون. فالنا من شافعين. ولا صدیق حميم»

شیخ مفید فرمود: من عجیب تر از شما معتزلیان ندیده ام در مورد آن عقایدی که با دیگران شریک هستید. بهترین سخن و استدلال را دارید. همینکه سخن به امامت و ارجاء می رسد یک مرتبه بی ربط و عامیانه صحبت می کنید و اشتباه می کنید کورکورانه نمی فهمید چه می گوئید و چه می بافید. اما جای تعجب نیست زیرا شما در مطالبی که از دیگران یاد گرفته اید و کمک به شما کرده اند خوب صحبت می کنید اما در عقاید اختصاصی خودتان قدرت ندارید. مخصوصاً وقتی که می خواهید باطلی را بر کرسی بنشانید که هیچ کس قدرت اثبات باطل ندارد اما تعجب از ادعای فضیلتی است که برای خود می کنید و خود را از دیگران ممتاز می دانید. به خدا قسم اگر این استدلال را مخالف شما برای ما نقل کند، ما مشکوک می شویم در مورد نقل او ولی جای شک نیست. اساتید شما از استادهای خود نقل می کنند بعد به همین نقل هم اکتفا نکرده، با افتخار و مباهات استدلال می نمایند و توای مرد از بلندپردازی در این



مطلب آن را یکی از گول خوردگیها قرار داده‌ای. تو گرچه غیر عرب هستی در اصل اما عربی زبانی و درک صحیح داری. ظاهر آیه در مورد کفار است که مخفی بر اشخاص عادی نیست چه رسد به دیگران. زیرا خداوند در حکایت از گروهی نقل می‌کند که دربارہ خدایان خود می‌گویند و در خطاب به آن خدایان می‌گویند «اذ نسویکم برب العالمین» خودشان اعتراف به شرک خدا می‌کنند سپس می‌گویند «وما اضلنا الا المجرمون» و قبل از آن سوگند یاد می‌کنند و می‌گویند «تالله ان كنا لفي ظلال مبین» جناب ابوالقاسم آیا کسی از مخالفان خود را سراغ داری در ارجاء و شفاعت معتقد باشند که شفاعت شامل بت پرستان هم می‌شود و کافران به پیامبران علیهم السلام تا استدلال استاد خود را به این آیه مستحسن شماری بر مشبهه و مجبره و پیروان مذهب آنها از عامه.

اگر ادعای اطلاع از این مطلب بنمائی که تجاهل کرده‌ای و اگر خیال کنی وقتی شفاعت کفار باطل باشد دربارہ فساق نیز باطل است قیاسی بی مورد کرده‌ای از آن قیاس‌ها که ابوحنیفه گفته است «البول فی المسجد احياناً احسن من بعض القیاس» ادرار کردن در مسجد بعضی وقتها بهتر از بعضی قیاسها است.

چگونه چنین گمان داری به اینکه فقط اظهار نظر را در مورد آیه نقل کردی ولی کیفیت استدلال را بیان نکردی و گمانی کرده‌ای که استدلال در آیه ظاهر است یک غفلت بزرگی است که از تو سرزده با اینکه قیاس بر مدار علل و معانی صحیح است نه بر صورت‌ها و الفاظ و باطل بودن شفاعت در مورد کفار. اگر کسی مدعی شود به صریح قرآن لازم می‌گردد که شفاعت فساق نیز باطل نباشد مگر به وسیله صریح قرآن یا قول پیامبر که شبیه قرآن است و در رد استدلال. وقتی چنین چیزی وجود نداشته قیاس باطل است با اینکه توضیح دادیم که تو منظورت قیاس نبوده، متمسک به ظاهر قرآن شدی و غفلت تو را در این مورد گوشزد کردیم. پیروان تو دقت کنند و این مطلب را به روایت نگه دارند.

با اینکه از حضرت باقر علیه السلام نقل شده که فرموده است: در این آیه دلیل شفاعت وجود دارد به این تقریب که اگر جهنمیان در روز قیامت مشاهده نکنند که



بعضی از معذبین در آتش به وسیله شفاعت اشخاصی که شفاعت آنها پذیرفته می شود خارج می شوند با اینکه استحقاق عذاب دارند، آنها را می بخشند. افسوس زیاد نخواهند خورد و هرگز چنین حرفی را نمی زنند «مالنا من شافعين» ما شفيعی نداریم ولی آنها وقتی مشاهده می کنند یک شافع شفاعت می کند و دوست مهربانی از دوست خود شفاعت می نماید، غصه فراوان می خورند. در این موقع می گویند «مالنا من شافعين ولا صديق حميم. فلو ان لنا كفرة فنكون من المؤمنين» سوگند به جان خود می خورم که چنین حرفی را نمی زنند مگر امامی هادی یا کسی که از ائمه هدی علیهم السلام استفاده کرده باشد. اما آنچه ابوالقاسم کعبی نقل کرده شبیه حرفهای خیاطها است و نتیجه اندیشه نادان مردم و ناتوانان در علم دین است.

دلیل بر فضیلت علی علیه السلام بر تمام صحابه

در مجلس ابوالحسن احمد بن قاسم علوی سؤال شد که چه دلیل دارید بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام از تمام صحابه برتر و افضل است؟ شیخ مفید در جواب فرمود: دلیل این مطلب فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود «اللهم اتني باحب خلقك اليك يا كل معي من هذا الطائر» خدایا محبوب ترین شخص را در نزد خود برایم برسان تا از پرنده بریان با من بخورد. امیرالمؤمنین علیه السلام آمد. ضمناً ثابت شده است که محبوب ترین مخلوق در نزد خدا ثوابش نزد او از همه بیشتر است و کسی که ثوابش از همه بیشتر باشد، بدون شک از همه علمش بیشتر است و عبادتش زیادتر. به همین دلیل بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام بر تمام مردم به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

سؤال کننده گفت چه دلیلی بر صحت این خبر هست، تو خود انکار نداری که خبر مورد اعتمادی نیست زیرا راوی آن فقط انس بن مالک است و اخبار آحاد دلیل نمی شود که موجب قطع و یقین گردد.

شیخ در جواب او فرمود: گرچه این خبر از اخبار آحاد است، همان طوری که



ذکر کردی و انس بن مالک تنها ناقل این خبر است ولی تمام امت این خبر را قبول کرده‌اند و روایت نرسیده که احدی این خبر را بر انس رد کرده باشد و یا انکار آن را نموده باشد، هنگام روایت نمودن انس، پس اجماع بر صحت این خبر دلیل بر صحیح بودن آن است.

با توضیحی که دادم دیگر استدلال بر اینکه خبر واحد است زبانی نمی‌رساند. با اینکه به طور متواتر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده که همین خبر را به عنوان دلیل بر مناقب خویش در روز شوری که در خانه درسته بودند بعد از فوت عمر آنجناب استدلال نمود و فرمود «انشدکم الله هل فیکم احد قال له رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم اتنی باحب خلقک الیک یا کل معی من هذا الطائر فجاء واحد غیری؟» شما را به خدا سوگند آیا میان شما کسی هست که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرموده باشد خدایا محبوب‌ترین فرد را نزد خود برایم پرسیان تا از این مرغ پریان با من بخورد، آیا جز من کسی دیگری آمد؟ همه گفتند خدایا شاهد می‌گیریم نه. فرمود: خدایا تو گواه باش تمام حاضران اعتراف به صحت خبر نمودند و هرگز امیرالمؤمنین استدلال به دلیلی باطل نمی‌نماید. مخصوصاً در مقام منازعه و مقامی که می‌خواهد استدلال به فضائل خویش نماید تا اثبات بالاترین منصب یعنی امامت و خلافت پیامبر را برای خود بنماید و خود می‌داند که اشخاص حاضر در شوری مایلند خلافت به آنها برسد نه امیرالمؤمنین، با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده «علی با حق است و حق با علی، بر محور حرکت علی حق دوران دارد. وقتی جریان به این صورت باشد دلیل بر صحت خبر است با همان توضیح».

یکی از جسبری مذهببان حاضر در جلسه گفت استدلال شیعه به خبر انس بن مالک از وقایع شنیدنی است زیرا آنها انس را فاسق بلکه کافر می‌دانند و مدعی هستند که او شهادت در مورد نص خلافت علی را منکر شد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر او نفرین نمود به دردی مبتلا شود که لباس نتواند آن را پنهان کند. در سن پیری مبتلا به برص شد و در حال برص از دنیا رفت، چگونه استشهاد به روایت



کافر می توان جست؟

معتزلیان گفتند دلیل تو را آورد کرد زیرا حجت را روایت انس قرار نداده، بلکه حجت به استدلال او اجماع است، آنچه ذکر کردی یک هذیان است که ابطال آن قبلاً ذکر شد.

سؤال کننده گفت بسیار خوب، ما صحت خبر را مسلم داشتیم، ولی خودت می دانی که این خبر دلیل بر فضل امیرالمؤمنین بر تمام آنها نمی شود زیرا معنی آن چنین است: خدایا محبوب ترین خلق خود را برایم برسان تا از این پرنده بخورد، منظورش این بوده که محبوب ترین خلق در نزد تو در رابطه با خوردن این پرنده، نه اینکه محبوب ترین خلق واقعی که محبوبیت او در رابطه با کثرت اعمال باشد، زیرا ممکن است خداوند دوست داشته کسی با پیامبر اکرم از آن غذا بخورد که دیگری وجود داشته باشد بهتر از او، ولی به واسطه مصلحتی خدا دوست دارد او بخورد.

شیخ مفید گفت این اعتراض که کردی ساقط است زیرا محبت خدا به واسطه میل طبیعی نیست. محبت خدا ثواب است چنانچه کینه و خشم خدا هم هیجان نیست بلکه همان عقاب و کیفر است و لفظ (افعل) در (احب و بغض) جز همان معنی که ثواب و عقاب است متوجه نخواهد شد. با این توضیح دیگر معنی ندارد که کسی گمان کند محبوب ترین خلق خدا در غذا خوردن باشد آنهم مبالغه نماید در آن با صفت عالی و افعل تفضیل زیرا در این صورت از معنی ثواب آن را خارج می کند و به میل طبیعی برمی گرداند و این اعتقاد در صفات خدا محال است.

مضافاً بر اینکه ظاهر خطاب دلیل بر ادعای ما است نه آنچه تو مدعی شدی، گرچه محبت به معنی ثواب هم نباشد زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: خدایا محبوب ترین فرد را برایم برسان تا از این غذا با من بخورد. جمله اول که محبوب ترین فرد در نزد خود است، کلامی تام ولی بعد از این جمله (با من از این غذا بخورد) جمله ایست، که از سر گرفته شده و مستأنفه است که جمله اول نیازمند به آن نیست، اگر آنچه تو مدعی شدی.

منظور پیامبر بود، باید می فرمود: خدایا محبوب ترین فرد را در خوردن با من



برایم بفرست «باحب خلقك اليك في الاكل معي» وقتی جمله برخلاف آن است و به صورتی است که ما ذکر کردیم، جایز نیست عدول از ظاهر خبر به احتمال یک معنی مجازی.

با اینکه اگر هر دو معنی هم مساوی باشند در ظاهر کلام لازم است تو حمل کنی این لفظ را به یکی از دو معنی ظاهری که هر دو مساوی هستند با دلیل، زیرا منافاتی در جمع بین این دو معنی نیست که هر دو مراد باشد، هم محبوب‌ترین فرد در نزد خدا و هم محبوب‌ترین آنها در غذا خوردن. در صورتی که چنین باشد دیگر اعتراض تو ساقط می‌شود.

مردی از زیدیه‌ها که در مجلس حضور داشت گفت این اعتراض بنا بر اعتقاد ما و شما باطل است، زیرا ما معتقدیم که خداوند اراده مباح نمی‌کند و غذا خوردن با پیامبر صلی الله علیه و آله مباح است نه واجب و نه مستحب. پس خداوند او را دوست داشته به جهت فضیلت که موجب مزیت یکی بر دیگری می‌شود. این سؤال کننده از پیروان ابو هاشم بود، به همین جهت زیدی اعتراض او را طبق اعتقادش باطل می‌نماید زیرا در اصول به آن زیدی موافق است به مذهب ابی هاشم.

سؤال کننده مدتی سرگردان ماند، سپس رو به شیخ مفید نموده گفت من یک اعتراض دیگری می‌نمایم و آن این است که اشکالی ندارد که این جمله علی علیه السلام را با فضیلت‌ترین افراد در همان روز پرنده مشخص نماید ولی چگونه می‌توانی ردّ کنی اگر بعضی از صحابه بعدها به واسطه کثرت اعمال و معارف بر او برتری جسته باشند، این مطلب به وسیله عقل درک نمی‌شود و دلیلی دیگری هم نداری که مانع از استفاده این معنی شود و ثابت کند که علی علیه السلام بهترین صحابه است تا حالا و بحث ما در این مورد نبود که در یک موقع برترین صحابه باشد.

شیخ مفید در پاسخ او فرمود: این اعتراض از اعتراض قبلی سست‌تر است و جواب آن ساده‌تر. به دلیل اینکه امت اجماع دارند بر بطلان ادعای کسی که گمان کند یک نفر عملی داشته باشد بیشتر از امیرالمؤمنین علیه السلام که فضیلت بر تمام



آنها دارد. دلیل بر این اجماع چنین است که آنها به این صورت اختلاف نموده‌اند. بعضی می‌گویند امیرالمؤمنین افضل از همه بوده در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. هیچ کس برابری با او نداشته. بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این گروه شیعه امامیه هستند و زیدیه‌ها و گروهی از سران معتزله و گروهی از اصحاب حدیث.

گروه دیگری معتقدند که ثابت نشده برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام هیچ وقت فضیلتی بر صحابه که موجب قطع و یقین شود و بتوان گواهی بر صحت آن داد و نه برای احدی از صحابه فضیلت بر امیرالمؤمنین ثابت شده است. اینها واقفی‌ها در چهار نفر از معتزله که ابوعلی و ابوهاشم و پیروان آنها از این جماعتند.

بعضی هم می‌گویند ابوبکر از امیرالمؤمنین افضل بوده در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از او آنها یک دسته از معتزلیان و بعضی از مرجئه و گروهی از اصحاب حدیث هستند. گروهی نیز معتقدند که امیرالمؤمنین به واسطه کارهایی که انجام داد از آن فضائل خارج شد و دیگران با او مساوی شدند و برتری جستند بر او کسانی که قبلاً بهتر از او بودند و آنها خوارج و عده کمی از معتزلیان هستند از قبیل اصبه و حاحظ و گروهی از اصحاب حدیث که جنگ با مسلمان را منکرند.

اما آنچه تو ادعا کردی هیچ کس نگفته که تو مدعی شدی، امیرالمؤمنین از تمام صحابه برتر بوده و از ولایة‌الله خارج نشده و معصیتی هم انجام نداده ولی بعد دیگران به واسطه اعمال و ثوابهایی که کسب کرده‌اند بر او فضیلت یافته‌اند و چنین چیزی را تجویز هم نکرده‌اند تا معتبر باشد وقتی از درجه اعتبار ساقط شد به واسطه اتفاق اختلاف آن ساقط می‌گردد و اجماع قائم مقام فرموده خدا است در صحبت آنچه ما بر آن اعتقاد داریم، دیگر چیزی نگفت.

اما شیخ مفید بعد در گفتگوئی برایم توضیحات دیگری در ردّ این اعتراض داد که به آن ملحق نمودم. به این صورت که دلیل دیگری که حرف معترض را رد می‌کند که او می‌گفت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله محبوب‌ترین خلق در نزد خدا برای خوردن را خواسته نه محبوب‌ترین واقعی این است که روایت از انس بن مالک نقل



شده که انس گفت وقتی پیامبر دعا کرد محبوب ترین خلق خدا را برساند با خود گفتم خدایا این شخص را از انصار قرار بده تا بدینوسیله مرا نیز افتخاری باشد. حضرت علی علیه السلام آمد، او را رد کردم و گفتم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کار دارد. علی علیه السلام رفت، باز دومی مرتبه آمد و اجازه خواست از پیامبر که وارد شود. گفتم پیامبر مشغول کاری است. برای مرتبه سوم آمد. برایش اجازه خواستم و داخل شد. پیامبر اکرم فرمود: دومی مرتبه از خدا خواستم تو را برایت برساند اگر مرتبه سوم هم نیامده بودی، خدا را قسم می دادم تو را بفرستد. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله محبوب ترین فرد واقعی و بالاترین فرد در ثواب را در فضائل نمی خواست، انس اینقدر علاقه نشان نمی داد که از انصار باشد. اگر او همین معنی را از فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله درک نکرده بود، نباید دومی مرتبه علی علیه السلام را برگرداند تا این امتیاز اختصاص به یکی از انصار پیدا کند و برای انس هم نتیجه ای بپسندد.

دلیل دیگر که اگر احتمال معنی دیگری به جز فضیلت داشت، امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شوری به آن استدلال نمی کرد و همین جریان را دلیل بر افضلیت بر آن جماعت قرار نمی داد زیرا اگر طبق ادعای ما نبوده و احتمال آنچه مخالفین می گویند داشت که پیامبر درخواست کرده خداوند کسی را بفرستد که محبوب ترین مردم در خوردن با پیامبر است هرگز به این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال بر آنها نمی کرد. همینکه استدلال به حدیث طایر نموده شاهد است که مفهوم حدیث جز فضیلت او را نمی رساند و اینکه اهل شوری تسلیم شدند در مقابل ادعای امیرالمؤمنین راجع به حدیث و اعتراضی نمودند دلیل است بر صحت آنچه ما مدعی شدیم و همین استدلال کافی است در رد کسی که مدعی است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اطلاق ذکر کرده فضیلت علی را بر تمام، امکان دارد که در آینده کسی پیدا شود افضل از او باشد، زیرا اگر چنین چیزی امکان داشت آنها به این استدلال اعتماد نمی کردند و همین مطلب را شبهه ای قرار می دادند برای جلوگیری از استدلال امیرالمؤمنین علیه السلام که از همه آنها بالاتر است و همه از او در فضل پائین ترند و همینکه اعتراض نکردند، دلیل است که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به



اطلاق مفید فضیلت اوست بر تمام آنها و هیچ کس را اجازه نمی‌دهد در فضیلت به مرتبه امیرالمؤمنین علیه‌السلام برسد. این مطلب آشکاری است برای کسی که اندیشه کند.

استدلال در شجاعت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از جریانهای شیخ مفید اعلی‌الله‌مقامه این جریان است: روزی شیخ در مجلس ابی منصورین مرزبان بود و در مجلس گروهی از دانشمندان معتزله حضور داشتند. صحبت به شجاعت امام علیه‌السلام رسید. ابوبکرین حراما گفت به نظر من ابابکرین صدیق از شجعان عرب و از متقدمین در شجاعت بود. شیخ مفید فرمود: از کجا چنین اعتقادی برای تو پیدا شده و به چه دلیل این مطلب را فهمیده‌ای؟

گفت به دلیل اینکه ابابکر دستور جنگ با اهل رده را داد به تنهایی با چند نفر که موافق او بودند و این رأی او را بیشتر صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کردند و از یاری او کناره جستند و گفت به خدا قسم اگر از دادن یک پایبند شتر هم مضایقه کنند با آنها جنگ خواهم کرد از کناره گیری اصحاب به خود وحشتی راه نداد و نه موجب تضعیف خاطرش گردید و مانع تصمیم جنگ با آنها نشد. اگر او از همه شجاع‌تر نبود، هنگامی که دیگران از یاری او سرزدند، چنین صحبتی نمی‌کرد.

شیخ مفید فرمود: من مخالف نیستم با کسی که به تو بگوید در اثبات مدعای خود دلیلی پیدا نکردی زیرا شجاعت را نمی‌تواند شخص شجاع در خود حس نماید و ثابت نمی‌شود با ادعا بلکه شجاعت حالتی نفسانی است که شجاعت به خرج دادن‌ها آن را تنویر می‌کند و راه به ادراک آن در طریق است. یا خداوند که بر دل و قلب مردم مطلع است خبر بدهد از شجاعت شخص و مردم بفهمند او شجاع است، گرچه مورد اظهار آن پیش نیامده، راه دوم این است که کارهایی نشان دهد و ابراز نماید که شجاعت در او دیده شود مانند مبارزه با شجاعان و مقاومت در مقابل ابطال و هم‌آوردی با حریف و توش و توان نشان دادن در جنگ با دشمن و فرار نکردن و



یک بار هم نمی تواند این مطلب را ثابت کند مگر اینکه چندین مرتبه تکرار کند به طوری که یقین حاصل شود که او شجاع است به اتفاق و یا با حملات و چست و چالاکی وقتی از جانب خداوند خبری وجود نداشته باشد که دلیل بر شجاعت او شود و کاری هم که دلیل بر شجاعت او باشد انجام نداده، چگونه می تواند شخص عاقل چنین ادعائی بکند فقط به دلیل حرفی که زده و آن حرف هرگز دلیل شجاعت نیست در نظر اهل نظر و تحقیق.

مخصوصاً دلیل ترس و هراس و خوف و ضعف او آنقدر هست که احتیاج به فکر ندارد زیرا او هرگز با حریفی روبرو نشد و نه در مقابل شجاعی مقاومت نمود و هرگز کسی را به دست خود نکشته. در جنگ ها با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضور داشت. تمام صحابه از خود نشانی در جنگ داشتند جز او و در جنگ احد و خیبر فرار کرد و به عقب برگشت در روز برخورد با دشمن در تمام این موارد پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشت با اینکه جهاد را خدا بر او واجب کرده بود. چگونه ممکن است دلائل ترس و دلائل شجاعت در یک فرد و یک زمان جمع شود بجز تعصبی که تو را از راه حق و واقعیت به سوی هوای نفس بکشاند.

مردی از شوخی گران شیعه حضور داشت گفت خدا شفایت بخشد، این چه دلیلی است بر شجاعت، چگونه می توان بر آن تکیه کرد؟ تو خود می دانی انسان هنگام خشم می گوید: اگر پادشاه هم مرا به این کار وادار نماید نمی پذیرم. پیرمردی در محله ما هست ناتوان و ضعیف که معلوم می شود ترسو است. امام جماعت مسجد ما است. هرچه پیش آید که از آن ناراحت باشد و مخالف می گوید به خدا نیرو به خرج می دهم برای کار یا پیکار خواهم کرد اگرچه دو قبیله ریه و مضر به مخالفت من برخیزند.

آن مرد گفت دلیل بر شجاعت همان دو مطلبی که شما گفتید نیست. این جریانی که من هم گفتم دلالت بر شجاعت می کند. همان طور که اخبار خداوند و تکرار شجاعت دلیل است. دلیل این مطلب آن است که ابابکر به اتفاق کم عقل و نادان و ناقص العقل نبوده، بلکه به اجماع از عقلاء شمرده می شد و دارای رأی نیکو



بود. اگر اعتماد به خود نداشت و خویشتن را نمی شناخت در مقابل مهاجر و انصار این حرف‌ها را نمی زد با اینکه اعتمادی نداشت بر اینکه آنها او را وامی گذارند و یاریش نخواهند کرد و او به واسطه ترس عاجز از این عمل خواهد شد. اگر مطلب مطابق ادعای شما بود باید ادامه به پیکار با اهل رده نمی داد و خلاف گفتار خود می نمود و هرگز چنین کاری از عاقل حکیم پیش نخواهد آمد بعد از اینکه ثابت کردیم ابابکر مردی حکیم بوده گفتارش دلیل بر شجاعت اوست.

شیخ مفید فرمود: تسلیم ما نسبت به عقل ابابکر و تیزهوشی او موجب تسلیم به شجاعتش نمی شود یا حرفی که از او نقل کردی و چنین مطلبی را نه عرف و نه عقل و نه سنت و نه کتاب خدا می پذیرد، زیرا آنچه تو یاد آورد شدی از حکمت ابابکر مانع گفتن چنین حرفی نیست از روی ترس و هراس تا یاران خود را تشجیع نماید و آنها که از کمک به او سر باز زده بودند به کمک وادارد و بر جنگ وادارشان نماید و از مخالفت باز دارد. این کارها را حکما در تدبیر و برخورد‌های خود دارند، خود را چنان شکبیا نشان می دهند با اینکه چنان صبری هم ندارند و شجاعت به خرج می دهند با اینکه در طبع ایشان شجاعتی نیست تا بیازمایند یاران خود را و انتظار عاقبت کار را می کشند. اگر پاسخ دادند و به یاریش شتافتند. مخالفینی که جنگ را به کار خواهند بست و عهده دار ناراحتی آن می شوند اگر از یاری سر باز زدند و همه مخالفت کردند، از حرف خود دست برمی دارد. می گویند موقعیت مناسب جنگ بوده و ما تصمیم آن را داشتیم اما وقتی دیدیم یاران موافق نیستند و راضی نمی شوند، لازم شد از آنها بگذرم و خواسته دوستان را برآورم. این طرز رفتار همه فرمانروایان در گذشته بوده. ابابکر هم این تصمیم را اظهار نموده تا آنها را وادار به موافقت خود نماید و اظهار جزع نموده مبادا بیشتر سست شوند و بیشتر مصمم شوند به یاری نکردن. بالاخره خالی از این دو حال نیست، اگر همراهی کردند به مقصود رسیده اگر موافقت ننمودند از نظر و رأی اول برمی گردد. چنانچه درباره فرمانروایان توضیح دادیم با اینکه ابابکر سوگند به خدا نخورد که خود به جنگ اهل رده برود قسم خورد که از انصار و یاران به جنگ روانه کند، قسم به خدا خوردن که خالد را برای جنگ



بفرستد دلیل بر شجاعت خود او نیست.

مطلب دیگر: ابابکر این حرف را وقتی زد که خشمگین شده بود از مخالفت مردم با خود و هیچ اختلافی بین عقلاء نیست که شخص عصبانی در هنگام خشم چنان به هیجان می‌آید که رأی خود را از دست می‌دهد و حرف‌هایی می‌زند که هنگام عادی به آن وفا نمی‌کند و کارهایی می‌کند که بعد از فرو نشستن خشم پشیمان می‌شود. این کار هم دلیل بر دیوانگی و فساد عقل او نیست که لازم باشد او را از میان اندیشمندان خارج نمود. خود او در خطبه مشهورش که احدی در آن اختلاف ندارد و تصریح به این مطلب نموده و یاران خاصش قبول دارند و این حرف او را از مفاخرش می‌دانند که گفت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و هیچ کس از او مطالبه یک شلاق و بالاتر از شلاق را نکرد او معصوم از خطا بود. ملائکه به وحی خدمتش می‌رسیدند، به من تحمیل نکنید آنچه را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تحمیل می‌گردید مرا شیطانی است که دچار می‌شود، هنگام خشم وقتی دیدید خشمگین هستم از من پرهیز نمائید که مبادا موی از تن شما بکنم و یا پوست بدنتان را بیازارم. چنانچه ملاحظه می‌کنید خود این مرد از خشم و غضب خویش پوزش می‌خواهد در کردار و گفتار و متوجه می‌کند آنها را به این حال. به همین جهت مطمئن بود از مخالفت و اعتراض مخالفین در هنگام خشم چون می‌دانستند از مخالفت مخالفین چقدر خشمگین می‌شود که وادارش کرد این حال به گفتن چنین حرفی. دیگر آن شخص سخنی نگفت.

استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه

فرمود: جوانی از انصار پیش من می‌آمد برای آموختن علم کلام. روزی گفت من دیشب با طبرانی رئیس زیدیه‌ها بحث کردم به من گفت شما شیعه‌ها حنبلی مذهب هستید یا اینکه حنبلی‌ها را مسخره می‌کنید؟ گفتم به چه دلیل؟ گفت حنبلی‌ها خواب را معتبر می‌دانند شما هم معتبر می‌دانید، آنها ادعای معجزه برای



بزرگان خود می‌کنند شما هم همینطور، حنبلی‌ها زیارت قبر و اعتکاف در کنار قبرها را انجام می‌دهند، شما هم انجام می‌دهید. من نتوانستم جوابی که رضایت‌بخش باشد بدهم. بفرمائید جواب این اشکال چیست؟

شیخ فرمود: برو پیش او بگو حرفی که به من زدی به فلانی گفتم. گفت به او بگو اگر شیعه‌ها حنبلی هستند با این دلیل تو، پس تمام مسلمانان حنبلی باید باشند و قرآن گواه صحت حنبلی‌ها است و درستی اعتقاد ایشان. زیرا خداوند در این آیه می‌فرماید «اذقال يوسف لایه یا ابت انی رایت احد عشر کوکباً والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین قال یا بنی لاتقصص رؤیاء علی اخوتک فیکیدوا لک کیداً ایمن الشیطان للانسان عدو مبین» خداوند در این آیات خواب را اثبات می‌نماید و برای آن تأویلی قرار می‌دهد که به اولیای خود آن را تعلیم داده و انبیاء نیز معتبر دانسته‌اند و جانشینان آنها و مؤمنین پیرو ایشان بر آن اعتماد نموده در اطلاع از آینده و جانشین خبر در حال پیداری قرار داده‌اند و مانند پیداری که ببینند خداوند در این آیه می‌فرماید «و دخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمراً و قال الاخر انی ارانی احمل نوق راسی خبزاً تاکل الطیر منه نبتنا بتاویله انانریک من المحسنین» یوسف تأویل خواب آن دو زندانی را گفت. این خود دلیل است که خواب را معتبر می‌دانسته و همان پرسش این دو نفر از خواب خود با اینکه نمی‌دانستند یوسف پیامبر است که آنها خواب را معتبر دانسته‌اند و تأویل برای اکثر خواب‌ها صحیح است، اگر موافق معنای آن باشد.

خداوند در این آیه می‌فرماید «و قال الملك انی اری سبع بقرات سماں یا کلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخری یاسات یا ایها الملأ افتونی فی رؤیای ان کنتم لرؤیا تعبرون قالوا اضغاث احلام و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین» بعد حضرت یوسف خواب پادشاه را تعبیر نمود و همانطور هم شد. خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل می‌فرماید «فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ما ذاتری قال یا ابت افعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء الله من الصابرين» خواب را ثابت کردند و طبق آن عمل نمودند. اسماعیل به پدر خود نگفت بابا خون مرا با یک



خواب مریز، زیرا رؤیا گاهی از ساخته های نفس انسان است و مزاج و طبع انسان در پیدایش آن اثر دارند چنانچه معتزله به این معتقدند. پس اعتقاد شیعه در این رابطه مطابق تصریح قرآن است و گفتار این مرد مطابق اطرافیان عزیز مصر است که گفتند «(اضغاث احلام)» خواب های پر و پوچ است. باید توجه داشت که ما احکام دینی را به وسیله رؤیا و خواب اثبات نمی کنیم. در تعبیر آنها به همان مقدار که از وارثان علم پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده تکیه داریم.

اما اعتقاد ما درباره معجزات مانند فرمایش خدا است «(و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقید فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین)» این آیه خواب را معتبر می داند زیرا وحی به مادر موسی در خواب انجام گرفته که به او اطلاع دادند قبل از پیدایش جریان.

خداوند در داستان مریم می فرماید «(فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و جعلنی مبارکاً اینما کنت و اوصانی بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا)» سخن گفتن عیسی مسیح معجزه ای برای مریم بود زیرا گواهی به پاکدامنی او می داد با اینکه مادر موسی و عیسی پیامبر نبودند ولی از بندگان صالح خدا به شمار می رفتند. پس بنا بر مذهب شیخ قرآن کریم تصحیح مذهب حنبلی ها را می کند.

اما زیارت اهل قبور تمام مسلمانان اجماع دارند بر زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله تا آنجا که اگر کسی به مکه برود و به زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نرود، او را جفا نموده و حج او به این کار شکست یافته. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است «(هر کس به من سلام دهد کنار قبرم، می شنوم و هر که از دور سلام دهد به من می رسد)» سلام الله علیه و برکاته.

و به امام حسن علیه السلام فرمود: هر کس تو را بعد از مرگ زیارت کند یا پدر و یا برادرت را زیارت کند، بهشت به او ارزانی می شود.

و به او فرمود در حدیثی: گروهی از امتم به زیارت تو خواهند آمد و منظورشان احترام به من و محبت به من است روز قیامت به زیارت آنها خواهم رفت. در موقف



دست آنها را می‌گیرم و از گرفتاریها و شدائد قیامت نجات می‌بخشم.
 خلافتی نیست میان امت که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از فراغ در
 حجة الوداع کنار قبری کهنه آمد و مدتی نشست، سپس گریه کرد. عرض کردند یا
 رسول الله این قبر چیست؟ فرمود: این قبر مادرم آمنه بنت وهب است. از خدا
 درخواست کردم به من اجازه زیارتش را بدهد. اجازه داد و فرمود: شما را از زیارت
 قبرها نهی نمودم. زیارت کنید و از ذخیره نمودن گوشت قربانی بر حذر داشتم ذخیره
 نمائید. در زمان حیات خود امر می‌کرد به زیارت قبر حمزه و خود به زیارت آنها و
 شهداء می‌رفت.

فاطمه زهرا علیها السلام پیوسته بعد از وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله صبح و
 شام به زیارت قبر آنجناب می‌رفت و مسلمانان نیز این کار را می‌کردند و ملازم قبر
 آنجناب بودند. اگر آنچه شیعه‌ها انجام می‌دهند از زیارت مشاهد ائمه علیهم‌السلام
 حنبلی باشد و دور از عقل، پس اسلام بر حنبلی بنا شده و رئیس حنبلیها خود پیامبر
 اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این یک ادعای گزافی است که معلوم می‌شود گوینده
 آن ضعف دین و بصیرت دارد، بعد به او گفتم باید بدانی آنچه او درباره رؤیا گفته و
 حکایت از اعتقاد ما نموده تحریفی است و به صورت زشتی جلوه داده و واقع را بیان
 نکرده. اعتقاد ما در مورد رؤیا چنین است که خواب چند نوع است. بعضی از خوابها
 خداوند به وسیله آن بندگان خود را بشارت می‌دهد یا بر حذر می‌دارد و بعضی از
 طرف شیطان برای اندوهگین کردن آنها است و دروغی است که به خاطر خواب
 بیننده می‌گذرد و بعضی از خوابها به واسطه اختلالات مزاجی است. ما به خوابها
 آنطور که او می‌گوید اعتماد نداریم ولی از بشارت‌ها خوشمان می‌آید و از تحذیر و
 ترس‌ها خود را بر حذر می‌داریم، و کسی که از طرف وارثان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله
 اطلاعاتی داشته باشد تاویل صحیح آن را از باطل تشخیص می‌دهد و کسی که
 اطلاعاتی نداشته باشد در خوف و رجا است و این توضیح ساقط می‌کند اشکالی را
 که ممکن است در مورد خوابهایی که آنها وحی است نمود، چون آن خوابها
 صحت قطعی دارد ولی خوابهای مردم مشکوک است با اینکه بعضی از آن



خواب‌ها طوری است که اشخاص در تعبیر آنها وارد شده‌اند و اختلافی نداشته و خوب می‌دانند این شخص منظورش شیعه نبوده، قصدش امت است و کمک به براهمه و ملاحظه نموده با اینکه من از این جریان او تعجب می‌کنم و او را می‌شناسم که متمایل به مذهب ابي‌هاشم است و آن را برای خود انتخاب کرده و ابو‌هاشم در کتاب خود المسألة فی الامامة می‌نویسد: ابابکر در خواب دید جامه تازه‌ای پوشید که دو خط بر آن نگاشته است. تعبیر خواب خود را از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خواست. آنجناب فرمود: اگر رؤیای صادق باشد، مژده فرزندی است و عهده‌دار خلافت خواهی شد دو سال. چنانچه ملاحظه می‌کنید تنها به اثبات رؤیا راضی نشده، ابو‌هاشم که به وسیله آن اثبات خلافت هم می‌کند و دلیل امامت ابابکر می‌داند، بنا بر گفته این استاد زیدی باید ابو‌هاشم رئیس معتزله هم حنبلی باشد. ابوبکر هم حنبلی باشد بلکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله زیرا خواب را معتبر دانسته و به وسیله آن اثبات احکام کرده، این چنین گفته‌ای سخنی یاوه و پوچ است.

بحثی دیگر از شیخ مفید علیه‌الرحمة

شیخ مفید رحمه‌الله‌علیه می‌فرماید: در مجلسی از رؤسای قوم حضور داشتم. در میان آنها شیخی از اهل ری معتزلی مذهب بود که خیلی به او احترام می‌کردند به واسطه خانواده با شخصیتی که داشت و از اطرافیان سلطان بود. از من مسئله‌ای فقهی سؤال کردند. من طبق فرموده و روایات رسیده از ائمه علیهم‌السلام فتوی دادم. آن شیخ گفت این فتوی مخالف اجماع است گفتم. خدا شفایت دهد. منظورت از اجماع چیست؟ گفت منظورم فقهای مشهور در فتوی در مسائل حلال و حرام از تمام بلاد است.

گفتم این سخن نیز محمل است. آیا آل محمد علیهم‌السلام جزء این فقها هستند یا آنها را خارج می‌کنی از اجماع؟ گفت آنها را در صدر اجماع قرار می‌دهم اگر روایت صحیحی رسیده باشد برخلاف ما.



گفتم این مذهبی است که در مورد تو و فقهای که نام بردی سابقه ندارد زیرا این فقهاء تمامشان رأی به خلاف امیرالمؤمنین علیه السلام که سرور اهل بیت است می دهند در مورد مسائل کثیری که به صحت از آن جناب نقل شده. چگونه وحشت دارند از مخالفت با فرزندانش و بر خود لازم می شمارید قبول قول آنها را در هر حال.

گفت به خدا پناه می برم، ما چنین عقیده ای نداریم و نه هیچ یک از فقهاء. این یک عیبجویی است از تو در مقابل این رؤساء نسبت به این فقهاء. گفتم من بدون دلیل حرف نمی زنم و چیزی را می گویم که چنان شهرت دارد که هیچ یک از اهل علم نمی توانند آن را رد کنند، اما تو می خواهی پیش این آقایان تظاهر برخلاف مذهب خویش بنمائی.

بعد روی به جانب حاضرین نموده، گفتم اختلافی بین اساتید این مرد و ائمه و فقهای او نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام ممکن است اشتباه کند در چیزی که عمرو بن عاص اشتباه نمی کند. این سختم را خیلی بزرگ شمرده، اظهار برائت و بیزاری نمودند از چنین اعتقادی و خود او هم انکار زیاد کرد، به او گفتم مگر تو عقیده نداری و همچنین این فقهاء که علی معصوم نیست، مانند عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله. گفت چرا. گفتم پس چرا اشتباه نکند در بعضی از احکام؟ سکوت کرد.

سپس گفتم مگر شما معتقد نیستید که امیرالمؤمنین علیه السلام در بیشتر از احکام اجتهاد می کرد در رأی خود؟ و اباموسی و عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه نیز از مجتهدین بودند؟ گفت چرا. گفتم پس چه چیز مانع می شود از اینکه اینها در رأی خود به واقعیت برسند و صحیح بپندارند در مواردی که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن نرسیده باشد، چون شما معتقدید که معصوم هم نیست و اینها هم اهل اجتهادند. گفت مانعی از این پیش آمد وجود ندارد. گفتم اینک اقرار کردی به آنچه قبلاً انکار می کردی. مضافاً بر اینکه تو معتقد نیستی که پس از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام اشخاص بعضی از گفتارشان را پیروی می کنیم و بعضی از



گفتارشان را رها می‌کنیم. مگر همان گفتاری که اجماع بر اتخاذ آنها برقرار شده؟ گفت چرا. گفتم مگر همین اصل موجب نمی‌شود که در بیشتر از گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام با او مخالفت کنید آن احکامی که اجماع بر آنها نشده؟ از اینها گذشته من اجتناب می‌کنم به اینهمه استدلال و زحمت ندارم و نیازی به آنچه گفتم نیست زیرا کسی از فقهاء نیست مگر اینکه با امیرالمؤمنین در بعضی از احکامش مخالفت کرده و متمایل به رأی خلاف آنجناب شده و یک نفر پیدا نمی‌شود که با ایشان در تمام احکام حلال و حرام موافقت داشته باشد و من تعجب می‌کنم از انکار تو که امام تو شافعی مخالف امیرالمؤمنین علیه‌السلام است در میراث و مکاتب و در این دو حکم رأی زید را می‌گیرد و نقل شده که او برای مس قرآن وضو را لازم نمی‌شمارد با اینکه امیرالمؤمنین وضو برای مس قرآن را واجب می‌داند و در این حکم امیرالمؤمنین با او مخالف است.

ربیع از او نقل می‌کند در کتاب مشهورش که، اشکال ندارد نماز جمعه و عیدین را پشت سر هر امین و غیرامین و متغلب بخوانند چون علی علیه‌السلام نماز خواند بر امت در حالی که عثمان در حصار و محاصره ما بود. دلیل بر جواز نماز پشت سر متغلب بر امر امت را نماز خواندن علی بر مردم هنگام محاصره عثمان قرار داده. پس تصریح کرد که علی علیه‌السلام متغلب بوده با اینکه متغلب بر امر امت فاسق و گمراه است و گفته است اشکال ندارد نماز خواندن پشت سر خوارج زیرا آنها در عقاید خود تاویل می‌کنند و گرچه فاسق باشند. پس کسی که چنین مذهبی داشته باشد و این حرف‌ها را بگوید، آیا در صورتی که روایت صحیحی از آن مولا یا فرزندان او برسد، به آن ولایت معتقد می‌شود؟ مگر منظور من از این اظهار اعتقاد ظاهر سازی و تلبیس باشد و در میان فقهاء جز شافعی نیست که او هم در بسیاری از احکام برخلاف امیرالمؤمنین علیه‌السلام رأی داده و بر آنجناب خورده گرفته، به طوری که تصریح می‌کنند آنچه امیرالمؤمنین در احکام ذکر می‌کند معتبر است. اگر استناد به قول پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله کرد، قبول می‌کنند به ظاهر عدالت چنانچه از ابو موسی اشعری و ابی هریره و مغیره بن شعبه می‌پذیرند احکامی را که از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله



نقل می‌کنند، بلکه از یک حمال بازاری هم به ظاهر عدالت می‌پذیرند. آنچه مستند به قول پیامبر اکرم بنماید. اما آنچه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدون اسناد به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرماید بنا به نظر آنها باید دقت کرد و موقوف است اگر درستی آن واضح بود به آن معتقد می‌شوند از باب نظر نه از جهت اینکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده، اما اگر متوجه اشتباهش شدند از آن اجتناب می‌کنند. و رد می‌نمایند بر امیرالمؤمنین و پیروانش در این حکم. چنین عقیده دارند که معیار رأی خود آنها است نه فرموده امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

این چنین اعتقادی را هر کس که مقداری محبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حق واجب آن مولی داشته باشد و او را به واسطه دستور خدا تعظیم نماید نخواهد داشت و چنین عقیده‌ای ندارد مگر کسی که فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رد نماید که فرمود «(علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثا دار)» و فرمود «(انا مدینه العلم و علی بابها)» و فرمود «(علی افضاکم)» و این فرموده خود امیرالمؤمنین که فرمود: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دست بر سینه من گذاشت و فرمود: خدایا قلبش را هدایت فرما و زیانش را ثابت بدار. دیگر هرگز در مورد قضاوت بین دو نفر تردید در خودم نیافتم. صحبت که به اینجا رسید متحیر شد و گفت این تهمت است که بر فقها می‌زنید. آنها دلیل دارند در مورد مطالبی که از ایشان نقل کردی.

بعضی از حاضرین روی به جانب او کرده گفتند ما از این حرفها بیزاریم و هر کس معتقد به چنین حرفی باشد، دیگری به او گفت اگر آنها دلیلی بر آنچه شیخ مفید از آنها نقل کرد داشته باشند، آن دلیل خود کافی است بر ابطال آنچه را که تو اول مدعی شدی که فقها هرگز مخالفت با امیرالمؤمنین نمی‌کنند. ما تو را به خدا می‌سپاریم از اعتقاد به چنین قولی زیرا هر چه را تو دلیلی بر خلاف امیرالمؤمنین بدانی همان دلیلی است بر ابطال نبوت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله. آن مرد از خجالت سکوت کرد و مردم متفرق شدند.



مناظره‌ای دیگر از شیخ مفید رحمه الله علیه

شیخ مفید فرمود: روزی یکی از معتزلیان به من گفت اگر این فقهی که شما نسبت به جعفر بن محمد و پدر و پسرش می‌دهید واقیعت داشته باشد و در این نسبت شما راست می‌گوئید، باید برای ما که مخالف شما هستیم علم ضروری به صحت آن پیدا شود به طوری که شکی در آن نداشته باشیم چنانچه برای شما بوجود آمد. در صحت حکایت از ابو حنیفه و مالک و شافعی و داود و غیر آنها از فقهای شهرها بوسیله روایت پیروان آنها.

چون ما چنین علمی بر صحت ادعای شما نداریم. با شنیدن اخبارتان و مجالست زیادی که با شما داریم این خود دلیل است بر آنکه مطالب شما، من درآوردی است. از اینها گذشته چه شد که فقهای نامبرده (یعنی ابوحنیفه و شافعی و مالک و ...) فتوی‌هاشان به ثبوت رسیده بطوری که شکی در آن نیست وئی ائمه شما با اینکه از آنها مقامشان بالاتر است و برتر از ایشانند مخصوصاً با اعتقادی که شما دارید به آنها از عصمت و مقام عالی و برتری از تمام مردم و فرقی که با دیگران دارند در مورد معجزه و امتیازی که به آنها اختصاص داده شده از خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوب اطاعت آنها بر جن و انس، این مطلب عجیبی است. فتوی آنها به ثبوت نرسیده.

شیخ فرمود: در جوابش گفتم جواب این اعتراض خیلی ساده است اما من همین مطلب را به تو برمی‌گردانم که نتوانی از آن فرار نمائی مگر به خارج نمودن این فقهایی که نام بردی از جمله علما و معرفت نداشتن آنها و رد کردن گفتار کسانی را که معتقد هستی اهل فتوی هستند و علم ضروری حاصل است برای کسی که توجه به اخبار خلاف و ضد آن داشته باشد و متوجه است که ائمه علیهم السلام بزرگترین فتوی دهندگان بوده‌اند.

دلیل بر مدعای من این است که این ائمه، علیهم السلام اگر چه ما به دروغ به آنها نسبت داده باشیم لابد فتوائی داشته‌اند که ما بعضی از آنها را نقل می‌کنیم پس چرا ما



شیعیان بلکه شما ناصبیان مذهب واقعی آنها را به علم ضروری نمی‌دانید آنطوری که مذاهب اهل حجاز و عراق و فقهای که ذکر کردی می‌دانید اگر بگوئی تو مذهب آنها را می‌دانی ولی برخلاف نسبت‌هایی است که ما به آنها می‌دهیم با اینکه ما عقیده داریم این حرف دروغ است، دیگر فرقی بین ما و تو نیست زیرا ما ادعا داریم صحت آنچه حکایت می‌کنیم از ائمه علیهم‌السلام به علم ضروری تو و پیروانت نیز همان را می‌دانید اما مکاره آشکار می‌کنید و این جای فرق نیست.

گفت ما مذهب ائمه شما را به اضطرار می‌دانیم چون عقاید آنها در بین مذاهب فقها پراکنده است زیرا آنها انتخاب کرده‌اند گفتار صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تابعین را. پس مجموع اخبار ائمه شما در فتوی‌های فقهاء ما هست.

گفتم همین دلیل عیناً در مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی موجود است زیرا آنها نیز انتخاب اقوال صحابه و تابعین را کرده‌اند. باید ما هم مذهب آنها را به اضطرار ندانیم. با اینکه اگر تو به این دلیل خود را قانع سازی در جوابت می‌گوئیم ما علم ضروری به مذهب ائمه علیهم‌السلام نداریم به واسطه اینکه فقهاء نظر و مذهب آنها را در بین مذاهب خود تقسیم کرده‌اند و معتقد به آنها از روی اخبار و انتخاب شده‌اند زیرا گفتار ائمه ما متفرق شده در عقاید فقهاء. به همین جهت علم ضروری برای ما پیدا نشده.

گفت بسیار خوب، آن طوری که تو گفتی باشد. پس چرا ما اطلاع نداریم به علم ضروری از مطالبی که شما روایت می‌کنید از ائمه خود که برخلاف جمیع فقها است؟ گفتم آنچه تو به آن اشاره می‌کنی نیست مگر اینکه یا از صحابه و یا تابعین نقل شده. گرچه فقهای که نام بردی حالا برخلاف آن فتوی داده باشند به همان دلیلی که قبلاً خودت پذیرفتی. برای ما علم ضروری بوجود نیامده (۱) با اینکه تو مدعی هستی که گفتار ائمه علیهم‌السلام در این ابواب برخلاف دیگران است و آن

۱ - آن دلیل این بود که چون در بین فتوی فقهاء مندرج و مخلوط است، ما علم ضروری نمی‌توانیم پیدا کنیم.

مجموع عقاید فقها است که از صحابه و تابعین گرفته‌اند پس چرا ما گفتار آنها را به علم ضروری نمی‌توانیم دریابیم و این از چیزهایی نیست که مذاهب فقها آن را بوجود آورده باشد و کسی در اسلام راجع به آن اختلاف ندارد. هر جوابی در این مورد به ما دادند همان جواب را به تو خواهیم داد تا سؤال تو را باطل نماید. خداوند راهنمای راه درست است. نتوانست حرفی بزند و سخن قابل ذکری نداشت.

سید مرتضی رحمة الله علیه گفت بعد از این حکایت به شیخ گفتم اگر آنها خود را وادار نمایند به اینکه بگویند جعفر بن محمد و پدرش امام باقر علیه السلام و فرزندش موسی بن جعفر اهل فتوی نبودند ولی اهل زهد و صلاح بودند.

شیخ در جواب گفت بسیار خوب، ما در این مکابره مسامحه می‌کنیم و می‌پذیریم. به آنها می‌گوئیم مگر خود شما و هر مسلمان اهل کتاب و دشمن علی علیه السلام و دوست آن جناب معتقد نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام از اهل فتوی بود. چاره‌ای ندارند جز اینکه بپذیرند. می‌گوئیم پس چرا تمام نظرات آن جناب را نمی‌دانیم آن طوری که مذاهب فقها را مطلع هستیم بلکه نظرات صحابه مانند زید و ابن مسعود و عمر بن خطاب؟

اگر آنها بگویند شما علم ضروری به آن دارید می‌گوئیم به آنها، این علم ضروری یا همان مطالبی است که شما نقل می‌کنید یا آنچه ما نقل می‌کنیم که مطابق فرمایش فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام؟ اگر بگویند مطالبی است که ما نقل می‌کنیم نه آنچه شما نقل می‌کنید به آنها می‌گوئیم ما همان دلیلی که شما آوردید می‌گوئیم و با شما مکابره می‌کنیم که چرا ما نباید علم ضروری به گفتار و فتوی آنها داشته باشیم. اگر قبول کنند می‌گوئیم به آنها پس علم برای شما حاصل است و در مورد آنچه ما از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنیم ولی شما از روی عناد انکار می‌کنید و هیچ جای فرق نیست و همین نیز رد می‌کند دلیلی را که آوردند برای نداشتن علم ضروری به مذاهب اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله که چون بین مذاهب فقها متفرق شده است زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از این فقها بوده و او صاحب نظر خاصی بوده است. اگر باز عذر خواستند با اینکه مذاهب او در گفتار صحابه

متفرق شده است، باز ما می‌گوئیم شما خودتان منکر این مطلب هستید. چرا که روایت کرده‌اید از امیرالمؤمنین برخلاف آنها با اینکه باید مذهب عمر و ابن مسعود را هم ندانیم زیرا مذهب آنها هم پراکنده شده در مذاهب صحابه و این مطلب ناستوده و ناصحیح است.

بحثی دیگر

شیخ مفید رحمه الله علیه گفت ابوالحسن علی بن نصر در مسجد عکبرا (دهی است در ده فرسخی بغداد) که عازم سامرا بودم. پرسید از من مگر برای ما ثابت نشده که امیرالمؤمنین علیه السلام داناترین صحابه و عارفت‌ترین آنها به عالم دین بوده که پیوسته از آن جناب فتوی می‌خواستند چون به او نیازمند بودند و آن جناب بی‌تیا از ایشان بود. به هیچ کدام مراجعه نداشت در علم و استفاده از آنها نمی‌کرد. گفتم چرا، این عقیده ما است که آشکار است و کسی نمی‌تواند انکار آن را بنماید مگر اهل مکابره و لجبازی باشد.

ابوالحسن گفت بعضی از مخالفین بر رد آن گفته‌اند که روایت رسیده از امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده است: هر کس برای من حدیثی نقل کرد او را قسم دادم ولی ابوبکر حدیثی برایم نقل کرد او راست می‌گفت.

اگر امیرالمؤمنین تمام مسائل دینی را می‌دانست و احتیاج به دیگری نداشت لازم نبود که کسی را قسم بدهد برای حدیثش و نباید از قسم کمک بگیرد برای صحت حدیث. روایت دیگری نقل شده که آن جناب در موردی حکم کرد جوانی از میان مردم گفت اشتباه حکم کردی یا امیرالمؤمنین. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود راست می‌گوئی اشتباه کردم. جواب این استدلال چیست و چگونه باید آن را حل کرد؟

گفتم اول جوابی که به آن باید داد این است که اخبار نمی‌توانند با هم تقابل داشته باشند و حاکم بر هم باشند مگر اینکه در صفات با یکدیگر مساوی باشند.



خبر ظاهر مستفیض متقابل با خبری شبیه خود است و خبر متواتر متقابل با خبر متواتر. شاذ می تواند با خبر شاذ مقابله کند. آنچه ما در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنیم مستفیض است و خبر بطور متواتر در موردش نقل شده بنا به تحقیق. اما آن دو خبری که آن مرد نقل کرد یکی شاذ است و از طریق آحاد رسیده، سند خوبی هم ندارد و دیگری معلوم است که باطل است چون سند آن قطع شده و از ثقات کسی آن را نقل نکرده. این دو خبر دارای چنین مشخصاتی است که نمی تواند با مثل اخبار متواتر مقابله کند بلکه اخبار ظاهر خبر شاذ را رد می کند و اخبار متواتر اخبار آحاد خلاف خود را باطل می نماید. در مرتبه دوم حدیث اولی که نقل کرد می توان چند وجه برای آن توجیه نمود که سازگار با عقیده ما باشد. در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام که افضل از همه مردم است در علم:

۱- آن جناب قسم می دارد برای اینکه کسی جرئت نکند اضافه نماید بر حدیثی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده، اطلاع داشت ولی به وسیله خبر هم مطلع می شد.

۲- آن جناب قسم می داد با این که می دانست خبر دهنده راست می گوید تا شنونده ها به صحت خبر بیشتر اعتماد نمایند و شک و تردیدی نداشته باشند.

۳- این قسم دادن در مورد چیزهایی که خودش به یقین اطلاع داشت برای آن بود که حجت و دلیل باشد وقتی حکمی نمود در مقابل اهل عناد و مخالفین و کسی نگوید. وقتی حکمی کرد علی علیه السلام حکم شاذی نموده.

۴- ممکن است قسم دادن در مورد چیزهایی باشد که ارتباط به حکم دینی نداشته. ارتباط به یک مسئله ادبی و موعظه و پند و حکمت یا ستایش فردی یا مذمت از انسانی باشد اشکالی ندارد که در این مسائل از دیگری اطلاع کسب کند. در حالی که آن دیگری در علم دین به ایشان نیازمند است و رتبه اش از او در علم پائین تر است. با اینکه لفظ حدیث چنین است (ما حدثنی احدٌ بحديث الا استحلفته) هیچ کس برایم حدیثی نقل نکرد مگر این که او را قسم دادم. خود این حدیث شاهد است که قسم می داده بر چیزی که خودش اطلاع داشته، زیرا محال است که هر کس



برای ایشان حدیثی نقل می‌کرده علی علیه‌السلام آن را قبلاً اطلاع نداشته. وقتی ثابت شده که قسم می‌داده با اینکه خودش علم داشته به واسطه یکی از علل چهارگانه که ذکر کردیم بوده یا به علت دیگری، دلیل خصم باطل می‌شود با این تقریب. اما حدیث دوم، باطل بودن آن واضح‌تر است از اینکه مخفی باشد. با این توضیح که در حدیث است که جوانی گفت حکم، آن طوری که شما کردید نیست. امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنا به ادعای آن شخص فرمود تو راست می‌گوئی، من خطا کردم. این مطلب معلوم است که باطل است. طبق توضیحی که دادیم زیرا از دو صورت خارج نیست. یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام حکم به خلاف داده با اینکه می‌دانسته این حکم اشتباه است و یا حکم به اشتباه داده به خیال اینکه درست است. اگر به اشتباه حکم کرده با اینکه می‌دانسته در دین خدا معانده و دشمنی کرده و با این اقدام که حکم خدا را تغییر داده، گمراه شده با اینکه مقام ایشان اجل از چنین نسبتی است و چنین گمانی را درباره مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام خوارج نمی‌برند چه رسد به دیگران که دشمنی آنها کمتر است.

اما اگر حکم به اشتباه داده به خیال این که درست است، چگونه نظر می‌دهد با گفتار یک فرد بدون دلیل و برهانی؟ چنین چیزی را هیچ یک از متدینین نمی‌پذیرند مضافاً بر این که اگر این حدیث ریشه‌ای داشت یا معروف بود در نزد اهل خبر باید راوی آن مشهور و معروف می‌بود از نظر نژاد و قبیله و مکان و نیز حکمی که کرده بود در نزد فقهاء شهرت پیدا می‌کرد و اهل اخبار آن را می‌دانستند. همین شناخته نشدن آن مرد و تعیین نکردن حکم دلیلی است بر بطلان حدیث مضافاً بر اینکه امت اتفاق دارند بر اینکه نقل شده از آن جناب که فرموده: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است «(علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثا دار)» کسی که چنین امتیازی داشته باشد نباید در دین خطا کند یا در حکم شک داشته باشد و اجماع دارند بر اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره‌اش فرمود «(علی اقضاکم)» کسی که از همه مردم در قضاوت داناتر باشد نباید در احکام خطا کند و نباید دیگری از او در حکمی واردتر باشد. اینها همه دلیل است بر رد ادعای خصم و بطلان آن را آشکار می‌نماید. از خدای



متعال تقاضای توفیق دارم و از او می‌خواهم ما را هدایت به راه راست نماید.

مناظره‌ای دیگر در مسجد کوفه

سید مرتضی فرمود: شیخ مفید در مسجد کوفه وارد شد. از اهالی کوفه و دیگران قریب پانصد نفر در آنجا جمع شدند. یکی از زیدی مذهبیان که منظورش فتنه و آشوب بود گفت به چه دلیل تو به خود اجازه می‌دهی که امامت زید بن علی را انکار کنی؟ شیخ در جواب او گفت تو بدگمانی درباره من بر وی. اعتقاد من درباره زید مخالف هیچ یک از زیدیه نیست. نباید اعتقاد مرا به خلاف نسبت دهی. گفت تو درباره امامت زید چه عقیده‌ای داری؟ شیخ گفت من درباره امامت زید رحمة الله علیه اثبات می‌کنم آنچه را زیدیه معتقدند و نفی می‌کنم آنچه را آنها نفی می‌کنند می‌گویم زید رحمة الله علیه امام بود در علم و زهد و امر به معروف و نهی از منکر و از او نفی می‌کنم امامتی را که موجب عصمت و نص و معجزه باشد. این حرفی است که هیچ زیدی مذهبی مخالف آن نیست، هر جا که بگویم. تمام حاضران از مذهب زیدیه شروع به تشکر کردند و دعا نمودند و آشوب طلبی و حيله‌بازی آن مرد، در هم گوییده شد.

استدلالی در مورد مناظره

سید مرتضی می‌گوید به شیخ مفید گفتم معتزله و حشویه می‌گویند مناظره‌ای که شیعیان می‌کنند مخالف اصول امامیه است و خارج از اجماع آنها است زیرا مذهب امامیه مخالف مناظره است و از آن نهی کرده‌اند و از ائمه خود نقل کرده‌اند که نسبت به بدعت داده‌اند مناظره را و انجام دهند آن را سرزنش نموده‌اند. آیا روایتی از اهل بیت در صحت مناظره داری که تکیه بر دلیل عقلی داشته باشد و نه توجه مخالفت آن، گرچه برخلاف اجماع آنها باشد؟ فرمود: معتزلی‌ها و حشویها در ادعای خود که



ما بر خلاف اجماع عمل می‌کنیم اشتباه کرده‌اند و هر کس چنین ادعائی را بکند خطا کرده و تجاهر نموده زیرا فقهای امامیه و رؤسای دینی، اهل مناظره بودند و معتقد به صحت آن و پیوسته از معتقدین این کار به آیندگان سپرده می‌شد و جزء دین آنها بود. من کاملاً در این مورد توضیح داده‌ام و مناظره کنندگان معروف و کتابهای آنها و مدح اهل بیت علیهم‌السلام را نسبت به ایشان در کتاب کامل در علوم دین و کتاب ارکان در دعائم دین نقل کرده‌ام و من اکنون یک حدیث از آنچه در آن کتاب نقل کرده‌ایم برایت روایت می‌کنم ان شاء الله.

ابوجعفر محمد بن نعمان از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرد که آن جناب به من فرمود «خاصموهم و بینوا لهم الهدی الذی انتم علیه، و بینوا لهم ضلالتهم و باهلوهم فی علی علیه‌السلام» با آنها به مخاصمه پردازید و هدایت را بر ایشان آشکار کنید و ضلالت و گمراهی خودشان را توضیح دهید و در مورد امامت حضرت علی علیه‌السلام با آنها مباحثه کنید (یعنی نفرین نمائید).

گفتم من هم پیوسته از معتزلیان شنیده‌ام که نسبت به اسلاف و گذشتگان با می‌دهند که ما مشبهه هستیم و مشبهه از عامه را نیز می‌شنوم که همین حرف را می‌زنند و گروهی از اهل حدیث شیعه را نیز می‌بینم که مطابق همین عقیده دارند و می‌گویند ما نفی تشبیه را از معتزله فرا گرفته‌ایم. مایلم حدیثی در رد این مطلب برایم نقل بفرمائید.

فرمود: این حرف هم مثل اولی است و هیچ یک از اسلاف ما معتقد به تشبیه نبوده‌اند و از طریق معنی هشام و پیروان او مخالفت نموده‌اند با جماعتی از اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام در مورد جسم او گمان کرده خدا جسمی است نه مثل اجسام. روایت شده که از این عقیده بعدها برگشته. به اختلاف از او نقل شده و جز آنچه من برایت نقل کردم به صحت نرسیده اما رد بر هشام و اعتقاد به نفی تشبیه از شماره بیرون روایت از آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده.

محمد بن زیاد گفت از یونس بن ظبیان شنیدم می‌گفت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام رسیدم و گفتم هشام بن حکم درباره خداوند اعتقاد عظیمی دارد جز اینکه



من چند کلمه از آن اعتقاد را مختصر عرض می‌کنم. او می‌گوید خدا جسم است زیرا اشیاء دو نوع هستند:

۱- جسم ۲- فعل جسم. پس جایز نیست خدا به معنی فعل باشد. باید به معنی فاعل باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر او. مگر نمی‌داند جسم محدود و متناهی است و قابل زیاد و کم شدن است و هرچه این قابلیت را داشت مخلوق است. اگر خدا جسم باشد بین خالق و مخلوق فرقی نیست. این استدلال حضرت صادق علیه السلام در رد هشام و عقیده‌ای که ابراز داشته چگونه ما از معتزله گرفته‌ایم. مگر آدم دین نداشته باشد چنین نسبتی را بدهد.

گفتم آنها مدعی هستند که جماعت شیعه قائل به جبر و دیدن خدا بوده‌اند تا آنجا که گروهی از متأخرین نیز این نقل را کرده‌اند که معتزلیان نیز از آنها‌یند. آیا روایتی داریم بر خلاف ادعای آنها؟

فرمود: این هم مانند اولی است. هرگز دانشمندان ما قائل به جبر نشده‌اند مگر یک عامی و بیسوادی باشد که تأویل اخبار را نداند یا فرد نادری از فقها و اهل نظر و روایت آل محمد صلی الله علیه و آله در مورد دیده نشدن خدا و عدالت بیشتر از حد شماره است.

حجاج بن عبدالله گفت از پدرم شنیدم می‌گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که باشخصیت‌ترین دانشمندان و اهل فضل بود. از افعال عباد پرسیدند فرمود: هرچه را خداوند وعده ثواب یا تهدید به عقاب کرده از افعال بندگان است. و فرمود: پدرم از پدر خود علی بن الحسین نقل کرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در ضمن فرمایش خود آنها اعمال شما است که بازگشتش به سوی خود شما است. هرکس به خوبی رسید خدا را سپاسگزار باشد و اگر چیز دیگری یافت جز خود را ملامت نکند.

اما دیده نشدن خدا بوسیله چشم که اجماع فقها و متکلمین از تمام شیعه است جز آنچه از هشام بر خلاف آن نقل شد و دلائل زیادی در این مورد از حضرت صادق و باقر علیهما السلام نقل شده. نامه‌ای به حضرت هادی علیه السلام نوشتند و از دیده



شدن خدا سؤال کردند.

در جواب نوشت دیدن امکان ندارد مگر بین بیننده و چیزی که دیده می شود هوایی فاصله شود که چشم در آن نفوذ نماید. اگر هوا و نور نباشد دیدن امکان ندارد و در وجود اتصال بین رایی و مرئی اشتباه لازم می آید و خداوند منزّه است از داشتن شبیه. پس ثابت می شود که با چشم نمی توان خدا را دید.

این دلیل حضرت هادی است بر نفی رؤیت و به همین دلیل تمام متکلمین اعتماد نموده اند و همچنین خبری که از حضرت رضا علیه السلام نقل شد و این دو خبر را در کتاب نام برده قبلی نوشته ام، لازم نیست اینجا تکرار کنم.

توضیح احتجاجات اصحاب و مناظره ایشان با مخالفین بیشتر از حد شماره است. در این جلد بهمین مقدار اکتفا نمودیم.

این کتاب به دست مؤلف آن در ماه ربیع الاول سال ۱۰۸۰ هجری پایان یافت. حمد خدا را ز اول تا آخر و درود بر خاتم انبیاء اشرف المرسلین محمد و عترت طاهرین آنجناب. و ترجمه آن به دست این حقیر سراپا تقصیر در تاریخ ۱۴ شعبان سال ۱۴۰۵ تمام شد. به امید هزاران، بلکه بی پایان لطف ائمه طاهرین علیهم السلام.

موسی - خسروی



فهرست عناوین کتاب احتجاجات بحار الانوار

جلد دوم

صفحه	عنوان
۳	☆ پیش نوشتار مترجم
۵	☆ مقدمه مؤلف
	☆ بخشهای احتجاجات امیرالمؤمنین و مسائل
۶	مختلف علمی که از آنجناب رسیده

بخش اول

۶	☆ احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام با یهودان در مسائل مختلف علمی و بخشهای گوناگون
---	---

بخش دوم

۲۵	☆ استدلالی دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام با یکی از یهودان با ذکر معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
----	--

بخش سوم

۴۹	☆ احتجاجهای امیرالمؤمنین علیه السلام با نصاری
----	---

صفحه

عنوان

بخش چهارم

- ❖ احتجاج علی علیه السلام با طیب یونانی و معجزاتی که از آنجناب آشکار شد
- ۶۷

بخش پنجم

- ❖ سئوالهای شامی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه
- ۷۳

بخش ششم

- ❖ بعضی از احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام و جوامع علوم که از موسی علیه السلام رسیده
- ۷۹

بخش هفتم

- ❖ تعلیماتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارصد بخش از مصالح دین و دنیای مسلمانان آموخته
- ۸۵



صفحه

عنوان

بخش هشتم

- ✽ آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم ارزانی داشت
 به فرمایش خود سلونی قبل ان تفقدونی و جوامع علوم
- ۱۱۳

بخش نهم

- ✽ مناظرات امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۱۲۵

بخش دهم

- ✽ مناظرات امام علی بن الحسین علیه السلام
- ۱۴۱

بخش یازدهم

- ✽ چند مناظره از اهل زمان امام زین العابدین علیه السلام
- ۱۴۳

بخش دوازدهم

- ✽ مناظرات حضرت باقر علیه السلام و احتجاجات آن جناب
- ۱۴۵



صفحه	عنوان
------	-------

بخش سیزدهم

- ☆ احتجاجات حضرت صادق علیه السلام با کفار و مخالفین ۱۵۷
- ☆ مناظره حضرت صادق علیه السلام ۱۸۴

بخش چهاردهم

- ☆ توضیحاتی که حضرت صادق علیه السلام درباره اصول و فروع دین به روایت اعمش داده ۲۰۹

بخش پانزدهم

- ☆ احتجاج اصحاب امام صادق علیه السلام با مخالفین ۲۱۷
- ☆ احتجاج ابی جعفر مؤمن طاق با ابوحنیفه ۲۱۷
- ☆ احتجاج فضال بن حسن بن فضال کوفی با ابوحنیفه ۲۱۹
- ☆ مناظره سید حمیری ۲۲۰

بخش شانزدهم

- ☆ احتجاج های موسی بن جعفر علیه السلام با ارباب مذاهب و خلفاء و بعضی از مسائل مشکل علمی ۲۲۳



صفحه

عنوان

بخش هفدهم

✪ اخباری که علی بن جعفر از برادر خود موسی بن جعفر

۲۳۷

علیه السلام نقل کرد

بخش هجدهم

✪ احتجاج اصحاب امام علیه السلام با مخالفین

۲۸۳

✪ مناظره هشام

۲۸۳

✪ مناظره دیگر هشام

۲۸۴

✪ مناظره‌ای از هشام

۲۸۵

✪ مناظره‌ای دیگر

۲۸۷

بخش نوزدهم

✪ مناظرات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

۲۹۱

با ملل مختلف و ادیان در حضور مأمون و دیگران

۳۰۳

✪ مناظره عمران صابی

۳۲۹

✪ اینهم مناظره‌ای از حضرت رضا علیه السلام

صفحه

عنوان

بخش بیستم

- ❖ دستورالعملهایی که حضرت رضا علیه السلام برای مأمون نوشت از اسلام واقعی و دستورات دین و مطالب دیگری
از جوامع علوم
۳۳۹

بخش بیست و یکم

- ❖ مناظرات اصحاب و اهل زمان
امام علی بن موسی الرضا علیه السلام
۳۵۱
- ❖ مناظره علی بن میثم
۳۵۱
- ❖ مناظره دیگری از علی بن میثم
۳۵۲
- ❖ گفتگوهای دیگر از علی بن میثم
۳۵۴
- ❖ مناظره‌ای دیگر
۳۵۵
- ❖ استدلال فضل بن شاذان نیشابوری بر امامت علی علیه السلام
۳۵۶
- ❖ دیگر از پاسخ‌های ابن شاذان رحمه الله علیه
۳۵۹
- ❖ استدلال دیگر فضل بن شاذان...
۳۶۲



صفحه

عنوان

بخش بیست و دوم

۳۶۵ ☆ مناظرات حضرت جواد و احتجاج‌های آنجناب

بخش بیست و سوم

☆ احتجاج‌های امام علی‌النقی صلوات‌الله‌علیه و یاران و

۳۷۱ بستگان آنجناب با مخالفین و معاندین

بخش بیست و چهارم

۳۷۹ ☆ احتجاج حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام

بخش بیست و پنجم

☆ مطالبی که صدوق محمد بن بابویه رحمه‌الله‌علیهما از

۳۸۱ مذهب امامیه در یک جلسه برای اساتید ذکر کرده

بخش بیست و ششم

۳۹۵ ☆ بعضی از احتجاج‌های علماء و دانشمندان در زمان غیبت



صفحه	عنوان
۳۹۵	✳ احتجاج سید مرتضی
۳۹۷	✳ مناظره شیخ مفید رحمه الله علیه
۴۰۳	✳ استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه
۴۰۴	✳ استدلال دیگر شیخ مفید
۴۰۸	✳ استدلال دیگر از شیخ
۴۰۹	✳ استدلال دیگر از شیخ مفید
۴۱۵	✳ مناظره‌ای از شیخ مفید
	✳ استدلال شیخ رحمه الله علیه بر اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۱۸	با ابابکر بیعت نکرد
۴۱۹	✳ استدلال در مورد شفاعت
۴۲۲	✳ دلیل بر فضیلت علی علیه السلام بر تمام صحابه
۴۲۸	✳ استدلال در شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام
۴۳۱	✳ استدلال دیگری از شیخ مفید رحمه الله علیه
۴۳۵	✳ بخشی دیگر از شیخ مفید علیه الرحمة
۴۳۹	✳ مناظره‌ای دیگر از شیخ مفید رحمه الله علیه
۴۴۲	✳ بخشی دیگر
۴۴۵	✳ مناظره‌ای دیگر در مسجد کوفه
۴۴۵	✳ استدلالی دیگر در مورد مناظره

بجز و نهی شد



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



۱۲۱۰۰۱-۱۸۰۰۵